

افغانستان و تروريزم

(بررسی ابعاد حقوقی و امنیت بین المللی)

افغانستان و تروريزم

(بررسی ابعاد حقوقی و امنیت بین المللی)

سید مهدی منادی

۱۳۹۷ ه. ش

منادی، سید مهدی.
افغانستان و تروریزم: بررسی ابعاد حقوقی و امنیت بین‌المللی / سید مهدی منادی. - کابل: نویسنده،
۱۳۹۷
۲۸۲: ۱۷×۲۵ سانتی‌متر



افغانستان و تروریزم
(بررسی ابعاد حقوقی و امنیت بین‌المللی)

سید مهدی منادی

ناشر: مرکز مطالعات استراتژیک وزارت امور خارجه

جمهوری اسلامی افغانستان

ویراستار: سید حسن عالمی

طرح جلد: هادی مروج

۵۰۰ نسخه

کابل - افغانستان

۱۳۹۷ هـ ش

ISBN: 978-9936-604-21-6

«حق چاپ برای نویسنده محفوظ است»





تقدیم به:

قربانیان تروریزم و قلب‌های داغ‌داری که به انتظار نشسته‌اند
و سربازان دلیر کشورم که در صف مقدم مبارزه جهانی علیه تروریزم قهرمانانه ایستاده‌اند و از
نوامیس ملی وطن خویش پاسداری می‌کنند.

فهرست

سخن ناشر.....	۱۵
پیشگفتار.....	۱۷
فصل اول - مفهوم و مبانی شکل‌گیری رفتار تروریستی.....	۲۳
مقدمه.....	۲۵
۱- مفهوم و جایگاه تروریسم در حقوق بین‌الملل.....	۲۶
۱-۱- موانع شکل‌گیری تعریف واحد برای تروریسم.....	۲۹
۱-۲- پیامدهای نبود تعریف واحد تروریسم.....	۳۲
۲- مبانی و محرک‌های تروریسم.....	۳۳
۲-۱- مؤلفه‌های سازه‌انگارانه ایدئولوژیک و اجتماعی.....	۳۴
الف - ایدئولوژی؛ عامل اصلی برای رفتار افراط‌گرایانه.....	۳۴
ب - اجتماع و متغیرهای اجتماعی.....	۳۹
۲-۲- عوامل تثبیتی و مادی در شکل‌گیری افراط‌گرایی.....	۴۲
۲-۳- عوامل سیاسی و خارجی در گسترش افراط‌گرایی.....	۴۳
نتیجه.....	۴۶
فصل دوم - القاعده؛ از جهادگرایی تا تروریسم.....	۵۱
مقدمه.....	۵۳
۱- فرآیند شکل‌گیری القاعده.....	۵۴
۲- ایدئولوژی القاعده.....	۵۶
۳- عملکرد و فرآیند نفوذ القاعده.....	۶۲
۴- حضور القاعده در کشورهای متعدد.....	۶۶

- ۵- ساختار تشکیلاتی القاعده ۶۸
- ۱-۵- ساختار سلسله‌مراتبی ۶۹
- سازماندهی ساختار تشکیلاتی القاعده قبل از ۱۱ سپتمبر ۷۰
- ۲-۵- ساختار شبکه‌یی ۷۱
- ۳-۵- ساختار تلماسه‌یی ۷۴
- ۶- القاعده و بسترهای ظهور داعش ۷۶
- نتیجه ۷۸

فصل سوم - تروریسم و تحولات حقوقی روابط بین‌الملل ۸۳

- مقدمه ۸۵
- ۱- پیوستگی مطالعات قواعد حقوقی و امنیت بین‌الملل ۸۷
- ۱-۱- جهانی‌شدن و گسترش درهم‌تنیدگی حقوق و امنیت بین‌المللی ۸۷
- ۲-۱- گسترش مفهوم تهدید در حقوق بین‌الملل ۸۸
- ۲- اهمیت قواعد حقوقی در مقابله با تروریسم ۸۹
- ۱-۲- جایگاه حقوق بین‌الملل در مقابله با تروریسم ۹۰
- ۲-۲- ضمانت اجرای قواعد حقوقی ضد تروریسم ۹۲
- الف - ضمانت اجرا بر اساس معاهدات و کنوانسیون‌ها ۹۲
- ب - ضمانت اجرا بر اساس التزام به عرف بین‌المللی ۹۳
- ج - ضمانت اجرا بر اساس شناسایی حقوق بین‌الملل در حقوق داخلی کشورها ۹۳
- د - ضمانت اجرا بر اساس شناسایی حقوق بین‌الملل از طریق مشارکت کشورها در مجامع سازمان‌های بین‌المللی به ویژه سازمان ملل متحد و عضویت در کنفرانس‌ها ۹۳
- ه - ضمانت اجرای کیفری بین‌المللی ۹۴
- ی - ضمانت اجرای مبتنی بر تدابیر الزام‌آور شورای امنیت و مجمع عمومی ۹۴
- ۳- قواعد حقوق بین‌المللی برای مقابله با تروریسم ۹۵
- ۱-۳- قواعد موجود علیه تروریسم پیش از ۱۱ سپتمبر ۹۶
- ۱-۳-۱- کنوانسیون‌های ضد تروریستی پیش از ۱۱ سپتمبر مصوب مجمع عمومی سازمان ملل متحد ۹۶

فهرست | ۱۱

- ۳-۲- قطعنامه‌های ضدتروریستی پیش از ۱۱ سپتمبر مصوب شورای امنیت ۹۷
- الف) قطعنامه شماره ۱۰۴۴ مصوب ۳۱ جنوری ۱۹۶۶ ۹۹
- ب) قطعنامه شماره ۱۰۵۶ مصوب ۲۶ آپریل ۱۹۹۶ ۹۹
- ج) قطعنامه شماره ۱۱۸۹ مصوب ۱۳ اگست ۱۹۹۸ ۹۹
- د) قطعنامه شماره ۱۲۲۴ مصوب ۸ دسمبر ۱۹۸۸ ۹۹
- و) قطعنامه شماره ۱۳۳۳ مصوب ۱۹ دسمبر ۲۰۰۰ ۱۰۰
- ۴- قواعد شکل گرفته علیه تروریسم پس از ۱۱ سپتمبر ۱۰۱
- ۴-۱- کنوانسیون‌های ضدتروریستی مصوب مجمع عمومی سازمان ملل متحد پس از ۱۱ سپتمبر ۱۰۱
- ۴-۲- قطعنامه‌های ضدتروریستی مصوب شورای امنیت پس از ۱۱ سپتمبر ۱۰۳
- ۴-۲-۱- قطعنامه شماره ۱۳۶۸ و تأثیرات حقوقی آن بر مبارزه با تروریسم ۱۰۴
- ۴-۲-۲- نقش حقوقی قطعنامه شماره ۱۳۷۳ در مبارزه با تروریسم ۱۰۹
- ۴-۲-۳- نقش و جایگاه قطعنامه شماره ۱۵۴۰ بر تحولات حقوق بین‌الملل ۱۱۲
- ۵- تعهدات جدید دولت‌ها نسبت به قواعد ضدتروریسم ۱۱۴
- ۵-۱- تعهدات جدید دولت‌ها در مبارزه با تأمین مالی تروریسم ۱۱۶
- ۵-۲- ایجاد کمیته بین‌المللی ضدتروریسم ۱۲۰
- ۵-۳- الزام دولت‌ها برای پیوستن به کنوانسیون‌های ضدتروریستی ۱۲۲
- ۵-۴- تحول در تعهد و حاکمیت دولت‌ها ۱۲۲
- ۵-۵- نقش تروریسم در تحول عملکرد شورای امنیت ۱۲۳
- ۱- تحول از جایگاه ناظم به وضع‌کننده قواعد حقوقی ۱۲۴
- ۲- متمایل شدن عملکرد شورای امنیت از دولت‌ها تا به خرده‌گروه‌ها ۱۲۴
- نتیجه ۱۲۶
- فصل چهارم - نقش تروریسم در تحول امنیت بین‌المللی ۱۳۱
- مقدمه ۱۳۳
- ۱- مفهوم امنیت بین‌الملل ۱۳۴

- ۲- مرجع امنیت..... ۱۳۶
- ۳- تحول در مفهوم امنیت بین‌الملل پس از حادثه ۱۱ سپتامبر..... ۱۳۷
- ۳-۱- تهدید بین‌المللی..... ۱۳۸
- ۳-۲- جهانی‌شدن تهدید تروریسم در پرتو تکنالوژی ارتباطات و اطلاعات..... ۱۴۰
- ۳-۳- گسترش تهدید، به عنوان ابزار تروریستی..... ۱۴۱
- ۴- تحول در مفهوم و دامنه جنگ..... ۱۴۳
- اول - دسته‌بندی جنگ‌ها..... ۱۴۵
- دوم - ویژگی‌های جنگ..... ۱۴۵
- ۵- امنیت بین‌المللی..... ۱۴۷
- ۵-۱- افزایش گستره‌ی مفهوم امنیت..... ۱۴۹
- ۵-۲- گسترش جایگاه فرهنگ در موج جدید امنیت بین‌المللی..... ۱۵۱
- ۵-۳- تحول از امنیت سرزمینی به امنیت انسان و گروه‌ها در امنیت بین‌المللی..... ۱۵۳
- ۵-۴- تروریسم و تحول در ماهیت و کارکرد کنش‌گران امنیت بین‌الملل..... ۱۵۵
- ۵-۴-۱- افزایش اهمیت دولت در امنیت بین‌المللی..... ۱۵۶
- ۵-۴-۲- تحول از کنش فردی به کنش جمعی در امنیت بین‌المللی..... ۱۵۸
- ۵-۴-۳- تحول در ماهیت و عملکرد بازیگران غیردولتی..... ۱۵۹
- ۶- تروریسم و تحول در ساختار امنیت بین‌المللی..... ۱۶۱
- ۶-۱- گذار به چندقطبی‌شدن در امنیت بین‌الملل..... ۱۶۲
- ۶-۲- تحول از رویکرد رئالیستی به رویکرد سازه‌انگاری در امنیت بین‌المللی..... ۱۶۴
- ۶-۳- تحول در مؤثریت بازدارندگی در امنیت بین‌الملل..... ۱۷۰
- نتیجه..... ۱۷۲
- فصل پنجم - افغانستان از جهاد تا افراط‌گرایی..... ۱۸۱
- مقدمه..... ۱۸۳
- ۱- محرکه‌های رفتاری نسل جهاد در افغانستان..... ۱۸۴

فهرست | ۱۳

۱۸۴	۱-۱- مدارس اسلامی
۱۸۵	۱-۲- هویت‌گرایی
۱۸۶	۱-۳- داعیه اسلام سیاسی
۱۸۸	۱-۴- سیاست‌های پاکستان
۱۹۳	۲- نسل دوم جهاد و محرکه‌های افراط‌گرایی
۱۹۴	۲-۱- هویت و افراط‌گرایی در نسل دوم
۱۹۵	۲-۲- فرآیند مافیایی شدن ایدئولوژی طالبان
۱۹۸	۲-۳- جمعیت جوان، بیکاری و بی‌عدالتی
۱۹۹	۲-۴- جنگ امریکا و نسبيت حاکمیت ملی افغانستان
۲۰۱	۳- امتداد و انتقال اسلام‌گرایی افراطی در گروه داعش
۲۰۳	نتیجه
۲۰۹	فصل ششم - افغانستان از اسلام‌گرایی افراطی تا تروریسم و ظهور داعش
۲۱۱	مقدمه
۲۱۳	۱- پیدایش طالبان
۲۱۷	۲- پیدایش داعش
۲۱۹	۲-۱- ساختار ملیتی داعش
۲۲۰	۲-۱-۱- جنبش اسلامی ازبکستان
۲۲۲	۲-۱-۲- حزب التحریر اسلامی ازبکستان
۲۲۲	۲-۱-۳- انصارالله تاجیکستان
۲۲۴	۲-۱-۴- جنبش اسلامی ترکستان شرقی (چین)
۲۳۰	۲-۱-۵- قوماندانان و افراد مطرح جداشده از بدنه طالبان
۲۳۱	۲-۱-۶- شاخه اورکزی اجنسی از تحریک طالبان پاکستان
۲۳۱	۳- شباهت‌ها و تفاوت‌های طالبان و داعش
۲۳۲	۳-۱- وسعت قلمرو، سربازگیری و نفوذ
۲۳۳	۳-۲- بهره‌برداری از روش‌های مدرن

- ۲۳۴ ۳-۳ منابع مالی
- ۲۳۴ ۳-۴ بهره‌گیری از منازعات مذهبی
- ۲۳۶ ۳-۵ تقابل خلافت و امارت
- ۲۳۷ ۴- تهدیدات، حوزه‌ها، خسارات و تلفات داعش و طالبان
- ۲۴۱ ۵- چشم‌انداز آینده داعش و طالبان
- ۲۴۱ ۵-۱ داعش؛ ادغام با تحریک طالبان پاکستان و افغانستان
- ۲۴۳ ۵-۲ ناکامی داعش و پیروزی مردم افغانستان
- ۲۴۴ نتیجه
- ۲۴۹ خلاصه، پیشنهادات و نتیجه‌گیری پایانی
- ۲۵۱ مقدمه
- ۲۵۱ الف - خلاصه تحقیق
- ۲۵۵ ب - پیشنهادها
- ۲۶۵ معرفی کتاب «شبکه‌های اسلام‌گرایان در آسیای مرکزی، افغانستان و پاکستان»
- ۲۷۱ کتابنامه
- ۲۷۱ منابع فارسی
- ۲۷۱ کتاب‌ها و مقالات
- ۲۷۵ گزارش‌ها و خبرهای رسانه‌یی
- ۲۷۶ منابع انگلیسی

سخن ناشر

یکی از اهداف مهم و اساسی مرکز مطالعات استراتژیک گسترش و بومی‌سازی دانش سیاسی است. بر این اساس، این مرکز در جریان سال‌های گذشته به نشر مقالات و کتاب‌های محققین و پژوهشگران کشور پرداخته است. در سلسله همین نشریات، این بار کتابی تحت عنوان «افغانستان و تروریسم: بررسی ابعاد حقوقی و امنیت بین‌المللی» که از سوی آقای سید مهدی منادی دیپلمات در سفارت افغانستان در بیجینگ و پژوهشگر پیشین مرکز مطالعات استراتژیک تحقیق و به نگارش درآمده است، در دسترس علاقه‌مندان قرار داده می‌شود.

این کتاب یکی از مسایل بسیار حساس و بروز شده سیاسی - امنیتی که عبارت از تروریسم و افراط‌گرایی می‌باشد را مورد تحقیق و بررسی تئوریک قرار داده است. مباحث عمده‌ای که در این کتاب مطرح شده، از ضروریات مهم جامعه ما برای رسیدن به ثبات و امنیت پایدار است. در این کتاب مباحثی مانند مفهوم و مبانی شکل‌گیری رفتار تروریستی، القاعده از جهادگرایی تا تروریسم، تروریسم و تحولات حقوقی روابط بین‌الملل، نقش تروریسم در تحولات امنیت بین‌المللی، افغانستان از جهادگرایی تا افراط‌گرایی، افغانستان از اسلام‌گرایی افراطی تا تروریسم و ظهور داعش و غیره مورد بحث و بررسی علمی قرار گرفته است. نویسنده مباحث این کتاب را بر مبنای تئوری‌های علمی و بدون جانبداری سیاسی و اکاوی و مورد پژوهش قرار داده است.

تروریسم حدود یک دهه پس از شکست کمونیزم به حیث یکی از چالش‌های اساسی برای امنیت بین‌الملل خوانده شد و از این رو ائتلاف بین‌المللی علیه این پدیده در آغاز قرن بیست و یکم شکل گرفت. تروریسم و افراط‌گرایی چالش عمده در برابر تأمین امنیت، ثبات‌سازی و روابط میان دولت‌ها و به ویژه کشورهای جنوب آسیا تلقی می‌شود. در جریان بیش از یک و نیم دهه گذشته، مسأله تروریسم و افراط‌گرایی یکی از عوامل تعیین‌کننده در فراز و نشیب روابط میان افغانستان و برخی کشورهای همسایه و پیرامون به حساب آمده است. علاوه بر این، افغانستان به حیث قربانی حملات تروریستی و افکار افراطی در طی چند دهه گذشته قرار گرفته است. علی‌رغم این که تحقیقات

فراوانی از سوی محققین خارجی در این زمینه صورت پذیرفته است، ولی پژوهشگران افغان کمتر به عوامل تروریسم و افراط‌گرایی با در نظر داشت تئوری‌های علمی پرداخته‌اند. در واقع، تروریسم و افراط‌گرایی نیازمند پژوهش و واکاوی از سوی پژوهشگران داخل کشور برای شناسایی عوامل افراط‌گرایی و جست‌وجوی راهکار برای این معضل دانسته می‌شود. بنابراین، واکاوی و پژوهش علمی پدیده تروریسم و افراط‌گرایی از سوی پژوهشگران افغان به یک رهیافت جامع برای مقابله با این پدیده‌ی شوم منجر خواهد شد. این اثر در زمان مناسب به این مسأله‌ی مهم پرداخته است. قابل ذکر است که این اثر حاوی نکات عمیق تحقیقی و پژوهشی درباره علل و عوامل تروریسم و افراط‌گرایی می‌باشد که خواندن آن برای علاقه‌مندان مسایل سیاسی - امنیتی افغانستان و منطقه مفید تلقی می‌گردد.

روشن است که مطالب این کتاب، مربوط به دیدگاه نویسنده بوده و ارتباطی به پالیسی رسمی جمهوری اسلامی افغانستان ندارد.

مرکز مطالعات استراتژیک

وزارت امور خارجه

زمستان ۱۳۹۷

پیشگفتار

انفجار و انتحار در گوشه و کنار افغانستان، بخشی از زندگی روزمره ما شده است. رسانه‌های همگانی و مجازی، در کنار خبرهای خوش موفقیت دوستان، حوادث دلخراش از دست دادن عزیزان را نیز پنهان نمی‌گذارند و پیام وحشت این حوادث را در تمامی نهادها همگانی می‌کنند. به عنوان مخاطب، پس از شنیدن خبرهای دلخراش، لحظه‌ای تکان می‌خوریم، در مورد از دست رفتگان متأثر می‌شویم و ضمن اینکه فاصله و امکان رخ دادن آن تهدید را با خود ارزیابی می‌کنیم، دوباره به زندگی ادامه می‌دهیم. گویی این پدیده‌ی شوم، بخشی از زندگی ما شده و آن را پذیرفته‌ایم. در حالی که این هراس و یا تهدید را حتی درست نشناخته‌ایم، سیاسی‌انگاری و تنزیل تروریزم به مسایل سطحی بومی و جریانی، منجر به گسترش نفوذ آن در لایه‌های اجتماعی گوناگون شده است؛ به گونه‌ای که امروز افغانستان بزرگ‌ترین مصداق قربانی تروریزم در جهان می‌باشد.

در این اثر فارغ از هر گونه دغدغه‌های سیاسی، تلاش شد تا به تهدید خانمان‌سوز تروریزم در حوزه افغانستان در ابعاد علمی پرداخته شود. این نوشته از پایان دوره لیسانس (اواخر سال ۲۰۱۱) تا اوایل سال ۲۰۱۸، بخشی از زندگی علمی‌ام در قالب رساله‌ی لیسانس، ماستری و منبع درسی مضمون «تروریزم و امنیت بین‌الملل» در دوران تدریس در دانشگاه «افغانستان» بود. محتوای این اثر در دوره‌های تحصیلی و تدریسی توسعه یافت و به گونه‌های متفاوت ارائه شد. اگرچه در این دوره‌ی هفت‌ساله دو کتاب و چندین مقاله دیگر را ترجمه نموده‌ام و نوشته‌ام، تنها کتاب «شبکه‌های اسلام‌گرایان در آسیای مرکزی، افغانستان و پاکستان» به بحث کنونی نزدیک است؛ که به همین علت، در بخش آخر خلاصه‌ای کوتاه از آن را در اختیار خوانندگان قرار داده‌ام.

انگیزه اصلی نگارش این کتاب بیشتر متأثر از زمان تدریس تروریزم و امنیت بین‌الملل است که برای محصلین منبع درسی جست‌وجو می‌کردم. در این دوره، در افغانستان اثر منسجمی به زبان فارسی به عنوان منبع درسی محصلین نیافتم. آثار دیگری که در ایران نوشته شده‌اند، متناسب با نیازمندی ما و

بومی تشخیص نشد. بر این اساس، اقدام به مدیریت و انسجام نوشته‌های هفت‌ساله‌ام نمودم و اثر حاضر را به نشر سپردم.

نگارش این اثر از اواخر سال ۲۰۱۱ شروع شده است؛ بنابراین ممکن است تاریخ برخی از منابع به کاررفته قدیمی باشند. از این رو تلاش شده است که این مفاهیم مبتنی بر ایده این نوشته با حفظ امانتداری، اصلاح و توسعه یابد. از سوی دیگر در بخش دوم تحقیق، از روش تحلیل محتوا برای جمع‌آوری اطلاعات استفاده شده است که با دسته‌بندی محتوای رسانه‌های بومی، روند و فرآیند تحول در رفتار تروریستان در افغانستان بررسی شد. از آنجایی که در مواردی یک خبر از سوی چندین رسانه مطرح شده و نمی‌توان نام تمامی آنها را یاد کرد، در این بخش از رسانه‌های استفاده‌شده به صورت عموم تذکر رفته است.

این تحقیق در دو بخش تنظیم شده است. بخش اول به بررسی مفهومی، تاریخی و کارکردی تروریسم در حقوق و امنیت بین‌الملل می‌پردازد و بخش دوم به فرآیند تکوین تروریسم در افغانستان تأکید دارد. در بخش اول، ضمن بررسی ابعاد مفهومی و مبانی محرکه‌های رفتاری تروریسم به فرآیند شکل‌گیری القاعده به عنوان مهم‌ترین بازیگر تروریستی، پس از حادثه ۱۱ سپتامبر و تحول آن به گروه داعش پرداخته شد. تأثیر تروریسم بر مطالعات حقوق و امنیت بین‌الملل و یا مطالعه کارکردی تروریسم، موضوع دیگر بخش اول تحقیق است که در قالب دو فصل مورد بررسی قرار گرفت. شاید انتقاداتی به مطالعه حقوق بین‌الملل در کنار امنیت بین‌الملل مطرح شود؛ اما با آگاهی از تفاوت‌های موجود، این دو در کنار یکدیگر مورد بحث قرار گرفته‌اند. در اینجا باید گفت که مطالعات حقوق بین‌الملل به مثابه عامل مشروعیت بخش رفتار امنیتی دولت‌ها، بیشتر در دوره بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر مطرح شده است. در این دوره، واکنش حقوقی دولت‌ها در امتداد مبارزه با تروریسم، بیش از هر زمان دیگری امنیتی و سیاسی شده است.

بخش دوم به مطالعه فرآیند شکل‌گیری تروریسم در افغانستان پرداخته است و بر اساس روش تحلیل محتوا، تروریسم در قالب گروه‌های القاعده، طالبان و داعش تبیین شده است. فرآیند گذار نسل‌های جهاد به افراط‌گرایی و تروریسم مهم‌ترین مباحث مطرح‌شده در بخش دوم و یا دو فصل این پژوهش

است. چنان که وضاحت یافت، این تحقیق با هدف مطالعه علمی تروریزم، چیستی و فرآیند ظهور تروریزم را در قالب القاعده و اسلام‌گرایی و نیز در افغانستان مورد بررسی قرار داده است.

چهار فصل ابتدای این کتاب، به بررسی علمی تروریزم و کارکرد آن در حقوق و امنیت بین‌المللی پرداخته است. این فصول، همان‌گونه که می‌تواند مورد استفاده علاقه‌مندان مطالعات امنیت و تروریزم قرار گیرد، محصلین رشته علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، به ویژه درس تروریزم و امنیت بین‌الملل با در نظر داشت موارد زیر، نیز می‌توانند از آن استفاده نمایند:

۱- این پژوهش با طرح مفهوم و مبانی شکل‌گیری رفتار تروریستی در فصل اول، چارچوب مفهومی و تعاریف مناسبی از تروریزم را برای محصلین صنف تروریزم و امنیت بین‌الملل فراهم می‌کند.

۲- در فصل دوم این تحقیق به تاریخچه ظهور و فرآیند تشکیل گروه‌های تروریستی در منطقه افغانستان می‌پردازد. در این فصل تاریخچه و ساختار گروه‌های تروریستی و گذار به سمت داعش روشن می‌شود که در بحث فرآیند شکل‌گیری و یا تاریخچه ظهور تروریزم در افغانستان قابل استفاده است.

۳- در فصل سوم و چهارم رابطه میان تروریزم با حقوق و امنیت بین‌الملل مورد بررسی قرار گرفته است. بررسی تأثیر تروریزم بر حقوق و امنیت بین‌الملل و یا تبیین جایگاه تروریزم در این دو پدیده، می‌تواند مطالعه تروریزم را در مطالعات علمی حقوق و امنیت بین‌المللی، تبیین نماید.

۴- در دو فصل آخر، به تبیین فرآیند ظهور تروریزم در قالب اسلام‌گرایی، جهاد و افراط‌گرایی در افغانستان پرداخته می‌شود. این دو فصل به مثابه مصداق مطالعاتی این تحقیق، می‌تواند برای محصلین و علاقه‌مندان تروریزم‌شناسی، مورد استفاده قرار گیرد.

هیچ اثری نمی‌تواند بدون همکاری و راهنمایی استادان و دوستان به وجود آید و این اثر نیز همکاری مجموعه‌ای از استادان و دوستانم را با خود داشته است. از استادان مهربان و دانشمندم دکتور فرامرز تمنا و دکتور سید احمد راتب مظفری، استادان راهنمای لیسانس و ماستری، که ضمن پذیرش راهنمایی در تدوین این اثر به غنای آن افزودند، کمال امتنان را دارم. از بانو محبوبه فیاض در

مرکز مطالعات افغانستان و آسیا که با بازخوانی و برخی اصلاحات به بهبود این اثر افزودند، نیز قدردانی می‌نمایم. از سید حسن عالمی که با دقت این اثر را ویرایش نمودند، نیز سپاس‌گزاری می‌کنم. همچنین از محصلین و دوستان خوبم که با ابراز نظر و مشوره‌های خوبشان در بهبود این اثر نقش داشته‌اند، قدردانی و سپاس‌گزاری می‌کنم. در نهایت امیدوارم این اثر هرچند کوچک، بتواند بر دامنه‌ی مطالعات امنیت و تروریسم‌شناسی در افغانستان بیفزاید و برای اصحاب قلم و عمل مؤثریت لازم را داشته باشد. روشن است که این نبشته فارغ از مشکل نیست و نویسنده ضمن اینکه می‌پذیرد، از ابراز نظر و انتقادات اصحاب نظر استقبال می‌کند و تلاش دارد در ویرایش دوم به اصلاحات پیشنهادی ترتیب اثر دهد.

سید مهدی منادی

بهار ۱۳۹۷

mahdi.munadi@gmail.com

بخش اول

مفهوم و مبانی شکل‌گیری رفتار تروریستی

القاعده؛ از جهادگرایی تا تروریسم

تروریسم و تحولات حقوقی روابط بین‌الملل

نقش تروریسم در تحول امنیت بین‌المللی

فصل اول

مفهوم و مبانی شکل‌گیری رفتار تروریستی

مقدمه

شمار اندکی از محققان و سیاستمداران روی تعریف تروریسم اتفاق نظر دارند؛ با این حال، بیشتر آنان به این توافق دارند که تروریسم بزرگ‌ترین تهدید برای امنیت جهانی در قرن بیست و یکم است. نظامیان آزادیخواه، پارتیزن، جنگجویان غیرنظامی، مجاهدین و... از جمله مفاهیمی‌اند که ممکن است فردی که تروریست خوانده می‌شود، خود را با آن یاد کند. این موضوع بیانگر نوعی تکثر نگرشی در مورد تروریسم است که از یک سو تبعات منفی را در مطالعات حقوقی در پی دارد و از سوی دیگر رفتار مشترک امنیتی بازیگران را دچار مشکل می‌کند.

فراتر از برداشتها و نگرش‌ها در مورد مفهوم تروریسم، مبانی و محرک‌های رفتار تروریستی باب دیگری است که در مطالعات این حوزه اهمیت ویژه‌ای دارد. با نگاهی به آثار بیشمار نگاشته‌شده در این عرصه، می‌توان دریافت که با حجم بسیاری از ادبیات در مورد تروریسم و مبانی و ریشه‌های شکل‌گیری آن روبه‌رو هستیم؛ به گونه‌ای که هر یک به بعد خاصی از ریشه‌ها و مبانی شکل‌گیری تروریسم پرداخته است. در واقع، تنوع جغرافیا و فضای بین‌اذهان، موجب گوناگونی طرز دیدها شده است، که خود بیانگر وجود نوعی هرج و مرج در باب مبانی و محرک‌های شکل‌گیری تروریسم است.

با توجه به دو موضوع یادشده، این فصل، در نخست مفهوم و تکثر مفهوم تروریسم، و پس از آن، مبانی و محرک‌های رفتار تروریستی را بررسی می‌کند؛ سپس به تبیین ماهیت معرفتی و تبعات این پدیده از متن ادبیات این حوزه می‌پردازد. این نبشته تلاشی برای تبیین ریشه و معرفت تازه‌ای در مفهوم و بنیاد شکل‌گیری تروریسم نیست؛ بلکه مراد این است که با مطالعه و تبیین برداشتهای مناسب از پدیده‌ی متکثر تروریسم، از یک سو مطالعه این پدیده برای افغان‌ها، به ویژه محصلین، با ارائه دیدگاه‌های همگانی آسان‌تر شود و از سوی دیگر ضمن شناساندن هرج و مرج معنایی این پدیده، از هرج و مرج فکری مطالعه‌کنندگان این حوزه کاسته شود. با توجه به این که این فصل، قسمت نخست معرفتی این نبشته شش‌فصلی است؛ تلاش ورزیده شد که به ابعاد تئوریک و معرفتی

مفهوم و مبانی تروریسم پرداخته شود. پرداختن به این دو موضوع زمینه‌ی درک بهتر از تروریسم را در فصل‌های پسین فراهم می‌سازد.

۱- مفهوم و جایگاه تروریسم در حقوق بین‌الملل

یکی از دشوارترین مباحث تروریسم، مفهوم آن است. در مورد مفهوم تروریسم، چشم‌اندازهای متفاوتی ارائه شده که منجر به سیالی این مفهوم شده است. والتر لاکوثر* معتقد است که تعریف جامعی برای تروریسم وجود ندارد و در آینده‌ی نزدیک هم به دست نخواهد آمد. جفری سیمون** پس از جمع‌آوری تعاریف متفاوت اعلام نمود که حداقل ۲۱۲ تعریف برای تروریسم در سراسر جهان وجود دارد. ۹۰ مورد از این شمار را حکومت‌ها و نهادها به کار گرفته‌اند.

مفاهیم و تعاریف پرکاربرد، مشترکاتی دارند که به منظور وحدت کلامی می‌توان به برخی از آنها اشاره کرد. واژه تروریسم از فعل «ترور»*** به معنای «ایجاد رعب و هراس در بین مردم» و یا «از بین بردن مخالفان»، مشتق شده است. در فرهنگ واژگان اکسفورد، تروریسم به «وحشت فزاینده؛ یک شخص یا چیزی که وحشت فزاینده‌ای تولید کند»^۱ و یا «توسل به خشونت علیه مردم غیرنظامی برای اهداف سیاسی یا اجبار حکومت به انجام فعل یا ترک فعلی؛ به وسیله‌ای که در بین مردم تولید وحشت کند»^۲ اشاره می‌کند.

مجمع عمومی سازمان ملل متحد در قطعنامه ۱۷۷ مؤرخ ۲۱ نوامبر ۱۹۴۷، کمیسیون حقوق بین‌الملل را مأمور کرد که پیش‌نویس نظام‌نامه‌ای را در مورد «جرایم علیه صلح و امنیت افراد بشر» آماده نماید. این پیش‌نویس در سال ۱۹۴۵ با درج اصول شناخته‌شده در منشور دادگاه نورنبرگ و آرای دادگاه آماده شد. تنها یک بند این پیش‌نویس، یعنی ماده ۲ از بند ۶ این پیش‌نویس، به تروریسم بین‌الملل مرتبط بود که در آن تروریسم به عنوان «جرمی علیه صلح و امنیت انسان» دانسته می‌شد. این نظام‌نامه، تروریسم را این‌گونه تعریف کرد: «به عهده گرفتن و ترغیب به فعالیت‌های تروریستی در سرزمین

* Walter Laqueur.

** Jeffrey Simon.

*** Terror.

فصل اول - مفهوم و مبانی شکل‌گیری رفتار تروریستی | ۲۷

دولت دیگر از سوی مقامات یک دولت، یا تسامح مقامات یک دولت در برابر فعالیت‌های برنامه‌ریزی‌شده‌ی تروریستی که در کشور دیگری به اجرا درمی‌آیند.^۳

قطعنامه ۱۵۶۶ شورای امنیت سازمان ملل متحد در سال ۲۰۰۴ تعریفی هنجاری از تروریسم را پیشنهاد کرده است. این قطعنامه، هر گونه عملی را که قصد آن قتل یا جرح غیرنظامیان و یا افراد غیررزمنده باشد، تروریسم معرفی می‌کند؛ البته مشروط به این که هدف چنین اقدامی از لحاظ ماهیتی و یا شرایط حاکم بر آن، ارعاب مردم و یا وادار کردن یک دولت و یا یک سازمان بین‌المللی به انجام یک عمل و یا اجتناب از انجام آن عمل باشد.

دانشگاه کلمبیا نیز در سال ۲۰۰۴ در باب مفهوم تروریسم، تعریفی ارائه نمود که عبارت است از «استفاده غیرقانونی یا بهره‌گیری تهدیدآمیز از نیرو یا خشونت فردی و یا گروهی سازمان‌یافته علیه مردم یا دارایی آنان، به قصد ترساندن یا مجبور کردن جوامع و حکومت‌ها، اغلب به دلایل ایدئولوژیک یا سیاسی».^۴

با توجه به فراوانی تعاریف موجود برای تروریسم، تعریف دیگری در چارچوب این نبشته ارائه نمی‌شود؛ بلکه متناسب با مطالب، مناسب‌ترین تعریف استفاده می‌شود. با دقت در تعریف دانشگاه کلمبیا و تعاریف ارائه‌شده در اسناد بین‌المللی، به صورت کل می‌توان به پنج رهیافت عمده در تعریف تروریسم بین‌المللی دست یافت:

۱. بهره‌گیری از خشونت گروه و یا افراد منسجم؛
۲. تهدید در مورد به خطر انداختن جان و سلامتی شهروندان (غیرنظامیان)؛
۳. وحشت‌پراکنی بین مردم؛*
۴. تأثیرگذاری بر تصمیم‌های دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی؛^۵
۵. وجود اهداف سیاسی و یا ایدئولوژیک.**

* در اعلامیه سال ۱۹۹۴ در خصوص معیارهای محو تروریسم بین‌المللی نیز بر این عنصر تأکید شد.

** در اعلامیه سال ۱۹۹۴ در خصوص معیارهای محو تروریسم بین‌المللی، بر این عنصر تأکید شده است.

بحران مفهومی تروریسم، بر مصادیق این پدیده نیز تأثیرگذار بوده است. تروریست‌ها در مناطق مختلف، از روش‌های گوناگونی برای اعمال خشونت استفاده می‌کنند. به منظور بررسی مهم‌ترین مصادیق تروریسم، می‌توان به گزارش تحقیقی الکس اشمید* روی آورد. وی با سنجش افکار عمومی در مورد تروریسم، با کمک سردبیران آژانس‌های خبری، تلویزیون‌ها، رادیوها و مطبوعات، فهرستی را ترتیب داد که مصادیق رفتار خشونت‌آمیز تروریستی را تبیین می‌کند. در بررسی وی، گروه‌گان‌گیری، ترور، بمب‌گذاری کور، اختطاف، جنگ چریکی، خرابکاری و شکنجه به عنوان مهم‌ترین مصادیق رفتار تروریستی پنداشته می‌شوند.^۶ از این میان، انتحاری و بمب‌گذاری، در مصادیق رفتار تروریستی بیشتر شایع است. اهمیت این مصادیق با توجه به زمان، مکان و دیدگاه افراد متغیر است. بر این اساس، تروریسم در حوزه معنایی و مصادیق خود، با نوعی فراوانی و تنوع، و حتی در برخی حالات با بحران همراه است.

اگرچه بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نوعی همگرایی برخاسته از درک تهدید مشترک به وجود آمد و در پی آن کنش جمعی کشورها پدید آمد؛ اما نبود توافق نظر در مورد تعریف تروریسم، رفتار مشترک و همکاری‌های امنیتی در برابر تروریسم را با چالش روبه‌رو ساخت. از این رو، تروریسم یکی از واژه‌های مبهم در سطح بین‌المللی است که به علت پیچیدگی مفهوم و فراوانی مصادیق آن، در تعریف و تحدید قلمرو این پدیده به گونه‌ای با «بحران معنا» مواجه هستیم. تعاریفی که از تروریسم و ابعاد آن ارائه شده، بیش از آنکه منطبق بر عینیت‌گرایی باشد، برساخته‌های گفتمانی و تبلیغی‌اند.

اگر از یک زاویه سازه‌انگارانه به تروریسم بنگریم، مفهوم «اپیستم» یا «صورت‌بندی دانایی» از مفاهیم اساسی این مبحث است. «از این منظر اپیستمی تروریسم عبارت از مجموعه روابطی است که در یک مقطع تاریخی به کردارهای گفتمانی موجب دانش‌ها، علوم و نظام‌های فکری وحدت می‌بخشد.»^۷ به این ترتیب، اپیستمی تروریسم نوعی از دانش نیست؛ بلکه مجموعه روابطی است که در یک عصر تاریخی میان علوم در سطح قواعد گفتمانی به وجود آمده است.^۸ به عبارت دیگر، تروریسم بیش از این که یک مفهوم واحد باشد، شبیه یک استراتژی سیاسی است که گروه‌ها و افراد

* Alex P.Schmid.

با خشونت علیه غیرنظامیان و یا اهداف سمبولیک تلاش دارند که حکومت را تحت تأثیر قرار دهند و یا مجبور به رفتار مشخصی نمایند.^۹ این استراتژی‌ها بر اساس اهداف و روش‌های بازیگران، متفاوت است و در نتیجه، در مورد تروریسم به پیمانه اهداف تعابیر و تفاسیر وجود خواهد داشت.

۱-۱- موانع شکل‌گیری تعریف واحد برای تروریسم

ترمونولوژی، توافق در معنای یک واژه است که زمینه‌ی رفتار مشابه کنش‌گران را در قبال آن معنا فراهم می‌سازد. در نبود آن، شرایط رفتار گوناگون شکل می‌گیرد و این موضوع باعث می‌شود که کشورها در عرصه‌های حقوقی و امنیتی به علت نبود مشترکات در برداشت، همکاری نکنند. در عرصه حقوقی، اصلی‌ترین منبع و بازیگر محیط بین‌الملل، «سازمان ملل متحد» است. این سازمان به علت مشکلاتی مانند وجود گروه‌های مشابه، تا کنون به تعریف واحدی برای تروریسم دست نیافته است. تفکیک میان تروریست و جنگجوی آزادی‌خواه، تفکیک میان یک سازمان تروریستی و جنبش‌رهایی‌بخش ملی و یا تفاوت میان سیاست ضد تروریستی با سیاست حقوق بشری و... در عمل، بحران معنایی و رفتاری را فراهم ساخته است.^{۱۰} برای درک عدم شکل‌گیری برداشت و تعریف مشترک در معنای تروریسم، به مهم‌ترین دلایل و علت‌ها به صورت زیر اشاره می‌شود:

۱. تحول در مفاهیم حقوقی در مورد تعریف جنگ و عملیات‌های نظامی: در ادبیات سنتی حقوق بین‌الملل، جنگ به زمان وضعیت خشونت‌بار میان دو و یا چند دولت گفته می‌شد. این موضوع متأثر از ماده دوم کنوانسیون جینوا است که اشاره می‌کند ماهیت مفهوم جنگ زمانی شکل می‌گیرد که تعارض میان دو دولت - ملت به وجود آید.^{۱۱} از آنجایی که گروه‌های تروریستی، دولت نیستند، بر اساس این ادبیات نمی‌توانند به جنگ معنا ببخشند. از این رو استفاده از مفهوم جنگ در قبال جریان‌های تروریستی، به جای ماهیت حقوقی، بیشتر ماهیت تصنعی دارد. در عین حال، مفهوم جنگ علیه تروریسم، کاملاً با عملیات‌های نظامی گذشته متفاوت است. بر اساس ادبیات سنتی جنگ، دولت در یک منازعه هدف مشخصی دارد؛ اما حال آنکه شناسایی شبکه‌های تروریستی به‌آسانی امکان‌پذیر نیست و آنها مرزهای دولت - ملت را به راحتی می‌شکنند. این موضوع موجب شکل‌گیری شرایط تازه‌ای برای مفهوم و معنای منازعه نظامی به جای مفهوم قدیمی منازعات شده است. اکنون در قالب جنگ، مفاهیمی مانند جنگ داخلی، قیام‌ها یا شورش‌های بین‌دولتی، و آزادی‌خواهی نام برده می‌شود که وضعیت تازه‌ای را برای

مفهوم، حوزه و بازیگر جنگ به وجود آورده است؛ در نتیجه، قواعد حقوقی بین‌الملل به علت نبود ادبیات مشترک، توانمندی تعریف این پدیده‌ی تازه را ندارد. ابعاد حقوقی تروریسم و تأثیر تروریسم در ادبیات حقوق بین‌الملل در فصل سوم بررسی و تبیین می‌شود.

۲. وجود گروه‌های مشابه مانند جریان‌های آزادی‌خواه سیاسی: جهان از دهه‌ی ۱۹۶۰ شاهد شیوه‌های گوناگون در اعمال خشونت بوده است، شیوه‌هایی نظیر گروگان‌گیری، هواپیماربایی، راهزنی دریایی، بمب‌گذاری در ساختمان‌ها و مکان‌های عمومی و نیز ترورهای سیاسی گسترده. این گونه اعمال تنها از سوی گروه‌های تروریستی صورت نمی‌گیرد؛ بلکه کاربرد آنها در عملکرد نهضت‌های رهایی‌بخش که با کشورهای استعمارگر مبارزه می‌نموده‌اند نیز مشاهده می‌شود. برخی از این جنبش‌ها که سال‌هاست برای دستیابی به استقلال و آزادی می‌جنگند، شیوه‌ها و ابزارهایی را به کار گرفته‌اند که بی‌شبهت به شیوه‌ها و عملکرد گروه‌های تروریستی نیست. نهضت‌های رهایی‌بخش پس از سال ۱۹۶۹ امکان شرکت در مجامع بین‌المللی را یافته‌اند؛ از این زاویه، جنبش‌های آزادی‌بخش، در قواعد حقوق بین‌المللی تا حدی مشروعیت کسب نموده‌اند. این که یک تروریست، از دید دیگران می‌تواند مبارزی آزادی‌خواه باشد،* به یکی از موانع عمده برای مواجهه با تروریسم و تعریف آن تبدیل شده است.

۳. اولویت‌یابی منافع دولت‌ها** در تبیین مفهوم و نام‌گذاری گروه‌های تروریستی: در بسیاری از موارد، شیوه‌ی برخورد دولت‌ها با این جنبش‌ها دوگانه بوده است. نوع نگاه دولت‌ها بر مبنای اصل منافع ملی و رقابت با دولت‌های دیگر، موجب می‌شود که آنان از یک سو نگاه ابزاری داشته باشند و از سوی دیگر نسبت به گروه‌های آزادی‌خواه سیاسی، به علت وجود منابع متکثر، بر اساس منافع شناسایی متکثری نمایند. از این رو، گروه‌های آزادی‌خواه سیاسی گاهی به عنوان نمایندگان قانونی ملتشان مورد شناسایی و مورد حمایت قرار گرفته‌اند و در مواردی دیگر، این گروه‌ها به عنوان تروریست شناخته و معرفی شده‌اند.^{۱۲} دولت‌ها اغلب حاضر نیستند گروهی را که در برابر آنها برمی‌خیزد، یک جنبش آزادی‌خواه سیاسی بدانند. معرفی یک گروه مخالف سیاسی

* One Man's Terrorist is Another Man's Freedom Fighter.

** یکی از عللی که دولت‌ها نمی‌خواهند تمایز میان تروریست و گروه‌های آزادی‌خواه روشن گردد، مرتبط به چالش مشروعیت یافتن گروه‌های آزادی‌خواه سیاسی در حوزه حاکمیت آنهاست. تفکیک گروه‌های آزادی‌خواه و تروریست، در وضعیتی که گروه‌های آزادی‌خواه طرفداران مردمی دارند و از طرف مجمع عمومی به رسمیت شناخته شده‌اند، تهاجم پولیسی و نظامی ارگان‌های امنیتی یک حکومت برای مقابله با آنها را زیر سؤال می‌برد و مباحثی همچون خشونت دولت و نقض حقوق بشر را به میان می‌آورد. بنابراین، طبیعی است که دولت‌ها از تمایز این دو اکراه داشته باشند؛ چراکه موجب مشروعیت بخشیدن به اقدامات مخالفین و معارضین و متهم شدن ارگان‌های امنیتی و به میان آمدن دولت خطای از دید مبنای حقوق بشر می‌گردد.

فصل اول - مفهوم و مبانی شکل‌گیری رفتار تروریستی | ۳۱

نظامی به عنوان یک گروه آزادی‌خواه سیاسی، موجب محدودیت رفتار دولت‌ها در برابر این گروه و افزایش حقوق آنها می‌گردد؛ بنابراین آنها را تروریست می‌نامند. در عین حال و در سویی دیگر، کشورهایمانند پاکستان که منابع و انرژی رادیکالیزم را در متن اجتماع و فرهنگ خویش به صورت مخربی دارند، تلاش می‌کنند که از آنها به منظور حفظ منافع داخلی به مثابه ابزار در برابر کشورهای دیگر استفاده کنند. از این رو، رقابت دولت‌ها و منافع ملی آنها یکی از مهم‌ترین علل عدم شکل‌گیری تعریف مشخص تروریزم است.

۴. تعارض میان حقوق داخلی و حقوق بین‌المللی: پس از حادثه ۱۱ سپتمبر نوعی تحول در جایگاه قوانین داخلی، قوانین بین‌المللی و قوانین مبارزه با تروریزم به وجود آمد. این موضوع موجب افزایش ابهام در مورد چگونگی استفاده از حوزه‌های قوانین بین‌الملل مانند قوانین جزای بین‌المللی، قوانین جنگ، حقوق بشردوستانه و قوانین دفاع از خویش و یا دفاع مشروع گردید. مداخله پنداشتن رفتار امنیتی امریکا در حمله به مقر بن‌لادن در پاکستان و مبارزه با تروریزم مبتنی بر قواعد حقوقی داخلی پاکستان، نشان می‌دهد که نوعی تعارض میان قواعد بین‌المللی در امر مبارزه با تروریزم و حاکمیت ارضی وجود دارد.

۵. دشواری در تفکیک مفهوم جهاد و خشونت در ادبیات اسلامی: به علت وجود ادبیات مذهبی افراطی (ابن تیمیه، محمد بن الوهاب و...) * متمایز ساختن مفهوم جهاد و انتحار با خشونت علیه افراد بی‌گناه در جوامع اسلامی دشوار شده است. تمسک به توجیهات عقیدتی و مذهبی در کشورهای مسلمان عربی خاورمیانه، به‌ویژه عربستان سعودی، تفکیک میان مسلمان افراطی و تروریست را در برخی از جریان‌های اسلام‌گرا مبدل به یک چالش ساخته است. همچنین مدارس و شبکه‌های اسلامی افراطی در کشورهای عربی، منبع مناسبی برای تقویت تروریزم در دیگر کشورها، به‌ویژه افغانستان و پاکستان، شده‌اند. این کشورها، به علت دشواری تفکیک آزادی‌خواه سیاسی، مسلمان افراطی، انتحاری و تروریست، از دستیابی به تعریف واحد برای تروریزم سر باز زده‌اند. حکومت‌های این کشورها، تلاش نموده‌اند که رهبران مذهبی را متقاعد کنند که به صورت نمادین انتحار را غیراسلامی معرفی نمایند؛ در حالی که با وجود بیانیه‌های نمادین، در برخی از کشورهای اسلامی، انتحار همچنان معنای جهاد می‌دهد.

* جزئیات این نوع از ادبیات افراطی اسلامی در فصل دوم در منابع ایدئولوژی القاعده تبیین شده است.

۱-۲- پیامدهای نبود تعریف واحد تروریسم

در حیطه پیامدهای نبود اتفاق نظر در مورد مفهوم تروریسم، می‌توان به موارد بسیاری اشاره نمود که مهم‌ترین آنها پیامد حقوقی و پیامد عملی، در مبارزه با تروریسم است.

الف - پیامد حقوقی: نخستین پیامد نبود اتفاق نظر درباره مفهوم تروریسم، ناکارآمد شدن قواعد حقوقی در تبیین پدیده‌های بین‌المللی و گسترش هرج و مرج حقوقی است. ناتوانی حقوق بین‌الملل در تفکیک تروریست و آزادی‌خواه سیاسی، موجب افزایش ناهنجاری در این حوزه می‌شود؛ مرتکبان اعمال تروریستی می‌توانند به عنوان یک آزادی‌خواه سیاسی معرفی شوند و امکان پناهندگی سیاسی آنها میسر می‌گردد.^{۱۳} در عین حال، ابهام در مرز میان تروریسم و سایر اشکال خشونت سیاسی* و یا تمایز بین تروریسم دولتی** و تروریسم مقاومتی،*** تفاوت تروریسم با دیگر اعمال ساده گسترش پیدا می‌کند.^{۱۴} از جانب دیگر این موضوع نارسایی‌های قاعده «استرداد و یا محاکمه»**** را افزایش می‌دهد. خان مروزالین هیگینز، قاضی دیوان بین‌المللی دادگستری، در مورد تنوع نگرش در مورد تروریسم اشاره می‌کند که نبود تعریف واحد، باعث می‌شود که این پدیده دارای بار حقوقی مؤثری نباشد. این موضوع در درازمدت از جایگاه حقوق بین‌الملل در تبیین رفتار امنیتی دولت‌ها می‌کاهد^{۱۵} و در فرجام، هر تلاشی را برای همکاری واقعی بین‌المللی بر اساس حقوق بین‌المللی، به مخاطره می‌اندازد.

* Political Violence.

** Governmental terrorism.

*** Resistance terrorism.

**** استثنای قواعد استرداد در مورد مسایل سیاسی سبب می‌شود که مجرمین سیاسی به کشوری که در آن جرم واقع شده، مسترد نشوند. این موضوع در نبود تعریف و تفکیک مشخص بین تروریست و آزادی‌خواه؛ قاعده استرداد را در میان کشورها، ملی و سلیقه‌بی ساخته است. قریب به اتفاق اقدامات تروریستی در ماهیت خود سیاسی‌اند و به منظور بیان مخالفت ایدئولوژیک و مذهبی با حکومت‌ها و سیاست‌های آن شکل می‌گیرند؛ بناءً تلاش‌هایی برای محدودسازی این استثنا در قواعد استرداد وجود دارد تا آن را جایگزین مکانیزم‌های دقیق‌تری کند. اگرچه این تلاش‌ها با هدف جلوگیری از مصونیت یک تروریست از مجازات و در عین حال حفاظت افراد غیر تروریست از تعقیب عدلی تبعیض‌آمیز وجود دارند؛ اما تا اکنون دست‌آوردهای مهمی در این زمینه شکل نگرفته است.

فصل اول - مفهوم و مبانی شکل‌گیری رفتار تروریستی | ۳۳

ب - عدم اتفاق عمل در مبارزه با تروریسم: عدم اتفاق نظر حقوقی، موجب عدم رفتار مشترک در برابر تروریسم می‌گردد. در جرم‌های سازمان‌یافته، به طور عمده از افراد مزدور استفاده می‌شود؛ در حالی که تروریست‌ها به ادله و توجیحات سیاسی و یا عقیدتی - مذهبی تمسک می‌جویند. تروریسم سیاسی بیش از یک عمل مجرمانه، مهم و جدی است و غالباً این عمل خشونت‌آمیز سیاسی با پیامی همراه است.^{۱۶} این موضوع باعث می‌شود که تروریست‌ها از این فرصت بهره ببرند و در آزادی بیشتر، پیامدهای مخربی را به همراه داشته باشند. همزمان، دولت‌ها به علت نداشتن نگرش مشترک، در هر گونه همکاری در مبارزه با تروریسم ناکام می‌مانند.

در نتیجه می‌توان گفت که نبود تعریف و برداشت واحد از تروریسم، از یک سو قواعد حقوقی را در تبیین رفتار امنیتی دولت‌ها ناکارآمد ساخته، زمینه آزادی عمل و فرار تروریست‌ها را میسر می‌کند؛ و در سوی دیگر، نوعی هرج و مرج در رفتار امنیتی بازیگران بین‌المللی شکل می‌دهد که در درازمدت موجب تقویت انارشیزم بین‌المللی میان دولت‌ها و ظهور بازیگران غیردولتی می‌شود.

۲- مبانی و محرک‌های تروریسم

قبل از بررسی مبانی شکل‌گیری تروریسم، لازم است که پرسیده شود، آیا تروریسم یک مفهوم معنادار و وابسته به یک بنیاد مشخص معنایی است؟ در پاسخ به این سؤال اشاره شد که، تروریسم از یک سو مفهومی معنادار است و از سویی دیگر در معنای آن نوعی هرج و مرج نگرشی وجود دارد. تروریسم معنای واحد و پذیرفته‌شده ندارد و نیز مسیر مشخصی برای شکل‌گیری این معنا تعیین نشده است. به عبارت دیگر، معنا و مفهوم تروریسم در مورد مبانی جلب و جذب و رفتار افراط‌گرایانه، سیال و در حال تحول است. همچنین تشخیص تفاوت میان مفاهیمی مانند تروریست، جهادگرا، افراط‌گرا و در برخی از موارد اسلام‌گرا به آسانی امکان‌پذیر نیست. این موضوع بحث در مورد مبانی شکل‌گیری رفتار تروریستی را دشوار می‌سازد.

در مورد مبانی رفتار تروریستی و عواملی که در شکل‌گیری افراط‌گرایی تأثیر دارند، دیدگاه‌های بسیاری به میان آمده است. همه نویسندگان در مورد چگونگی تبیین ریشه‌های شکل‌گیری رفتار تروریستی، به دشواری نگاشته‌اند. جوزف سوتر در کتاب «منازعات قومی و تروریسم»، در

نتیجه‌گیری بحث خویش و در پاسخ به اینکه چه عواملی باعث ظهور و تقویت افراط‌گرایی می‌گردد، پاسخ را با تغییر در پرسش می‌دهد؛ که چه عواملی بستر افراط‌گرایی و تروریسم را فراهم نمی‌سازد؟ پاسخ سوتر بیانگر وجود منابع و نگرش‌های متفاوت در ظهور و شکل‌گیری تروریسم است.^{۱۷} با آگاهی از این واقعیت، این نگاشته بر اساس رهیافت سازه‌انگاره، دو بحث ایدئولوژی و مؤلفه‌های اجتماعی را مورد بررسی قرار می‌دهد و در ادامه به دلایل اثباتی و مادی و در نهایت به متغیر سیاست و منافع دولت‌ها، به مثابه عامل تأثیرگذار در شکل‌گیری افراط‌گرایی، می‌پردازد.

۲-۱- مؤلفه‌های سازه‌انگاره ایدئولوژیک و اجتماعی

در تبیین افراط‌گرایی، نظریه سازه‌نگاری کارآمدترین چشم‌انداز در میان نظریه‌ها شناخته می‌شود. در رهیافت سازه‌انگاره، می‌توان از یک سو هویت و ایدئولوژی را به مثابه عامل تأثیرگذار در شکل‌گیری رفتار افراطی و در سوی دیگر اجتماع و متغیرهای اجتماعی را شناسایی نمود. انگاره‌ها و باورها، قواعد و هنجارها، فرهنگ و ارزش‌ها و کنش متقابل بین‌ذهنی موجب شکل‌گیری هویت نظام معنایی و در نتیجه منافع و اهداف و رفتار افراط‌گرایان می‌شود. در عین حال، در کنار عنصر ایدئولوژی، مؤلفه‌های قومیت و شکاف‌های قومی بر رفتار خشونت‌آمیز تأثیرگذارند. اگرچه نظریه سازه‌نگاری، تفکیک این دو را به آسانی امکان‌پذیر نمی‌داند؛ اما با توجه به منابع شکل‌گیری این دو، می‌توان آنها را به صورت جداگانه بررسی نمود. از این رو برای تبیین بهتر رفتار افراط‌گرایانه تروریستی، متغیرهای هویت - ایدئولوژی و اجتماعی بررسی می‌شود.

الف - ایدئولوژی؛ عامل اصلی برای رفتار افراط‌گرایانه

در این نگرش، افراط‌گرایان به صورت مستقیم در جست‌وجوی منافع سیاسی و اجتماعی نیستند؛ بلکه در پی هویت و ایدئولوژی از طریق جهاد هستند. روایتی مبنی بر این که ایدئولوژی به مثابه عاملی برای رفتار افراط‌گرایانه است، بیشتر در چشم‌انداز هانتینگتون در کتاب برخورد تمدن‌ها و یا مقاله وی در مورد اسلام سیاسی به عنوان یک چالش امنیتی، ریشه دارد. هانتینگتون با تأکید بر تفاوت‌های تمدنی، نوعی منازعه را میان تمدن اسلام و مسیحیت پیش‌بینی می‌کند. این ادبیات، پیش

فصل اول - مفهوم و مبانی شکل‌گیری رفتار تروریستی | ۳۵

از هانتینگتون در نگرش ریمون آرون* کمی ملایم‌تر طرح شده است و به «ناجوری تمدن‌ها»** اشاره می‌کند. آرون، با تأکید بر فرآیند جهانی شدن، اختلافات ناشی از هویت و اجتماعی شدن، اختلافات فرهنگی و ناامنی در سیاست بین‌الملل را در فضای دوقطبی پساجنگ متصور است.^{۱۸} در این اواخر نوشته‌های افرادی مانند برنارد لوئیس*** بیشتر تأثیر مستقیم بر وضعیت معاصر داشته است. برنارد لوئیس در مقالات متعددی مانند ریشه‌های دیوانگی مسلمانان، اسلام، مهاجرین و هویت و... و مصاحبه‌های بی‌شمار، اسلام‌هراسی را به نوعی ترویج کرده و برای تقویت و ترویج اندیشه‌ی برخورد تمدن‌های هانتینگتون، به ویژه اسلام به عنوان محور تعارض، تلاش نموده است.

اسلام به عنوان مبنای ایدئولوژیک برای مشروعیت خشونت و رفتار تروریستی، پس از حادثه ۱۱ سپتامبر مطرح شد. افراط‌گرایی در قالب بنیادگرایی در جامعه اسلامی مرکب از دو عامل است:

اول - دعوت بازگشت مسلمانان به ارزش‌های اسلامی که می‌تواند صلح‌آمیز و از طریق آموزش ارزش‌های اسلامی باشد؛

دوم - دعوت به اسلامی سیاسی و تقویت جهاد در قالب جنگ مقدس.^{۱۹} جهاد در این مفهوم، به جهاد نظامی در برابر دشمنان اسلام و حاکمانی که با دشمنان اسلامی همکاری می‌کنند، اشاره دارد.

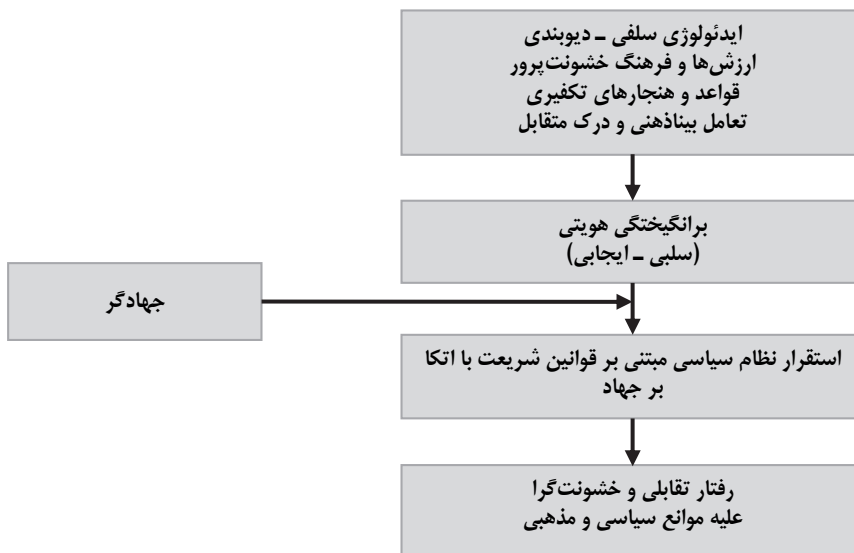
با توجه به اینکه ایدئولوژی اسلام سیاسی در قالب ایدئولوژی سیاسی و ستفالی نمی‌گنجد، گروه‌های فراملی بر اساس مؤلفه‌های دیگر اجتماعی و فرهنگی، داعیه ایدئولوژی و اسلام سیاسی را تعقیب می‌کنند.

* Raymond Aron.

** The Heterogeneity of Civilizations.

*** Bernard Lewis.

ایدئولوژی در نگرش نویسندگان بسیاری به مثابه یکی از مؤلفه‌های انکارناپذیر بروز رفتار تروریستی مطرح شده است. در تبیین این دیدگاه، شکل شماره ۱ به ایدئولوژی اسلامی با رویکرد سلفی به مثابه عامل تأثیرگذار در رفتار افراط‌گرایانه و تروریستی اشاره دارد.^{۲۰}



شکل ۱- مدل تحلیلی نقش ایدئولوژی در تبیین رفتار افراط‌گرایانه و تروریستی

سایر نویسندگان با تأکید بر ایدئولوژی به مثابه عامل تأثیرگذار، متغیرهای دیگری را نیز مورد توجه قرار داده‌اند. مارتا کرین شاو^{۲۱} در سال ۱۹۸۱ در مقاله‌ای زیر عنوان ریشه‌های شکل‌گیری تروریسم، بر ایدئولوژی به مثابه بنیاد رفتار خشونت‌گرایانه و در کنار آن به عوامل تأثیرگذار دیگر نیز تأکید می‌کند. علی‌رغم این که ایدئولوژی به عنوان عامل رسمی رفتار تروریستی پنداشته می‌شود، نمی‌تواند به عنوان تنها عامل رفتار خشونت‌آمیز تروریستی پنداشته شود. بر اساس نگرش کرین شاو، عوامل دیگری مانند تصمیم‌گیری، استراتژی در دوران جنبش‌های تروریستی و یا بسترهای سیاسی و اجتماعی که منجر به مدیریت رفتارهای تروریستی می‌شوند، را نمی‌توان در شکل‌گیری رفتار تروریستی نادیده گرفت.^{۲۲} با این حال این نگرش، به مثابه روایت رسمی از سوی دولت‌ها، باعث شده است که در قبال ایدئولوژی اسلامی به عنوان مبنا و محرک رفتار تروریستی، جبهه‌گیری صورت گیرد. در نتیجه‌ی چنین جهت‌گیری در بیشتر کشورهای غربی، پالیسی‌هایی در قبال فعالیت مسلمانان

فصل اول - مفهوم و مبانی شکل‌گیری رفتار تروریستی | ۳۷

اتخاذ شد. در این باره فرانسیس فوکویاما، نویسنده محافظه‌کار امریکایی، در اواخر سال ۲۰۰۵ هشدار داد که مسلمانان امریکا به همان اندازه می‌توانند برای امریکا تهدید محسوب شوند که مسلمانان خاورمیانه تهدید تلقی می‌شوند. به باور وی، سیاست‌های چندفرهنگی غرب نتوانسته است، مسلمانان را در فرهنگ غربی هضم کند.^{۲۳} چنین نگرشی در کشورهای مسلمان با ساختار کمونیستی نیز مطرح شد و در کشورهای آسیای مرکزی و آسیای جنوب شرقی نیز تأثیر گذاشته و دولت‌ها در برابر نشانه‌های اسلامی، پالیسی‌های سختی را تطبیق می‌کنند.

روایت ایدئولوژی اسلامی به عنوان مهم‌ترین مبنای رفتار تروریستی، از سوی شماری از اندیشمندان رد شد و روایت رغیب این نگرش به مرور زمان تقویت گردید. نویسندگان بسیاری در غرب، در برابر این روایت نگاه‌شسته‌اند. در میان این نویسندگان آرون کاندنانی، استاد دانشگاه و متخصص مطالعات تروریسم، در مقاله «یک دهه شکست، بازاندیشی افراط و خشونت‌گرایی» ادله و شواهدی در تقویت روایت رقیب می‌آورد. کاندنانی می‌گوید، تأکید بر ایدئولوژی به عنوان تنها عامل افراط‌گرایی، و اعمال و تطبیق پالیسی سخت بر علایم و رفتارها و ایدئولوژی اسلامی، می‌تواند بیشتر منجر به گسترش افراط‌گرایی شود. وی ضمن اشاره به آثار محققین دیگر در این باره، می‌نویسد، بیشتر کسانی که رفتار افراط‌گرایانه تروریستی اقدام نموده‌اند که آگاهی کافی از اصول اولیه اسلام ندارند. در عین حال، وی در مورد افرادی که در رفتارهای خشونت‌آمیز دخیل بوده‌اند، شواهدی ارائه می‌کند که باورمند به اصول اولیه اسلام نبوده‌اند؛ و علی‌رغم اینکه از شراب استفاده می‌کرده‌اند، رفتارهای عمومی مسلمانان یعنی روزه و نماز را برپا نمی‌داشته‌اند.^{*} در ادامه این روایت، وی پیشنهاد می‌کند، بهترین راه برای کاهش افراط‌گرایی و خشونت ناشی از ایدئولوژی، به عنوان یکی از منابع افراط‌گرایی، محدود نکردن آن است. آزادی برای بیان ایدئولوژی و به مناظره و تبادل نظر کشیدن آن، می‌تواند تأثیرش را برای رفتار خشونت‌آمیز بکاهد.^{۲۴} در تأیید این نگرش، می‌توان به وضعیت

* البته این موضوع را نیز باید خاطر‌نشان ساخت که ریشه‌های افراط‌گرایی در شرق و در جوامع اروپایی تا حدی متفاوت است. این روایت که افراط‌گرایان حتی آگاهی کافی از ادبیات سلفی اسلامی ندارند، بیشتر شامل افراط‌گرایانی می‌شود که از غرب متمایل به این جریان شده‌اند. در حالی که در شرق این آگاهی به علت دانستن زبان و زندگی در محیط اجتماعی اسلامی، بیشتر است. با این حال این آگاهی در شرق و در میان افراط‌گرایانی که از جامعه شرقی خاورمیانه برمی‌خیزند، نیز کاهش یافته و این افراط بیشتر متأثر از محیط اجتماعی و سازمانی، اقدام به رفتار افراط‌گرایانه می‌کنند.

اسلام‌گرایان آسیای مرکزی اشاره نمود؛ که در نتیجه‌ی اعمال فشار حکومت‌های کمونیستی، شاهد افزایش گرایش به افراط‌گرایی و خشونت بوده است. در این مناطق، در نتیجه‌ی سیاست‌های سخت‌گیرانه و محدودکننده برای مسلمانان، گرایش اسلام‌گرایان به گروه‌های تروریستی مانند جنبش اسلامی ازبکستان و غیره افزایش یافته است.

الیور روی (روا) از مستشرقین مطرحی می‌باشد که آثار بسیاری در مورد اسلام نگاشته است. وی اخیراً در کتابی با عنوان «جهاد و مرگ: جایگاه گروه دولت اسلامی»^{۲۵} به بررسی دلایل علاقه‌مندی و جاذبه‌های افراط‌گرایی با مورد مطالعاتی گروه دولت اسلامی، پرداخته است. الیور روی، در نوشته‌ای در وب‌سایت گاردین به خلاصه این کتاب پرداخته و می‌نویسد:

«ما اغلب فراموش می‌کنیم که سازمان‌های تروریستی نظیر القاعده و گروه دولت اسلامی، در تاریخ جهان اسلام تازه هستند و نمی‌توان آنها را به‌آسانی در قالب ظهور افراط‌گرایی تبیین نمود. باید درک کنیم که تروریسم از افراط‌گرایی اسلامی ظهور نمی‌کند، بلکه اسلامی‌سازی افراط‌گرایی آن را تقویت می‌نماید... دیدگاه من این است که خشونت افراط‌گرایانه، نتیجه‌ی افراط‌گرایی اسلامی نیست؛ حتی اگر آنها یک مسیر و یک پارادایم مشترک را تعقیب نمایند. افراط‌گرایی اسلامی وجود دارد و البته چالش‌های قابل‌ملاحظه اجتماعی را به وجود می‌آورد؛ به این علت که با ارزش‌های مبتنی بر انتخاب فرد و آزادی فردی مقابله می‌کند اما الزاماً منجر به خشونت سیاسی و تروریسم نمی‌شود.»^{۲۶}

بنابراین در پاسخ به این سؤال که «آیا ایدئولوژی می‌تواند به عنوان تنها عامل رشد افراط‌گرایی باشد؟» باید گفت که منع واحد رفتارهای تروریستی، ایدئولوژی نیست. در صورتی که ایدئولوژی بر رفتار تروریستی تأثیرگذار باشد، ایدئولوژی‌های غیراسلامی نیز می‌توانند مولد رفتار تروریستی گردند. شاید این جمله درست‌تر باشد که ایدئولوژی (اسلامی، مسیحی و...) نمی‌تواند منبعی برای افراط‌گرایی و تروریسم باشد؛ اما می‌تواند ابزاری برای سودجویان شود. سودجویان می‌توانند متأثر از شرایط اجتماعی و سیاسی محیط داخلی و بین‌المللی، اقدام به این رفتار نمایند. در مورد ایدئولوژی اسلامی، روشن است که تطبیق پالیسی سخت در برابر علایم و نشانه‌های ایدئولوژی اسلامی (ریش، حجاب، رفتن به مسجد و...) ممکن است از یک سو موفق به کاهش علایم رسمی در میان مسلمانان گردد؛ اما به صورت غیررسمی، زمینه بهره‌گیری گروه‌های مخفی تروریستی را فراهم می‌سازد، آنان

می‌توانند با سوءاستفاده از ایدئولوژی و شرایط محدود اجتماعی، بستر رفتار افراط‌گرایی را تقویت نمایند.

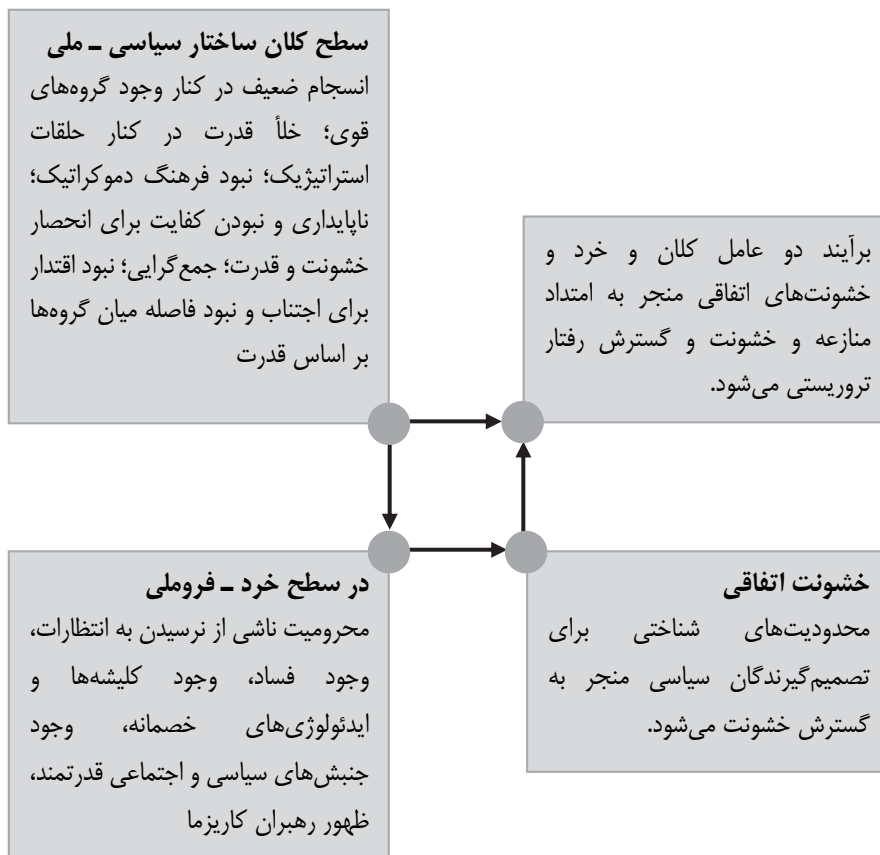
اسلام‌گرایان سلفی به عنوان مهم‌ترین گروه و جریان فکری در رفتار تروریستی شناسایی شده‌اند.^{۲۷} در عین حال، این نیز پذیرفته شده است که همه مسلمان‌های سلفی، تروریست نیستند. ما نیاز به یک رویکرد جدید برای برخورد با مثلث خطی داریم که اضلاع آن، جهان اسلام و اسلام‌گرایان؛ غرب (تلاش برای اروپایی‌سازی اسلام در جامعه اروپایی)؛ و تبعیض نژادی و منزوی‌سازی مسلمانان در گوشه و کنار جامعه غرب است. مبارزه، با خشونت شکل‌گرفته ناشی از این مثلث، تنها با مبارزه با اسلام‌گرایی امکان ندارد، بلکه لازم است که ضلع‌های دیگر این مثلث را نیز در نظر بگیریم.^{۲۸} در کشورهای اسلامی توتالیتریزم و نابه‌سامانی سیاسی، فقر اقتصادی - اجتماعی و تبعیض نژادی می‌توانند به مثابه اضلاع و مؤلفه‌های شکل‌گیری رفتار خشونت‌گرایی تروریستی قلمداد شوند. از این رو در امر مبارزه با تروریسم، تنها اعمال محدودیت برای ایدئولوژی با هدف کاهش افراط‌گرایی کافی نیست؛ بلکه لازم است دیگر مؤلفه‌های تأثیرگذار مانند محرومیت‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، در تبیین شکل‌گیری رفتار خشونت‌گرا در جوامع اسلامی در نظر گرفته شود.

ب - اجتماع و متغیرهای اجتماعی

در سازه‌های نظریه سازه‌نگاری، نگرش‌های بین‌الادّهانی در شکل‌گیری یک پدیده‌ی اجتماعی عاملی انکارناپذیر است. بر اساس این رویکرد، افراط‌گرایی و رفتار تروریستی، علی‌رغم تأثیرپذیری از یک ایدئولوژی مشخص، بیشتر متأثر از شرایط اجتماعی به عنوان عامل انگیزه‌بخش رفتار افراط‌گرایانه است.^{۲۹} در این میان ممکن است افرادی که آگاهی کامل از ادبیات تند سلفی ندارند، برای دفاع و حمایت از مسلمین و یا هم‌نوعان اجتماعی خویش به جهاد متمسک شوند. بنابراین، در کنار ایدئولوژی به عنوان یکی از متغیرهای رسمی در تبیین ریشه‌ی رفتار تروریستی، اجتماع و متغیرهای اجتماعی نیز انکارناپذیر است. در حوزه‌ی مطالعات اجتماع، مؤلفه‌هایی مانند قومیت به عنوان عاملی تأثیرگذار در شکل‌گیری تروریسم به میان می‌آید. قومیت و منازعات آن به عنوان یک عنصر تأثیرگذار در مطالعات جامعه‌شناسی، اصلی انکارناپذیر در صلح و جنگ پنداشته می‌شود.^{۳۰} در کشورهای چندقومی، جدال برای نفوذ و قدرت بیشتر در ساختار سیاسی و فرهنگی یکی از عناصر

مهم منازعه پنداشته می‌شود. منازعه میان اقلیت‌ها و اکثریت قومی بر سر قدرت و حفظ ارزش‌های قومی مانند زبان، تاریخ و فرهنگ می‌تواند همبستگی در این جوامع را دچار مشکل سازد و مانع شکل‌گیری هویت ملی گردد. در نتیجه احتمال دارد گروه‌های قومی تضعیف شوند و برای حفظ جایگاه سیاسی و فرهنگی خویش دست به اقداماتی بزنند که همبستگی ملی دچار مشکل گردد.^{۳۱} این واکنش اجتماعی بر اساس هویت اجتماعی می‌تواند به مثابه رفتار تروریستی تلقی گردد. از این رو، قومیت و رقابت‌های قومی می‌تواند به عنوان عاملی برای تقویت افراط‌گرایی در یک جامعه باشد. اصل قومیت به مثابه یکی از عوامل تأثیرگذار در تبیین رفتار خشونت‌آمیز در کشورهای جهان سوم و تا حدی افغانستان مصادیق فراوانی دارد.

جوزف سوتر در کتاب منازعات قومی و تروریسم، متغیرهای اجتماعی را به عنوان یکی از عوامل مؤثر در تبیین رفتار تروریستی می‌داند. سوتر به کلیشه‌ها، ایدئولوژی‌ها، انسجام اجتماعی، رهبری، افزایش انتظارات، محرومیت نسبی و کاهش فاصله قدرت میان طبقات اجتماعی و ماهیت منازعه و پویایی آن اشاره می‌کند و آنها را به مثابه مؤلفه‌هایی می‌داند که رابطه انکارناپذیر با تبیین تروریسم دارند.^{۳۲}



شکل ۲ - مؤلفه‌های اجتماعی که متأثر از نابه‌سامانی‌های سیاسی به عنوان یک متغیر تأثیرگذار در بروز منازعه و رفتارهای تروریستی می‌گردد

سوتر در شکل شماره ۲ تلاش نموده است که تأثیر متغیرهای اجتماعی را در یک برآیند ساختاری بر خشونت و رفتار تروریستی بررسی کند. این برآیند، متغیرهای اجتماعی را در کنار وضعیت نابه‌سامان سیاسی - ساختاری و خشونت‌های اتفاقی، از علل گسترش خشونت و رفتار تروریستی می‌داند. در این نگرش، متغیرهای اجتماعی به عنوان عامل فعال متأثر از نابه‌سامانی سیاسی، تأثیر مثبت بر رفتار تروریستی دارد.^{۳۳}

در شکل شماره دوم رفتار خشونت‌آمیز و تروریستی در نتیجه‌ی سه عامل بررسی می‌شود. عامل اول، نابه‌سامانی در ساختار سیاسی؛ عامل دوم، فقر اجتماعی و ظهور رهبران اجتماعی؛ و عامل سوم، خشونت اتفاقی از سوی رهبران سیاسی در مدیریت خیزش‌های مردمی، زمینه گسترش خشونت در

یک اجتماع می‌شود. در یک جمع‌بندی در بخش نقش متغیرهای اجتماعی می‌توان گفت که تروریسم و گروه‌های تروریستی در حال تحول و تغییر هستند. از عواملی که این تحول را گسترش می‌دهد، متغیرهای اجتماعی و سیاسی است. مؤلفه‌هایی مانند محدودیت‌های سیاسی، برداشت‌های تاریخی، هویت‌های قومی، نابرابری اجتماعی و ظهور رهبران کاریزما در یک اجتماع، می‌تواند در خشونت تأثیر داشته باشد. از این رو ریشه‌ی تروریسم متأثر از مؤلفه‌های ناهمگون فردی و اجتماعی و سیاسی است. این ناهمگونی و تحول در آن، مانع داشتن برداشت واحد از شکل‌گیری تروریسم و گروه‌های تروریستی می‌شود.^{۳۴} در نتیجه، متغیرهای اجتماعی متأثر از فضای سیاسی ظهور گروه‌های تروریستی، یکی دیگر از مبانی مطالعاتی این حوزه به شمار می‌رود. علی‌رغم اینکه به تعبیر امیل دورکیم وجدان اجتماعی و یا به تعبیر ابن خلدون عصیبت اجتماعی، در جوامع مختلف در سطوح متفاوتی قرار دارد، برای درک تأثیرگذاری این متغیرهای اجتماعی، لازم است که به ویژگی‌های اجتماع و یا جامعه مشخص مراجعه نمود.

۲-۲- عوامل تثبیتی و مادی در شکل‌گیری افراط‌گرایی

در کنار عوامل دیگر ظهور رفتار تروریستی؛ فقر، بیکاری و مشکلات اقتصادی نیز به عنوان عامل در نظر گرفته شده است. در کشورهای خاورمیانه و جنوب آسیا مانند پاکستان، افغانستان، ایران و... یکی از جذابیت‌های عضویت و جلب افراد برای شرکت در یک جنگ، معاش و امتیازات مادی پنداشته می‌شود. افرادی که فرصت درآمد و اشتغال نداشته باشند، عضویت در گروه‌های تروریستی را برای رهایی از بحران شغلی یکی از راه‌های موجود می‌دانند. گروه‌های تروریستی و دولت‌ها با تکیه بر امتیاز مادی، به آسانی می‌توانند در جنگ افراد بیشتری را به اختیار خود درآورند. از این رو عوامل تثبیتی و مادی، به عنوان یکی از مؤلفه‌های تأثیرگذار در گسترش خشونت و افراط‌گرایی پنداشته می‌شود.

در دوره پس از حادثه ۱۱ سپتمبر، با متهم شدن کشورهای اسلامی - به ویژه ممالک فقیر - به داشتن فرصت و نقش در تقویت تروریسم، فقر به عنوان یکی از عوامل مؤثر در افراط‌گرایی پنداشته شد. جورج بوش، رئیس‌جمهور امریکا پس از حادثه ۱۱ سپتمبر در متن سخنرانی خویش می‌گوید: «ما

فصل اول - مفهوم و مبانی شکل‌گیری رفتار تروریستی | ۴۳

علیه فقر می‌جنگیم و امیدواریم که این مبارزه ما پاسخی به تروریسم باشد.^{۳۵} این نگرش در موازات عنصر ایدئولوژی، به عنوان تصور رسمی پنداشته می‌شد و برخی از کشورها برای مبارزه با تروریسم، در مناطقی که احتمال خیزش‌های افراط‌گرایانه وجود دارد، اقدام به اجرای پلان‌های اقتصادی کردند. چین از جمله کشورهایی است که با هدف مبارزه با خیزش‌های احتمالی مسلمانان ایغور در ولایت سینگیانگ، طرح‌های اقتصادی گسترده‌ای را مدیریت می‌کند.

گسترش ارتباط میان اسلام‌گرایان افراطی با تولید و قاچاق مواد مخدر، اختطاف و دیگر فعالیت‌های نامشروع اقتصادی، انگیزه‌های اقتصادی را با تروریسم همراه می‌کند. بخش اعظم قاچاق مواد مخدر در افغانستان و آسیای مرکزی و جنوبی از سوی شبکه‌های تروریستی صورت می‌گیرد. سازمان ملل متحد از سال ۲۰۰۴ بدین سو ارتباط میان رفتار تروریستی و گسترش قاچاق مواد مخدر و دیگر جرایم را تأیید می‌کند.^{۳۶} قاچاق مواد مخدر و سود ناشی از آن، به یکی از منابع خشونت برای تروریست‌های اسلام‌گرا تبدیل شده است. از یک سو فرصت‌های مالی غیرقانونی منجر به تقویت رفتار تروریستی می‌شود و از سوی دیگر انگیزه و رفتار تروریستی گرایش به فرصت‌های غیرقانونی را افزایش می‌دهد؛ این گروه‌خوردگی، انگیزه‌های ایدئولوژیک گروه‌ها را کاهش می‌دهد و نیز ماهیت آنها را به مافیا نزدیک می‌سازد. در همین حال، مافیایی‌شدن گروه‌های اسلام‌گرای تروریستی، ارتباط و پیوستگی میان اقتصاد و خشونت در تروریسم را تقویت می‌کند.

انگیزه‌های تثبیتی و مادی یکی از عوامل و محرکه‌های تقویت و یا بروز رفتار خشونت‌آمیز تروریستی تلقی می‌شود که در کنار دیگر عوامل، نظیر ایدئولوژی و فقر اجتماعی، مؤثریت خاصی دارد. تبیین این عامل به عنوان تنها علت بروز خشونت، به خصوص رفتار تروریستی، کافی نیست؛ چنان که علل تثبیتی بیشتر در تبیین رفتار مافیایی بازیگران مؤثر واقع می‌شود و در صورتی که گرایش گروه‌های تروریستی به سمت اعمال مافیایی جهت یابد، انگیزه اقتصادی می‌تواند عامل تأثیرگذار پنداشته شود.

۲-۳- عوامل سیاسی و خارجی در گسترش افراط‌گرایی

جدال و رقابت درونی میان کشورهای اسلامی و امتداد این جدال به کشورهای منطقه‌یی و فرامنطقه‌یی، زمینه‌ی به‌کارگیری گروه‌های فراملی را فراهم ساخته است. گسترش رقابت بازیگران

دولتی در گماشتن جریان‌های فراملی، یکی دیگر از عوامل تأثیرگذار در تقویت افراط‌گرایی در کشورهای اسلامی پنداشته می‌شود. رقابت سیاسی کشورها و گسترش آن به استفاده ابزاری از جریان‌های سنت‌گرا به مثابه اهرم در سیاست خارجی کشورها، موجب تقویت افراط‌گرایی شده است. برای این رویکرد مصادیق فراوانی مانند رقابت امریکا و هم‌پیمانانش با اتحاد جماهیر شوروی از طریق گروه‌های اسلام‌گرا در افغانستان و یا رقابت عربستان و ایران و تقویت حضور داعش و دیگر جریان‌ها در عراق و یمن وجود دارد. گسترش رقابت میان امریکا با روسیه در سوریه و حضور امریکا در افغانستان پس از سال ۲۰۰۱ و در عراق در سال ۲۰۰۳، به عنوان یک جریان غیرگفتمانی، فضای رقابت گفتمانی و هویتی را در کشورهای اسلامی گسترش داد.

در اواخر سال ۲۰۱۰ با ظهور «بهار عربی» که شامل خیزش‌های مردمی علیه ساختارهای سیاسی در کشورهایمانند مصر، یمن، لیبی، بحرین، سوریه و... بود؛ دولت‌ها اقدام به گسترش نفوذ سیاسی در این منطقه نمودند^{۳۷} و به گونه مشخص از این فرصت اجتماعی در خاورمیانه در امتداد منافع خویش در خاورمیانه استفاده کردند. بهره‌برداری سیاسی کشورهای دیگر از این تحولات اجتماعی موجب گسترش نابه‌سامانی در این منطقه شد. نابه‌سامانی‌های سیاسی در خاورمیانه به عنوان متغیر حامی در تقویت جریان‌های افراط‌گرا در جنوب آسیا و به خصوص افغانستان شد.

نقش امریکا پس از بهار عربی و پس از سال ۲۰۱۱ در تقویت عمدی و یا غیرعمدی جریان‌های تروریستی، انکارناپذیر است. خانم هیلاری کلینتون، وزیر امور خارجه وقت این کشور، در کتاب خاطرات خود تحت عنوان «گزینه‌های دشوار» اذعان می‌کند که در تقویت گروه داعش نقش مثبت داشته است. در عین حال افرادی مانند برنارد لوئیس، که از جمله مشاورین اصلی جورج دبلیو بوش در امور خاورمیانه بود، باور داشت که اسلام دارای فرهنگی متمایل به ساختار اقتدارگرایی است و حادثه ۱۱ سپتامبر ریشه در گرایش‌های ضد مدرنیسم فرهنگ اسلامی دارد. بر اساس نگرش وی، تنها جنگ می‌تواند این گرایش ضد مدرنیسم در خاورمیانه را دچار تحول و دگرگونی نماید. بر اساس نگرش نئومحافظه‌کارانه لوئیس، امریکا علاقه‌مند گسترش جنگ در خاورمیانه شد. گفته می‌شود که تونی بلر نخست‌وزیر وقت انگلستان نیز متأثر از دیدگاه‌های برنارد لوئیس جنگ علیه عراق را در سال ۲۰۰۳ پذیرفت و حمایت کرد.^{۳۸} نمونه دیگر، سیاست‌های پاکستان در قبال افغانستان و هند و

فصل اول - مفهوم و مبانی شکل‌گیری رفتار تروریستی | ۴۵

بهره‌گیری از افراط‌گرایی است. این کشور با قرارگیری بر بستر عمیق افراط‌گرایی، صدور و بهره‌گیری از افراط‌گرایی را مهم‌ترین اصل در سیاست خارجی خویش در نظر گرفته است.

گرایش کشورهای اسلامی به سمت نگرش‌های لیبرالیستی و تحول رادیکال در این امتداد، می‌تواند به مثابه یکی از مؤلفه‌های تأثیرگذار در تقویت رفتار تروریستی پنداشته شود. گسترش و توسعه نفوذ غرب در ساختاری‌های سیاسی شرق و به ویژه کشورهای مسلمان و گرایش به سمت لیبرال دموکراسی موجب گسترش نگرانی شده است. در حالی که ساختارهای سیاسی در کشورهای مسلمان عمدتاً بر اساس اصل تفاوت‌های فرهنگی و اجتماعی بنا شده‌اند و کمتر ارزش‌ها و هنجارهای جهانی را پذیرفته‌اند.^{۳۹} گسترش نفوذ ارزش‌های جهانی و غربی در ساختارهای سیاسی، مقاومت فرهنگی و اجتماعی را از سوی اسلام‌گرایان افراطی در شرق تقویت نموده است. تأکید بی‌سنجش بر جهانی‌سازی ارزش‌های غربی در ساختارهای سیاسی، از یک سو چالش‌های امنیتی قرن حاضر را گسترش می‌دهد و از سوی دیگر ساختارهای سیاسی مبتنی بر ارزش‌های جهانی غربی را با تهدید همراه ساخته است.

دولت‌های غربی در نتیجه‌ی برداشت نادرست از اسلام، در افراطی‌سازی جنبش اسلامی نقش مثبت داشته‌اند. تلقی نمودن ایدئولوژی اسلام به مثابه تنها عامل رفتار تروریستی و اعمال سیاست‌های تبعیض‌آمیز علیه مسلمانان در کشورهای غربی زمینه‌ی سیاسی و امنیتی شدن حرکت‌های مسلمانان و جریان‌های اسلام‌گرا را فراهم ساخت. آغاز فرآیند سیاسی و امنیتی‌سازی جریان‌های اسلام‌گرا را می‌توان از حادثه ۱۱ سپتامبر تعقیب نمود. پیوند دادن رفتار بن‌لادن و القاعده به دولت در نتیجه‌ی تفسیر ماده ۵۱ منشور ملل متحد و در عین حال مرتبط ساختن اقدام بن‌لادن با جنگ‌های صلیبی، اسلام را به عنوان مهم‌ترین بازیگر در جنگ نامنظم نوین جهانی هدف قرار داد. این سیاست‌ها و تبعیض ناشی از آن علیه مسلمانان به مرور زمان موجب تحریک و گسترش عضویت آنان در گروه‌های تروریستی گردید. از این رو در تبیین مبانی و محرک‌های رفتار تروریستی، می‌توان سیاست و منافع دولت‌ها را به مثابه یکی از عوامل تأثیرگذار روی بروز و تقویت تروریسم ارزیابی نمود. همچنین می‌توان گفت که اختلافات سیاسی میان دولت‌های وستفالیایی، به مرور زمان نظم وستفالیایی را به خطر انداخته است و زمینه‌ی ظهور بازیگر نوین غیردولتی را در این نظم فراهم ساخته است.

نتیجه

تروریسم یکی از مفاهیم متکثر و چندبعدی در مطالعات امنیت بین‌الملل است. درهم‌پیچیدگی این پدیده با فرهنگ، اجتماع، اقتصاد و دیگر حوزه‌ها، حدود تروریسم را از مطالعات امنیت بین‌الملل فراتر می‌برد. تروریسم می‌تواند پدیده‌ای در حوزه مطالعات سیاست، حقوق بین‌الملل، جامعه‌شناسی، اقتصاد سیاسی، و یا مطالعات اسلامی باشد و بررسی شود. این موضوع در کنار چندین عامل ذکر شده در این فصل می‌تواند یکی از علل تکثر معنایی و بروز هرج و مرج در مطالعه‌ی تروریسم باشد. تروریسم به مثابه یک پدیده چندبعدی بیشتر ماهیت میان‌رشته‌یی به خود گرفته است که هر نویسنده‌ای از زوایای متفاوتی به آن پرداخته است.

تحول در مفاهیم حقوقی، وجود گروه‌های مشابه، اولویت‌یابی منافع دولت‌ها و تعارض حقوق داخلی و حقوق بین‌المللی، وجود ادبیات مذهبی و پیوستگی فرهنگی مهم‌ترین عوامل ظهور تکثر در مفهوم تروریسم هستند. بروز این تکثر، از یک سو قواعد حقوقی را در تبیین رفتار امنیتی دولت‌ها ناکارآمد نموده است و از سوی دیگر نوعی هرج و مرج در رفتار امنیتی بازیگران امنیت بین‌الملل و گسترش انارشیزم بین‌المللی را موجب شده است. این موضوع، زمینه‌ساز فرار تروریست‌ها و گسترش حضور آنان در صحنه بین‌المللی و در نتیجه فراهم شدن بنیان‌های بیشتری برای ظهور بازیگران غیردولتی شده است.

در عین حال، تروریسم و یا جنگ نامنظم بر بنیاد مبانی مشخص اسلام شکل نمی‌گیرد؛ بلکه یک پدیده‌ی عمومی، بدون توجه به ماهیت منازعه و یا به عبارت دیگر بدون اشاره به مذهب خاص به شمار می‌رود. تاریخ مسیحیت، یهودیت، هندویسم و... نشان داده است که افراط‌گرایی مذهبی، یک پدیده جهانی است و در جهان امروز وجود دارد. منحصراً سازی تروریسم به ایدئولوژی اسلامی به معنای امنیتی‌سازی و یا سیاسی‌سازی اسلام تلقی می‌شود که زمینه‌ساز تقویت این جریان به مثابه بنیاد و محرک رفتار تروریستی می‌گردد.

در پایان باید گفت که تروریسم پدیده‌ای است که بنیاد آن بر اساس اجتماع، جغرافیا و فضای گفت‌وگومانی گوناگون، به صورت متفاوت تعریف می‌شود و شکل می‌گیرد. همان‌گونه که تروریسم به

فصل اول - مفهوم و مبانی شکل‌گیری رفتار تروریستی | ۴۷

صورت متفاوت شکل می‌گیرد، لازم است به صورت متفاوت نیز تعریف و در مورد مبانی آن ابراز نظر شود. هر گونه مطلق‌انگاری در مورد پدیده‌ای که بنیاد متعدد دارد، منجر به افزایش هرج و مرج در مفهوم‌شناسی آن می‌شود.

- ¹- Oxford Advanced learners Dictionary, fifth Ed. 1997, p. 1233.
- ²- Ibid.
- ^۳- اردلان، اسعد. (۱۳۸۱). دیپلوماسی و تروریسم بین‌المللی. فصلنامه‌ی سیاست خارجی، سال شانزدهم، شماره ۱، ص ۱۴۵.
- ^۴- پورسعید، فرزاد. (۱۳۸۸). تحول تروریسم در روابط بین‌الملل. تهران: فصلنامه مطالعات راهبردی، سال دوازدهم، شماره چهارم، شماره مسلسل، ص ۱۴۸.
- ^۵- عبداللهی، محسن. (۱۳۸۸). تروریسم حقوق بشر و حقوق بشردوستانه. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی، صص ۷۸-۷۹.
- ⁶- Alex P. Schmid. Rohaud D. Crelinsten. (1993). Western Redponses to Terroeism, Frank Cass, pp 9 – 9.
- ^۷- سلیمانی، رضا. (۱۳۹۰). آشتگی معنایی تروریسم. فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۳۶، ص ۴۵.
- ^۸- صفوی، فرشچی، سید یحیی و دیگران. (۱۳۹۰). تروریسم: گونه‌شناسی جدید مبتنی بر آگاهی توزیع‌شده. فصلنامه دیپلوماسی صلح عادلانه. تهران: مرکز بین‌المللی مطالعات صلح، ص ۸۱.
- ⁹- Ann E. Robertson. (2007). Global Issues, Terrorism and Global Security. United States, Fact on File, Inc, P 5.
- ¹⁰- Nicolas Laos. (2000). Fighting terrorism: What can International Law Do?. Center for Strategic Research, March-May, available at: <http://sam.gov.tr/wp-content/uploads/2012/01/Nicolas-Laos.pdf> [Accessed in August 2017].
- ¹¹- Carsten Stabn. (2002). International Law at a Crossroads? The Impact of September 11. Max-Planck-Institut für ausländisches öffentliches Recht und Völkerrecht. Available at: http://www.zaoerv.de/62_2002/62_2002_1_a_183_256.pdf [Accessed August 2017].
- ^{۱۲}- صادقی حقیقی، دیدخت. (۱۳۸۳). نهضت‌های آزادی‌بخش ملی و تروریسم بین‌الملل از دید حقوق بین‌الملل. مجله سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۰۶ - ۲۰۵، ص ۲۸.
- ¹³- Maurice Flory. (1997). “International Lawan instrument to combat Terrorism”. In Rosalyn Higgins Maurice flory (eds), Terrorism & international Law, London: Routledge, pp. 30-40.
- ^{۱۴}- سیمبر، رضا. (۱۳۸۵). شکل‌گیری همکاری بین‌المللی در مواجهه با تروریسم: فرصت‌ها، چالش‌ها و راهکارها. پژوهش علوم سیاسی، شماره ۲، صص ۱۴۸-۱۴۹.
- ¹⁵- Rosalyn Higgins and M. Flory. (1999). Terrorism and International Law. London and New York, Routledge, p 15.
- ¹⁶- Ibid, p16.
- ¹⁷- Joseph L. Soeters. (2005). Ethnic Conflict and Terrorism, the Origins and Dynamics of Civil Wars. New York: Routledge, P.120.
- ¹⁸- Raymond Aron, Paix et guerre entre les nations, Paris, Calmann-Lévy. (2006). Reffrenced by Bassam Tibi, Jihadism as a Religious Legitimation of Terrorism in the Path of God: Irregular War and Post-Bipolar security, International Security Today, Understanding Change and Debating Strategy, Sam Papers No: 1. P. 56.

19- Olivier Roy. (2002) Islamic Radicalism in Afghanistan and Pakistan. UNCHR Emergency and security service, January. P 30-45.

۲۰- جمالی، جواد. (۱۳۹۰). مدل تئوریک تحلیل افراط‌گرایی با کاربست نظریه سازه‌انگاری. فصلنامه آفاق امنیت، شماره دوازدهم، خزان. ص ۱۶۷.

21- Martha Crenshaw. (1981). "The Causes of Terrorism", Comparative Politics Vol 13. PP 35-45.

22- Arun Kundnani. (2015). Decade Lost Rethinking Radicalization and Extremism. Claystone, Jan, P. 9.

23- Arun Kundnani, Ibid, P. 16.

24- Arun Kundnani, Ibid, PP 7-42.

25- Jihad and Death: The Global Appeal of Islamic State.

26- Olivier Roy. (2017). Who are the new jihadist?, Biographies of 'homegrown' European terrorists show they are violent nihilists who adopt Islam, rather than religious fundamentalists who turn to violence. April 2017 Available at: <https://www.theguardian.com/news/2017/apr/13/who-are-the-new-jihadis> [Accessed on November 2017].

27- Paul Hedges. (2017). Radicalization: Examining a Concept, its Use and Abuse, Counter Terrorist Trends and Analyses. Singapore: Volume 9, Issue 10, Octobe, P. 12.

28- Bassam Tibi. (2006). Jihadism as a Religious Legitimation of Terrorism in the Path of God: Irregular War and Post-Bipolarsecurity. International Security Today, Understanding Change and Debating Strategy, Sam Papers No.:1. P. 88.

29- Marc Sageman. (2017). Misunderstanding Terrorism. (Philadelphia, PA: University of Philadelphia Press).

۳۰- بشیریه، حسین. (۱۳۹۲). جامعه‌شناسی سیاسی، چاپ بیست و یکم، تهران: انتشارات نشر نی.

۳۱- همان، صص ۲۸۲-۲۷۹.

32- Joseph L. Soeters. (2005). Ethnic Conflict and Terrorism, the Origins and Dynamics of Civil Wars. New York, Routledge, P. 10.

33- Joseph L. Soeters, Ibid, P.120.

34- Stephen Vertigans. (2008). Terrorism and Societies. Ashgate Publishing Limited, P. 167.

35- Ted Robert Gurr. (2006). Economic Factors, the Roots of terrorism. Edited by Louise Tichardson, New York, Routledge, P 85.

36- United Nation Office on Drugs and Crime, Drug Trafficking and the Financing of Terrorism. Available at: <http://www.unodc.org/unodc/en/frontpage/drug-trafficking-and-the-financing-of-terrorism.html>, [Accessed at Dec 2017].

۳۷- واعظی، محمود. (۱۳۹۱). رویکرد دولت اوباما به جهان اسلام: تغییر یا تداوم سیاست‌های امریکا. فصلنامه روابط خارجی، سال چهارم، ص ۳۳.

38- Arun Kundnani, Ibid, P. 9.

39- Bassim Tibi, Ibid, P 56.

فصل دوم

القاعده؛ از جهادگرایی تا تروریسم

مقدمه

با نگاهی به ماهیت تعاملات سیاسی در فرآیند تاریخ، می‌توان استدلال نمود که امپراتوری‌ها در دوره‌ای، نقش اصلی را در تنظیم اموری مانند مصالحه و منازعه داشته‌اند. به مرور زمان امپراتوری‌ها در نتیجه‌ی فرآیند جنگ‌ها به خصوص جنگ سی‌ساله و انعقاد معاهده وستفالیایا، تضعیف شدند و جایگاه خود را از دست دادند. جنگ‌های سی‌ساله و معاهده وستفالیایا، زمینه افول ایدئولوژی‌های کل‌گرا و ظهور نگرش‌های تجربه‌گرای مدرنیزم و در نتیجه واحدی به نام «دولت» را به وجود آورد. دولت‌ها به عنوان بازیگران اصلی تعاملات سیاسی، در هماهنگی با «ملت»، مفهوم تازه‌ای به نام «دولت - ملت» را به وجود آوردند. به انحراف کشیده شدن اهداف دولت‌های نوظهور در این مقطع زمانی، با تأثیر از خصلت‌های زیاده‌خواهی، موجب خلق دولت‌های استعماری بزرگ شد. پیامد ظهور دولت‌های استعماری، پی‌ریزی زمینه‌های وقوع جنگ‌های جهانی بود. این جنگ‌ها علاوه بر تحمیل هزینه‌های گزاف و غیرقابل جبران نیروی انسانی و مادی به کشورها، تجربه مهمی از شکست دولت‌های استعماری و دولت‌های زیاده‌خواه وستفالیایی نیز محسوب می‌گردد.

همان‌طور که ضعف مدیریتی امپراتوری‌ها منجر به عوامل زمینه‌ساز برای ظهور تشکیل‌جدیدی به نام دولت - ملت شد، خصلت استعمارگونه این دولت - ملت‌ها و وقوع منازعات، منتج به پیدایش بازیگر سومی در عرصه روابط بین‌الملل گردید. از این رو، پس از جنگ سرد و به خصوص پس از ۱۱ سپتمبر، جهان شاهد ظهور بازیگر جدیدی در عرصه روابط بین‌الملل، یعنی «القاعده» می‌باشد. در این دوره دولت‌ها تحت تأثیر ظهور این بازیگر خرد و فروملی، شرایط تازه‌ای را در عرصه حقوق، امنیت و هویت تجربه می‌کنند.

بازیگر نوین امنیتی با استفاده از فرصت‌ها و بهره‌وری از متغیرهای متعدد نظیر جهانی‌شدن، همبستگی و پیوستگی متغیرهای گوناگون، در مطالعات روابط بین‌الملل اهمیت فراوانی یافته است. مهم‌ترین شاخصه رفتاری این بازیگر نوین که «تروریست» نامیده می‌شود، مقاومت خشونت‌آمیز در برابر ساختارهای حاکم با اهداف سیاسی و ایدئولوژیک است. واقعی‌ترین مصداق تروریسم در دوره پس از حادثه ۱۱ سپتمبر، القاعده بوده است. در مطالعات امنیتی تروریستی، سازمان القاعده و کنش‌های

آن، به مثابه مهم‌ترین مصداق ترور و تروریسم پس از ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ و بازیگر سوم پس از امپراتوری‌ها و دولت‌ها، مطرح گردید. در این امتداد روایت داعش به مثابه روایت افراطی‌تر از القاعده و در راستای تضعیف آن، ظهور کرده است.

رقابت‌ها و منازعات دولت‌ها به عنوان یک اصل پیش‌فرض به صورت مستقیم و غیرمستقیم بر گسترش تروریسم تأثیرگذار بوده و نمی‌توان آن را انکار کرد. با توجه به اینکه در این فصل به صورت مستقیم به سطح خرد، یعنی فرآیند شکل‌گیری و گسترش جریان‌های تروریستی، پرداخته می‌شود؛ بررسی سطح میانی، یعنی متغیر مستقل اثرگذاری دولت‌ها بر گسترش تروریسم امکان‌پذیر نیست و مستلزم تحقیق دیگر در این باره است. بنابراین در این فصل به تبیین فرآیند شکل‌گیری ساختاری به نام القاعده در قالب یک گروه فراملی پرداخته می‌شود، که بعدها این گروه زمینه‌های ظهور جریان‌های انارشیک دیگر را در کشورهایی با ساختارهای پسااستعماری تقویت کرده است. در این فصل به موضوعاتی مانند چگونگی شکل‌گیری، عملکرد، ساختار و حضور القاعده و چگونگی ظهور داعش پرداخته می‌شود. چشم‌انداز آینده‌ی جریان‌های تروریستی مانند داعش در فصل آخر این تحقیق و بعد از اینکه مباحث مربوط به ابعاد تحولات حقوقی و امنیت بین‌المللی پس از ظهور تروریسم مطرح شد، مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

۱- فرآیند شکل‌گیری القاعده

القاعده به عنوان یک سازمان و یا شبکه تروریستی، در لغت به معنای «پایگاه: پایگاهی برای جهاد» و همین‌طور به معنای پایگاهی برای انصارالله (یاران خداوند) ترجمه شده است. همچنین به «ارتش اسلامی»، «بنیاد رهایی‌بخش اسلامی»، «گروه حفظ اماکن مقدس»، «ارتش اسلامی برای آزادسازی مکان‌های مقدس»، «جبهه جهانی اسلامی برای جهاد علیه یهودیان و صلیبیون»، «شبکه اسامه بن لادن»، «سازمان اسامه بن لادن»، «الجهاد»، «گروه جهاد»، «الجهاد مصر»، «جهاد اسلامی مصر» و «جهاد تازه» نیز معروف می‌باشد.^۱

بن‌مایه‌های اولیه القاعده توسط «شیخ عبدالله یوسف عزام» از اخوان‌المسلمین اردن که فلسطینی‌الاصل بود، گذاشته شد. عزام تا پایان سال ۱۹۸۰ استاد دانشگاه ریاض بود و اسامه بن لادن

فصل دوم - القاعده؛ از جهادگرایی تا تروریسم | ۵۵

در رشته انجینیری (مهندسی) شهری شاگرد وی بود. عبدالله عزام در سال ۱۹۸۵ به کمک سازمان‌های هلال‌احمر کویت و عربستان، سازمان «مکتب الخدمات للمجاهدين العرب» را با همکاری اسامه بن لادن و به منظور سازماندهی کمک‌های انسان‌دوستانه به مجاهدین افغان تأسیس کرد. این سازمان سالانه حدود ۶۰۰ میلیون دالر برای کمک به مقاومت افغان‌ها دریافت می‌کرده است. عزام، رهبر و موعظه‌گر کاریزماتیک و اصلی‌ترین ایدئولوژیک «عرب - افغان‌ها» بود. وی متفکری به معنای واقعی کلمه مثل قطب، مودودی و یا البنا نبود؛ بلکه سخنران چیره‌دستی بود که قرآن و حدیث را از ابن تیمیه، نقل قول می‌کرده است.^۲ عبدالله عزام به تاریخ ۲۴ نوامبر سال ۱۹۸۹ به همراه دو پسرش و در راه رفتن به نماز جمعه در شهر پیشاور پاکستان ترور و کشته شد.^۳

بعد از قتل عبدالله عزام در سال ۱۹۸۹، اسامه بن لادن به عنوان مسؤل و رهبر عملیات‌های القاعده منصوب گردید. حضور القاعده در افغانستان با نام اسامه بن لادن مطرح می‌شود که همزمان با ورود جنگجویان سابق خارجی علیه شوروی در افغانستان است. پس از پایان یافتن مبارزه با ارتش شوروی در افغانستان، بازماندگان جنگ علیه ارتش سرخ عمدتاً به وطن بازگشتند اما به علت دوری از جامعه‌ی خویش، با مشکلات و محرومیت‌های زیادی روبه‌رو شدند که سبب پیوستن دوباره بیشتر آنان به بن لادن گردید.^۴ اسامه بن لادن در دوره‌ی پس از جهاد با هدف تقویت جهاد در دیگر کشورها به سازماندهی یک گروه اقدام نمود. به این منظور، او در سال ۱۹۹۰ تلاش نمود که وسعت ایدئولوژی خود را از طریق فرستادن گروه تحت امر خود به سودان، که یک دولت اسلامگرا نیز در آن کشور حاکم بود، انتقال دهد؛ اما موفق نگردید. در این باره که چرا سازمان القاعده از سوی سایر نظام‌ها تأیید نشد و بن لادن نتوانست از فرصت‌های موجود (حاکمیت اسلامی در سودان و...) برای شکل‌گیری ساختار القاعده در دیگر کشورها استفاده نماید، میان نویسندگان اختلاف‌نظرهایی وجود دارد. بر اساس دیدگاه برخی از نویسندگان و تحلیل‌گران، ساختار القاعده بیشتر مرهون به وجود آمدن وضعیت جدید، عمدتاً بازگشت بن لادن در سال ۱۹۹۶ از سودان به افغانستان، بوده است.

القاعده در فاصله بین سال‌های ۱۹۹۰ - ۱۹۹۶، به یک سازمان رسمی کوچک تبدیل شد و از طریق دسترسی به فرصت‌های مالی و آموزشی از جانب شبکه‌های جهادی دیگر، توانست روزبه‌روز

توانمندی‌های بیشتری کسب نماید.* در استراتژی القاعده در دوره ۱۹۹۰ - ۱۹۹۶ در کنار هدف قرار دادن دشمن نزدیک (رژیم‌های خاورمیانه که به عنوان دولت‌های ضد اسلام پنداشته می‌شدند)، بر دشمن دور (ایالات متحده) که از دید القاعده به نحوی عامل فساد در کشورهای اسلامی پنداشته می‌شد، تأکید گردیده است. تقارن بازگشت بن‌لادن به افغانستان با هدف سازمان‌دهی دقیق ساختار سازمان القاعده، با ظهور امارت اسلامی طالبان، سبب می‌شود که این سازمان بتواند به مرور زمان شبکه قوی، سلسله‌مراتبی و به‌هم‌پیوسته‌ای را در افغانستان ایجاد نماید.^۵

۲- ایدئولوژی القاعده

بخشی از محرکه‌ها و مبانی رفتاری القاعده به عوامل اجتماعی و روانی اعضای آن که اغلب بعد از جنگ شوروی سابق علیه افغانستان، از جامعه خویش طرد شده بودند، اشاره دارد. در کنار عوامل اجتماعی، ایدئولوژی مهم‌ترین عامل در تبیین رفتار افراط‌گرایی القاعده پنداشته می‌شود. برای سازمان‌های تروریستی، ایدئولوژی، یا همان بُعد نرم‌افزاری یک رفتار، زمینه را برای نبرد نظامی فراهم می‌سازد. در چنین فرآیندی جنگجویان بر اساس ایدئولوژی متقاعد می‌شوند که فارغ از شکست یا پیروزی عمل کنند و نیز خود را برنده نهایی بیندارند. از این جهت در کنار عوامل اجتماعی و نبودن فرصت‌های مناسب سیاسی، ایدئولوژی و گرایش افراطی سلفی از اسلام، در تبیین رفتار اعضای القاعده در کشورهای مختلف مهم‌تر جلوه می‌کند.^۶

القاعده به عنوان یک سازمان تروریستی تقویت‌کننده‌ی انارشیزم بین‌المللی، به ایدئولوژی به عنوان مهم‌ترین محرک رفتار اعضای خویش می‌نگرد. به تعبیر واضح‌تر و محرزتر، این ارزش‌های تبیین‌شده در ایدئولوژی القاعده است که انتظارات مشترک و در نتیجه رفتار مشترک را میان اعضای این سازمان به وجود می‌آورد. از این منظر تصمیم‌گیرندگان بر اساس ایدئولوژی، هنجارها و قواعدی که خود مبتنی بر پیشینه‌ای از عوامل ذهنی، تجربه تاریخی - فرهنگی و حضور در نهادها است،

* بن‌لادن از گروه کوچک باقی‌مانده از مجاهدین شوروی، ساختاری به نام القاعده را ساخت. در امتداد این گروه مهم‌ترین هدف بن‌لادن بازسازی خلافت بود. او شروع به حمایت و تبلیغات درباره اشتباهات حکام مسلمان (در عربستان سعودی، مصر، تاجکستان، ازبکستان و الجزایر) و قربانیان مسلمان رژیم‌های غیرمسلمان (فیلیپین، بوسنی، چین و کشمیر) نمود. بن‌لادن از فرآیند تبلیغات دست‌آوردی نداشت، از این رو اعلام جهاد کرد.

فصل دوم - القاعده؛ از جهادگرایی تا تروریسم | ۵۷

تصمیم‌گیری می‌کنند. پس، این هنجارها هستند که رفتار مناسب را تعیین می‌کنند و در نتیجه، کنش‌گران بر مبنای «منطق زیندگی یا تناسب»^{*} عمل می‌کنند. پس می‌توان گفت که هنجارها در ایدئولوژی سلفی محور القاعده، تابع منافع کنش‌گران نبوده بلکه به عنوان مرجع شکل‌دهنده‌ی منافع عمل می‌نمایند. با درک نقش و اهمیت ایدئولوژی در به وجود آمدن سازمان القاعده، کریستوفر هنزل^{**} اندیشه‌های تأثیرگذار در بروز رفتارهای خشونت‌آمیز مبتنی بر ایدئولوژی از جانب سازمان القاعده را در سه دسته ارزیابی می‌کند. این سه دسته به صورت زیر قابل بحث است:

دسته‌ی اول: اندیشه‌هایی که شاخه‌ای از مذهب وهابیت^{***} است. بن‌لادن این شاخه را به سازمان القاعده منتقل کرد. هنزل این شاخه را «سلفی‌وهابی‌های انقلابی»^{****} می‌نامد. شاخه‌ای دیگر از وهابیت تبدیل به دین رسمی عربستان سعودی شده است.

دسته‌ی دوم: این دسته مربوط به اندیشه‌های مودودی است که از یک طرف بر سید قطب^{****} و از سوی دیگر از طریق مدارس پاکستان، مستقیماً روی مجاهدین افغان و اعضای القاعده تأثیر گذاشته است.^۷ این دسته در واقع مکتب فکری را بنا نهاد که تا عصر حاضر ادامه یافته و خط‌مشی عقیدتی بسیاری از گروه‌های تندرو دیگر را شکل داده است. این جریان مهم همان مبنای فکری و ایدئولوژیکی است که طالبان بر اساس آن خود را از داعش جدا می‌داند.

* Logic of appropriateness.

** Christopher Hinzl.

*** محمد عبدالوهاب (محمد بن عبدالوهاب التمیمی، ۱۰۸۲-۱۱۷۰ هـ.ش، ۱۱۱۵-۱۲۰۶ هـ.ق، ۱۷۰۳-۱۷۹۱ م) دیدگاه جدیدی را در مذهب سنی حنبلی بنیان گذاشت که بعدها به نام وهابیت در میان مسلمانان و علمای سنی عربستان سعودی ریشه یافت.

**** Revolutionary salafist Wahhabi.

**** سید قطب (۱۹ اکتوبر ۱۹۰۶ - ۲۹ اگست ۱۹۶۶) نویسنده و نظریه‌پرداز مصری و عضو اخوان المسلمین مصر بود. شهرت او بیشتر به سبب بازنگری وی در تأثیر اصول‌گرایی اسلامی بر تحولات اجتماعی و سیاسی، به ویژه کتاب «نشانه‌های راه» (معالم فی الطریق) است. در کتاب تفسیر جامع قرآن (فی ظلال القرآن الکریم) وی برداشت‌های مدرنی را از مفاهیم اسلامی نظیر «جهاد»، «جاهلیت» و «امت» مطرح کرده است.

دسته‌ی سوم: این دسته مربوط به اندیشه‌های سید قطب می‌باشد. سید قطب با ذکر آیه‌های متعددی از قرآن کریم* در کتاب «نشانه‌های راه»** دلایل جهاد در اسلام را چنین برمی‌شمارد:

اول - استقرار حاکمیت خداوند؛

دوم - رسیدگی و مرتب کردن مسایل بشریت با توجه به راهنمایی واقعی که خداوند فراهم کرده است؛

سوم - طرد همه‌ی نیروها و سیستم‌های شیطانی از زندگی؛

چهارم - پایان دادن به حکومت یک انسان و سایرین؛ چرا که همه‌ی انسان‌ها مخلوق خداوند می‌باشند و هیچ کس حق ندارد دیگری را برده‌ی خود ساخته و یا آنها را وادار کند که از قوانین وی اطاعت نمایند.^۸

در تأیید اهمیت تأثیرگذاری دسته سوم از این اندیشه‌ها روی شکل‌گیری رفتارهای نابهنجار القاعده، مایکل دوران*** و جفری هاینز نیز مطالبی را بیان داشته‌اند. مایکل دوران، استاد دانشگاه پرینسون، اعتقاد دارد که در بررسی ریشه‌های شکل‌گیری ایدئولوژی القاعده، شخصی که بیشترین تأثیرگذاری را داشته است، ابن تیمیه می‌باشد. نگرش ابن تیمیه توسط القاعده به دنیای مدرن وارد نشد؛ بلکه این سید قطب بود که اندیشه‌های او را در واژگانی تازه، وارد دنیای اسلام امروزی کرده است. جفری هاینز نیز ایدئولوژی القاعده را ترکیبی از اندیشه‌های محمد عبدالوهاب و سید قطب می‌داند.^۹

در کنار مباحث فوق، دیدگاه‌های دیگری نیز درباره تبیین اهمیت نقش ایدئولوژی در بروز رفتارهای خشونت‌آمیز و اندیشه‌محور القاعده، از منظر دیگر اعضای این گروه، وجود دارد. در میان این نگرش‌ها، چشم‌انداز ایدئولوژیک الهام‌گرفته از ریشه‌های فکری گروه القاعده منتسب به ایمن

* از جمله آیات ۷۴ تا ۷۶ سوره‌ی عمران؛ آیات ۳۸ تا ۴۰ سوره‌ی انفال؛ آیات ۲۹ تا ۳۲ سوره توبه.

** معالم فی الطريق.

*** Michel Doran.

فصل دوم - القاعده؛ از جهادگرایی تا تروریسم | ۵۹

الظواهری، رهبر فعلی این گروه، در تبیین دلایل رفتاری این گروه بااهمیت است. او در امتداد ایدئولوژی سیاسی القاعده سه اصل بنیادین را اعلام می‌کند. وی این سه اصل را به رویدادهای عراق و دیگر حوزه‌ها تعمیم داده و آنها را در پیام ویدیویی ماه جون سال ۲۰۰۵ بازگو می‌کند. سه اصل بنیادین الظواهری در قالب شاخص‌های زیر قابل تبیین است:^{۱۰}

۱- اقتدار قرآن‌محوری برای حکومت‌داری: به گفته الظواهری، القاعده حامی ایجاد دولتی اسلامی است که فقط با قوانین شریعت حکومت نماید. دولت سکولار یا قانون «انسان‌ساخته» غیر قابل قبول و مغایر با ایمان اسلامی تلقی می‌شود.

۲- آزادسازی سرزمین‌ها: الظواهری اصلاحات و انتخابات آزادانه را برای مسلمانان بدون «آزادی سرزمین‌های اسلامی و نجات آنها از همه متجاوزان» غیرممکن دانست. او همچنین بر اهمیت کنترل منابع انرژی خاورمیانه تأکید کرده و جهان اسلام را «ضعیف و در معرض زرادخانه هسته‌یی اسرائیل» خواند.

۳- آزادسازی انسان: الظواهری دیدگاهی را مطرح کرد که مبنی بر روابط اجتماعی قراردادی بین مسلمانان و حاکمان‌شان به افراد اجازه می‌دهد رهبران خود را انتخاب و از آنها انتقاد کنند و حتی از مسلمانان می‌خواهد در برابر حاکمانی که قوانین و اصول انسانی را نقض می‌کنند، مقاومت و آنان را سرنگون کنند. او از حکومت ارثی انتقاد کرد و از نیاز به ایجاد ستره محکمه مبتنی بر شریعت و تضمین اینکه هیچ کس نتواند بر خلاف اصول این قوه، کنترولی بر حقوق افراد داشته باشد، سخن گفت.

سه اصل بنیادین فوق، همان مبنای رفتارهای ایدئولوژیکی القاعده است که در اعلامیه‌ی ۲۴ آوریل ۲۰۰۵ این سازمان وجود عینی به خود گرفت. سازمان القاعده در ۲۴ آوریل ۲۰۰۲ اعلامیه‌ای درباره «حکم قهرمانان و مشروعیت عملیات‌های این گروه در نیویارک و واشنگتن» صادر نمود که در آن به صورت شرعی حملات ۱۱ سپتمبر را توجیه کرده است. در این اعلامیه، ضمن آنکه از خداوند به سبب موفقیت گروهی از جوانان باایمان در پایان دادن عملیات، تشکر کرده است؛ آن را نشانه‌ای از عظمت و برتری خداوند می‌داند. در این اعلامیه در دو مورد درباره ممنوعیت کشتن شهروندان بحث

می‌شود: اول، معتقد است که بر اساس روایتی منتسب به پیامبر می‌توان کشته شدن افراد بیگناه در حوادث ۱۱ سپتمبر را توجیه کرد. دوم، کشتن غیرنظامیان به طور کامل ممنوع نیست؛ بلکه شرایطی وجود دارد که تحت آن کشتن شهروندان مجاز می‌باشد. در نتیجه بر اساس بحث‌های کلامی، توجیهی شرعی برای کشتن غیرنظامیان ارائه می‌کند. مبتنی بر این رهیافت، تنها وجود یکی از شرایط زیر برای کشتن شهروندان غیرنظامی کافی است و ممانعت شرعی ندارد:

۱. مقابله به مثل: القاعده برای اثبات ادعای خود آیه ۱۹۴ سوره بقره را ذکر می‌کند که «اگر کسی به شما حمله کرد، شما نیز با روش‌های مشابه به او حمله کنید.» بنابراین اگر دشمن تاکتیکی را به کار برد که در اسلام ممنوع شده است، این تاکتیک‌ها برای مسلمانان نیز شرعی می‌شود. در ادامه برای متقاعد کردن خواننده، به درگیری‌های فلسطین اشاره می‌کند.
۲. ناتوانی در تمایزگذاری بین شهروندان و جنگجویان: هنگام حمله به دشمن در قلعه نظامی، تمایز بین جنگجویان و مردم عادی دشوار است، به ویژه اگر جنگجویان در میان مردم عادی پنهان شده باشند.
۳. مشارکت و همکاری شهروندان از طریق عمل، حرف یا ذهن در یک جامعه و یا ساختار سیاسی کافر، بیانگر حمایت از نظامیان آن ساختار است. از این رو، حمایت‌کنندگان و شهروندان عادی در کنار نظامیان در احیای یک جامعه غیراسلامی نقش دارند و کشته شدن آنها مشروع پنداشته می‌شود.
۴. ضرورت جنگ: از نظر القاعده، مرکز تجارت جهانی امریکا، پناهگاه دشمن بود که به طور مستقیم علیه اسلام اعلام جنگ کرده بود.
۵. تسلیحات سنگین: القاعده با آوردن روایتی از دوران پیامبر در استفاده از منجنیق برای حمله به دشمن در حالی که با جمعیت عادی همراه شده بودند، مشروعیت استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی و حمله با طیاره به برج‌ها را توجیه می‌کند.
۶. سپرهای انسانی: القاعده معتقد است که اگر دشمن از زنان، اطفال و سایر گروه‌ها برای محافظت از خود استفاده کند، حمله به آنها مجاز می‌باشد.
۷. پیمان‌شکنی: آخرین شرط زمانی مهیا می‌شود که دشمن پیمان خود را بشکند.

با استناد بر این دلایل سازمان القاعده کشته شدن غیرنظامیان و مسلمانان شاغل در برج‌های تجارت جهانی را در سپتمبر ۲۰۰۱ در موارد زیر توجیه می‌کند: اول، اگر شرایط انجام عملی، اضطراری باشد، آن عمل مجاز شمرده می‌شود؛ پس باید به شرایط انجام آن عمل توجه کرد. دوم، تصور غالب

فصل دوم - القاعده؛ از جهادگرایی تا تروریسم | ۶۱

بر این بوده است که تنها کافران آن جا حضور دارند و در واقع تنها آنها مورد هدف بوده‌اند؛ بنابراین با توجه به این که تصور غالب، منطقی به نظر می‌رسد، پس می‌تواند توجیهی برای چنین عمل باشد. سوم، امروزه کمتر کشوری وجود دارد که مسلمان‌ها در آن جا نباشند. چهارم، پرداخت جزیه برای کشته‌شدگان مسلمانان رویه‌ای معمول است که در زمان پیامبر نیز بوده است. پنجم، مسلمانانی که کافران را کمک و همراهی می‌کنند، باید هدایت شوند.^{۱۱} این دلایل، کشتن مسلمانان را در شرایط خاص مشروع دانسته و نگرانی ایدئولوژیک درون‌سازمانی را کاهش می‌دهد.

گروه القاعده در امتداد مشروع پنداشتن کشتن مسلمانان، شیعیان را به صورت خاص مورد هدف قرار می‌دهد. در کنار ادبیات سنتی القاعده، دیدگاه زرقاوی نیز بُعد تازه‌ای را در این گروه ایجاد کرد. او شیعیان را مهم‌ترین دشمن معرفی کرده و مقابله با آنان را بر مبارزه با «صلیبی‌ها» اولویت بخشید. به تعبیر او دشمنان القاعده، امریکایی‌ها و شیعیان هستند. او بعدها، کردها را نیز به عنوان بخشی از هدف تروریستی اضافه کرد. به باور او با تحریک شیعیان، خوی وحشی‌گری آنان نمایان می‌گردد که در نتیجه‌ی آن، جماعت اهل سنت غافل نسبت به چهره حقیقی آنان، آگاه خواهند شد.^{۱۲} زرقاوی متأثر از وضعیت روانی، سیاسی و اجتماعی عراق، فتوایی مبتنی بر شرایط را در عراق ارائه کرد. در دوران پس از سقوط صدام، بخشی مهمی از همراهان زرقاوی، بعثی‌های وابسته به صدام بود. زرقاوی با هدف همراه‌سازی بعثی‌ها و زمینه‌سازی جنگ داخلی در عراق، مبارزه با شیعیان را بخش مهمی از خشونت قرار داد. این نگرش در میان بازماندگان وی در گروه «جهاد و توحید» ادامه پیدا کرد و ابوبکر بغدادی، شیعیان و کردها را در زمره‌ی اهداف تروریستی خویش قرار داد. حضور کردها به مثابه هدف تروریستی، با توجه به اینکه که بخشی از جامعه اهل سنت را تشکیل می‌دهند، بیان‌کننده سیاسی‌سازی و شخصی‌انگاری ایدئولوژی القاعده است.

در جمع‌بندی این بخش می‌توان گفت که القاعده توجه محض به مبانی جنگ در زمان جنگ کرده است. در عین حال ارائه دیدگاه‌های جنگ‌محور از زبان راویان متعدد، زمینه تکثر نگرش را در ایدئولوژی القاعده به وجود آورد. با مطالعه ساده مطالب فوق می‌توان نوعی پراکندگی را در میان بیانیه‌های رهبران این گروه مشاهده نمود. با در نظر گرفتن این پراکندگی می‌توان چهار رکن را در مورد ایدئولوژی القاعده استخراج و بیان نمود. سلفی‌گری، رادیکالیسم، غرب‌ستیزی و شیعه و

گردستیزی چهار رکن ایدئولوژی القاعده هستند. بر اساس این مبانی پراکنده‌ی ایدئولوژیک، هدف نهایی ایدئولوژی القاعده دستیابی به حکومت فقهی و جهانی بوده است که ریشه در سفلی‌گری و هابیت دارد. مهم‌تر از همه در سیاست‌های اعلامی این گروه، طرح مبارزه با اسرائیل و امریکا بیشتر مطرح بود؛ در حالی که به صورت اعمالی، قربانی اصلی اقدامات این گروه، مسلمانان در کشورهای اسلامی بوده است.

۳- عملکرد و فرآیند نفوذ القاعده

القاعده به عنوان یک سازمان و یا شبکه بین‌المللی، حملات زیادی را در کشورهای متعدد جهان علیه دولت‌های مسلمان و غیرمسلمان انجام داده است. در میان عملیات‌های تروریستی القاعده، حملات تروریستی ۱۱ سپتمبر مهم‌ترین اقدام هراس‌افکنانه این گروه است که به مثابه نقطه عطف در مطالعات روابط بین‌المللی به شمار می‌رود. بر اساس این نقطه عطف، می‌توان فعالیت‌های القاعده را در سه دوره‌ی قبل از ۱۱ سپتمبر، همزمان با ۱۱ سپتمبر و بعد از ۱۱ سپتمبر تفکیک و تقسیم‌بندی نمود. القاعده در دوره قبل از ۱۱ سپتمبر از طریق بمب‌گذاری‌های متعدد، منافع امریکا را در کشورهای نظیر یمن، موزامبیک و عربستان هدف قرار داد.* در یازدهم سپتمبر ۲۰۰۱، نوزده عضو القاعده با ربودن چهار طیاره‌ی مسافربری امریکا، به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون حمله کردند. در این روز بیش از سه هزار نفر کشته شدند که تحولات گسترده‌ای را در نظام جهانی به دنبال داشت.

* اولین بمب‌گذاری در سال ۱۹۹۲ در هتل محل اقامت سربازان امریکایی در عدن (یمن) بود که به دلیل نبود سربازان، تنها دو جهانگرد اتریشی کشته شدند. سرنگونی هلیکوپتر امریکا در موزامبیک و کشتن هجده کماندوی امریکایی در آن کشور، انفجار بمب در پارکینگ مرکز تجارت جهانی امریکا در نیویارک در ۲۶ فبروری ۱۹۹۳ که هفت نفر کشته و هزار نفر مجروح داشت؛ انفجار موتر لاری بمب‌گذاری‌شده در پایگاه امریکایی گارد ملی عربستان در نوامبر ۱۹۹۵؛ انفجار در سفارتخانه‌های امریکا در دارالسلام و نایروبی با ۳۰۱ نفر کشته و بیش از پنج هزار نفر زخمی در اگست ۱۹۹۸؛ و حمله انتحاری به ناو امریکایی در بندر عدن با هفده کشته در اکتوبر سال ۲۰۰۰ از دیگر حملات بودند. (ماه‌پیشانیان، مهسا، برآورد القاعده، کتاب امنیت بین‌الملل (۴). تهران، ابرار معاصر، ۱۳۸۸، صص ۱۹۲-۱۹۴).

فصل دوم - القاعده؛ از جهادگرایی تا تروریسم | ۶۳

القاعده در دوره پس از حادثه ۱۱ سپتمبر، در کنار عملیات‌های متعدد در شماری از کشورها،* بیشتر بر افغانستان و عراق متمرکز بوده و در فاصله سال‌های ۲۰۰۱ - ۲۰۱۱ در افغانستان و ۲۰۰۳ - ۲۰۱۱ در عراق بیش از صدها عملیات تروریستی و انتحاری را انجام داده است. ضعف در القاعده‌ی عراق به علت‌هایی مانند ناتوانی از درک مردم، تبلیغات واهی بین جنگجویان خارجی، عدم هماهنگی و در نتیجه بروز اختلافات میان جنگجویان القاعده و جنگجویان بومی^{۱۳} و... باعث می‌شود که برخی از اعضای آن به مناطق قبایلی پاکستان و بخشی از افغانستان - در کنار طالبان - مدیریت شوند. این امر موجب شدت گرفتن قدرت جنگی طالبان و وخامت اوضاع در افغانستان گردید. در این مقطع زمانی رهبری القاعده در عراق به عهده ابومصعب زرقاوی و در افغانستان در نقش اسامه بن لادن مطرح بوده است.

* پس از ۱۱ سپتمبر انفجار یک بمب در کازابلانکا (مراکش) با ۴۵ کشته و شصت زخمی، انفجار یک بمب در ریاض با ۳۴ کشته؛ انفجار یک بمب در جاکارتا (اندونزی) با ده کشته و ۱۵۰ زخمی؛ انفجار مقر سازمان ملل در بغداد با ۲۲ کشته؛ دو انفجار هم‌زمان در استانبول با ۲۵ کشته و ۳۲ زخمی؛ انفجار در ایستگاه مرکزی راه آهن مادرید (اسپانیا) با ۲۰۱ نفر کشته و ۱۴۶۳ نفر زخمی (۳۲ حمله انتحاری) به یک نفت کش فرانسوی به نام (لیمبرک) در ساحل یمن در اکتوبر ۲۰۰۲ به یک نفر کشته و ۴ نفر مجروح؛ انفجار در یک هتل مومباسا (کنیا) در نوامبر ۲۰۰۲ با ۱۵ نفر کشته؛ حمایت مالی از بمب‌گذاری بالی در اکتوبر ۲۰۰۲ که از سوی جماعت اسلامی صورت گرفت و در آن بیش از ۲۰۰ نفر کشته شدند. پرویز مشرف، رئیس‌جمهور سابق پاکستان نیز القاعده را به دو بار تلاش برای ترور خود در دسامبر ۲۰۰۲ متهم نمود. در سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ افراط‌گرایان عامل یا وابسته به القاعده داخل عربستان شماری از عملیات را صورت داده و حداقل نود نفر از جمله ۱۴ آمریکایی را کشتند. القاعده همچنین ممکن است با عاملان حملات انتحاری و برنامه‌ریزان حملات نوامبر ۲۰۰۳ در استانبول که دو کتیس، قنصلگری بریتانیا و بانک ایچ‌اس‌بی‌سی، را هدف قرار داده و بیش از ۶۰ نفر کشتند، در ارتباط بوده باشند. ایمن الظواہری، معاون بن‌لادن به نمایندگی از القاعده مسؤولیت چند حمله صورت گرفته در ۷ جولای ۲۰۰۵ علیه حمل و نقل عمومی لندن را به عهده گرفتند. تعداد رهبران ارشدی که در برنامه‌ریزی حملات جولای ۲۰۰۵ نقش داشتند، روشن نیست. برخی از مظنونان این حملات، شامل افراط‌گرایانی که داخل انگلستان رشد کرده و از القاعده الهام گرفته‌اند، می‌شدند. القاعده مسؤولیت حمله انتحاری به سفارت دنمارک را در ۳ جون به عهده گرفته و مصطفی ابوزید بیانیه‌ای را در این رابطه صادر کرد. بمب‌گذاری در هتل ماریوت اسلام‌آباد در ۲۰ سپتمبر ۲۰۰۸ تماماً نشانه‌های حمله القاعده را داشت که بیش از ۵۰ نفر کشته و بیش از ۲۵۰ نفر مجروح بر جای گذاشت. دولت پاکستان حمله انتحاری اکتوبر ۲۰۰۸ علیه بی‌نظیر بوتو، نخست‌وزیر سابق پاکستان که منجر به مرگ حداقل ۱۴۴ نفر در کراچی گشت و بیت‌الله مسعود یکی از فرماندهان القاعده و طالبان متهم به این عمل گردید. (مهسا ماه پیشانیان، همان اثر)

اوج قدرت‌نمایی جنگی القاعده در افغانستان با هماهنگی رهبران این گروه در افغانستان (بن‌لادن) و در عراق (زرقاوی) مطرح بوده است؛ که بعد از کشته شدن این دو، رهبری القاعده ضعیف می‌شود. در پی کشته شدن زرقاوی در سال ۲۰۰۶ ابو ایوب مصری، رهبر جدید این گروه، نتوانست این شاخه از القاعده را مانند زرقاوی مدیریت کند. این موضوع با توجه به کشته شدن بن‌لادن در ماه می ۲۰۱۱، به صورت قابل‌ملاحظه‌ای موجب کاهش توانمندی و حملات این گروه در سراسر جهان شد. پس از کشته شدن بن‌لادن، ایمن الظواهری گروه القاعده را رهبری کرد که بیشتر در حمایت از طالبان در افغانستان و برخی از گروه‌های دیگر در خاورمیانه فعالیت کرده است.

به دنبال حمله ۱۱ سپتمبر، القاعده پس از کسب حمایت از گروه‌های گوناگون در جهان، برنامه استراتژیک خویش را برای بیش از ۲۰ سال طراحی کرد. در گزارشی از نشریه اشپنگل، نویسنده به نقل از فواد حسین، هم‌دوره ابومصعب زرقاوی در زندان، مراحل هفت‌گانه استراتژی القاعده را برای دستیابی به اهدافش تشریح می‌کند. القاعده از میان این مراحل تنها به بخشی از آنها دست یافت و مراحل دیگر در برنامه داعش، طرح و پی‌گیری می‌شود. این مراحل به شرح زیر بیان شده است:

مرحله اول، بیدارسازی: از ۱۱ سپتمبر تا سقوط صدام (۲۰۰۱ - ۲۰۰۳) به طول می‌انجامد؛ مرحله دوم، مرحله گشوده شدن چشم‌ها: در این مرحله که تا سال ۲۰۰۶ ادامه می‌یابد، تلاش صورت می‌گیرد تا سازمان القاعده به جنبش بزرگ اجتماعی تبدیل شود؛ مرحله سوم، سال‌های ۲۰۰۷ - ۲۰۱۰: در این مرحله، رزمندگان مستقر در عراق آماده جنگ خواهد شد و تمرکز اصلی متوجه سوریه است. در این دوره حمله به ترکیه و اسرائیل نیز پیش‌بینی می‌شود.

مرحله چهارم، فروپاشی حکومت‌های منفور عرب: مهم‌ترین هدفی که در این مرحله یعنی سال‌های ۲۰۱۰ - ۲۰۱۳ دنبال می‌شود، فروپاشی حکومت‌های منفور عرب است که این موضوع رشد پایدار القاعده را نیز در پی دارد. این دوره با «بهار عربی» مصادف است. مرحله پنجم، اعلام خلافت اسلامی: این مرحله که دوره زمانی سال‌های ۲۰۱۳ - ۲۰۱۶ را در بر دارد، شامل اعلام خلافت اسلامی است. در این دوره اسرائیل بسیار ضعیف می‌شود و نظم نوین جهانی شکل می‌گیرد. در این دوره داعش به جای القاعده اعلام خلافت کرده و برنامه القاعده را تعقیب می‌کند.

فصل دوم - القاعده؛ از جهادگرایی تا تروریسم | ۶۵

مرحله ششم، بعد از اعلام خلافت اسلامی: این مرحله از سال ۲۰۱۶ - ۲۰۲۰ با عنوان دوره اعلام خلافت اسلامی است که ویژگی‌های بارز آن رویارویی مطلق سپاه اسلام با غیرمسلمانان است. سال ۲۰۱۶ مصادف با اوج‌گیری منازعه داعش در مقابل ارتش عراق و سوریه است. مرحله هفتم، تأسیس خلافت جهانی اسلام: این مرحله در سال ۲۰۲۰ با پیروزی مسلمانان و تأسیس خلافت جهانی اسلام آغاز می‌شود.^{۱۴} برنامه گروه‌های تروریستی در نتیجه شکست داعش در عراق و سوریه، ناکام پنداشته می‌شود. اما به نظر می‌رسد، همان طور که مرگ بن‌لادن زمینه شکست تروریسم را فراهم نساخت، شکست داعش در عراق و سوریه به معنای شکست تروریسم باشد. این گروه‌ها با پناه بردن به شاخه‌های خویش در دیگر کشورهای اسلامی دوباره به تلاش‌های خود ادامه می‌دهند.

این مراحل نشان‌دهنده‌ی برنامه منسجم القاعده است که در دوره بعد از ۱۱ سپتمبر با وجود اختلاف‌نظرها میان اعضای القاعده، به شیوه معمول این گروه مورد تطبیق قرار گرفته است.^{۱۵} مرگ اسامه بن‌لادن در کنار اینکه منجر به گسترش شکاف میان این گروه گردید، منجر به کند و خارج شدن از کنترل روند عملی کردن این مراحل از جانب ایمن الظواهری، رهبری بعدی القاعده، نیز گردید. در نتیجه، گروه داعش به عنوان یکی از شاخه‌های قبلی القاعده، به صورت مستقل برای تحقق این اهداف اقدام نمود. یکی از مهم‌ترین دلایل ادامه نیافتن این مراحل از سوی القاعده، گسترش بروز اختلاف میان رهبران القاعده و گروه «توحید و جهاد» است. گروه جهاد و توحید، شاخه رادیکال‌تر القاعده با رهبری زرقاوی در عراق، به مراتب خشونت‌گراتر از هسته رهبری القاعده بود. رهبران اصلی القاعده، زرقاوی را به خاطر رفتارهای افراطی خشونت‌آمیز به انتقاد گرفته بودند. از این رو به نظر می‌رسد رهبران تازه‌ی این جریان، پس از مرگ زرقاوی آن را مستقل کرده باشند. در عین حال با توجه به گسترش توان این گروه در سال ۲۰۱۴ و همزمان در فقدان بن‌لادن، رهبر کاریزم‌ای این گروه، شاخه‌ی عراق و سوریه از القاعده استقلال کسب نموده و به‌تنهایی برای تحقق این مراحل اقدام کرده است.

عملکرد القاعده در امتداد این مراحل موجب دگرگونی شگرفی در معادلات حقوق و امنیت بین‌المللی شده است. به عبارت دیگر اقدامات و عملیات‌های این بازیگر از یک جهت در قالب یک برنامه و از جانب دیگر به عنوان عامل انگیزه‌بخش عمل کرده و موجب بیداری گروه‌های

افراط‌گرایی خفته‌ی منطقه آسیای جنوبی، مرکزی و غربی شده است که مدیریت آنها حتی تا ده‌ها سال به آسانی امکان‌پذیر نخواهد بود. ظهور داعش در افغانستان به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم از سوی شاخه‌های قبلاً وابسته به القاعده، می‌تواند در امتداد تحقق مراحل هفت‌گانه القاعده باشد. اگرچه القاعده به رهبری الظواهری، به صورت مستقیم داعش را مدیریت نمی‌کند، اما برنامه‌های طراحی‌شده القاعده به رهبری بن‌لادن همچنان توسط داعش در منطقه و جهان مدیریت می‌شود. از این رو حضور این گروه در افغانستان و نفوذ بالقوه آنها در کشورهای همجوار (به خصوص سمت شمال افغانستان) همان تهدید درازمدتی خواهد بود که القاعده در سال ۲۰۰۵ بر اساس برنامه هفت‌مرحله‌یی خویش تعریف نموده بود.

۴- حضور القاعده در کشورهای متعدد

حضور القاعده به عنوان یک تشکیلات عقیدتی، محدود به حوزه جغرافیایی و یا کشور خاصی نبوده است. این گروه تا قبل از ۲۰۱۱، در بیشتر کشورهای جهان حضور مستقیم و غیرمستقیم داشته است. منابع معتبر مانند مؤسسه یادبود ملی برای جلوگیری از تروریسم در اوکلاهما^{۱۶} کشورهایی را که القاعده به شکل‌های گوناگون و متفاوت در آن حضور داشته‌اند را ۴۵ - ۶۵ کشور سنجش کرده است.^{*} حضور القاعده در ابتدای شکل‌گیری بیشتر در یک حوزه مشخص سرزمینی تحت رهبری بن‌لادن و تشکیلاتش محدود بود. این گروه به مرور زمان شبکه‌های زیادی را در گوشه و کنار جهان به علت داشتن زمینه‌ی افراط‌گرایی مشترک به خود جلب کرد. این گروه‌ها اقدامات تروریستی‌شان را که مبتنی بر حمایت‌های مالی و عقیدتی القاعده بود، در کشورهای محل خود انجام می‌دادند. برخی از این گروه‌ها در ابتدا به علت داشتن توانمندی‌های لازم از نوعی خودمختاری برخوردار بودند و برخی دیگر با کاهش ارتباطات با رهبری مرکزی القاعده و کسب منابع بومی، به سمت خودمختاری جهت یافتند. گسترش خودمختاری در میان برخی از این گروه‌ها، باعث شد که آنها ضمن اتخاذ شیوه و عملکردی همچون روش‌ها و استراتژی‌های جریان القاعده، برای خود هدف

^{*} این لیست شامل کشورهایی در شرق میانه (افغانستان، مصر، عراق و عربستان سعودی)، اروپای غربی (فرانسه، آلمان، ایتالیا، هلند و انگلستان)، اروپای شرقی (بوسنیا، سربیا و روسیه)، افریقا (اریتره، سومالیا، کنیا و افریقای جنوبی) و جنوب شرق آسیا (اندونزی، مالزی و فیلیپین) می‌باشد.

فصل دوم - القاعده؛ از جهادگرایی تا تروریسم | ۶۷

خاص ترسیم کنند. الهام از هسته‌ی اصلی القاعده موجب بسترسازی برای شکل‌گیری گروه‌های جهادی هم‌سو با القاعده شد. هر یک از این گروه‌ها اهداف خویش را با تبعیت از شیوه القاعده در کشورهای مبدأ (کشوری که در آن شکل گرفته بودند) و کشورهای مقصد (کشورهایی که جزء اهداف فرامرزی این گروه‌ها بودند) در پیش گرفتند. به عبارت دیگر این گروه‌های تروریستی با تأثیرپذیری از ایدئولوژی القاعده، نوعی مقاومت و پایداری را در برابر ساختار حاکم می‌آموختند. گونه‌های حضور القاعده در قالب گروه‌های متعدد را در کشورهای مختلف می‌توان به صورت زیر مورد بحث قرار داد:^{۱۷}

اول - حضور تحت رهبری القاعده؛

دوم - گروه وابسته به القاعده؛

سوم - گروه خودمختار اما وابسته به القاعده؛

چهارم - افراد و گروه‌هایی که از القاعده بدون هیچ گونه ارتباط، الهام می‌گیرند.

ظهور گروه‌های متعدد انشعاب‌یافته از هسته‌ی اصلی سازمان القاعده در قالب گونه‌های چهارگانه‌ی یادشده را می‌توان حکایت‌کننده تحول ساختاری این سازمان دانست. در مبحث ساختار تشکیلاتی القاعده به تحول ساختاری و گونه‌شناسی گروه‌های تروریستی پرداخته خواهد شد.

همان‌طور که اشاره شد، در کنار مؤلفه‌های گوناگون اجتماعی و سیاسی، ایدئولوژی یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌ها در رفتار القاعده بوده است. حضور القاعده در نظم بین‌المللی بیشتر بر اساس یک روایت ایدئولوژیک به صورت مستقیم و غیرمستقیم در سطح جهانی ممکن ساخته شده است. بر مبنای این ایدئولوژی، رفتار خشونت‌آمیز علیه انسان‌های دیگر مشروعیت می‌یابد. ایدئولوژی رادیکال القاعده با محرومیت‌های هویتی و نژادی همراه شده و جریانی انارشیک را در شرق گسترش داده است. بر مبنای این ایدئولوژی جریان‌های متعارض دینی در برابر ساختار سیاسی غرب تحریک شده‌اند و بستر رادیکال شدن جریان‌های سیاسی و مذهبی علیه ساختار سیاسی دولت‌های مسلمان را گسترش داده است.

۵- ساختار تشکیلاتی القاعده

عنصر ساختار یکی از مهم‌ترین عناصر شکل‌گیری یک سازمان و چگونگی ارتباط میان کارگزاران آن سازمان قلمداد می‌شود. همان‌گونه که ساختار سازمان نقش انکارناپذیری در نوعیت و نحوه‌ی ارتباط میان افراد و فعالیت آنان دارد، برعکس آن، نوع و ماهیت ارتباط میان اعضای یک گروه نیز بر شکل‌گیری ساختار سازمان اثرگذار است. با در نظر داشت تأثیر نوع و ماهیت رفتار اعضای یک سازمان بر ایجاد ساختار، می‌توان سه نوع شکل برای ساختار سازمان‌ها تعریف کرد:

اول - سلسله‌مراتبی: ارتباط نزدیک، مستقیم و عمودی میان اعضای سازمان زمینه شکل‌گیری ساختار سلسله‌مراتبی را فراهم می‌سازد؛

دوم - شبکه‌یی: ارتباط افقی در یک ساحه وسیع میان اعضای یک گروه، زمینه‌های شکل‌گیری ساختار شبکه‌یی را فراهم می‌سازد؛

سوم - تلماسه‌یی: هرگاه ارتباطات میان اعضای یک گروه یا سازمان به حداقل ممکن برسد و یا به عبارتی اصلاً ارتباط مستقیمی میان آنان وجود نداشته باشد، ساختار شکل‌گرفته را تلماسه‌یی می‌نامند. «شاول میشل» و «ماوز روسینتال» از ساختار تلماسه‌یی با نام «dune» نیز یاد کرده‌اند.^{۱۸} مدل تلماسه‌یی، یکی از ساختارهای تعریف‌شده برای وضعیت بی‌ساختاری گروه‌های افراط‌گرای اسلامی است. جریان‌های تندرو اسلام‌گرا، در بدو پیدایش بیشتر ساختاری بسته و عمودی دارند که به مرور زمان این پیوستگی ساختاری زیر فشار دولت‌ها، دگرگون می‌شود. اعمال فشار از جانب دولت‌ها روی اعضای این گروه‌ها بیشتر به شکل الزام در ترک اجباری سرزمین اولیه و رفتن به مکان یا کشور دومی صورت می‌گیرد. این موضوع منجر به کاهش ارتباط و ایجاد نوعی از فردگرایی و خودمختاری در میان اعضای این گروه‌ها می‌شود که در فرجام عوامل گسست هسته اولیه‌ی این نوع سازمان‌ها را فراهم می‌نماید. گسست به وجود آمده را می‌توان مقدمه‌ای برای تبیین تحول ساختاری و شکل‌گیری ساختار نوین تلقی کرد. ساختار تلماسه‌یی در نتیجه‌ی چنین تحولات درون‌گروهی شکل می‌گیرد.

فصل دوم - القاعده؛ از جهادگرایی تا تروریسم | ۶۹

از این مبحث می‌توان چنین استنباط کرد که رفتارهای سازمانی منجر به شکل‌گیری ساختارهای سازمانی می‌شود. رفتار سازمانی تعریف شده در این مبحث، دربردارنده عناصر مهم و کلیدی مانند ساختار ارتباطات در درون یک سازمان، سطح تخصص و تقسیم کار، حلقه‌ی فرماندهی و کنترل، و اصول و عقاید را شامل می‌شود. برای اطلاعات بیشتر به جدول شماره ۱ توجه شود.

ساختارهای رفتار سازمانی جریان‌های تروریستی					
ساختار سازمانی	زمان	ارتباط	هدایت و کنترل	تخصص و تقسیم کار	اصول و عقاید
سلسله‌مراتبی (حزب‌الله)	مشخص و معین	عمودی	سخت	سخت	منطقه‌یی
شبکه زنجیره‌یی (حماس)	مشخص و معین	مداوم	همراه با انعطاف	همراه با انعطاف	منطقه‌یی و جهانی
شبکه چندمجرایی	مشخص و معین	تصادفی	همراه با انعطاف	همراه با انعطاف	منطقه‌یی و جهانی
تلماسه‌یی	همراه با وقفه	بی‌نظم	به صورت ابتدایی و ساده	هیچ کدام	جهانی

جدول ۱- ساختارهای رفتار سازمانی جریان‌های تروریستی

جدول ۱ که به جدول شاول می‌شال و ماوز روستیتال نیز معروف است، با در نظر داشت سه حوزه از تعریف نوع ساختار سازمانی (سلسله‌مراتبی، شبکه‌یی و تلماسه‌یی) می‌تواند به‌خوبی فرآیند تحول ساختاری سازمان القاعده را تبیین کند. از این رو و بر اساس این مدل، در عناوین دیگری از این فصل به ساختار سازمانی، امکانات و محدودیت‌های گروه القاعده در محدوده جدول شماره ۱ پرداخته خواهد شد.

۱-۵- ساختار سلسله‌مراتبی

ساختار گروه القاعده در زمان جنگ علیه شوروی سابق، بیشتر به افراد و یا اعضای مشخص در یک منطقه خاص و در مقابل دشمن مشخص محدود بود. اسامه بن‌لادن در دوره بعد از جهاد افغانستان، ضمن عهده‌داری رهبری جنگ، تلاش نمود که با جذب حمایت‌های مالی و نظامی سازمان‌های چندملیتی دیگر کشورهای عربی، سازمان خویش را تقویت کند. سازمان‌های تروریستی مصری به ویژه «جهاد اسلامی مصر» که تحت رهبری ایمن الظواهری (مؤسس سازمان القاعده) بود، در کنار

القاعده قرار گرفتند. قبل از ۱۱ سپتمبر ساختار رهبری سازمان القاعده با پیروی از مدل سلسله‌مراتبی به چهار لایه عمودی قابل تفکیک است:

۱- لایه‌ی بالا: در این لایه بن‌لادن قرار داشته و یک معاون موقت (در آن زمان امیری به نام ابو ایوب العراقی) قرار داشته است؛

۲- لایه سوم: در این لایه شورایی قرار داشته که اعضای آن اشخاص کهنه کار و باتجربه جنگ افغان - شوروی بود. این اشخاص شامل ایمن الظواهری و محمد آتف (متخصص عملیات‌ها) می‌گردید که در سال ۱۹۸۹ با بن‌لادن بیعت کرده بودند؛

۳- لایه چهارم: این لایه که در رده‌های پایین‌تر از شورا موقعیت داشت، چهار کمیته عملیاتی را در خود داشت. این کمیته‌ها عبارت بودند از: کمیته نظامی، کمیته مالی و تجاری، کمیته فتواها و مطالعات اسلامی و کمیته رسانه و تبلیغات؛

۴- لایه پنجم: در این لایه افراد عادی اعضای القاعده که حوزه‌ی کاری آنان محدود به فعالیت در دورن کمیته‌ها بود، قرار داشته است.^{۱۹}

سازماندهی ساختار تشکیلاتی القاعده قبل از ۱۱ سپتمبر

امکانات موجود و مدل ساختاری سلسله‌مراتبی القاعده، منجر به تفوق و قدرتمند شدن جایگاه اسامه بن‌لادن شده بود. در دوره بعد از ۱۱ سپتمبر، ساختار سلسله‌مراتبی سازمان القاعده در پرتو تحولات درون و بیرون سازمانی تحول یافت و به سمت ساختار شبکه‌یی گرایش پیدا کرد. عوامل تأثیرگذار بر تحول ساختاری سازمان القاعده، از یک سو ریشه در مخالفت‌های دورنی سازمان از منظر اشتباه بودن حمله ۱۱ سپتمبر و از سوی دیگر ریشه در رقابت‌های ناشی از هویت‌های قومی، منطقه‌یی و همزمان تضعیف القاعده در پی حملات امریکا و غرب داشت.

در دوره پس از ۱۱ سپتمبر به علت پیروزی سریع و آسان امریکا، بیش از آنچه تصور می‌شد القاعده و جهادی‌های ملحق شده به آن منافع خویش را از دست دادند. حمایت افغان‌ها از امریکا، مؤثر و آشکار بود؛ به طوری که امریکا در جنگ با طالبان با مقابله و مقاومت اندکی مواجه شد و طالبان

فصل دوم - القاعده؛ از جهادگرایی تا تروریسم | ۷۱

بسیار زود شکست خورد. جنگجویان طالبان از قدرت رانده شدند و داوطلبان جهادی خارجیِ خشم‌آلود نیز به سرانجامی مشابه طالبان دچار گردیدند. در حمایت از طالبان، القاعده و دیگر گروه‌ها، واکنش‌های محدودی از سوی جهان عرب و کشورهایی مانند پاکستان شکل گرفت. در پاکستان این واکنش به شکل تظاهرات از سوی اسلام‌گرایان قابل مشاهده بود.

طالبان و جهادگرایان افراطی، اگرچه به لحاظ قدرت نظامی در برابر امریکا و غرب شکست خورده بودند ولی قدرت معنوی این گروه در جهت فعال نمودن مجدد نیروی انسانی آنها، همچنان فعال بود. به عبارتی لزوماً این شکست به مثابه زوال و نابودی کامل نظامیان امت‌گرا نبود؛ بلکه از این دوره به بعد موعظه‌ها و تبلیغات برای رسیدن به هدف نهایی آنان افزایش یافت. طالبان و القاعده تلاش کردند که از روش موعظه و سخنرانی استفاده کنند و نوعی تحول را در ساختار فعالیتی خویش به وجود آورند. در این زمان، این نظر حاکم بود که هرگونه اقدام نظامی تازمانی که دوباره پایه‌های اجتماعی جوامع اسلامی در جبهات اسلامی منسجم نشده باشد، زود هنگام است.^{۲۰} بر این اساس، فعالیت‌های القاعده و هم‌پیمانان جهادی‌اش، پیروی از ساختار سلسله‌مراتبی را مادامی که تحول در دامنه جنگ به وجود آمده بود و ارتباطات دیگر مستقیم و عمودی نبود، ممکن نمی‌ساخت.

۲-۵- ساختار شبکه‌یی

پایان یافتن دوره جنگ و جهاد در افغانستان، مصادف با وقوع تحولات وسیع عملیاتی و اهدافی سازمان القاعده است. در این دوره، استراتژی و اهداف سازمان القاعده به منظور مبارزه و مقابله با حکام فاسد کشورهای مسلمان‌نشین و به خصوص کشورهای غربی، تغییر می‌کند. در نتیجه‌ی این تحولات، ساختار سلسله‌مراتبی القاعده که در گذشته در جغرافیای سرزمینی محدود امکان‌پذیر بود، اکنون جهانی را با نفوذ و تهدید مواجه کرده است. بن‌لادن با تهدید تمام جهان غرب و تعداد کثیر حکام مسلمان، فضای مبارزاتی ملی، منطقه‌یی و جهانی علیه خود را برانگیخت. حضور القاعده در مناطق متعدد نظیر کشورهای جنوب شرق آسیا، مغرب اسلامی و افریقای شرقی، و ائتلاف‌ها و تعدد نمایندگی‌های منتسب به القاعده، شرایط هدایت و رهبری سازمانی به این وسعت را با ساختار

سلسله‌مراتبی غیرممکن ساخت. از این رو فعالیت‌های این گروه به سمت ساختار جدیدی تحت عنوان ساختار شبکه‌یی سوق داده شد و تحول یافت.

جنگ بین‌المللی علیه تروریسم پس از ۱۱ سپتمبر با عملیات‌های نظامی موسوم به «عملیات مداوم آزادی»^{*} با هدف سرنگونی رژیم طالبان و نابودی پناهگاه‌هایی که از سوی القاعده ایجاد شده بود، گسترش یافت. این جنگ بین‌المللی علیه تروریسم، از یک سو سرنگونی حکومت طالبان را طی چند هفته به همراه داشت و از سوی دیگر هسته‌ی بن‌لادن را در مدت ۱۸ روز جنگ در توره‌بوره، پراکنده ساخت. تحلیل‌گران تروریسم به صورت عموم بر موفقیت‌آمیز بودن عملیات مداوم آزادی در تضعیف شدید القاعده موافقتند.^{۲۱}

بر اساس شرایط جدید، ساختار سلسله‌مراتبی سازمان القاعده به ساختار شبکه‌یی تغییر کرد. در ساختار نو، هر یک از اعضای شبکه در کشورها و نقاط جهان عملکردی به مانند یک سلول داشتند؛ یعنی علی‌رغم ابعاد مسافتی و عدم حضور فیزیکی، در صورت طرح و تدوین برنامه قوی یک نقشه‌ی تروریستی، هر یک از اعضا می‌توانستند در هر نقطه‌ای از جهان به یک سلول تروریستی تبدیل شوند. خاصیت سلولی و کثرت در عین وحدت ساختاری این شبکه سبب می‌شود که از بین بردن کامل چنین شبکه‌ای تقریباً غیرممکن گردد. این ساختار از ویژگی خودتنظیمی برخوردار است که با از بین رفتن یک قسمت شبکه، نقص وارد شده قابل جبران است. ظرفیت تولید در طول، عرض و ارتفاع امکان جبران را به شیوه‌های جایگزین مجدد و رشد سلول‌های تروریستی برای شبکه فراهم می‌نماید. به صورت عموم ساختار شبکه‌یی دارای سه ویژگی شکل‌گیری، خودتنظیمی و انعطاف‌پذیری است که می‌توان به صورت زیر آنها را تشریح نمود:

اول - شکل‌گیری: درباره این ویژگی ساختار شبکه‌یی باید گفت که عموماً کارگزاران اهداف مشترکی دارند و به منظور تحقق بهتر اهداف خود، اقدام به ایجاد یا شکل‌گیری گروه می‌نمایند.

* Operation Enduring Freedom.

فصل دوم - القاعده؛ از جهادگرایی تا تروریسم | ۷۳

دوم - خودتنظیمی: خودتنظیمی نیز از ویژگی اساسی ساختار شبکه‌یی است و متشکل از پنج عنصر سازگاری، هم‌ارتباطی، پیوند، اجتماع و انعطاف‌پذیری می‌باشد. در ویژگی خودتنظیمی، میان عناصر سازگاری و هم‌ارتباطی، نوعی تعامل دیده می‌شود؛ به این معنی که شبکه‌ها بر اساس نیازهای کارگزاران و تأثیرات محیطی به طور دایم در حال تحول هستند (سازگاری) که از طریق مصالحه یا رقابت صورت می‌گیرد (هم‌ارتباطی). پیوندهای متقابل کارگزاران از دیگر عناصر مهم ویژگی خودتنظیمی ساختار شبکه‌یی است. پیوندها می‌توانند به سه شکل ضعیف، متوسط و محکم باشند. شبکه‌های مبتنی بر پیوندهای محکم آسیب‌پذیر هستند؛ زیرا هنگامی که به یک بخش از آن آسیبی برسد، تمام بافت شبکه آسیب می‌بیند. اجتماع، عنصر دیگری در ویژگی خودتنظیمی ساختار شبکه‌یی است. طبق فرآیند اجتماع یا انباشت، اقدام در جهت انجام یک عمل در اثر ارتباط کارگزاران یک گروه با کارگزاران گروه دیگر، صورت می‌گیرد. مطابق با عنصر انعطاف‌پذیری در ویژگی خودتنظیمی، فرآیند ارتباط کارگزاران با یکدیگر سلسله‌مراتبی نیست؛ بلکه کاملاً منعطف و مرکزگرای است.

سوم - انعطاف‌پذیری: برخلاف سازمان‌های سلسله‌مراتبی، سازمان‌هایی که ساختار آنها بر اساس مدل شبکه‌یی ترسیم شده‌اند، تمام اهداف خود را به صورت خودجوش به دست می‌آورند. در این ساختار اقدامات از پایین به بالا انجام می‌شود و تنها یک مرکز و رهبری مشخص در آن نقش ندارد. موفقیت یک شبکه‌ی پیچیده و منعطف، به سه عامل بستگی دارد: برخورداری از زنجیره‌های چندگانه، داشتن نیاز مشترک برای ایجاد تعامل و ایجاد موازنه بین پیوندهای ضعیف، متوسط و محکم. سازمان القاعده نیز با برخورداری از این ویژگی، شبکه‌ای پیچیده و منعطف است.^{۲۲}

در تبیین جایگاه القاعده به عنوان یک ساختار شبکه‌یی در یک و نیم دهه گذشته (۲۰۰۱ - ۲۰۱۷) می‌توان گفت که این سازمان فرآیند تضعیف شدن را طی می‌کند. ضعف‌های مالی و فکری به‌وجودآمده در رهبری القاعده پس از کشته شدن بن‌لادن، باعث شد که به مرور زمان انگیزه‌های استقلال‌طلبی در میان خرده‌شبکه‌های متأثر از محیط بومی شکل گیرد. این شبکه‌ها یا به صورت مستقل ظهور کردند و یا با دیدن منافع بیشتر در اتحاد با گروه‌های دیگر، بیعت خویش را تغییر دادند. به وجود آمدن جریان‌ی به نام داعش، برآیند بروز نابه‌نجاری مدیریتی در شبکه القاعده در هفت

سال اخیر می‌باشد. ظهور داعش در جهان پراضطراب امروزی یکی از احتمالات متوقعه برای فرجام القاعده می‌باشد. این در حالی است که نکات احتمالی دیگری که حکایت از روند القاعده‌گرایی دارد، نیز در جریان است. این نکات احتمالی یا پیامدهای ممکن به دو صورت قابل بحث است:

اول - گروه‌های وابسته به جریان القاعده در بیعتی پرمفعت‌تر، تبدیل به شبکه‌ای تازه برای خلیفه‌ای دیگر می‌شوند؛

دوم - ایدئولوژی جهاد به مرور زمان به سمت ساختار تازه‌ای تحت عنوان تلماسه‌یی و یا جریان ایدئولوژیک بی‌ساختار تحول می‌یابد که در آن مقاومت در برابر ساختارهای سیاسی حاکم، بر مبنای انگیزه، تفاسیر و روش‌های فردی شکل می‌گیرد.

۳-۵. ساختار تلماسه‌یی*

ساختار تلماسه‌یی منعطف‌ترین ساختاری است که می‌تواند مصداقی برای جریان رفتار سازمانی القاعده نیز گردد. رفتار استراتژیک القاعده، بین حضور قلمروی و نوعی عدم حضور یا ناپدیدشدگی شناور است. مفهوم حضور سرزمینی با اشکال پایدار قلمروی نظیر دولت - ملت‌ها، بازارهای جهانی و جوامع قومی در ارتباط است که در ساختار سلسله‌مراتبی و شبکه‌یی بیشتر صدق می‌کند؛ در حالی که تاکتیک عدم حضور با مفهوم سازمان تلماسه‌یی نزدیک و مرتبط است. مفهوم تلماسه نشأت‌گرفته از قلمروزدایی از نظم سیاسی جدید است؛ به این معنی که دنیای کنونی به سازمان‌های تروریستی فرصت می‌دهد تا بتوانند از پویایی‌هایی تکنالوژیک بهره‌مند شوند.** این ساختار نوعی مصونیت ماهیتی را در وضعیتی که سازمان تروریستی تحت فشار دولت‌ها یا ساختارهای سیاسی حاکم باشد، فراهم می‌کند. این ساختار دارای پنج ویژگی^{۲۳} زیر می‌باشد:

* Dune.

** حرکت تلماسه اتفاقی است؛ از یک نقطه به نقطه دیگر می‌رود؛ آن نقطه را تحت تأثیر قرار می‌دهد، ویژگی‌های آن را تغییر می‌دهد، باز به راه خود ادامه داده و به نقطه‌ای دیگر می‌رود. با استفاده از این استعاره، در زمینه‌ی سازمان‌های تروریستی شباهت تلماسه جغرافیایی با سازمان تلماسه‌یی آشکار می‌شود. برای مطالعه بیشتر مراجعه شود به: Shaul Mishal, Maoz Rosenthal Ibid.

فصل دوم - القاعده؛ از جهادگرایی تا تروریسم | ۷۵

۱. نبود وابستگی به هیچ اصول منطقه‌یی معین، که نظارت بر فعالیت‌های سازمان را مشکل می‌کند؛
۲. عدم حضور سازمانی، به عبارت دیگر سازمانی که واقعیتش بر عدم حضورش بنا یافته است؛
۳. فعالیت پویا و نداشتن دلیلی محکم برای تعامل متقابل با دیگر سازمان‌ها؛
۴. فرماندهی و زنجیر ارتباطات که احتمال لغو شدن آن وجود دارد، در هر زمان و مکان به صورت عمدی خُرد می‌شوند و یا به همان صورت مورد استفاده قرار می‌گیرند؛
۵. توانایی به تصویر کشیدن هماهنگی میان منافع گوناگون با منازعات متفاوت منطقه.

ساختار تلماسه‌یی در پی ناکامی مدیریتی ساختار سلسله‌مراتبی و شبکه‌یی به وجود آمده است؛ طوری که ناکارآمدی ساختار شبکه‌یی و سلسله‌مراتبی زمینه‌ی تشکیل ساختار تلماسه‌یی را به وجود می‌آورد. در این مفهوم، افراد وابسته به گروه‌های جهادی و تروریستی پس از ناتوانی در ارتباط و جلب حمایت مستقیم جریانی که به آن وابسته‌اند، تلاش می‌کنند تا با الهام از ایدئولوژی که به آن باور دارند و آن را برتر از خود می‌دانند، اقدام به خشونت و رفتار تروریستی کنند. در نتیجه‌ی این رفتارها، ایدئولوژی خشونت از ساختار سلسله‌مراتبی بسته، به ساختار شبکه‌یی نسبتاً منعطف جهت می‌یابد و در نهایت به سمت نوعی بی‌ساختاری یا همان ساختار تلماسه‌یی حرکت می‌کند.

در ساختار تلماسه‌یی فرد با تکیه بر داشته‌های بومی نقش خویش را ایفا می‌کند. برای توضیح بیشتر نقش خودمحوری فرد می‌توان چنین تشریح کرد که انسان همان طور که در قالب انگیزه‌های جمعی به رفتار خشونت‌آمیز جمعی دست می‌زند، به صورت فردی نیز می‌تواند رفتار خشونت‌آمیز انجام دهد؛ مثلاً خودکشی نماید. از این رو، ساختار تلماسه‌یی همان چشم‌انداز ناخوشایندی است که چهره خشن‌تری از گروه‌های تروریستی شامل در ساختار تلماسه‌یی را در جهان به تصویر می‌کشد. سازمان‌ها و شبکه‌های تروریستی مبتنی بر ساختارهای سلسله‌مراتبی و شبکه‌یی همیشه به آسانی قابل مدیریت نیستند. ضعف یا نبود مدیریت در این نوع ساختار می‌تواند زمینه ظهور جریان و گروه‌هایی را فراهم سازد که حتی همسو با هسته‌ی اصلی خود نباشند. ظهور داعش و عدم همسویی این گروه با جریان رهبری القاعده، شرح واضح ظهور شاخه‌ای افراطی‌تر است که حتی جریان اصلی خود را نیز نمی‌پذیرد.

۶- القاعده و بسترهای ظهور داعش

همان طور که در مقدمه این فصل آورده شده است، جریان‌های فراملی و ضدساختاری، منطق و فرآیند مشابهی را طی می‌کنند. این گروه‌ها به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم و یکی پس از دیگری زمینه‌ی ظهور یکدیگر را فراهم می‌سازند، به نحوی که هر از گاهی نامی تازه در میان این گروه‌ها افزوده می‌شود. دلایل دیگری مانند عوامل اجتماعی و سیاسی نظیر رقابت دولت‌ها به صورت مستقیم و غیرمستقیم فرصت انکارناپذیری را برای رشد این گروه‌ها فراهم می‌سازد. در سطوح بالاتر، سیاست یکی از عوامل تأثیرگذار در گسترش تروریسم به شمار می‌رود که می‌توان آن را به عنوان یک عامل پیش فرض و تأثیرگذار گسترش تروریسم، در تحقیق‌های دیگر به مطالعه گرفت.

القاعده پس از حادثه ۱۱ سپتمبر نقش مهم ایدئولوژیک و رفتاری در زمینه شکل‌گیری و ظهور جریانی به نام داعش داشته است. ابومصعب زرقاوی از رهبران مشهور القاعده در فاصله سال‌های ۲۰۰۳ تا جون ۲۰۰۶ به عنوان نماینده مستقیم و غیرمستقیم القاعده، مهم‌ترین بنیان‌گذار داعش پنداشته می‌شود. به صورت کل نقش و جایگاه القاعده را به عنوان مهم‌ترین بستر ساز ظهور گروه‌های تروریستی مانند داعش، می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

اول - القاعده در معنای لغوی پایگاه و یا پایگاهی برای جهاد تعریف شده است. این پایگاه به صورت مفهومی از یک سو انگیزه و ایدئولوژی رفتاری را برای جریان‌های ضدساختاری فراهم ساخت و از سوی دیگر زمینه عملی و زمینی شدن مفاهیمی مانند جهاد و انتحار را در عصر امروز میسر نمود. القاعده پایگاهی برای جهاد و الهام‌بخش رفتارهای خشونت‌آمیز و تروریستی گروه‌های مخالف ایدئولوژی غیر و ساختار سیاسی حاکم در کشورها بود. در این معنی القاعده به گروه‌های بعد از خویش این را نیز آموخت که علی‌رغم کوچک بودن، می‌توانند در برابر دولت‌های بزرگ برخیزند و مبارزه کنند و القاعده در این مقام همچنان تاکتیک‌ها و روش‌هایی را برای مبارزه با دولت‌ها به نسل‌های بعدی خویش نیز آموخت. به این طریق القاعده مسبب شکل‌گیری شبکه‌های گوناگون تروریستی در کشورها شد. این گروه‌ها پس از تضعیف القاعده و انفصال روابط، مستقل شدند و با

فصل دوم - القاعده؛ از جهادگرایی تا تروریسم | ۷۷

ظهور داعش، تبدیل به عضوی از این جریان گردیدند. از این رو داعش به آسانی با استفاده از گروه‌های رادیکال که قبلاً وابسته به القاعده بودند، گسترش پیدا کرد.

دوم - به صورت عملی جایگاه ابومصعب زرقاوی به عنوان عضوی از القاعده و بنیان‌گذار گروه توحید و جهاد وابسته به گروه القاعده را نمی‌توان در بنیان‌گذاری داعش انکار کرد. مراحل هفت‌گانه اصول رفتاری در سازمان القاعده، به نحوی، متأثر از زرقاوی در عراق بوده که برای القاعده تعریف شد. این مراحل در میان اعضای گروه توحید و جهاد متأثر از زرقاوی ادامه می‌یابد و پس از کشته شدن زرقاوی، این اهداف تحت رهبری افرادی مانند ابو ایوب مصری و بعدها تحت رهبری ابوبکر البغدادی تعقیب و دنبال می‌گردد.

سوم - گروه توحید و جهاد در زمان زرقاوی، علی‌رغم وابستگی به القاعده از نوعی استقلال اقتصادی برخوردار بود که این وضعیت در دوره بعد از زرقاوی نیز ادامه داشته است. داعش مانند مدل قبلی خود یعنی القاعده در عراق،^{*} نسبتاً وضعیت خودکفا دارد و یا کمتر متکی به دولت‌های خارجی و یا اشخاص ثروتمند بوده است. پاتریک جانستون^{**} به این باور است که در سال ۲۰۰۸ یعنی قبل از اینکه ابوبکر البغدادی به عنوان رهبر داعش منصوب شود، این گروه در موصل از منابع درآمد محلی بهره‌برداری می‌کرد که این روند تاکنون نیز ادامه دارد. زرقاوی و ابوبکر البغدادی هر دو بخشی از چندین گروه قاچاق در شمال غرب ولایت انبار عراق بوده‌اند. بنا بر گزارش‌ها، آنان به صورت سالانه بین ۷۰ - ۲۰۰ میلیون دالر از قاچاق تیل و ۳۶ میلیون دالر از اختطاف به دست می‌آورند. این ارقام نشان می‌دهند که این درآمد فرصت شکل‌گیری گروهی به نام دولت اسلامی همراه با نمایندگی‌هایش در خارج از عراق را فراهم نموده است.^{۲۴} داعش با استفاده از این فرصت‌های مالی غنامند، توانست در مدت زمان کوتاهی مدعی ابقای خلافت در سراسر جهان شود. داعیه‌ی خلافت در میان نگرش‌های برخی از رهبران القاعده نیز وجود داشت. مرحله آخر از مراحل هفت‌گانه این گروه نیز به این موضوع پرداخته، لیکن فرصت تحقق آن فراهم نشده است. بدون شک ادعای

* Islamic State in Iraq (ISI).

** Patrick Johnston.

تأسیس خلافت از جانب داعش ادامه‌ی روند عملی کردن نظریه مطرح شده در مورد خلافت از سوی القاعده می‌باشد.

گروه دولت اسلامی یا داعش به عنوان مهم‌ترین جانشین القاعده از سال ۲۰۱۴ تا به امروز در کشورهای متعدد اقدام به رفتارهای خشونت‌آمیز نموده است. در نتیجه‌ی تضعیف جایگاه این گروه در عراق و سوریه، ساختار سازمانی آن بیشتر متمایل به ساختار شبکه‌یی شده است. به این معنی که گروه‌ها و افراد وابسته به داعش در حوزه‌های متنوع جغرافیایی، در کنار اثرپذیری از ایدئولوژی داعش، تحت تأثیر بحران‌های اجتماعی و سیاست‌های غرب نیز قرار گرفته‌اند؛ به گونه‌ای که سیاست‌های غرب و تأکید آنها بر ایدئولوژی اسلام به مثابه ایدئولوژی خشونت، زمینه افراطی شدن گروه‌های اسلام‌گرا از جمله داعش را در کشورها به وجود آورده است.

نتیجه

رقابت‌های دولت‌های استعمارگر، بلوک‌های شرق و غرب مهم‌ترین بستر ظهور آشوبگران فراملی در جوامع پسااستعماری و ایدئولوژیک‌محور بوده است. در حوزه شرق، عدم توسعه‌یافتگی و حاکمیت هژمونی غیرگفتمانی در گفتمان ایدئولوژیک کشورهای شرقی، علاوه بر محرومیت‌های مادی، زمینه‌های ظهور گروه‌های تندرو و بنیادگرا را در پوشش تروریسم میسر نموده است. بر این اساس، القاعده از دل رقابت شرق و غرب و در بستر جهاد افغانستان ظهور کرد و از محرومیت اجتماعی و سیاسی افغانستان، زمینه آشوبگری در برابر دولت را برای بازیگران تندرو و بنیادگرای فراملی مهیا کرد. این در حالی است که هنوز هم دولت‌ها در سطوح میانی با نوعی هرج و مرج معنایی و مفهومی در تعریف تروریسم قرار دارند. عدم تعریف مشترک از مفهوم تروریسم از جانب دولت‌ها، از یک سو مانع همکاری و رفتار مشترک در برابر تروریسم شده و از سوی دیگر موجب شکل‌گیری سوءظن‌ها و تقویت معمای امنیت در محیط بین‌المللی شده است.

تحول در ساختار القاعده از ماهیت سلسله‌مراتبی به شبکه‌یی و تا حدی به تلماسه‌یی، گواه فرآیند همگانی‌شدن خشونت و تروریسم است؛ زیرا این گروه از لایه‌های خفته افراطیت ایدئولوژیک جوامعی که حقارت و محرومیت در آن متراکم شده، ظهور می‌کند. دولت‌های شرقی و غربی در

فصل دوم - القاعده؛ از جهادگرایی تا تروریسم | ۷۹

مبارزه با این گروه‌ها به آسانی به پیروزی دست نمی‌یابند؛ چنان‌که حملات دولت‌ها و به خصوص دولت‌های غربی، نه تنها نتوانسته آنها را سرکوب کند، بلکه برعکس زمینه عوامل انتشار بیشتر آنان را فراهم ساخته است.

ظهور تروریسم زمینه‌ساز تقویت فرآیند انتشار قدرت از دولت‌ها به بازیگران غیردولتی می‌شود. این در حالی است که انتشار و یا گذار قدرت از نظم سیاسی در کشورهای شرقی، از یک سو سبب تداوم حیات جریان‌های تروریستی می‌شود و از سوی دیگر موجب تحول در ساختار سیاسی و ستفالیایی می‌گردد. در عین حال، جریان‌های ضددولتی با جریان‌های تروریستی در دل جامعه پسااستعماری شرقی هم‌نوا می‌شوند که زمینه گسترش بحران را فراهم می‌سازد. این هم‌نوايي بستر انارشیزم فروملی را در برابر ساختار و ستفالیایی تقویت خواهد کرد.

انتشار ایدئولوژی القاعده به جریان‌های شبه‌راديکال دیگر، بدترین پیامدی است که این گروه بر جای گذاشته است. آنچه سازمانی به نام القاعده را در برابر تمام کشورهای قدرتمند جهان قرار داد، ایدئولوژی آن بود؛ به گونه‌ای که حتی محاسبات مالی و حمله نظامی جهان هم نمی‌توانست این ایدئولوژی را مهار کند. هدف این گروه، انتشار یک ایدئولوژی انارشیک در شرق بود که اکنون این ایدئولوژی به حیث یک جریان و یا سیستم فکری اعتراض، به مثابه سازوکاری برای قربانیان و کسانی که احساس می‌کنند حق‌شان تلف شده، درآمده است. القاعده با کارکردی ساختن ایدئولوژی، یک استراتژی مبارزه‌ی خشونت‌آمیز را برای بازیگران فروملی علیه نظم پسااستعماری به وجود آورد. به عبارت دیگر، القاعده از طریق این ایدئولوژی و یا استراتژی، زمینه راديکال شدن متغیرهای ضدساختاری را بیش از هر زمان دیگر فراهم ساخت. در پی کاهش توان القاعده پس از کشته شدن بن‌لادن، گروه دولت اسلامی (داعش) ظرفیت این را پیدا کرد که از این فرصت بهره‌برد و گروه‌های حقیر سیاسی و مذهبی را به سمت خود جلب نماید. از این رو، القاعده نتوانسته است بر اساس یک ساختار، زمینه راديکال شدن جریان‌های اسلام‌گرا و جهادی را فراهم کند و خود به مثابه یک جریان انارشیک در لایه‌های اقشار فقیر مالی، سیاسی و حقوقی منطقه آسیای مرکزی و جنوبی نفوذ نماید.

استنباط نهایی از این نبشته را می‌توان این گونه بیان کرد: در رفتار بازیگران تروریستی، یک نوع پیوستگی و همبستگی مشاهده می‌شود که یکی پس از دیگری، یک مسیر و یا استراتژی را طی می‌کنند. این موضوع بیان‌کننده وجود مشترکات علی‌رغم وجود تعارضات است. این پیوستگی را می‌توان از مراحل که از قول رهبران القاعده در نشریه اشپیگل مطرح شده، پی برد. القاعده توانست به بخشی از مراحل تعیین شده دست یابد؛ در حالی که داعش علی‌رغم مخالفت با القاعده، از متن القاعده برخاسته، بر رد پای القاعده و مراحل آن قدم گذارده و این جریان را ادامه می‌دهد. این پیوستگی از یک سو به وجود ایدئولوژی به مثابه یک امر مشترک تأکید دارد و از جانب دیگر بر وجود یک پروژه بزرگ که گروه‌های تروریستی علی‌رغم مخالفت با یکدیگر آن را ادامه می‌دهند، تأکید می‌کند.

در پایان باید گفت، این نبشته ایدئولوژی و توجیحات القاعده، داعش و دیگر جریان‌های تروریستی را برای انجام رفتار خشونت‌آمیز، فارغ از جهت‌گیری و دخیل نمودن ملاحظات احساسی و روانی، به حیث یک هشدار تبیین نموده است. این ایدئولوژی در حال گسترش در کشورهای اسلامی است و با بهره‌گیری از لایه‌های گوناگون اجتماعی و فرهنگی توانسته نفوذ روبه‌فزونی نیز داشته باشد. در صورتی که دولت - ملت‌ها، برای مدیریت این جریان ایدئولوژیک اقدام منسجم انجام ندهند، هزاره‌ی بیست و یکم در شرق به جای توسعه به هزاره‌ی بحران تبدیل خواهد شد.

- ۱- عبدالله خانی، علی. (۱۳۸۸). امنیت بین‌الملل ۴- ویژه القاعده. تهران، ابرار معاصر، ص ۱۸۲.
- ۲- Jason Burke. (2003). Al-Qaeda: Casting a Shadow of Terror. London, New York: I.B.Tauris and Co Ltd, P 68 and Kepel. Op.cit, PP 144-145.
- ۳- Yoram Schweitzer and Shaul Shay. (2003). The Globalization of Terror: The Chakkenge of Al-Qaeda and the Response of the International Community. New Bruswick (U.S.A) and London: Transaction Publishers, PP 22-23; and Kepel, op.cit, pp 145-146.
- ۴- Rohan Gunaratna. (2002). Inside Al-Qaeda- global network. Columbia University Press, P 55.
- ۵- Angel Rabasa and Others. (2006). Beyond al-Qaeda. Part 1. The global jihadist movement. RAND Corporation, P 36.
- ۶- یزدان‌فام، محمود. (۱۳۸۶). دگرگونی در نظریه‌ها و مفهوم امنیت بین‌المللی. فصلنامه مطالعات راهبردی، سال دهم، شماره چهارم، ص ۷۳۸.
- ۷- Christopher Hinzle. (2005). the origins of al Qaeda's Ideology: Implication for US Strategy. p75. Available at: https://www.cia.gov/library/abbottabad-compound/AC/AC109E252F2BC6B9C7D32EB31C211AA9_henzel.pdf, [Accessed Jan 2018].
- ۸- مهدی‌بخشی، شیخ احمد. (۱۳۹۶). جهاد: از ابن تیمیه تا بن‌لادن. به نقل از باشگاه اندیشه <http://bashgah.net>
- ۹- مهدی‌بخشی، شیخ احمد. (۱۳۸۷). القاعده و تروریسم مذهبی. فصلنامه علمی ترویجی علوم سیاسی، قم، دانشگاه باقرالعلوم، شماره ۴۱، ص ۱۱۲.
- ۱۰- کریستوفر، بلانچارد. (۱۳۸۸). القاعده: بیانی‌ها و ایدئولوژی در حال تکامل، مترجم الهام شوشتری‌زاده، تهران، ابرار معاصر، صص ۲۸۰-۲۸۱.
- ۱۱- Al-Qaeda. (2002). A Statement from quidat al-Jihad regarding the mandates of the heroes and legality of the operations in New York and Washington, available at: <http://www.mepc.org/public-asp/journal-Vol 10/alqaeda.html>
- ۱۲- ایمن الظواهری. (۲۰۰۲). الولاء و البراء، عقیده منقول و واقع مفقود. صص ۳-۱۲، به نقل از: <https://www.cia.gov/library/>
- ۱۳- فیشمن، برایان. (۱۳۸۸). اختلال و افول: درس‌های آموخته‌شده از القاعده عراق. مترجم بهزاد احمدی لفورکی، کتاب امنیت بین‌الملل (۴) ویژه القاعده. تهران، ابرار معاصر، صص ۳۱۷-۳۱۵.
- ۱۴- Yassin Musharbash. (2005). What Al-Qaida Really Wants, Spigel Online, August 12, Available at: <http://www.spiegel.de/international/the-future-of-terrorism-what-al-qaida-really-wants-a-369448.html>, [Accessed on Jan 2018].
- ۱۵- اسماعیلی، حمید رضا. (۱۳۸۶). بازشناسی اندیشه سیاسی القاعده. فصلنامه مطالعاتی منطقه‌ی جهان اسلام (مقاله)، سال هشتم؛ شماره‌های ۳۰ و ۳۱، صص ۲۱-۲۲.
- ۱۶- Rollie Lal and Others. (2006). the National Memorial Institute for the Prevention of Terrorism in Oklahoma. Available at: <http://www.thebreakingnews.com/files/articles/2006-mipt-terrorism-annual.pdf> [Accessed Jan 2018].
- ۱۷- Edwin Bakker and Leen Boer. (2007). The evolution of Al-Qaedaism “Ideology, terrorists, and appeal”. Netherlands institute of international relations Clingendael, December, PP 15-16.

¹⁸- Shaul Mishal, Maoz Rosenthal. (2005). Al Qaeda as a Dune Organization: toward a Typology of Islamic Terrorist Organization, Studies in conflict & terrorism, 20 Oct. P 283.

¹⁹- Angel Rabasa and Others. (2006). Beyond al-Qaeda. Part 1. The global jihadist movement. RAND Corporation, P 28.

^{۲۰}- رواء، الیور، ابوذهب، مریم، منادی، سید مهدی. (۱۳۹۵). شبکه اسلام‌گرایان (آسیای مرکزی، افغانستان و پاکستان). ترجمه و تألیف سید مهدی منادی، انتشارات دانشگاه افغانستان، ص ۹۵.

²¹- Angel Rabasa and Others. (2006)..., Ibid, P 29.

²²- Russ Marion, Mary Uhl-Bien. (2003). Complexity theory and Al Qaeda: Examining complex leadership, University of Nebraska.

²³- Shaul Mishal, Maoz Rosenthal Ibid, P 283.

²⁴- Patrick Johnston. (2014). Countering ISIL's Financing', Testimony before the Committee on Financial Services. United States House of Representatives, November 13, 2014, RAND Corporation, P 2, available at: http://www.rand.org/content/dam/rand/pubs/testimonies/T400/CT419/RAND_CT419.pdf; For more details, see Combating Terrorism Center at West Point, - Analysis of the State of ISI (English translation), P 23, available at: <https://www.ctc.usma.edu/posts/analysis-of-the-state-of-isi-english-translation-2>

فصل سوم

تروريزم و تحولات حقوقى روابط بين الملل

مقدمه

گسترش حضور القاعده پس از حادثه ۱۱ سپتمبر، زمینه تقویت جریان‌های فراملی و تروریسم را در شرق فراهم نمود. القاعده به عنوان نماد یک جریان انارشیک فراملی در دو دهه اول قرن بیست و یکم، در بسترهای گوناگون فرهنگی، سیاسی و اجتماعی کشورهای تحت نفوذ خود پرورش یافته و در قالب گروه‌های دیگر، نظم جهانی را با چالش روبه‌رو نموده است. با توجه به ریشه‌داشتن القاعده در لایه‌های گوناگون، دولت‌ها به تنهایی قادر به مقابله و مبارزه با این جریان انارشیک نبودند. در چنین وضعیتی اتخاذ رفتار مشترک در سطح بین‌المللی بیش از هر زمان دیگر ایجاب می‌نمود. دولت‌ها به منظور تحقق این امر، مصمم شدند که برای اتخاذ راهبرد مبارزاتی مشترک در جست‌وجوی راه‌هایی برای ادغام هنجارهای رفتاری‌شان باشند. یکی از مهم‌ترین ابزارهای تمسک در جهت تدوین هنجارهای مؤثر در تعیین رفتار مشترک، «حقوق بین‌الملل» بود. حقوق بین‌الملل تحت چتر سیستم یا نظام بین‌الملل، به مثابه قواعدی برای تنظیم روابط کشورها مطرح بوده است. بر این اساس، دولت‌ها برای ایجاد همسویی در مدیریت رفتار علیه تروریسم به شورای امنیت و قواعد حاکم بین‌الملل در روزهای پس از حادثه ۱۱ سپتمبر مراجعه کردند. ایالات متحده بر اساس اصل دفاع از خود یا دفاع مشروع* مندرج در ماده ۵۱ منشور ملل متحد که به عنوان حق حیاتی بازیگران محیط بین‌المللی شناخته شده است، زمینه تصویب قطعنامه‌های شماره ۱۳۶۸ و ۱۳۷۳ را فراهم ساخت. بر اساس موارد مندرج در این قطعنامه‌ها و همچنین ماده ۵ پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) زمینه رفتار امنیتی جمعی علیه تروریسم فراهم گردید.

پس از حادثه ۱۱ سپتمبر، تمسک به قواعد حقوقی بین‌المللی اولین گامی بود که دولت‌ها در برابر گروه‌های تروریستی، از جمله القاعده، برداشتند. در این دوره، قواعد حقوقی بین‌المللی در یک سو به عنوان اهرمی برای مدیریت و انسجام رفتار بازیگران محیط بین‌الملل مطرح می‌گردد و در سوی دیگر مؤثریت آن نیز مورد تحلیل و ارزیابی قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، در یک سو قواعد حقوقی و حقوق بین‌الملل مطرح شده در عرصه جنگ و صلح، دولت‌ها را به عنوان بازیگر اصلی می‌داند و

* Self-Defence.

در سوی دیگر ادبیات لازم حقوقی برای مقابله با یک کنش گر فعال غیردولتی به نام تروریسم وجود نداشته است. بر این اساس بحث قواعد حقوق بین‌الملل در این فرآیند مورد مطالعه قرار می‌گیرد. ظهور شکل جدیدی از پدیده تروریسم، پس از حادثه ۱۱ سپتمبر، باعث می‌شود که دولت‌ها برای نمودن خلأ جایگاه ادبیات واحد حقوقی به منظور مبارزه با تروریسم به اجماع روی آورند و برای داشتن قواعد حقوقی بین‌المللی تصمیماتی را اتخاذ نمایند. در این دوره، تروریسم شرایط و فرصت‌های تازه‌ای را برای ارزیابی مؤثریت حقوق بین‌الملل با هدف ایجاد همسویی دولت‌ها فراهم کرد.

پس از ۱۱ سپتمبر، تروریسم روایت تازه‌ای را از نقش خود در مطالعات امنیت بین‌الملل به وجود می‌آورد. بخشی از این روایت، اشاره به مفهوم و ماهیت تروریسم، اهداف آن و دامنه فعالیتش اشاره دارد که در دوره بعد از ۱۱ سپتمبر تمایز یافته است. در گذشته جمعیت وسیع مردم در اهداف گروه‌های تروریستی قرار نداشت؛ بلکه بیشتر مقامات عالی‌رتبه حکومتی هدف قرار می‌گرفتند. مهم‌ترین عامل برای هدف قرار ندادن مردم بی‌گناه، نگرانی گروه‌های تروریستی از تبعات منفی همدردی مردم نسبت به قربانیان بود؛ در حالی که در تروریسم جدید نه تنها این نگرانی وجود ندارد بلکه گروه‌های تروریستی از این نگرانی‌ها بهره نیز می‌برند. جفری سیمون دلیل چنین رویکردی را وجود نگرش مذهبی و کافر پنداشته شدن کل جامعه از سوی تروریست‌های افراطی می‌داند. در نگرش جفری، هدف تروریست‌های مذهبی، برخلاف تروریست‌های سیاسی، تنها حاکمان سیاسی که مجرم پنداشته می‌شوند و تحول در ساختار سیاسی، نیست؛ بلکه تحول در کل جامعه مورد نظر است.^۱

حادثه ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ در حقیقت نقطه عطفی در سیر شکل‌گیری تحول در قواعد حقوقی بین‌الملل نسبت به کنش‌گری تازه در امنیت بین‌المللی پنداشته می‌شود. با درک این که تروریسم پس از وقوع حادثه ۱۱ سپتمبر بر تحولات حقوق بین‌الملل تأثیر گذاشته است، در این فصل به تبیین واکنش حقوقی دولت‌ها در برابر تروریسم پس از حادثه ۱۱ سپتمبر پرداخته می‌شود. در عین حال به مطالعه همبستگی مطالعات امنیت و حقوق بین‌الملل و شرایط ناشی از این تعامل نیز اشاره می‌شود.

۱- پیوستگی مطالعات قواعد حقوقی و امنیت بین الملل

حقوق یکی از مهم ترین متغیرهای تأثیرگذار در نظم بخشیدن و ترتیب دادن به هنجارها و تبیین ارزش های مؤثر در سطوح گوناگون روابط بین المللی است. نظم بین الملل در چارچوب قواعد حقوق بین الملل شکل می گیرد و حوادث گوناگون بین المللی نیز منجر به شکل گیری قواعد حقوقی می شود. جنگ و صلح به عنوان ارزش و هنجارهای اثرگذار در شکل گیری قواعد حقوقی در حوزه ادبیات حقوق بین الملل، از قدیمی ترین عناصر بوده است. همچنین تحولات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و امنیتی ناشی از روند مفهوم جهانی شدن را می توان به عنوان یکی دیگر از عناصر اثرگذار بر حوزه قواعد حقوقی در سطح بین الملل تعریف کرد. تروریسم به مثابه یک پدیده امنیتی همراه با ویژگی های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مختص خود، می تواند در تحولات قواعد حقوقی تأثیر داشته باشد. به دلیل اثرگذاری تروریسم بر پایه ها و مبانی شکل گیری حقوق بین الملل، می توان مفهوم پیوستگی مطالعات قواعد حقوقی و امنیت بین المللی را مورد مطالعه قرار داد.

با فرآیند جهانی شدن، وابستگی میان مطالعات علوم انسانی نیز افزایش یافته است؛ به گونه ای که در جهان امروز نمی توان مطالعات امنیت بین المللی را سوای از مطالعات حقوق بین الملل انجام داد. این پیوستگی، در جهانی شدن و همبستگی و پیوستگی مفاهیم و موضوعات بین المللی ریشه دارد که باعث شده است دو موضوع به صورت درهم تنیده مطالعه شود. از مهم ترین عوامل درهم تنیدگی و همبستگی مطالعات امنیت و حقوق بین الملل، می توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱-۱- جهانی شدن و گسترش درهم تنیدگی حقوق و امنیت بین المللی

جهانی شدن، تبدیل به یکی از واژه های روزمره در حوزه های گوناگون زندگی بشر مانند تجارت، اقتصاد، سیاست، فرهنگ و متون علمی و آموزشی شده است که دیدگاه ها و چشم اندازهای متفاوتی نسبت به آن وجود دارد. تکنالوژی و ابزارهای ارتباطی پیشرفته، ما و مفاهیم مرتبط به ما را به یکدیگر پیوسته و همبسته نموده است و در یک فضای همبسته، نمی توان به متغیرهای مطالعاتی به گونه گسسته از همدیگر پرداخت. از این رو، بررسی و انجام تحقیقات در حوزه امنیت نمی تواند مستقل از حوزه های دیگر از جمله قواعد حقوقی صورت گیرد.

تحول مفهوم امنیت در گذر زمان نشان می‌دهد که این مفهوم یکی از منعطف‌ترین و پیچیده‌ترین مفاهیم در علوم انسانی است. از لحاظ تاریخی، تحول در مفهوم امنیت و تهدید به دهه ۱۹۸۰ برمی‌گردد که در این دوره مطالعه جامع و آکادمیک این مفهوم آغاز شده است. در واقع امنیت یک گفتمان چندبعدی است که حقوق و قواعد حقوقی، بخش لاینفک این گفتمان به شمار می‌رود. مهم‌ترین دلیل این ادعا، وجود مبانی و ریشه‌های شکل‌گیری اجتماعی و فرهنگی دو پدیده امنیت و حقوق بین‌الملل است. پیوند این دو، مؤثر و انکارناپذیر شناخته شده است؛ به گونه‌ای که مؤثریت این پیوند، بحث یا اصل تازه‌ای به نام قواعد حقوقی امنیت بین‌المللی را به وجود آورده است. این اصل به صورت بنیادی در سیستم امنیت جمعی سازمان ملل متحد در ماده ۲ منشور ملل متحد و نهاد شورای امنیت برای حفظ صلح و امنیت جهانی بر اساس ماده ۲۴ به مثابه یک هنجار نیز آورده شده است.^۲ امنیت جمعی، محصولی از موازین حقوقی و قانونی است که از جانب حاکمیت دولت‌ها به یک مجموعه جمعی مانند سازمان‌های بین‌المللی داده می‌شود تا این جمع به عنوان یک بنیاد هنجارساز برای تنظیم رفتار دولت‌ها و کاهش تعارض در میان آنها عمل نماید. امروزه درهم‌تنیدگی دو مفهوم حقوق بین‌الملل و امنیت بین‌الملل در مطالعات بین‌المللی به اندازه‌ای گسترش یافته است که اشد نیاز به مطالعات عمیق در این باره را ملزم و حتمی نموده است. بر این اساس، برخی از پوهنتون‌ها، دوره ماستری را با عنوان حقوق و امنیت بین‌الملل برگزار می‌نمایند.

۲-۱- گسترش مفهوم تهدید در حقوق بین‌الملل

مفهوم سنتی امنیت، بیشتر در حوزه نظامی با تمرکز بر حفاظت دولت از تهدیدات تعریف می‌گردد. این مفهوم از زمانی که هانس کلسن، در کتابی با عنوان «امنیت جمعی تحت حقوق بین‌الملل» در سال ۱۹۵۷ نوشت، حوزه مفهومی امنیت را به «حفاظت انسان در برابر اعمال فشار و زور از جانب دیگر انسان‌ها» گسترش داد.^۳ در کنار این اثر، باری بوزان و اولیور در قالب مکتب کپنهاگ مفهوم امنیت را توسعه بخشیده و به حوزه‌های نظامی، سیاسی، فرهنگی، زیست‌محیطی و اقتصادی گسترش می‌دهد. در ادامه‌ی تعاریف از دامنه امنیت، امنیت انسانی نیز به عنوان یکی از مراجع امنیت مورد توجه قرار می‌گیرد. مفهوم امنیت انسانی به عنوان یکی از ابعاد تازه امنیت در امتداد گزارش

فصل سوم - تروریسم و تحولات حقوقی روابط بین‌الملل | ۸۹

برنامه‌های توسعه‌ی سازمان ملل متحد* در سال ۱۹۹۴ به صورت رسمی مطرح می‌شود.^۴ پدیدار شدن مفهوم امنیت انسانی در حوزه امنیت بین‌المللی، باعث می‌شود که حوزه سرزمینی امنیت که به صورت سنتی در امتداد روابط حاکمیت دولت‌ها و سرزمین آنها (ماده ۲۴ منشور ملل متحد) تعریف می‌شد؛ با تحول مواجه گردد.^۵ تسری دادن مرجع امنیت به حوزه امنیت انسانی باعث می‌شود تعاریف سنتی از امنیت با تحول مواجه گردد؛ علاوه بر آن توسعه تکنالوژی و ابداعات تازه نیز باعث می‌شود که این مفهوم فراتر از مرزهای دولت‌ها گسترش یابد.

گسترش مفهومی و حوزوی امنیت بر اساس مباحث فوق، وضعیتی را فراهم ساخت تا پیوند عمیق و ناگسسته‌ی آن با سایر حوزه‌های مطالعات بین‌المللی به وجود آید. حوزه‌های انسانی، فرادولتی، فرهنگ، سیاست، اقتصاد، محیط‌زیست و عرصه نظامی هر یک به گونه خاص با مباحث حقوق بین‌الملل ارتباط دارد. از این رو مشابهت حوزه و موضوعات میان حقوق بین‌الملل و امنیت بین‌الملل، هم‌پذیری و گسست‌ناپذیری این دو پدیده را در مطالعات امنیتی انکارناپذیر می‌کند. بنابراین در تبیین گسترش تروریسم بر اساس نقش بازیگران جدید و بنیادگرا در محیط بین‌المللی، نمی‌توان نقش حقوق بین‌الملل و قواعد ناشی از آن را در کنش و واکنش فردی و جمعی دولت‌ها نادیده انگاشت.

۲- اهمیت قواعد حقوقی در مقابله با تروریسم

هیچ اجتماعی نمی‌تواند بدون حداقلی نظم وجود داشته باشد. ضرورت وجود نظم امری بدیهی و حقیقی است. این ضرورت از زیست مشترکی که باید آمیخته با صلح و امنیت باشد، نشأت می‌گیرد. صلح مستلزم ایثار از نفع فردی به نفع جمعی است و در این برهه از زمان که جهان آسوب و اغتشاش است، نیاز به ایثار و گذشت در جهت تأمین صلح جهانی، ضرورتی مهم و حیاتی پنداشته می‌شود. مادامی که کشورها در روابط با هم مبتنی بر منافع خاص خویش عمل نمایند، جامعه‌ای توأم با هرج و مرج شکل خواهد گرفت که مکان امن و آزاد برای ظهور عینی آسوب و اغتشاش در قالب بازیگران انارشیک همچون القاعده و امثال آنها خواهد بود. در این راستا لازم است کشورها برای رهایی از این هرج و مرج به قواعد حقوقی بین‌المللی برای همکاری و استقرار نظم، در فرآیند تأمین

* UN Development Programme (UNDP).

نیازمندی‌های مشروع خویش تمسک نمایند. قواعد حقوقی نه تنها در نقش و کارکرد، آزادی این کشورها را سلب نمی‌کند بلکه با تهدیداتی همچون تروریسم مقابله نموده و آن را کاهش می‌دهد.

جنگ به عنوان یک پدیده چالش‌زا، در برهه‌های زمانی همواره وجود داشته است که دولت‌ها تنها توانسته‌اند با وضع قواعد عرفی و مدون، از شدت خسارات آن بکاهند. به مرور، تجربیات مبتنی بر مدیریت سلطه، جنگ و بحران در زمان‌ها، به ویژه قرن بیستم، شرایط شکل‌گیری هنجارهای جدید را برای کشورها در قرن بیست و یکم فراهم کرد. پس از جنگ جهانی دوم، سیر تحولات روابط بین‌الملل به سوی حاکمیت قانون پیش رفته و قواعد حقوق بین‌الملل بیش از پیش مورد توجه قرار گرفت. به نحوی که توسعه‌یافتگی جهانی گسترش یافت و کشورها در نتیجه توسعه جهانی و حاکمیت قانون، به ضرورت وضع قواعد مشترک برای استقرار و تضمین صلح و امنیت واقف شدند. اجرای قواعد مشترک در وضعیتی که گروه‌های دهشت‌افکن همچون القاعده و داعش امنیت جهانی را تهدید می‌کنند، بیش از هر زمان دیگر اهمیت یافته است.

۲-۱- جایگاه حقوق بین‌الملل در مقابله با تروریسم

اندیشه‌ها و نظریه‌های متفاوت، در روابط بین‌الملل تعاریف متعدد و متفاوتی را از قواعد حقوق بین‌الملل عمومی برای مقابله با تهدیداتی همچون القاعده پدید آورده است. در تبیین و تعریف قواعد حقوقی، ابتدا لازم است که حقوق بین‌الملل را تعریف نماییم. «حقوق بین‌الملل، حقوق جامعه‌ی بین‌المللی است؛ یعنی مجموعه‌ی قواعد و مقرراتی است که بر جامعه‌ی بین‌المللی حاکم است و در پرتو آن، جامعه بین‌المللی قابلیت اجرایی پیدا می‌کند.»^۶ به عبارت دیگر، جامعه بین‌المللی تحت پوشش و سیطره‌ی یک سلسله قواعد حقوقی می‌باشد که متعهد و ملتزم به رعایت و اجرای کامل آنهاست.^۷ همچنین در تعریف دیگر، حقوق بین‌الملل به مجموعه‌ای از قواعدی که کشورها در تعامل با یکدیگر از آن پیروی می‌کنند، اشاره دارد. این قواعد از سوی نهادهای بین‌المللی پس از سال ۱۹۸۵ تا به امروز مدیریت و بازمعنا شده است. در دوره معاصر، سازمان ملل متحد و ارکان آن مهم‌ترین نهاد تنظیم‌کننده این قواعد به شمار می‌روند.

فصل سوم - تروریسم و تحولات حقوقی روابط بین الملل | ۹۱

با توجه به تعاریف ارائه شده از حقوق بین الملل می توان گفت که بخشی از حقوق بین الملل به خصوص قواعد ضد تروریستی شورای امنیت، مجمع عمومی و سازمان های منطقه ای چارچوب همگانی مؤثری را از جانب دولت ها برای مقابله با فعالیت های تروریستی فراهم نموده است. همچنین این چارچوب به صورت مشخص به جایگاه تروریسم در قالب ساختار عمومی حقوق بین الملل که شامل حقوق جزای بین الملل، حقوق بشردوستانه بین المللی، حقوق بشر بین المللی و حقوق مهاجرین می شود، تأکید می کند.

شورای امنیت اعمال تروریسم بین المللی را عمدتاً تهدیدی برای صلح و امنیت بین المللی تلقی می کند؛ با وجود این، محکمه جنایی بین المللی* صلاحیت رسیدگی به جرایم تروریستی را ندارد؛ چراکه اعمال تروریستی در طبقه جرایم بین المللی اصلی مثل نسل کشی، جرایم جنگی و جرایم ضد بشری قرار نمی گیرد و هیچ محکمه جنایی بین المللی صلاحیت قضایی رسیدگی به این گونه جرایم را ندارد.^۸

قواعد حقوقی در امر مبارزه با تروریسم متشکل از منابع چندگانه، به شمول پیمان نامه ها، کنوانسیون ها و معاهده ها و قطعنامه ها می باشند که دولت های متعهد را ملزم به رفتار مشابه و مشترک در مقابله با تروریسم می نماید. القاعده و عملکرد آن در حادثه ۱۱ سپتمبر به عنوان یک پدیده ناهنجار، محصول نبود قواعد و همکاری بین المللی در مقابله با تروریسم ارزیابی می گردد. به عبارت دیگر، این حادثه بیان کننده نبود قواعد و یا عدم التزام اجرای به قواعد موجود بوده است. نبود قواعد در سطح بین الملل باعث می شود که شورای امنیت و مجمع عمومی سازمان ملل متحد اقدام به تعریف و صدور قواعد جدید در چارچوب قطعنامه های تازه در برابر پدیده های نوظهور تروریسم نمایند. در این دوره مسأله

* دیوان کیفری بین المللی / محکمه جنایی بین المللی (International Criminal Court)، اولین دادگاه / محکمه دایمی بین المللی برای رسیدگی به جرایم نسل کشی، جنایت علیه بشریت، جنایت جنگی و جنایت تجاوز است که مقر آن در لاهه هلند قرار دارد. اساسنامه این دادگاه در ۱۵ جون ۱۹۹۸ در رم به تأیید نمایندگان ۱۲۰ دولت رسید و در ۱ جنوری ۲۰۰۲ با تصویب آن توسط ۶۰ کشور موجودیت پیدا کرد. این دادگاه به جرایمی رسیدگی می کند که توسط اتباع در قلمرو یکی از کشورهای عضو انجام شده باشد و یا اینکه با تصویب شورای امنیت ملل متحد به این دیوان محول گردیده باشد. تا جون ۲۰۱۱ تعداد کشورهای عضو این نهاد به ۱۱۱ کشور رسیده است. ۳۷ کشور دیگر هم اساسنامه رم را امضا کرده اند؛ اما هنوز به تصویب مجالس قانون گذاری خود نرسانده اند.

الزام دولت‌ها به اجرای این قطعنامه‌ها به منظور تأثیرگذاری در منافع عینی آنها، مهم‌ترین تحول قواعد حقوقی در روابط بین‌المللی و مبارزه با تروریزم است. به باور تحلیل‌گران امور بین‌الملل، این قطعنامه‌ها که تحت عنوان قواعد حقوق بین‌الملل یاد می‌شوند، مبنای الزام دولت‌ها در مبارزه با تروریزم را شکل می‌دهد.

۲-۲- ضمانت اجرای قواعد حقوقی ضد تروریزم

ضمانت اجرا، جزء لاینفک قواعد حقوقی می‌باشد و به صورت عموم حقوق بین‌الملل مبتنی بر قواعد ضمانت اجرا، مسؤولیت‌ها و تعهداتی را به کشورها بر اساس روابط میان آنها و سازمان‌های بین‌المللی تحمیل می‌نماید. شیوه‌های اعمال ضمانت‌های اجرایی در قواعد حقوقی به شکل‌های حقوقی، سیاسی و اخلاقی می‌باشد.

وجود تهدید و منافع مشترک میان کشورها، موجب شکل‌گیری رویه‌ها و توافق نظر دولت‌ها می‌گردد و از این جهت دولت‌ها نسبت به قواعد بین‌المللی، به دیدگاه مشترکی دست پیدا می‌کنند. دیدگاه مشترک دولت‌ها در مورد ضمانت اجرای قواعد حقوق بین‌المللی را می‌توان در نکات زیر تبیین نمود:

الف - ضمانت اجرا بر اساس معاهدات و کنوانسیون‌ها

معاهدات و کنوانسیون‌ها بر اساس شرایط مشخصی ماهیت الزام‌آور پیدا می‌کند. معاهدات دوجانبه زمانی الزام‌آور می‌شوند که دو کشور موافقت خود را در مورد موضوعات معین معاهده مورد نظر و در زمان معین ابراز دارند. معاهدات چندجانبه معمولاً شامل قواعدی می‌شوند که بعد از پیوستن و موافقت تعداد معینی از کشورها، ماهیت الزام‌آور پیدا می‌کنند. در این زمینه به طور مثال می‌توان به کنوانسیون جلوگیری از تروریزم هسته‌یی (۲۰۰۵) اشاره کرد. بر اساس وضعیت موجود، این کنوانسیون پس از تصویب توسط ۲۲ عضو رسمی و گذشت ۳۰ روز از تصویب، ماهیت الزامی به خود گرفت.^۹ بنابراین، فرآیند مرعی‌الاجرا شدن معاهدات و کنوانسیون‌ها بر اساس ماهیت و مفاد سند، تعیین می‌شود.

ب - ضمانت اجرا بر اساس التزام به عرف بین المللی

قطعه‌نامه‌ها و کنوانسیون‌ها تنها برای کشورهایی لازم‌الاجرا می‌شوند که نسبت به مفاد آن توافق نموده باشند. در اکثر اوقات قواعد مشخصی برای تمام حالات کنش‌های دولت‌ها وجود ندارد. به همین منظور، حقوق بین‌الملل عرفی، به منزله یک قاعده عملی قابل قبول در میان کشورها ارزیابی می‌گردد. عرف عبارت از تکرار اعمال یا رفتار مشابه توسط تابعان حقوق بین‌الملل است که به تدریج در روابط متقابل بازیگران جنبه الزامی به خود می‌گیرد. سرانجام این رویه‌های تکرارپذیر به قانون یا قاعده نانوشته در روابط میان کشورها مبدل می‌شود^{۱۰} که نقض این رویه از یک سو تخلف محسوب می‌شود و از سوی دیگر، زمینه عکس‌العمل متقابل منفی را برای کشور نقض‌کننده فراهم می‌سازد.

ج - ضمانت اجرا بر اساس شناسایی حقوق بین الملل در حقوق داخلی کشورها

توافقات جهانی ضد تروریسم فقط با پیوستن کشورها به آنها، تبدیل به دستورالعمل‌های «آماده برای استفاده» نمی‌شوند؛ بلکه این توافقات با استفاده از میکانیزم‌های پیش‌بینی‌شده در قوانین داخلی حکومت‌ها نافذ می‌گردد. در این روش، محاکم با استناد به قوانین داخلی هر کشور، به توافقات جهانی جنبه اجرایی می‌بخشند. تقریباً قواعد عمومی حقوق بین‌الملل در اکثر قوانین داخلی کشورها، به‌ویژه در قوانین اساسی، شناسایی می‌شوند. همچنین، اجرای حقوق بین‌الملل توسط مراجع قضایی داخلی، مؤید شناسایی حقوق بین‌الملل در حقوق داخلی کشورهاست.^{۱۱} در قطعه‌نامه‌های شماره ۱۳۹۰ مصوب ۲۰۰۲ و شماره ۱۴۵۶ مصوب ۲۰۰۳ شورای امنیت نیز تأکید شده است که دولت‌ها از رهیافت درونی ساختن قواعد ضد تروریسم، باید مطمئن سازند که هر سازوکاری که در مقابله با تروریسم اتخاذ می‌کنند، مبتنی بر تعهداتشان در حقوق بین‌الملل و قطعه‌نامه‌های صادرشده بر اساس منشور ملل متحد، باشد.^{۱۲}

د - ضمانت اجرا بر اساس شناسایی حقوق بین الملل از طریق مشارکت کشورها در مجامع

سازمان‌های بین‌المللی به ویژه سازمان ملل متحد و عضویت در کنفرانس‌ها

اکثریت قریب به اتفاق کشورها از حق عضویت در کنفرانس‌ها و مجامع و سازمان‌های بین‌المللی (مخصوصاً سازمان ملل متحد) برخوردار می‌باشند. حضور کشورها در این مجامع و کنفرانس‌ها سبب شناسایی واقعیتهای به نام حقوق بین‌الملل در روابط میان آنها می‌گردد. به بیان دیگر عضویت کشورها

در این مجامع و کنفرانس‌ها سبب شناسایی صریح یا ضمنی حقوق بین‌الملل گردیده و موجب ایجاد منافع مشترک، روابط متقابل و رعایت ملاحظات حقوق بین‌الملل در روابطشان نیز می‌شود. این موضوع زمینه‌ساز ایجاد پشتوانه قوی برای حقوق بین‌الملل و ضمانت اجرای آن می‌باشد. امروزه عضویت بسیاری از کشورها در مجمع عمومی سازمان ملل متحد، خود بیان‌کننده آن است که کشورها خواهان حاکمیت حقوق بین‌الملل و رعایت موارد الزام به ضمانت اجرای آن می‌باشند؛ زیرا رعایت حقوق بین‌الملل از طریق اقدامات و روابط متقابل تضمین و مصون می‌گردد.^{۱۳}

۵- ضمانت اجرای کیفری بین‌المللی

ضمانت اجرای کیفری در حقوق بین‌الملل در مقابل نقض قواعد خاص و مشخص که عنوان جرم بین‌المللی را داشته باشد، تعیین می‌شود. ضمانت اجرای قضایی و کیفری زمانی میسر است که کشورها صلاحیت محکمه جنایی بین‌المللی* را به رسمیت بشناسند. نبود صلاحیت اجباری برای دیوان یا محکمه، راه‌گزین را برای کشورهای خاطی فراهم می‌سازد؛ از این رو محیط اجتماعی (بین‌المللی) برای تأسیس ضمانت اجرای کیفری قواعد حقوق بین‌الملل، هنوز به قدر کافی تحول نیافته است.

ی - ضمانت اجرای مبتنی بر تدابیر الزام‌آور شورای امنیت و مجمع عمومی

اعضای سازمان ملل متحد به اجرای تصمیمات شورای امنیت سازمان ملل متحد که اساس آن فصل هفتم منشور^{۱۴} است، ملزم می‌باشند^{۱۵}. تدابیر الزام‌آور شورای امنیت را می‌توان در موارد زیر بیان کرد:

۱- دستور قطع کامل یا بخشی از روابط اقتصادی (از جمله محاصره یا تحریم اقتصادی)، ارتباطات راه‌آهن، دریایی، هوایی، تلگرافی، رادیویی و دیگر وسایل ارتباطی و قطع روابط سیاسی کشورهای عضو؛^{۱۶}

* International Court of Justice (ICJ).

فصل سوم - تروریسم و تحولات حقوقی روابط بین الملل | ۹۵

۲- در صورت عدم کفایت تدابیر یادشده، شورای امنیت می‌تواند دستور استفاده از نیروهای هوایی، دریایی یا زمینی علیه کشور متخلف را صادر نماید، البته این اقدام برای حفظ یا اعاده صلح و امنیت بین‌المللی انجام می‌گیرد.^{۱۷}

نقش سیاست هماهنگ اعضای دایمی شورای امنیت در قبال جنگ‌ها و بحران‌های منطقه‌یی (مانند جنگ ایران و عراق، جنگ خلیج فارس، تجاوز شوروی سابق به افغانستان و...) نشان می‌دهد که سازمان ملل با استفاده از نیروهای چندملیتی تحت پرچم آن سازمان، می‌تواند از قدرت اجرایی بالایی برخوردار باشد که این وسیله ضامن اجرای مؤثری برای تصمیمات سازمان است.

قواعد بین‌الملل به خصوص قطعنامه‌های شورای امنیت و مجمع عمومی، می‌تواند در جهت‌دهی اعمال کشورها به سمت تأمین امنیت بین‌المللی نقش مهمی داشته باشد؛ به خصوص زمانی که توسط حقوق داخلی کشورها به رسمیت شناخته شود، جایگاه آن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌شود. انتشار قواعد بین‌المللی در حوزه حقوق داخلی کشورها، بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر و قطعنامه شماره ۱۳۷۳ شورای امنیت، از جمله مصادیق مهم در شکل‌گیری قواعد مهم امنیتی در مقابله با تروریسم به شمار می‌آیند.

۳- قواعد حقوق بین‌المللی برای مقابله با تروریسم

تهدید تروریسم، ترس اجتناب‌ناپذیری از بافت سیاسی کشورها می‌باشد که از دوره‌های قبل تا به امروز در شکل و ساختارهای گوناگون وجود داشته است. بنا بر میزانی از تهدید که وجود داشته است، تدابیر و راهکارهای نظری و عملی مقابله با آنها از جانب کشورها نیز اتخاذ شده است. حادثه ۱۱ سپتامبر را می‌توان نمودی از تهدید جهانی با ساختار فرامنطقه‌یی در دنیای معاصر خواند. این حادثه به مثابه نقطه عطف در تدوین و تصویب قواعد حقوقی جدید با محوریت مبارزه با تروریسم دانسته می‌شود. وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر سبب تحول در ماهیت تروریسم از طریق تغییر در اهداف آنها می‌گردد که از رهبران سیاسی به مردم عادی یا ملکی متمایل می‌شود. از این جهت تصمیم دولت‌ها به تصویب قطعنامه‌های تازه و اعمال فشار برای عضویت در کنوانسیون‌های مبارزه با تروریسم بیشتر می‌گردد. این امر از یک سو بیان‌کننده نبود قواعد جدی در امر مبارزه با تروریسم است و از سوی

دیگر نبود توجه کافی به مفاد قواعد موجود را بیان می‌دارد. بنابراین در این نگارش قواعد بین‌المللی موجود برای مبارزه با تروریزم به دو طیف زمانی پیش و پس از حادثه ۱۱ سپتامبر تفکیک شده است.

۱-۳- قواعد موجود علیه تروریزم پیش از ۱۱ سپتامبر

در این دسته، روی قواعد معتبر موجود در نظام حقوق بین‌الملل، کنوانسیون‌ها و پروتوکل‌های الحاقی به این کنوانسیون‌ها و قطعنامه‌های مصوب مجمع عمومی سازمان ملل متحد، شورای امنیت سازمان ملل متحد و سازمان‌های منطقه‌ی فعال در حوزه امنیت و مقابله با تروریزم بحث می‌شود.

۱-۱-۳- کنوانسیون‌های ضد تروریستی پیش از ۱۱ سپتامبر مصوب مجمع عمومی سازمان

ملل متحد

بر اساس ماده ۱۱ منشور ملل متحد، مجمع عمومی می‌تواند اصول کلی همکاری برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و هر مسأله‌ی مربوط به حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را که توسط هر یک از اعضا یا شورای امنیت یا بر طبق بند دوم ماده ۳۵ توسط کشوری که عضو ملل متحد نیست، بدان رجوع شده باشد، مورد بحث قرار دهد. هر مسأله‌ای از این قبیل که اقدام در مورد آن ضروری باشد، توسط مجمع عمومی پیش یا پس از بحث به شورای امنیت ارجاع داده می‌شود.^{۱۸} به تعبیر آئینس کلود: «مجمع عمومی نهادی برای مشروع یا عدم مشروع‌سازی دسته‌جمعی موضوع‌های هنجاری است که اعمال دولت‌های عضو را در مسایل کلی جهت می‌بخشد.»^{۱۹} برخی از کنوانسیون‌ها و پروتوکل‌های مصوب مجمع عمومی* از طریق مبارزه با تروریزم در حفظ امنیت بین‌المللی نقش داشته است.

* ۱- کنوانسیون راجع به جرایم و دیگر اعمال ارتكابی در داخل هواپیما مصوب ۱۴ دسامبر ۱۹۶۳؛ ۲- کنوانسیون راجع به سرکوب تصرف غیرقانونی هواپیما مصوب ۱۶ دسامبر ۱۹۷۰؛ ۳- کنوانسیون راجع به سرکوب اعمال غیرقانونی بر ضد ایمنی هواپیمایی کشوری مصوب ۲۳ سپتامبر ۱۹۷۱؛ ۴- پروتوکل سرکوب اعمال غیرقانونی خشونت، در میدان‌های هوایی در خدمت هواپیمایی بین‌المللی کشوری، الحاقی به کنوانسیون راجع به سرکوب اعمال غیرقانونی بر ضد ایمنی هواپیمایی کشوری، مصوب ۲۴ فبروری ۱۹۸۸؛ ۵- کنوانسیون سرکوب اعمال غیرقانونی بر ضد ایمنی کشتیرانی دریایی مصوب ۱۰ مارچ ۱۹۸۸؛ ۶- پروتوکل سرکوب اعمال غیرقانونی بر ضد ایمنی سکوهای ثابت مستقر در فلات قاره، مصوب ۱۰ مارچ ۱۹۸۸؛ ۷- کنوانسیون جلوگیری و مجازات جنایت بر ضد اشخاص تحت حمایت بین‌المللی از جمله نمایندگان دیپلمات مصوب ۱۴ دسامبر ۱۹۴۷؛ ۸- کنوانسیون بین‌المللی بر ضد گروگان‌گیری مصوب ۱۷ دسامبر ۱۹۷۹؛ ۹- کنوانسیون حمایت فیزیکی از مواد هسته‌ی مصوب ۲۶ اکتوبر ۱۹۷۹؛ ۱۰- کنوانسیون بین‌المللی نشان‌گذاری مواد منفجره پلاستیکی به منظور ردیابی بعدی مصوب ۱ مارچ ۱۹۹۱؛ ۱۱- کنوانسیون بین‌المللی

فصل سوم - تروریسم و تحولات حقوقی روابط بین الملل | ۹۷

ضمن یک نظر اجمالی به این کنوانسیون‌ها و پروتوکل‌ها باید عنوان داشت که به جزء سه کنوانسیون (تأمین مالی تروریسم (۱۹۹۹)، سرکوب بمب‌گذاری‌های تروریستی بین‌المللی (۱۹۹۷) و کنوانسیون سرکوب اعمال تروریسم هسته‌یی (۲۰۰۵)) در محتوای دیگر کنوانسیون‌ها و پروتوکل‌ها به تروریسم اشاره‌ی مستقیم نشده است؛ بلکه مبتنی به اوضاع و اتفاقاتی که رخ داده است، به تصویب رسیده‌اند.

۲-۳- قطعنامه‌های ضد تروریستی پیش از ۱۱ سپتمبر مصوب شورای امنیت

اعضای ملل متحد به موجب ماده ۲۴ منشور، مسئولیت اولیه حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را به شورای امنیت واگذار نموده‌اند. شورای امنیت در اجرای این وظایف بر طبق مقاصد و اصول ملل و از طریق اختیارات ویژه‌ای که در فصول ۶، ۷، ۸ و ۱۲ منشور به آن داده شده است، عمل می‌نماید. همچنین به موجب ماده ۲۵ منشور، دولت‌ها مکلفند تصمیمات شورای امنیت را اجرا نمایند. شورای امنیت در راستای ایفای وظایف خود به دو شیوه عمل می‌کند: اول) مطابق چارچوب مندرج در فصل ششم منشور در اجرای وظایف خود به عنوان «میانجی» عمل می‌کند؛ دوم) مطابق مواد مندرج در فصل هفتم منشور در اجرای وظایف خود به عنوان «ناظم» عمل می‌کند.^{۲۰} چارچوب ساختاری، صلاحیت‌ها و وظایف شورای امنیت سازمان ملل متحد در فصول پنجم، ششم، هفتم، هشتم، دوازدهم و هفدهم منشور تشریح شده است.

مطابق ماده ۲۴ منشور ملل متحد یکی از وظایف شورای امنیت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی می‌باشد. به این منظور شورای امنیت تصمیم‌های اجرایی خود را در قالب تصویب قطعنامه‌ها ابراز می‌نماید. مجمع عمومی سازمان ملل متحد نیز صلاحیت تصویب قطعنامه را دارد؛ اما قطعنامه‌های شورای امنیت و مجمع عمومی هر چند که از لحاظ شکلی تفاوت چندانی با هم ندارند، اما از لحاظ ماهوی بسیار متفاوتند. از جمله این تفاوت‌ها یکی الزام‌آور بودن و یا نبودن آنهاست. تفاوت دوم در میزان و شدت مجازات ملحوظ در صورت تخلف از موارد الزام‌آور این قطعنامه‌ها است. در این زمینه می‌توان به قطعیت تحریم‌هایی که علیه دولت‌های خاطی وضع می‌شود، اشاره کرد. (چنان که

سرکوب بمب‌گذاری تروریستی مصوب ۱۵ دسامبر ۱۹۹۷؛ ۱۲- کنوانسیون بین‌المللی سرکوب تأمین مالی تروریسم مصوب ۲۵
فبروری ۲۰۰۰.

قبلاً توضیح داده شد، قطعنامه‌هایی که به فصل هفتم منشور ارجاع داده می‌شوند، الزام‌آورند و در غیر آن صرفاً توصیه است. قطعنامه‌هایی که این شورا در خصوص ریشه‌کن ساختن تروریزم، علیه لیبی، عراق، سودان و طالبان صادر کرده است، الزام‌آور بوده‌اند. تفاوت سوم در سازوکارهای نظارتی قطعنامه‌ها است که شورای امنیت برای به اجرا درآوردن قطعنامه‌های صادره‌ی خود به وجود می‌آورد. از دیدگاه شورا تنها قطعنامه‌هایی شامل سازوکارهای نظارتی است که برای اجرایی شدن مفاد قطعنامه، می‌کانونیزم‌هایی سنجیده شده باشد؛ در حالی که قطعنامه‌های مجمع عمومی بیشتر جنبه اعلامی و توصیه‌ی دارد و از آن جهت که اعلام و توصیه ماهیت الزامی ندارد، در نتیجه فاقد سازوکارهای نظارتی می‌باشند.

شورای امنیت تا پیش از ۱۱ سپتمبر برای ایجاد نظم و صلح بین‌المللی، در دوازده قطعنامه،* تروریزم را مورد توجه قرار داده و در این میان تنها در دو مورد به منظور مقابله با تروریزم بین‌المللی برخورد نموده است. اولین برخورد این شورا پس از جنگ دوم خلیج فارس علیه عراق صورت می‌گیرد. شورای امنیت پس از حمله دول متحد به عراق، طی قطعنامه مصوب ۸ آپریل ۱۹۹۱، برای اولین بار اشاره به اقدامات تروریستی عراق بر ضد اهدافی در خارج از آن کشور نمود و تروریزم بین‌المللی را محکوم و مطابق بند ۳۲ قطعنامه در کنار دیگر وظایف مطرح شده، آن دولت را مکلف به انجام وظایف مشخص کرد. دبیرکل به این منظور اطلاع داد که این کشور در آینده مرتکب اعمال تروریستی بین‌المللی نخواهد شد و از آن نیز حمایت نخواهد کرد و یا اینکه به هیچ سازمانی اجازه نخواهد داد که از خاکش برای حملات تروریستی استفاده کند و همچنین بی‌چون و چرا تمامی اعمال، روش‌ها و رویه‌های تروریستی را محکوم نماید. مورد دیگر مربوط به قضیه «لاکربی» در پرواز طیاره ۱۰۳ پان امریکن است که به تاریخ ۲۱ دسمبر سال ۱۹۸۸ بر فراز دریاچه لاکربی اسکاتلند منفجر شد. دولت‌های امریکا و انگلستان به سرعت، انگشت اتهام را به سوی دو تبعه لیبی دراز کردند که مدعی عضویت آنان در سازمان‌های اطلاعاتی لیبی بودند و از این کشور درخواست استردادشان را نمودند. اما دولت لیبی از آمادگی دستگاه قضایی‌اش برای محاکمه آن دو خبر داد. این پاسخ

* S.C. Res., 635, 14 Jun. 1989; 687, 3 Apr. 1991; 731, 21 Jan. 1992; 748 13 Mar. 1992; 1044, 31 Jan. 1996; 1045, 26 Apr. 1996; 1189 13 Aug. 1998; 1214, 8 Dec. 1998; 1267, 15 Oct. 1999; 1269, 19 Oct. 1999; 1333, 19 Dec. 2000; 1363, 30 Jul. 2001.

فصل سوم - تروریسم و تحولات حقوقی روابط بین‌الملل | ۹۹

قناعت انگلیس و آمریکا را در پی نداشت که مقدمات تصویب قطعنامه‌های شماره ۷۳۱ و ۷۴۸ مصوب ۲۷ نوامبر ۱۹۹۲ را در شورای امنیت فراهم نمود. این قطعنامه‌ها در مورد موضوع مورد بحث چنین اشاره کردند: «از دولت لیبی درخواست می‌شود که فوراً پاسخ کامل و مؤثر به استرداد داده و در امحای تروریسم بین‌المللی مشارکت نماید. از تمامی دولت‌ها درخواست می‌کند که چه به شکل فردی و چه به شکل جمعی دولت لیبی را به اجابت درخواست‌های مذکور ترغیب نمایند.»^{۲۱} علاوه بر این قطعنامه‌ها برخی دیگر از مهم‌ترین قطعنامه‌های شورای امنیت را می‌توان در موارد پیش رو مرور کرد:

الف) قطعنامه شماره ۱۰۴۴ مصوب ۳۱ جنوری ۱۹۶۶

این قطعنامه توسط شورای امنیت و به دنبال سوءقصد به رئیس‌جمهور مصر صادر شد که ضمن محکوم نمودن این حمله، بر همکاری دولت‌ها برای ایجاد و تصویب ابزار پیش‌گیری از جنگ و نابودی تمامی شکل‌های تروریسم تأکید نموده است.^{۲۲}

ب) قطعنامه شماره ۱۰۵۶ مصوب ۲۶ آپریل ۱۹۹۶

این قطعنامه با تأکید مجدد بر اصول قطعنامه شماره ۱۰۴۴ به تمامی دولت‌ها توصیه می‌نماید که اعضای نمایندگی‌های دیپلماتیک و قنصلی خویش را در سودان کاهش دهند و اقداماتی را به منظور محدود کردن تردد آنها (تروریست‌ها) در قلمرو خود به عمل آورند.^{۲۳}

ج) قطعنامه شماره ۱۱۸۹ مصوب ۱۳ اگست ۱۹۹۸

پس از واقعه انفجار سفارتخانه‌های آمریکا در ۱۷ اگست ۱۹۹۸ در نایروبی کینیا و دارالسلام تانزانیا، قطعنامه شماره ۱۱۸۹ در ۱۳ اگست ۱۹۹۸ صادر شد. این قطعنامه با محکوم نمودن چنین اعمالی، از دولت‌ها می‌خواهد که از سازماندهی، تحریک و کمک یا مشارکت در اقدام تروریستی در کشورهای دیگر اجتناب کنند.^{۲۴}

د) قطعنامه شماره ۱۲۲۴ مصوب ۸ دسامبر ۱۹۸۸

این قطعنامه از جمله قطعنامه‌هایی است که در دوره پیش از ۱۱ سپتمبر در مورد افغانستان صادر شده است. این قطعنامه ادامه جنگ در افغانستان را محکوم و از تداوم استفاده از سرزمین افغانستان، به

ویژه منطقه تحت کنترل طالبان، برای پناه دادن و آموزش تروریست‌ها، کشت مواد مخدر و تبعیض علیه دختران انتقاد نمود و بر نابودی تروریست‌ها تأکید داشته است.^{۲۵} قطعنامه ۱۲۶۷ به تاریخ ۱۵ اکتوبر ۱۹۹۹ در پی پناه دادن رژیم طالبان به اسامه بن‌لادن و همراهان او صادر گردید که شبکه‌ای از اردوگاه‌های آموزش تروریست‌ها در قلمرو طالبان در افغانستان ایجاد شده بود. این قطعنامه تحریم بین‌المللی طالبان را درخواست کرد.^{۲۶}

و) قطعنامه شماره ۱۳۳۳ مصوب ۱۹ دسمبر ۲۰۰۰

شورا در قطعنامه شماره ۱۳۳۳ مصوب ۱۹ دسمبر ۲۰۰۰ با تأکید بر موارد ذکر شده در قطعنامه شماره ۱۲۶۷ با اشاره به نقض فاحش اصول حقوق بین‌المللی از سوی طالبان و کشتن دیپلمات‌ها و روزنامه‌نگاران ایرانی در سرقسولگری ایران در مزارشریف، از طالبان می‌خواهد که مفاد قطعنامه‌های شماره ۱۲۶۷ و شماره ۱۲۶۹ (تلاش برای مشارکت جهانی در اجرای کنوانسیون‌های ضدتروریستی موجود) را رعایت و نسبت به بستن اردوگاه‌های آموزشی تروریست‌ها با نظارت سازمان ملل اقدام نماید. همچنین از دولت‌ها خواسته می‌شود که تمامی روابط خود را با طالبان و شبکه القاعده مسدود نمایند.^{۲۷} لازم به ذکر است که در دوره پیش از ۱۱ سپتمبر تنها قطعنامه‌ی شامل سازوکار نظارتی، قطعنامه‌ی شماره ۱۳۶۳ (۳۰ جولای ۲۰۰۱) بود که اقدام به ایجاد راهکارهای نظارتی بر اجرای قطعنامه‌های شماره ۱۲۶۷ (۱۹۹۹) و شماره ۱۳۳۳ (۲۰۰۱) علیه طالبان نموده است.^{۲۸}

در این دوره همچنین هفت* کنوانسیون از سوی سازمان‌های منطقه‌یی به تصویب رسیده است، که اکثر این کنوانسیون‌ها و پروتوکل‌های آن شکل اجرایی به خود نگرفت و علی‌رغم تقاضاهای مکرر سازمان ملل و شخص دبیرکل، تعداد زیادی از دولت‌ها همچنان از پیوستن به کنوانسیون‌های ضدتروریسم خودداری نمودند.

* 1- O.A.S. Convention to Prevent and Punish the Act of terrorism Taking the form of Crime Against Persons and Related Extortion that are of International Significance, 2 Feb. 1971; 2- European Convention on the Suppression of terrorism, 27 Jan. 1977; 3- S.A.A.R.C. Convention on the Suppression of terrorism, 4, Nov. 1987; 4- the Arab. Convention on the Suppression of terrorism, 22 Apr. 1998; 5- Treaty on cooperation among the state Members of the commonwealth of Independent states in combating Terrorism, 4, Jun. 1999; 6- Convention of the organization of the Islamic Conference on combating International Terrorism, 1 Jul. 1999; 7- Organization of African Union Convention on the prevention and Combating Terrorism, 14 Jul. 1999.

۴- قواعد شکل گرفته علیه تروریزم پس از ۱۱ سپتمبر

حادثه ۱۱ سپتمبر به عنوان مهم‌ترین کنش القاعده، تحولات جدیدی در امنیت بین‌المللی و متعاقب آن در حقوق بین‌الملل به وجود آورده است. این تحول معنایی، از رهگذر ایجاد التزام برای دولت‌ها در امر مبارزه با تروریزم، زمینه شکل‌گیری اقدامات حقوقی نوینی را برای دولت‌ها فراهم آورد. همان‌طور که در بخش‌های قبلی اشاره شد، سازمان ملل متحد و به ویژه شورای امنیت، از مهم‌ترین بازیگران اثرگذار در وضع قواعد حقوقی در راستای مبارزه با تروریزم است، که با صدور قطعنامه‌های متعدد چتر حقوقی نوینی را برای محدود نمودن حملات تروریستی فراهم آورده است. این چتر حقوقی نه تنها توانسته است، اقدامات جدیدی را در جهت مبارزه با گروه‌های تروریستی همچون القاعده فراهم نماید، بلکه تعهدات جدیدی برای دولت‌ها نیز ایجاد کرده است.

۴-۱- کنوانسیون‌های ضد تروریستی مصوب مجمع عمومی سازمان ملل متحد پس

از ۱۱ سپتمبر

با جدی‌تر شدن تهدید تروریزم بین‌المللی، مجمع عمومی سازمان ملل متحد به عنوان یکی از ارکان اصلی این سازمان قطعنامه‌های زیادی را برای مبارزه با تروریزم و سرکوب آن صادر نموده است. تصویب کنوانسیون‌های متعدد از دیگر صلاحیت‌های این نهاد می‌باشد که در قطعنامه شماره ۵۶ نیز بر آن تأکید شده است. مجمع عمومی سازمان ملل متحد، یک روز پس از حادثه ۱۱ سپتمبر نشست اضطراری انجام داد که حاصل آن صدور قطعنامه شماره ۱۵۶^{۲۹} بود. این قطعنامه حمله تروریستی ۱۱ سپتمبر را به شدت محکوم کرد و در بند چهارم ضمن تأکید بر اجرایی شدن مفاد کنوانسیون شماره ۱۲۶۹ (۱۹۹۹ م) و دیگر کنوانسیون‌های سازمان ملل متحد، از همه کشورهای جهان خواست که اقدامات لازم و عملی را به منظور دستگیری و مجازات عوامل و سازمان‌دهندگان حادثه مذکور انجام دهند.^{۳۰} از میان کنوانسیون‌های حقوقی مبارزه با تروریزم که با تأثیرپذیری از واقعه ۱۱ سپتمبر تدوین و تصویب شده است، می‌توان به کنوانسیون کشورهای امریکایی برای مقابله با تروریزم مصوب ۲۰۰۲ و پروتوکل الحاقی سال ۲۰۰۳ به کنوانسیون اروپایی مقابله با تروریزم مصوب ۱۹۷۷ اشاره کرد.

اهمیت تلاش‌های مجمع عمومی در زمینه مبارزه و مقابله با تروریسم بین‌المللی را می‌توان به دو صورت مورد بحث قرار داد: اول - تلاش‌های مجمع عمومی با ایجاد چارچوبی هنجاری، تروریسم را به عنوان مسأله‌ی مشترک تعریف می‌کند؛ دوم - تلاش‌های مجمع عمومی باعث ترغیب دولت‌ها به انجام اقداماتی به منظور ایجاد قواعد حقوقی داخلی و بین‌المللی به خصوص برای مقابله تروریسم می‌شود. قطعنامه‌های متعدد و ضدتروریستی تصویب‌شده در اثر تلاش‌های مجمع عمومی که تعداد آنها تا سال ۲۰۰۶ به بیش از ۴۰ مورد می‌رسد، از لحاظ محتوا در سه دسته زیر قابل تقسیم‌بندی است*:

۱. قطعنامه‌هایی که توجه آنها به همکاری در راستای جلوگیری از تروریسم است؛
۲. قطعنامه‌هایی که توجه آنها به حقوق بشر و تروریسم است؛
۳. قطعنامه‌های که توجه آنها به راهکارهای حذف تروریسم است.^{۳۱}

پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ رویکرد جامعه بین‌المللی نسبت به مبارزه با تروریسم تغییر می‌کند. در این دوره مجمع عمومی توجه بیشتری به قطعنامه‌ها می‌کند که از ضمانت اجرایی بهتری در مقایسه با سایر قواعد حقوقی برخوردار است. با این حال قواعد شکل گرفته از مجمع عمومی سازمان ملل متحد، تأثیر شگرفی در شکل‌گیری رویه‌های تازه حقوقی نداشته است. به عبارت دیگر اگرچه مجمع عمومی سازمان ملل متحد قطعنامه‌های خود را عمدتاً با نظر مثبت تمامی کشورها به تصویب می‌رساند اما نمی‌توان نقش برخی از دولت‌های پرنفوذ مانند امریکا یا کشورهای عضو اتحادیه اروپا را در این حوزه نادیده گرفت.

* به صورت زیر می‌توان به برخی از اسناد مجمع عمومی در این رابطه اشاره نمود:

راهکارهای جلوگیری از تروریسم: قطعنامه‌های ۵۸/۱۳۶ (۲۰۰۳)، ۵۹/۱۵۳ (۲۰۰۴)، ۶۰/۷۳ (۲۰۰۵)، ۶۰/۲۸۸ (۲۰۰۶)، ۶۱/۱۷۲ (۲۰۰۷)، ۶۲/۲۷۲ (۲۰۰۸)، ۶۰/۶۳ (۲۰۰۹)، ۳۸/۶۴ (۲۰۱۰).

حقوق بشر و تروریسم: قطعنامه‌های ۵۶/۸۸ (۲۰۰۱)، ۵۸/۱۷۴ (۲۰۰۳)، ۵۲/۱۹۱ (۲۰۰۴)، ۶۰/۱۵۸ (۲۰۰۵)، ۶۱/۱۷۱ (۲۰۰۶)، ۶۲/۱۵۹ (۲۰۰۷)، ۶۳/۱۵۸ (۲۰۰۸)، ۱۵۸/۶۳ (۲۰۰۹)، ۱۶۸/۶۴ (۲۰۱۰)، ۶۵/۲۲۱ (۲۰۱۰).

راهکارهای حذف تروریسم: قطعنامه‌های ۶۵/۸۸ (۲۰۰۱)، ۵۷/۲۷ (۲۰۰۲)، ۵۸/۸۷ (۲۰۰۳)، ۵۹/۴۶ (۲۰۰۴)، ۶۰/۴۳ (۲۰۰۵)، ۶۱/۴۰ (۲۰۰۶)، ۶۲/۷۱ (۲۰۰۷)، ۶۳/۱۲۹ (۲۰۰۸)، ۱۲۹/۶۳ (۲۰۰۹)، ۶۵/۳۴ (۲۰۱۰)، U.N. DOC (۲۰۱۰).

۴-۲- قطعنامه‌های ضد تروریستی مصوب شورای امنیت پس از ۱۱ سپتامبر

بر اساس منشور ملل متحد، شورای امنیت مسئول اصلی حفظ صلح و امنیت بین‌المللی است. این نهاد به منظور مقابله با عوامل تهدیدکننده نظم بین‌المللی، قطعنامه‌هایی صادر می‌کند که برای تمامی کشورها الزام‌آور است. قطعنامه‌های شورای امنیت به دو بخش خاص و عام تقسیم می‌گردند. قطعنامه‌های خاص به نکات و اصولی اشاره می‌کند که در آن از فرد و یا گروه خاصی مثل طالبان و یا القاعده نام برده می‌شود. این قطعنامه‌ها با پایان حیات این گروه‌ها بار حقوقی خود را از دست می‌دهند. قطعنامه‌هایی که به صورت عام صادر می‌گردند بر فرد و یا گروه خاصی تأکید ندارند؛ محدودیت زمانی و مکانی در آن وجود ندارد؛ و به عنوان یک قاعده دایمی بین‌المللی محسوب می‌گردند. با توجه به اینکه این نبشته، تحولات حقوقی ناشی از کنش القاعده را بررسی می‌کند، تنها به قطعنامه‌های عام می‌پردازد که تأثیرات مهمی در تحول مبانی حقوقی مقابله با تروریسم داشته است. قواعد عام حقوقی ضد تروریستی، به نحوی تحول در شیوه رویارویی با اقدامات تروریستی تلقی می‌شود. قطعنامه‌های شماره ۱۳۶۸ و ۱۳۷۳، مصوب ۱۲ سپتامبر و ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۱ از مهم‌ترین قطعنامه‌های عام شورای امنیت هستند که حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر را مصداق حمله مسلحانه ارزیابی می‌کنند و دفاع مشروع در مقابل تروریسم را امکان‌پذیر می‌دانند.

پیش از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ علی‌رغم وجود برخی از قواعد حقوقی ضد تروریستی، همکاری کشورها مبنی بر مبارزه با فعالیت‌های گروه‌های دهشت‌افکن محدود بود. در این میان حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر علاوه بر اینکه نشان از تغییر رویکرد مبارزاتی القاعده می‌باشد، ایجاب می‌کرد که کشورها پاسخ‌های متناسب با چنین رویکرد را اتخاذ کنند. این تغییر رویکرد بر اهمیت دفاع جمعی کشورها در برابر تروریسم می‌افزاید و بر تشدید اقدامات ضد تروریستی دولت‌ها در سطح داخلی کشورها نیز تأکید می‌نماید. در عین حال سبب می‌شود که روند پیوستن کشورها به قواعد ضد تروریستی بین‌المللی گسترش یابد. الحاق کشورها به کنوانسیون‌های ایمنی هوایی را می‌توان به عنوان نمونه‌ای از این موارد یاد کرد.

پس از ۱۱ سپتمبر عملکرد شورای امنیت، گسترده و چشمگیر بوده است. بر اساس آمار سایت اسناد شورای امنیت^{۳۲}، تعداد قطعنامه‌های صادره در این دوره به بیش از ۵۰ مورد می‌رسد.* که بیش از دو برابر قطعنامه‌هایی است که تا پیش از این حوادث تصویب شده‌اند. در این دوره همچنین شورای امنیت قطعنامه‌هایی را به صورت غیرمستقیم علیه تروریسم صادر نموده است که در محتوای برخی از این قطعنامه‌ها** افغانستان و تروریسم شامل شده است.

نقش سازمان‌های منطقه‌یی در دوره پس از حادثه ۱۱ سپتمبر در اتخاذ واکنش‌های پاسخگو، همچون تصویب و اجرایی شدن کنوانسیون‌ها در برابر اقدامات گروه‌های تروریستی، مهم و چشم‌گیر ارزیابی شده است.

۱-۲-۴- قطعنامه شماره ۱۳۶۸ و تأثیرات حقوقی آن بر مبارزه با تروریسم

شورای امنیت در کنار موضوعات دیگر، قطعنامه‌های زیادی را در عرصه مبارزه با تروریسم طرح و تصویب نموده است.** از میان قطعنامه‌هایی که در ادبیات مبارزه با تروریسم اثرگذارتر واقع شده

* قطعنامه‌های زیر به صورت مستقیم علیه تروریسم صادر شده است:

S/RES/1368 (2001), S/RES/1373 (2001), S/RES/1377 (2001), S/RES/1438 (2002), S/RES/1440 (2002), S/RES/1440 (2002), S/RES/1450 (2002), S/RES/1452 (2002), S/RES/1456 (2003), S/RES/1455 (2003), S/RES/1465 (2003), S/RES/1516 (2003), S/RES/1526 (2004), S/RES/1530 (2004), S/RES/1535 (2004), S/RES/1566 (2004), S/RES/1611 (2005), S/RES/1617 (2005), S/RES/1618 (2005), S/RES/1735 (2006) S/RES/1787 (2007), S/RES/1805 (2008), S/RES/1822 (2008), S/RES/1904 (2009), S/RES/1963 (2010) S/RES/1963 (2010), S/RES/1988 (2011), S/RES/1989 (2011), S/RES/2082 (2012), S/RES/2083 (2012), S/RES/2069 (2012), S/RES/2041 (2012), 2106 (2013), S/RES/2096 (2013), 2133 (2014), 2150 (2014), 2170 (2014), 2178 (2014), 2195 (2014), 2199 (2015), 2242 (2015), 2249 (2015), 2253 (2015), 2309 (2016), 2322 (2016), 2331 (2016), 2341 (2017), 2347 (2017), 2354 (2017), 2367 (2017), 2368 (2017), 2370 (2017), 2379 (2017), S/RES/2395 (2017), S/RES/2396 (2017).

** قطعنامه‌های زیر با محور قرار دادن افغانستان، به طور غیرمستقیم، تروریسم را مخاطب خود قرار داده است:

S/RES/1383 (2001), S/RES/1378 (2001), S/RES/1363 (2001), S/RES/1453 (2002), S/RES/1444 (2002), S/RES/1419 (2002), S/RES/1413 (2002), S/RES/1401 (2002), S/RES/1388 (2002), S/RES/1510 (2003), S/RES/1471 (2003), S/RES/1563 (2004), S/RES/1536 (2004), S/RES/1623 (2005), S/RES/1589 (2005), S/RES/1707 (2006), S/RES/1662 (2006), S/RES/1659 (2006), S/RES/1776 (2007), S/RES/1746 (2007), S/RES/1806 (2008), S/RES/1890 (2009), S/RES/1868 (2009), S/RES/1917 (2010), S/RES/2011 (2011), S/RES/1974 (2011).

**۱- قطعنامه شماره ۱۳۷۳ مصوب ۲۰۰۱ با موضوع تهدید صلح و امنیت بین‌المللی ناشی از اقدامات تروریستی؛ ۲- قطعنامه شماره ۱۳۶۸ مصوب ۲۰۰۱ با موضوع تهدید صلح و امنیت بین‌المللی ناشی از اقدامات تروریستی؛ ۳- قطعنامه شماره ۱۵۳۵ مصوب ۲۰۰۴ با موضوع مبارزه با تروریست؛ ۴- قطعنامه شماره ۱۵۴۰ مصوب ۲۰۰۴ با موضوع عدم گسترش سلاح‌های کشتار جمعی؛ ۵- قطعنامه شماره ۱۶۱۸ مصوب ۲۰۰۵ با موضوع تهدید صلح و امنیت بین‌المللی اقدامات تروریستی؛ ۶- قطعنامه شماره ۱۶۲۴ مصوب ۲۰۰۵ با موضوع تهدید بین‌المللی صلح و امنیت؛ ۷- قطعنامه شماره ۲۰۸۳ مصوب ۲۰۱۲ با موضوع ممنوعیت ارسال مستقیم و غیرمستقیم

فصل سوم - تروریزم و تحولات حقوقی روابط بین الملل | ۱۰۵

است، می‌توان به قطعنامه‌های عام این شورا اشاره کرد. این قطعنامه‌ها که ماهیت قاعده الزام‌آور را در امر مبارزه با تروریزم کسب نموده‌اند عبارتند از قطعنامه‌های شماره ۱۳۶۸، ۱۳۶۳ و ۱۵۴۰؛ که تأثیر مهمی بر ادبیات این حوزه گذاشته است.

شورای امنیت یک روز پس از حملات ۱۱ سپتمبر؛ یعنی دوازدهم سپتمبر اقدام به صدور قطعنامه ۱۳۶۸ نمود. شورا با صدور این قطعنامه ضمن تصدیق مجدد اصول و اهداف منشور ملل متحد، تأکید کرد که باید با تمامی روش‌های ممکن به مبارزه با تهدید تروریزم علیه صلح و امنیت بین‌المللی پرداخت. شورا همچنین حق ذاتی دفاع مشروع فردی و دسته‌جمعی را که در منشور پیش‌بینی شده است، شناسایی می‌کند. مهم‌ترین مفاد این قطعنامه به صورت زیر قابل بیان است:

۱. با صراحت هرچه تمام‌تر حملات تروریستی ۱۱ سپتمبر در شهرهای نیویارک، واشنگتن دی‌سی و پنسیلوانیا را محکوم می‌کند و چنین اعمالی را مانند هر عمل تروریستی بین‌المللی دیگر به عنوان تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی در نظر می‌گیرد؛
۲. همدردی عمیق خویش را با بازماندگان، خانواده‌های قربانیان حملات تروریستی، مردم و حکومت ایالات متحده آمریکا ابراز می‌کند؛
۳. تمامی دولت‌ها را به همکاری فوری با یکدیگر جهت به پای عدالت کشانیدن عاملین، طراحان و حامیان این حملات تروریستی فرا می‌خواند و اظهار می‌دارد آنان که اقدام به کمک، حمایت یا پناه دادن (مخفی کردن) عاملین، طراحان و حامیان این اعمال کرده‌اند نیز مسؤولند.
۴. همچنین جامعه بین‌المللی را به دو برابر کردن تلاش‌ها جهت منع و سرکوب اعمال تروریستی که شامل همکاری فزاینده و اجرای کامل کنوانسیون‌های ضدتروریزم و قطعنامه‌های مرتبط شورای امنیت به ویژه قطعنامه ۱۲۶۹ مؤرخ ۱۹ اکتبر ۱۹۹۹ می‌شود، فرا می‌خواند؛

سلاح و تجهیزات به القاعده و سایر گروه‌های تروریستی؛ ۸- قطعنامه شماره ۲۱۲۹ مصوب ۲۰۱۳ با موضوع مبارزه با تروریست انترنتی؛ ۹- قطعنامه شماره ۲۱۶۱ مصوب ۲۰۱۴ با موضوع ممنوعیت کمک‌رسانی با داعش، القاعده و جبهه النصره؛ ۱۰- قطعنامه شماره ۲۱۷۸ مصوب ۲۰۱۴ با موضوع کنترل و قطع ارتباط انسانی، مالی و تسلیحاتی با داعش؛ ۱۱- قطعنامه شماره ۲۱۲۵ مصوب ۲۰۱۴ با موضوع مبارزه با تروریزم و حامیان آن از طریق مقابله و مجازات شبکه‌های قاچاق و تشدید نظارت‌های مرزی؛ ۱۲- قطعنامه ۲۱۷۰ مصوب ۲۰۱۴ با موضوع مبارزه با نسخه‌های جدید القاعده در سوریه و عراق به شمول داعش و النصره؛ ۱۳- قطعنامه شماره ۲۱۹۹ مصوب ۲۰۱۵ با موضوع مبارزه با داعش در جهت حفظ آثار تاریخی عراق و سوریه؛ ۱۴- قطعنامه ۲۲۵۳ مصوب ۲۰۱۵ با موضوع قطع منابع مالی داعش و القاعده؛ ۱۵- قطعنامه شماره ۲۲۴۹ مصوب ۲۰۱۵ علیه تروریزم سیاه (داعش)؛ ۱۶- قطعنامه شماره ۲۳۷۰ مصوب ۲۰۱۷ با موضوع جلوگیری از دسترسی تروریست‌ها به سلاح.

۵. آمادگی و تمایل شورا را برای اتخاذ کلیه تدابیر لازم به منظور پاسخ به حملات تروریستی ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ و مبارزه با کلیه اشکال تروریسم، مطابق با مسؤولیت خود در منشور ملل متحد اعلام می‌دارد.^{۳۳}

با صدور این قطعنامه از سوی شورای امنیت در توسل به فصل هفتم منشور، اعمال تروریستی انجام‌شده، تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی قلمداد شد. این قطعنامه به صورت کلان از دو نقطه نظر، یعنی دفاع مشروع و اقدامات قهری شورای امنیت، حایز اهمیت می‌باشد:

۱- حملات تروریستی و دفاع مشروع

مقدمه قطعنامه ۱۳۶۸ به «حق ذاتی دفاع مشروع فردی و دسته‌جمعی» اشاره روشن دارد. اشاره به این حق در مقدمه چنین قطعنامه‌ای، توسل کشور قربانی به دفاع مشروع مندرج در ماده ۵۱ منشور را بلامانع می‌پندارد.^{۳۴} هرچند که اشاره سرراستی به این موضوع در بخش اجرایی قطعنامه نشده است، اما تفسیر مقدمه می‌تواند مشروعیت رفتار دفاعی کشورها را به همراه داشته باشد. برای نخستین بار، در پاسخ به حملات انفجاری سفارتخانه‌های امریکا در کینیا و تانزانیا، استنباط حق دفاع مشروع در سایه‌ی تفسیر مقدمه این قطعنامه صورت گرفته است* که تاکنون در حقوق بین‌الملل چنین تفسیری مضیق از قطعنامه‌ها سابقه نداشته است.^{۳۵}

ویژگی دوگانه‌ی دفاع مشروع و اقدامات قهری موجود در قطعنامه ۱۳۶۸ شورای امنیت در این است که امکان توسل همزمان استثنای توسل به زور، یعنی دفاع مشروع دسته‌جمعی و اقدامات قهری فصل هفتم منشور، را در اختیار دولت‌ها و اعضای شورای امنیت قرار می‌دهد. مادامی که شورای امنیت در عملکرد خود قاطع باشد، توسل دولت‌ها به دو ویژگی فوق ممکن نیست؛ اما در صورتی

* چند روز پس از وقوع انفجار در سفارتخانه‌های امریکا در کنیا و تانزانیا، ایالات متحده در پاسخ به این حملات تروریستی، با حملات موشکی (کروز) اردوگاه‌های آموزشی، تروریستی و انبارهای تسلیحاتی گروه بن‌لادن، متهم اصلی انفجارهای فوق، مستقر در افغانستان، و کارخانه داروسازی و تولیدکننده مواد شیمیایی سودان را مورد هدف قرار داد. در واکنش به این اقدام امریکا، اکثر کشورهای جهان سکوت اختیار کردند. ایالات متحده اظهار داشت که القاعده و اسامه بن‌لادن از این اردوگاه‌ها به منظور حمایت از تروریست‌ها استفاده می‌کرد و کارخانه داروسازی نیز تسلیحات شیمیایی از جمله گاز کشنده اعصاب را تولید می‌کرد. ایالات متحده این اقدام خود را تحت ماده ۵۱ فصل هفتم منشور، به شورای امنیت گزارش داد. در این گزارش ایالات متحده اعلام داشت که حق دفاع از خود را در پاسخ به حملات مسلحانه علیه سفارتخانه‌ها و اتباعش اعمال کرده است.

فصل سوم - تروریسم و تحولات حقوقی روابط بین‌الملل | ۱۰۷

که نقش عملی شورای امنیت در بهره‌برداری مشترک از توسل به زور، با تردید مواجه شود، به طور قطع زمینه برای عملکرد بی‌قاعده و خودسرانه دولت‌ها را تسهیل می‌کند. در چنین وضعیتی واضح است که دولت‌ها در هنگام توسل به زور ترجیح می‌دهند که فارغ از اجازه شورای امنیت و در مقام دفاع مشروع به طور دسته‌جمعی عمل کنند و برای ادامه درگیری به مجوز شورای امنیت که به موجب فصل هفتم منشور صادر شده استناد نمایند.^{۳۶} دولت‌ها به بهانه دفاع مشروع در برابر تروریسم می‌توانند بر اساس مفاد این قطعنامه، به آن متوسل شوند. هر چند استمرار چنین رفتاری از جانب دولت، در بلندمدت مانع حصول وحدت و همبستگی جهانی برای حل مشکلات مهم بین‌المللی خواهد شد.^{۳۷}

در مورد استفاده از ماده ۵۱ منشور ملل متحد برای چنین وضعیتی، سؤالاتی وجود دارد که تا کنون بی‌پاسخ مانده است. این که چرا به جای توسل به زور بر اساس ماده ۴۲ منشور به قاعده دفاع مشروع توسل جسته شده است؟ کشوری که مورد تجاوز قرار گرفته بود، آیا تجاوز به آن پس از حادثه ۱۱ سپتامبر نیز ادامه داشته است؟ با استناد به عدم تمکین رسمی طالبان از قطعنامه‌های پیشین و این که وضعیت افغانستان صلح و امنیت بین‌المللی را به خطر انداخته است، شورای امنیت می‌توانست در مقام دفاع از امنیت بین‌المللی، در خاک افغانستان و سایر کشورهایی که به نحوی در حمایت لجیستکی و استراتژیکی القاعده نقش دارند، علیه این گروه مداخله نماید. از این رو استناد به دفاع مشروع و اقدامات پیش‌گیرانه قهری قابل قبول به نظر نمی‌رسد؛ چرا که هیچ مانعی در اتخاذ تصمیم قاطع از جانب شورای امنیت برای توسل به زور در چارچوب فصل هفتم وجود ندارد.^{۳۸}

به عبارت دیگر این قطعنامه حمله تروریستی یک سازمان را با تجاوز مسلحانه از سوی یک دولت برابر دانسته و برای دولت قربانی (مورد حمله) حق توسل به دفاع مشروع فردی و برای دولت‌های ثالث حق اقدام به دفاع مشروع جمعی (به درخواست کشور مورد تجاوز) را قایل شده است.^{۳۹} این تحول باعث گردید که پیمان اتلانتیک شمالی (ناتو) بیانیه‌ای مستند به ماده ۵ اساسنامه ناتو - که حقوق دفاع مشروع جمعی را در صورت حمله به یکی از ۱۹ کشور عضو بر مبنای ماده ۵۱ منشور ملل متحد پیش‌بینی کرده - ترتیب و عملی نماید. ناتو اصل دفاع مشروع را ترجیح داد و در جنگ آمریکا علیه

تروریسم در افغانستان شرکت نمود. در واقع قطعنامه ۱۳۶۸ موجب توسعه مفهوم دفاع مشروع گردیده و دسترسی دولت‌ها را به این حق آسان‌تر نموده است.

تحول در برداشت از دفاع مشروع، زمینه‌ی ظهور دوباره اصل «مداخله بشردوستانه» و تمایل به بسط مفهوم دفاع مشروع در چارچوب مفهوم غیرشفاف و مبهم «جنگ با تروریسم» را فراهم نموده است. این تحول، انتظار پرداخت و تحمل هزینه از طرف دولت‌ها، به خصوص دولت‌های قوی و برخوردار از ابزارهای لازم، را در جهت به کارگیری زور در صحنه بین‌المللی کاهش می‌دهد و در فرجام اصل مذاکرات بین‌المللی را در وضعیت‌هایی که صلح بین‌المللی در خطر باشد، ناکارآمد جلوه می‌دهد. قطعنامه‌های شورای امنیت به موضوعات متفاوتی در عرصه مبارزه با تروریسم پرداخته است.*

از میان قطعنامه‌هایی که در تحول ادبیات مبارزه با تروریسم تأثیر داشته‌اند، قطعنامه‌های نوع عام است که ماهیت قانون یا قاعده الزام‌آور را در امر مبارزه با تروریسم کسب نموده است. تعبیر الزام‌آور بودن قواعد مندرج در قطعنامه‌ها، در بخش دیگری از قواعد روابط بین‌الملل در امر مبارزه با تروریسم نیز تأثیر گذاشته است؛ چنان که قایل شدن نوعی تفوق و برتری و انتقال آن میان کشورهای قدرتمند در جهت بهره‌وری مخالف اهداف قطعنامه‌ها از جمله تأثیرات چالش‌زا منتسب به قطعنامه‌ها محسوب

* ۱- قطعنامه شماره ۱۳۷۳ مصوب ۲۰۰۱ با موضوع تهدید صلح و امنیت بین‌المللی ناشی از اقدامات تروریستی؛ ۲- قطعنامه شماره ۱۳۶۸ مصوب ۲۰۰۱ با موضوع تهدید صلح و امنیت بین‌المللی ناشی از اقدامات تروریستی؛ ۳- قطعنامه شماره ۱۵۳۵ مصوب ۲۰۰۴ با موضوع مبارزه با تروریست؛ ۴- قطعنامه شماره ۱۵۴۰ مصوب ۲۰۰۴ با موضوع عدم گسترش سلاح‌های کشتار جمعی؛ ۵- قطعنامه شماره ۱۶۱۸ مصوب ۲۰۰۵ با موضوع تهدید صلح و امنیت بین‌المللی اقدامات تروریستی؛ ۶- قطعنامه شماره ۱۶۲۴ مصوب ۲۰۰۵ با موضوع تهدید بین‌المللی صلح و امنیت؛ ۷- قطعنامه شماره ۲۰۸۳ مصوب ۲۰۱۲ با موضوع ممنوعیت ارسال مستقیم و غیرمستقیم سلاح و تجهیزات به القاعده و سایر گروه‌های تروریستی؛ ۸- قطعنامه شماره ۲۱۲۹ مصوب ۲۰۱۳ با موضوع مبارزه با تروریست انترنتی؛ ۹- قطعنامه شماره ۲۱۶۱ مصوب ۲۰۱۴ با موضوع ممنوعیت کمک‌رسانی با داعش، القاعده و جبهه النصره؛ ۱۰- قطعنامه شماره ۲۱۷۸ مصوب ۲۰۱۴ با موضوع کنترل و قطع ارتباط انسانی، مالی و تسلیحاتی با داعش؛ ۱۱- قطعنامه شماره ۲۱۲۵ مصوب ۲۰۱۴ با موضوع مبارزه با تروریسم و حامیان آن از طریق مقابله و مجازات شبکه‌های قاچاق و تشدید نظارت‌های مرزی؛ ۱۲- قطعنامه شماره ۲۱۷۰ مصوب ۲۰۱۴ با موضوع مبارزه با نسخه‌های جدید القاعده در سوریه و عراق به شمول داعش و النصره؛ ۱۳- قطعنامه شماره ۲۱۹۹ مصوب ۲۰۱۵ با موضوع مبارزه با داعش در جهت حفظ آثار تاریخی عراق و سوریه؛ ۱۴- قطعنامه ۲۲۵۳ مصوب ۲۰۱۵ با موضوع قطع منابع مالی داعش و القاعده؛ ۱۵- قطعنامه شماره ۲۲۴۹ مصوب ۲۰۱۵ علیه تروریسم سیاه (داعش)؛ ۱۶- قطعنامه شماره ۲۳۷۰ مصوب ۲۰۱۷ با موضوع جلوگیری از دسترسی تروریست‌ها به سلاح.

فصل سوم - تروریسم و تحولات حقوقی روابط بین الملل | ۱۰۹

می‌شود. حمله بر عراق در سال ۲۰۰۳ در نتیجه همین تأثیر و در پرتو مشروع جلوه دادن اصل دفاع مشروع مندرج در قطعنامه شماره ۱۳۶۷ صورت گرفته است.^{۴۰} از این رو فضای شکل گرفته حقوقی ناشی از قطعنامه ۱۳۶۸ در برابر تروریسم، همان طور که موجب گسترش تهدیدات برای تروریسم شد، از جهات دیگر زمینه بهره‌برداری و سوءاستفاده کشورهای قدرتمند از فرصت‌های پیش آمده در پرتو مفاد قطعنامه و در امتداد مبارزه با تروریسم را افزایش داد.

۲-۲-۴- نقش حقوقی قطعنامه شماره ۱۳۷۳ در مبارزه با تروریسم

در پی شکل‌گیری هنجارهای ناشی از قطعنامه ۱۳۷۳، جایگاه و نقش شورای امنیت ماهیت شبه‌قانون‌گذاری به خود گرفت که نه تنها نظارت بر تعیین مجازات مرتکبین حادثه ۱۱ سپتامبر بود، که صلاحیت نظارتی در راستای پیش‌گیری، تعقیب و مجازات هر گونه عمل تروریستی را نیز در اختیار داشت. این موضوع جایگاه شورای امنیت سازمان ملل متحد را از یک ناظم در روابط بین‌الملل به یک قانون‌گذار یا وضع‌کننده قواعد حقوقی بین‌المللی ارتقا بخشید.

قطعنامه ۱۳۷۳ همان طور که در تعیین و تبیین هنجارهای مقابله با پدیده تروریسم نقش قابل‌اهمیتی از خود تبارز داد، ضمن محکومیت صریح حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر بر شهرهای نیویارک، واشنگتن و پنسلوانیا، بر مفاد قطعنامه‌های ۱۲۶۹* و ۱۳۶۸** مبنی بر پذیرفتن حق دفاع مشروع فردی و جمعی که منشور ملل نیز به آن اشاره و تأکید دارد، اراده‌ی خود را در راستای جلوگیری از تمام تهدیدهای بین‌المللی که به منزله عمل تروریستی علیه امنیت و صلح جهانی هستند، ابراز کرد.^{۴۱}

شورای امنیت در قطعنامه ۱۱۸۹*** با تأکید بر مفاد اعلامیه مصوب اکتوبر ۱۹۷۰ مجمع عمومی و قطعنامه ۲۶۲۵**** اذعان می‌دارد که کشورها باید از سازماندهی، برانگیختن، یاری کردن یا مشارکت در اعمال تروریستی و همکاری در فعالیت‌های سازمان‌یافته در قلمرو خود، به منظور اجرای این قبیل اعمال در کشورهای دیگر، اجتناب کنند. بر اساس فصل هفتم منشور، کشورها مطابق

* مصوب ۱۹ اکتوبر ۱۹۹۹.

** مصوب ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۱.

*** مصوب ۱۳ اگست ۱۹۹۸.

**** مصوب ۱۹۹۸.

قطعه‌نامه‌ها و اعلامیه‌های شورای امنیت از انجام اعمالی که ماهیت تروریستی دارند، بر حذر شده‌اند که به شرح زیرند:

۱. اجتناب دولت‌ها از تأمین مالی تروریست‌ها در راستای جلوگیری از اعمال تروریستی آنان؛
۲. اجتناب از هرگونه پشتیبانی و پناه دادن به عوامل تروریستی در کنار این که اقدامات لازم جهت جلوگیری از اعمال تروریستی را در دستور کار خود قرار داده‌اند؛
۳. اجتناب دولت از اهمال و بی‌مبالائی در یافتن راه‌ها جهت تقویت و تسریع تبادل اطلاعات عملیاتی از سوی کشورها در مقابله با تروریزم؛
۴. اجتناب دولت‌ها از عدم جدی‌انگاری ارتباط تنگاتنگ بین تروریزم بین‌الملل و جنایات سازمان‌یافته فرامرزی، مواد مخدر، پولشویی،* داد و ستد غیرقانونی اسلحه، جابه‌جایی غیرقانونی مواد هسته‌یی، کیمیایی، زیست‌شناختی و سایر مواد بالقوه مرگبار - منشور ملل متحد در این ارتباط بر نیاز به تقویت همکاری و تلاش‌ها در سطوح ملی، فرامنطقه‌یی و بین‌المللی به منظور تحکیم پاسخ جهانی به این چالش جدی و تهدید نسبت به امنیت بین‌المللی تأکید می‌کند؛
۵. اجتناب دولت‌ها از تأمین مالی آگاهانه و طراحی و تحریک اعمال تروریستی که سازمان ملل متحد آنها را مغایر اهداف و اصول سازمان ملل می‌داند؛
۶. اجتناب دولت‌ها از اعمال سهل‌انگاری در ارائه گزارش درخواست‌شده توسط کمیته - به این منظور سازمان ملل تصمیم می‌گیرد که بر اساس ماده ۲۸ قانون موقت رویه‌ی کاری خود، کمیته‌ای را در شورای امنیت متشکل از تمام اعضای شورا تشکیل دهد تا بر اجرای این قطعه‌نامه به مدد دانش فنی مناسب نظارت کند و از تمام کشورها می‌خواهد که حداکثر ظرف ۹۰ روز از تصویب این قطعه‌نامه و پس از آن بر اساس جدول زمانی که کمیته پیشنهاد خواهد کرد، در مورد اقداماتی که در جهت اجرای این قطعه‌نامه انجام داده‌اند، به این کمیته گزارش دهند. سازمان این کمیته را مکلف می‌کند که مأموریت و برنامه کاری خود را طی مدت ۳۰ روز از تصویب این قطعه‌نامه ترسیم نموده و با رایزنی دبیرکل کمک‌هایی را که نیاز دارد، بررسی کند. در نتیجه

* در یک تعریف کلی «پولشویی» یا «تطهیر پول»، فرآیندی است که طی آن شکل مبدأ و مشخصات پول‌های آلوده حاصل از معاملات غیرقانونی نظیر تجارت مواد مخدر، جرایم سازمان‌یافته، تروریزم و نظایر آن تغییر می‌یابد و صورت قانونی به خود می‌گیرد. بر اساس ماده یک دستورالعمل اروپایی مصوب مارچ ۱۹۹۰، پدیده پولشویی به این شرح تعریف شده است: «تبدیل یا انتقال یک دارایی، با هدف پنهان کردن منشأ غیرقانونی آن دارایی یا کمک به هر شخصی که با چنین جرایمی سر و کار دارد.»

فصل سوم - تروریزم و تحولات حقوقی روابط بین الملل | ۱۱۱

تصمیم قاطع خود را جهت اتخاذ تمام اقدامات ضروری برای حصول اطمینان از اجرای کامل این قطعنامه بر اساس مسؤولیت‌های خود طبق منشور اظهار نمایند.^{۴۲}

با بررسی و مطالعه بندهای قطعنامه شماره ۱۳۷۳، می‌توان دو جنبه از تلقی شورای امنیت را نسبت به تروریزم دریافت نمود:

اول - شورای امنیت طی بند سوم قطعنامه شماره ۱۳۷۳، هر نوع عمل تروریستی بین‌المللی را به عنوان تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی توصیف می‌کند. نتیجه حقوقی این توصیف آن است که در صورت لزوم شورای امنیت می‌تواند اقدامات دسته‌جمعی تعیین شده در فصل هفتم منشور را مورد اجرا بگذارد. به عبارت دیگر، تصمیماتی که شورای امنیت در این وضعیت اتخاذ می‌نماید، به موجب مواد ۲۵ و ۴۸ منشور* برای تمامی کشورهای عضو ملل متحد دارای جنبه امری بوده و الزام‌آور می‌باشد.^{۴۳}

دوم - اقدامات دسته‌جمعی که شورای امنیت در واکنش به تروریزم - به عنوان تهدید علیه صلح و امنیت بین‌المللی - تجویز می‌کند، مستلزم اقدام کشورها علیه اشخاص، گروه‌ها، سازمان‌ها و دارایی آنها می‌باشد. به طور معمول در این گونه موارد، دستورات شورای امنیت، متوجه و ناظر بر اعمال و سیاست‌های دولت‌هاست^{۴۴} که در پی وضع هنجارهای جدید مبنی بر مبارزه با تأمین مالی تروریزم، دولت‌ها بیشتر از گذشته محدود شده‌اند.

در اهمیت قطعنامه ۱۳۷۳ باید گفت که صدور آن اقدام بی‌سابقه در رویه‌ی شورای امنیت است چرا که تعهدات تازه‌ای را برای تمامی ۱۹۱ کشور عضو ملل متحد ایجاد می‌کند. شورای امنیت در

* ماده ۲۵ و ۴۸ منشور ملل متحد به نکات زیر اشاره دارد:

ماده ۲۵- اعضای ملل متحد موافقت دارند و می‌پذیرند تصمیمات شورای امنیت را که مطابق فصل هفتم این منشور صادر می‌شود، اجرا نمایند.

ماده ۴۸- (۱) کلیه اعضای ملل متحد یا بعضی از آنها، حسب تعیین شورای امنیت، مکلفند اقدام لازم را به منظور اجرای تصمیمات شورای امنیت که با هدف حفظ صلح و امنیت بین‌المللی صادر شده است، به عمل آورند. (۲) اعضای ملل متحد این تصمیمات را به طور مستقیم و از طریق اقدام خود در مؤسسات بین‌المللی که عضو آنها می‌باشند، به اجرا خواهند گذاشت.

این قطعنامه تعهداتی را در مورد برخی از اسناد مهم بین‌المللی مرعی‌الاجرا نمود، مانند کنوانسیون مربوط به سرکوب تأمین‌کنندگان مالی تروریسم که هنوز لازم‌الاجرا نشده بود.^{۴۵}

همچنین در امتداد این قطعنامه، برخی دیگر کنوانسیون‌هایی که دولت‌ها علاقه‌مندی عضویت در آن را نداشتند، مطابق بند ۳ قطعنامه پیوستن به این کنوانسیون را الزامی تلقی نمود. بر اساس الزام‌های مندرج در ردیف الف و ب بند ۱ قطعنامه شماره ۱۳۷۳ تعداد کشورهای که تا ۳۰ آوریل ۲۰۰۳ به کنوانسیون مبارزه با تأمین مالی تروریسم پیوستند به ۱۳۲ عضو افزایش یافت.

۳-۲-۴- نقش و جایگاه قطعنامه شماره ۱۵۴۰ بر تحولات حقوق بین‌الملل

در دسترس بودن موشک‌های بالستیک دوربرد و دقیق همچون موشک‌هایی که بر روی شانه شلیک می‌شوند و دسترسی به مواد هسته‌یی از جمله موضوعاتی بود که کوفی عنان در گزارش منتشره خود در سپتامبر ۲۰۰۵، نسبت به آن ابراز نگرانی کرد.^{۴۶} این موضوع در قطعنامه شماره ۱۵۴۰ شورای امنیت مورد توجه قرار گرفت و در بندهای این قطعنامه به موضوع مقابله با دسترسی تروریست‌ها به سلاح‌های کشتار جمعی تأکید صورت گرفت. این قطعنامه در ۲۸ آوریل ۲۰۰۴ و با تأسی از فصل هفتم منشور ملل متحد صادر شد. بر اساس این قطعنامه تمامی کشورها ملزم به اعمال نظارت‌های مؤثر بر مواد، تجهیزات و فن‌آوری‌های مرتبط با سلاح‌های کشتار جمعی می‌گردد. این قطعنامه همچنان همه‌ی کشورهای عضو را در جهت ایجاد و اجرای قوانین و مقررات برای جلوگیری از تکثیر سلاح‌های هسته‌یی، کیمیایی و بیالوژیکی و سیستم‌های پرتاب‌کننده این سلاح‌ها متعهد می‌داند و از آنها می‌خواهد که به طور فعال، همکاری لازم را با سازمان ملل به عمل آورند.^{۴۷}

بر اساس این قطعنامه، سومین کمیسیون شورای امنیت جهت وضع قواعد و اجرای عملیات مربوط به توقف و تکثیر سلاح‌های هسته‌یی، کیمیایی و بیالوژیکی با کشورهای عضو سازمان ملل همکاری می‌کند. همچنین این قطعنامه، دولت‌های عضو را متعهد می‌کند تا از هر گونه حمایت و کمک به بازیگران غیردولتی که در صدد تولید، تحصیل، ساخت، تملیک، جابه‌جایی، نقل و انتقال یا استعمال سلاح‌های هسته‌یی، کیمیایی، بیالوژیکی و وسایل پرتاب آنها هستند، خودداری نمایند. این قطعنامه میان «تروریسم بین‌المللی» و خطر گسترش سلاح‌های کشتار جمعی پیوند می‌زند؛ و به دنبال آن، ایجاد

فصل سوم - تروریسم و تحولات حقوقی روابط بین الملل | ۱۱۳

رژیم منسجم و سخت گیرانه‌ای در مورد منع تکثیر و خرید و فروش سلاح‌های کشتار جمعی امری لازم و ضروری دانسته می‌شود.

قطعنامه شماره ۱۵۴۰ پس از قطعنامه شماره ۱۳۷۳، دومین قطعنامه‌ای است که شورای امنیت در چارچوب آن، اقدام به وضع مقررات و قواعد بین‌المللی لازم‌الاجرا برای مبارزه و ریشه‌کن کردن تروریسم و تهدید علیه صلح و امنیت بین‌المللی نمود. سال ۲۰۰۴ را می‌توان از حیث همکاری جهانی و صدور قطعنامه‌های الزام‌آور در مورد مبارزه علیه تروریسم سال مهم و سرنوشت‌سازی برای شورای امنیت سازمان ملل ارزیابی کرد. در این سال شورای امنیت سازمان ملل پنج قطعنامه مهم را در این زمینه تصویب کرد. این قطعنامه‌ها به طور مختصر و به ترتیب عبارتند از:

۱. قطعنامه شماره ۱۵۲۶ شورای امنیت با موضوع وضع تحریم‌ها علیه تروریسم و حامیان آنها که صدور آن تحریم‌هایی را تشدید کرد که تا آن زمان علیه افراد و نهادهای مرتبط با طالبان و القاعده وضع شده بود؛
۲. قطعنامه شماره ۱۵۳۰ انفجارهای یازدهم مارچ ۲۰۰۴ را به عنوان یک اقدام تروریستی محکوم کرد که باعث کشته شدن مسافرین قطار در مادرید شده بود؛
۳. قطعنامه شماره ۱۵۳۵ که مدیریت اجرایی کمیسیون ضدتروریسم (CTED) را به عنوان قسمتی از اقدام‌های این سازمان جهت احیای کمیسیون ضدتروریسم (CTC) تشکیل داد؛
۴. قطعنامه شماره ۱۵۴۰ که تمام کشورها را ملزم به اجرای اقداماتی جهت جلوگیری از تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی کرد؛
۵. قطعنامه شماره ۱۵۶۶ که یک بار دیگر خاطرنشان کرد که اعمال مجرمانه علیه اشخاص غیرنظامی که با نیت کشتن مردم یا وارد کردن جراحات جسمانی جدی به کار بسته می‌شوند، یا گروگان‌گیری با قصد دامن زدن به وحشت، از هیچ لحاظ قابل توجیه نیستند. این قطعنامه یک گروه کاری تشکیل داد تا پیشنهادهای را پیرامون اقدامات عملی بر ضد افراد یا نهادهایی که درگیر یا مرتبط با فعالیت‌های تروریستی هستند، به غیر از اقداماتی که توسط کمیسیون تحریم‌های القاعده یا طالبان در نظر گرفته شده، بررسی کند و نتیجه را به شورای امنیت ارائه دهند.^{۴۸}

۵- تعهدات جدید دولت‌ها نسبت به قواعد ضد تروریزم

در دوره پیش از ۱۱ سپتمبر جهان شاهد شکل‌گیری تعهدات متعددی مانند کنوانسیون‌ها، پروتوکل‌ها و قطعنامه‌ها در حوزه مقابله با تروریزم بوده است. در این دوره عدم تمایل کشورها به پیوستن به تعهدات بین‌المللی باعث می‌شود که در بهبود امنیت تفاوت قابل ملاحظه‌ای رونما نگردد. اما در دوره پس از ۱۱ سپتمبر، قطعنامه‌ها به‌ویژه شماره ۱۳۷۳ - که در زمره قطعنامه‌های عام شورای امنیت محسوب می‌شود - تعهدات الزام‌آوری را با خود دارد که منجر به تبیین چارچوب حقوقی منسجم برای مقابله‌ی قانونمند و اصولی با تروریزم می‌گردد. این قطعنامه دربردارنده تعهداتی است که پیش از آن نیز در کنوانسیون‌های دوازده‌گانه ضد تروریزم درج شده بود. شورای امنیت با ذکر این تعهدات در یک قطعنامه و تصویب آن در مطابقت با محتوای فصل هفتم، تمامی دولت‌ها را به رعایت مفاد آن ملزم نمود. از این رو، در نتیجه صدور قطعنامه‌های عام در برابر تروریزم، پس از ۱۱ سپتمبر، روند عضویت کشورها به کنوانسیون‌های موجود علیه تروریزم سرعت یافت. به طور مثال، می‌توان به عضویت ۱۳۲ کشور به کنوانسیون سرکوب و جلوگیری از تأمین مالی تروریزم در بازه‌ی زمانی ۲۰۰۳ - ۲۰۰۶ اشاره کرد که تا پیش از آن با داشتن ۴ عضو شروط لازم‌الاجرا شدن را نیز کسب نکرده بود.^{۴۹} جدول شماره ۲ تحول را در تعهد دولت‌ها نسبت به کنوانسیون‌های دوازده‌گانه مقابله با تروریزم تا سال ۲۰۰۶ نشان می‌دهد.^{۵۰}

تحول در تعهد دولت‌ها نسبت به کنوانسیون‌های دوازده‌گانه مقابله با تروریزم		
تعداد دولت‌های تصویب‌کننده پس از ۱۱ سپتمبر	تعداد تصویب‌کنندگان پیش از ۱۱ سپتمبر	کنوانسیون‌های دوازده‌گانه ضد تروریزم پیش از ۱۱ سپتمبر
۱۸۰	۱۷۳	کنوانسیون مقابله با جرایم و سایر اعمال ارتكابی در هواپیما
۱۸۱	۱۷۵	کنوانسیون مقابله با تصرف غیرقانونی هواپیما
۱۸۳	۱۷۹	کنوانسیون مقابله با اقدامات غیرقانونی علیه ایمنی هواپیمایی کشوری
۱۵۹	۱۰۵	کنوانسیون پیش‌گیری و مجازات جرایم علیه اشخاص مورد حمایت بین‌المللی از جمله کارمندان دیپلماتیک
۶۹	۶۷	کنوانسیون بین‌المللی مقابله با گروگان‌گیری
۱۵۶	۱۰۲	کنوانسیون محافظت فزیک از مواد هسته‌یی

فصل سوم - تروریسم و تحولات حقوقی روابط بین الملل | ۱۱۵

۱۳۴	۴۱	پروتوکول مقابله با اقدامات غیرقانونی خشونت آمیز در فرودگاه‌هایی که در خدمت هواپیمایی بین‌المللی قرار دارد. الحاقی به کنوانسیون مونترال ۱۹۷
۱۲۳	۳۸	کنوانسیون مقابله با اقدامات غیرقانونی علیه ایمنی دریانوردی
۱۲۱	۵۸	پروتوکول مقابله با اقدامات غیرقانونی علیه سکوهاى ثابت واقع در فلات قاره (الحاقی به کنوانسیون مقابله با اقدامات غیرقانونی علیه ایمنی دریانوردی)
۱۴۵	۳۷	کنوانسیون علامت گذاری مواد منفجره پلاستیکی به منظور ردیابی آنها
۱۴۹	۴	کنوانسیون بین‌المللی مقابله با بمب گذاری تروریستی

جدول ۲- وضعیت پیوستن دولت‌ها به کنوانسیون‌های ضد تروریسم پیش و پس از ۱۱ سپتامبر (۲۰۰۱-۲۰۰۶)

یکی دیگر از حوزه‌های تحول در ادبیات تروریسم، تحول در چگونگی «تروریسم دولتی»^{*} است که حادثه ۱۱ سپتامبر زمینه شکل‌گیری موج جدیدی از توافقات علیه تروریسم دولتی را فراهم ساخت.

^{*} تروریسم دولتی اصطلاحی است مشعر به دخالت دولت یا دولت‌هایی در امور داخلی یا خارجی دولتی دیگر به منظور ایجاد رعب و وحشت، به وسیله اجرا یا مشارکت در عملیات تروریستی یا حمایت از عملیات نظامی برای زوال، تضعیف و براندازی دولت مذکور یا کل دستگاه حاکمه آن کشور انجام می‌شود. برخی از مصادیق تروریسم دولتی را می‌توان به صورت زیر اشاره نمود:

۱- انفجار کارخانه تولید سوخت جامد انواع موشک‌های عراقی، از جمله کندر ۲، در عصر هفدهم اگست ۱۹۸۹ در حله عراق و کشته شدن ۷۰۰ و زخمی شدن ۸۰۰ کارگر مصری آن؛

۲- قتل عام سکنه دیر یاسین در نهم آپریل ۱۹۴۸ و کشتن ۲۴۵ نفر زن، مرد و کودک به وسیله گروه مسلح آیرگون به ریاست مناخیم بگین؛

۳- تشکیل اردوگاه ابوزینما در جزیره سینا برای نگهداری خانواده (زن، شوهر، پدر، مادر، برادر، خواهر و فرزند) فدائیان که مورد سوءظن به همکاری فلسطینیان مبارز واقع شده ولی هنوز دستگیر نشده‌اند. شرایط زندگی آنها در این اردوگاه بسیار بدتر از گروگان‌های معمولی است؛

۴- کشتار مردم دهکده فلسطینی قبیله در خاک اردن به وسیله واحد ۱۰۱ به فرماندهی آریل شارون در چهاردهم اکتوبر ۱۹۵۴؛

۵- قتل عام خان‌یونیه و بنی‌سلا در خاک مصر به وسیله واحد ۱۰۱ به فرماندهی آریل شارون در سی و یکم اگست ۱۹۵۵؛

۶- ترور لردموین، وزیر مشاور در امور خاورمیانه انگلیس در نوامبر ۱۹۴۴ در قاهره به وسیله گروه اشترن به فرماندهی اسحاق شامیر؛

۷- کشتن کنت برنادوت، میانجی سازمان ملل متحد در بیت‌المقدس به وسیله گروه مذکور در هفدهم سپتامبر ۱۹۴۸؛

۸- ترور بشیر جمیل، رئیس‌جمهور لبنان، به دستور اسرائیل به وسیله نیروهای کتائب، گروه تحت حمایت و متحد اسرائیل، در چهاردهم سپتامبر ۱۹۸۲؛

تروریسم دولتی یکی از انواع تروریسم است که توسط عاملین دولتی صورت می‌گیرد. برای ذکر نمونه‌های دولت‌های تروریستی، می‌توان گفت که رژیم‌های ناسیونالیست آلمان هیتلری و استالینیزم روسیه یا شوروی سابق و رژیم طالبان چنین ماهیتی داشته‌اند. این نوع تروریسم یکی از کشنده‌ترین روش‌های تروریستی است که تلفات زیادی را به همراه می‌آورد. بعد از جنگ سرد و به خصوص پس از حادثه ۱۱ سپتمبر و صدور قطعنامه ۱۳۷۳، همکاری کشورها در از بین بردن رژیم طالبان به عنوان حامی تروریسم، اعلام خطری برای تروریسم دولتی و دولت‌های حامی تروریسم محسوب می‌گردد. به نظر می‌رسد تروریسم دولتی در فضای جدید ناشی از قواعد حقوقی تازه، از آن جهت کاهش نسبی یافته است که نگرانی دولت‌ها در مورد رفتار تروریستی‌شان گسترش یافته است.^{۵۱}

۱-۵. تعهدات جدید دولت‌ها در مبارزه با تأمین مالی تروریسم

حادثه ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ زندگی ۲۹۷۳ شهروند بیگناه را گرفت. این حادثه به قوت مالی و تسلیحاتی گروه‌های تروریستی، به خصوص القاعده، اشاره دارد؛ به گونه‌ای که توانایی مالی القاعده را می‌توان یکی از عوامل و منابع مهم در شکل‌گیری این حادثه دانست. در سطح سازمانی، القاعده برای ادامه‌ی حیات خود و به منظور فراهم نمودن محیط امن برای تهیه مکان‌های آموزشی، سلاح، اسناد هویت، تبلیغات و ده‌ها موارد دیگر، مجبور به پرداخت رشوه به دولت‌ها است. بر اساس برآورد اداره استخبارات امریکا* پولی که القاعده به صورت سالانه برای استخدام، آموزش پرواز، حمل و نقل،

۹- قتل‌عام بیش از دو هزار نفر از غیرنظامیان و خانواده‌های رزمندگان فلسطینی عزیمت کرده از بیروت بر اساس آتش توافق شده با فیلیپ حبیب، فرستاده امریکا در اردوگاه‌های صبرا و شتبلتا به دستور اسرائیل و به وسیله متحدان اسرائیل، یعنی گروه سعد حداد

و حزب کتائب در شانزدهم سپتمبر ۱۹۸۲؛

۱۰- کشتار سکنه کفر قاسم، خان یونس، اردوگاه آژانس و اردوگاه سازمان ملل در رفح؛

۱۱- ترور دانشمندان آلمان غربی در مصر؛

۱۲- ترور در کشورهای عربی مجاور لبنان، اردن، سوریه و مصر و عملیات تروریستی در اروپا؛

۱۳- عملیات تروریستی قبل از سال ۱۹۴۷: ترور اعراب، ترور انگلیسی‌های ساکن فلسطین، ترور مقامات دولتی فلسطین و ترور یهودیان؛

۱۴- ربودن هواپیمای سوری و نشاندن آن در فرودگاه له در دوازدهم دسمبر ۱۹۵۴؛

۱۵- و...

* Federal Bureau of Investigation.

فصل سوم - تروریسم و تحولات حقوقی روابط بین الملل | ۱۱۷

ارتباطات و دیگر موارد برای تدبیر این حادثه پرداخته بود، بین ۳۰ تا ۵۰ میلیون دالر تخمین زده شده است.^{۵۲} القاعده این منابع مالی را از طریق کشورها و سیستم مالی بین المللی تأمین می نموده است. از همین رو، شورای امنیت با قطعنامه های متعدد* اقدام به مقابله اصولی و حقوقی با کشورهای نموده است که از شبکه های تروریستی حمایت مالی کرده و می کنند. راهکارهای مبارزه با تأمین مالی تروریسم** و واکنش حقوقی جامعه جهانی در این زمینه را می توان به پنج رکن تقسیم نمود:

- محدود نمودن دارایی مرتبط با تروریست ها در سطوح داخلی و بین المللی؛
- پیاده سازی و اجرای اقدامات نظارتی برای جلوگیری از سوءاستفاده تروریست ها از سیستم مالی بین المللی؛
- تطبیق استانداردهای بین المللی بر منابع مالی تروریست ها؛
- تعقیب هماهنگ کنندگان و حمایت کنندگان مالی تروریست ها؛
- دادخواهی برای خسارت قربانیان حملات تروریستی.

* ۱۲۶۷ (۱۵ اکتوبر ۱۹۹۹)، در مورد انسداد وجوه و سایر منابع مالی طالبان؛
۱۳۳۳ (۱۹ دسمبر ۲۰۰۰)، در مورد انسداد وجوه و سایر منابع اسامه بن لادن و سازمان القاعده؛
۱۳۶۳ (۳۰ جنوری ۲۰۰۱)، در مورد ایجاد راهکار نظارت بر اجرای اقدامات موضوع قطعنامه های ۱۲۶۷ و ۱۳۳۳؛
۱۳۷۳ (۲۸ سپتمبر ۲۰۰۱)، در مورد تهدیداتی که به واسطه عملیات تروریستی متوجه صلح و امنیت بین المللی شده و تشکیل کمیته مقابله با تروریسم؛
۱۳۷۷ (۱۲ نوامبر ۲۰۰۱)، در مورد درخواست از کشورها مبنی بر اجرای کامل قطعنامه ۱۳۷۳؛
۱۳۹۰ (۱۹ جنوری ۲۰۰۲)، ناظر بر ادغام اقدامات موضوع قطعنامه های ۱۲۶۷ و ۱۳۳۳؛
۱۴۵۲ (۲۰ دسمبر ۲۰۰۲)، در مورد مستثنیات انسداد وجوه مقرر در قطعنامه های ۱۲۶۷ و ۱۳۳۳، جهت پوشش هزینه های ضروری شامل غذا، اجاره، خدمات حقوقی و هزینه های جاری نگهداری اموال و هزینه های فوق العاده پس از تصویب کمیته موضوع قطعنامه ۱۲۶۷؛
۱۴۵۵ (۱۷ جنوری ۲۰۰۳)، در مورد اقداماتی که به منظور اجرای بهتر انسداد وجوه مقرر در قطعنامه های ۱۲۶۷ و ۱۳۳۳ و ۱۳۹۰ ضرورت دارند.

ر. ک. ویب سایت ملل متحد: <http://www.un.org/terrorism/sc/htm>

** در بند اول ماده ۳ کنوانسیون، تأمین مالی تروریسم چنین تعریف می گردد: «ارائه یا جمع آوری وجوه (Provides or Collects funds) به هر وسیله، به طور مستقیم یا غیرمستقیم، بر خلاف قانون و به طور عمد، به قصد یا با علم به این که به طور کلی یا جزئی، صرف اجرای اعمال تروریستی گردد».

یکی از ارکان واکنش حقوقی مقابله با منابع مالی تروریسم، بند یک قطعنامه شماره ۱۳۷۳ است. این قطعنامه بر اساس فصل هفتم منشور، زمینه پیوستن کشورها به کنوانسیون ۱۲۶۷ (۱۹۹۹) را فراهم نموده است. مهم‌ترین ارکان این کنوانسیون در راستای مسدودسازی منابع مالی تروریسم را می‌توان به صورت زیر بیان داشت:

- جرم‌انگاری تأمین مالی اعمال تروریستی در قوانین جزایی کشورها؛
- همکاری گسترده با سایر کشورهای عضو و ارائه معاضدت* (تبادل اطلاعات در مورد وضعیت مالی افراد مشکوک) و همکاری‌های قضایی (محاكمه یا استرداد)** در موضوعات مربوط به کنوانسیون؛
- وضع مقررات و الزامات مربوط به ایفای نقش مؤسسات مالی در کشف و گزارش‌دهی موارد تأمین مالی اعمال تروریستی؛***
- مقابله با کسانی که محیط امن را برای اشخاصی که مبادرت به تأمین مالی، طراحی، حمایت یا ارتکاب اعمال تروریستی ایجاد می‌کنند؛

* بند ۳ اجرایی قطعنامه ۱۳۷۳ به صراحت از دولت‌ها می‌خواهد که راه‌هایی برای تشدید و تسریع مبادله اطلاعات به ویژه در موارد زیر بیابند:

- ۱- اقدامات یا تحرکات افراد یا شبکه‌های تروریستی؛
 - ۲- اسناد مسافرتی جعلی یا باطل؛
 - ۳- داد و ستد تسلیحات؛
 - ۴- مواد منفجره یا مواد حساس؛
 - ۵- استفاده گروه‌های تروریستی از فن‌آوری‌های مخابراتی؛
 - ۶- تهدید ناشی از دسترسی گروه‌های تروریستی به سلاح‌های کشتار جمعی؛ و در ادامه شورای امنیت می‌افزاید: «دولت‌ها باید بر اساس قوانین داخلی و بین‌المللی مربوط، به مبادله اطلاعات و مسایل اداری و قضایی و همچنین از طریق ترتیبات و موافقت‌نامه‌های دو جانبه به منظور جلوگیری از اقدامات تروریستی و سرکوب آن، با یکدیگر همکاری کنند».
- ** طبق بند دوم ماده ۱۱ کنوانسیون، در صورت نبود قرارداد استرداد مجرمین بین کشورهای عضو، همین کنوانسیون می‌تواند به عنوان مبنای حقوقی استرداد مرتکبین جرایم مقرر گردد، البته با رعایت قوانین کشور پذیرنده‌ی استرداد. در نتیجه کنوانسیون می‌تواند در حد استرداد مرتکبین جرایم موجود در موضوع کنوانسیون، متضمن قرارداد استرداد مجرمین بین کشورهای عضو نیز باشد.

نکته: با توجه به اینکه تعریف واحد از تروریسم در ادبیات مبارزه با تروریسم وجود ندارد، از این رو اصل استرداد، به علت ابهام در تفکیک اینکه او یک آزادیخواه ملی یا یک تروریست است؛ با چالش‌هایی روبه‌رو می‌باشد.

*** Ibid.

تعهدات ناشی از قطعنامه شماره ۱۳۷۳ و مفاد الزامی شده‌ی کنوانسیون شماره ۱۲۶۷ مصوب ۱۹۹۹ در شرایطی برای کشورها تعهد ایجاد می‌کند که فهرستی از اشخاص حقیقی و یا حقوقی به عنوان مخاطب اصلی در قطعنامه ضمیمه نشده است و بدون در نظر داشت زمان و مکان، به مسدود شدن دارایی تروریست‌ها اشاره کرده است.

فضای حقوقی ایجاد شده‌ی جدید ناشی از مفاد قطعنامه شماره ۱۳۷۳ در مبارزه با تأمین مالی تروریزم، اعضای گروه یا کنوانسیون اقدام مالی* را از ۷ عضو به ۳۸ عضو** تا ۳۰ آوریل ۲۰۰۳ می‌رساند. این اعضا در نخستین اقدامات‌شان توصیه‌های چهل‌گانه** در مورد مبارزه با پولشویی و منابع مالی تروریزم را اصلاح و به تصویب رساندند.

شورای امنیت در قطعنامه شماره ۱۶۱۷ بار دیگر بر مبارزه با تأمین مالی تروریزم تأکید می‌کند و اتخاذ اقدامات زیر را از جانب دولت‌ها الزامی می‌داند:

۱. دولت‌ها می‌بایست بدون کم‌ترین تأخیر سرمایه‌ها، سایر دارایی‌های مالی و منابع اقتصادی این شبکه تروریستی (القاعده)، اعضا و هم‌دستان‌شان - از جمله بن‌لادن - و بقایای طالبان را مسدود و بلوکه نمایند؛
۲. عدم مشارکت در تأمین مالی، سازماندهی و اعطای تسهیلات به تروریست‌ها؛
۳. منع رفت و آمد اعضا و هم‌دستان‌شان از قلمرو دولت‌های عضو ملل متحد؛
۴. اعمال تحریم تسلیحاتی علیه فروش سلاح، مهات، مواد انفجاری و سایر وسایل نقلیه به تروریست‌ها؛
۵. منع حمل و نقل سلاح و مواد انفجاری توسط اعضای شبکه تروریستی القاعده در قلمرو دولت‌های عضو ملل متحد. (بندهای ۱ و ۲ قطعنامه ۱۶۱۷)؛^{۵۳}

* The Financial Action Task Force.

** نام اعضا و ناظران گروه اقدام مالی را در نشانی زیر می‌توان مشاهده نمود: http://www.fatf-gafi.org/member_en.htm.

*** جهت مطالعه خلاصه توصیه‌های چهل‌گانه، ر.ک. طیبی‌فرد، امیرحسین. (۱۳۸۴). مبارزه با تأمین مالی تروریزم در اسناد بین‌المللی، مجله حقوقی. نشریه دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران، شماره سی و دوم، صص ۲۷۹ - ۲۷۸.

اصول پنج‌گانه فوق‌نیازمند تدابیر نظارتی از جانب شورای امنیت نیز می‌باشد. شورای امنیت به منظور نظارت بر اجرایی شدن تعهدات مندرج در قطعنامه‌هایی که صادر کرده، دو شیوه نظارتی را اتخاذ نموده است. در شیوه اول، دولت‌ها را ملزم به پیوستن به کنوانسیون‌های ضدتروریسم کرده است که این موضوع در پرتو مفاد قواعد نوین شکل گرفته بین‌المللی، سازوکارهای مؤثر مقابله و سرکوب تروریسم را نشان می‌دهد. شیوه دوم، تأکید بر ضرورت ایجاد کمیته ضدتروریسم است که این کمیته با استناد به مفاد قطعنامه شماره ۱۳۷۳ تشکیل می‌گردد.

۲-۵. ایجاد کمیته بین‌المللی ضدتروریسم

در پرتوی اصول قطعنامه شماره ۱۳۷۳، «کمیته ضدتروریسم»^{*} به عنوان یکی از ارکان‌های فرعی شورای امنیت، با ترکیب ۱۵ عضو از اعضای شورای امنیت تشکیل گردید. این کمیته ۳ نایب‌رئیس دارد که هر کدام مسؤولیت کمیته‌های مادون را به عهده دارند. کمیته ضدتروریسم با احتیای اجندای مبتنی بر شرایط مشخص، جلسات خود را به صورت غیرعلنی برگزار می‌کند. بازدید از روند اجرایی شدن مفاد قطعنامه شماره ۱۳۷۳ از جانب کشورها، درخواست گزارش از کشورها، بررسی گزارش‌های ارائه‌شده از جانب این کشورها و ارائه گزارش به شورا، از صلاحیت‌های کمیته ضدتروریسم می‌باشد.^{۵۴}

شورای امنیت به منظور نظارت بر اجرایی شدن اصول قطعنامه ۱۳۷۳ و توانمندسازی کمیته ضدتروریسم، با استناد به قطعنامه شماره ۱۵۳۵ اداره اجرایی کمیته ضدتروریسم^{**} را نیز تشکیل داده است. اداره اجرایی کمیته ضدتروریسم به گونه رسمی برای نظارت بر اجرای قطعنامه ۱۳۷۳ از تاریخ ۱۵ دسامبر ۲۰۰۵ فعال گردیده است.^{۵۵} وظایف و صلاحیت‌های اداره اجرایی کمیته ضدتروریسم در ۱۱ مورد بیان شده است:

(۱) عملیاتی ساختن اهداف کمیته ضدتروریسم و تنظیم شیوه‌های اجرایی دستورالعمل‌های کمیته؛

* Counter-Terrorism Committee.

** Counter-Terrorism Committee Executive Directorate.

فصل سوم - تروریزم و تحولات حقوقی روابط بین الملل | ۱۲۱

۲) شدت بخشیدن به پیشبرد و نظارت بر اجرای همه‌جانبه قطعنامه ۱۳۷۳، بالا بردن تعاملات، گفت‌وگو در این راستا با دولت‌ها به صورت انفرادی و یا در قالب میکانیزم‌های منطقه‌یی؛

۳) نظارت بر عملکرد دولت‌ها و انجام تعهدات آنها بر مبنای حقوق بین‌الملل، نظارت بر اجرای مصوبات و قطعنامه‌ها توسط دولت‌ها، جمع‌آوری و گزارش عملکرد دولت‌ها به کمیته و شورای امنیت؛

۴) بالا بردن و تقویت کمک‌های فنی به دولت‌ها به عنوان یکی از اولویت‌های اصلی کمیته، این اقدام باید بر مبنای طرح اجرایی همراه با جزئیات دقیق صورت گیرد و به کمیته نیز گزارش داده شود؛

۵) تقویت ارتباط و همکاری با دیگر نهادهای سازمان ملل، که از جمله این نهادها می‌توان به اداره جرایم و مواد مخدر ملل متحد، و برنامه توسعه ملل متحد اشاره کرد، همچنین ارتباط و همکاری با کمیته و گروه‌های زیرمجموعه شورای امنیت که به اقدامات ضد تروریزم مبادرت می‌ورزد در دستور کار اداره اجرایی قرار دارد؛

۶) بالا بردن همکاری و هماهنگی میان سازمان‌های محلی، منطقه‌یی و بین‌المللی برای مبارزه با تروریزم؛

۷) ارتقای توانایی جمع‌آوری اطلاعات برای نظارت بر فعالیت‌های دولت‌های عضو در مبارزه با تروریزم و ارائه کمک‌های فنی لازم و بازرسی از دولت‌های عضو با رضایت آنان؛

۸) ارتقای توانایی‌های کمیته در راستای ارائه راهکارها و توصیه‌های مناسب به شورای امنیت در تمامی زمینه‌ها، برای اجرای قطعنامه ۱۳۷۳؛

۹) سرعت بخشیدن به امور و روندها؛

۱۰) اتخاذ یک استراتژی در راستای ارتباطات مؤثر، از طریق ارائه تصویر مشخص از فعالیت‌های کمیته و اداره اجرایی آن؛

۱۱) حفظ و ارتقای سطح تخصص در تمامی حوزه‌های قطعنامه شماره ۱۳۷۳، از طریق بهبود شرایط کار متخصصان کمیته ضد تروریسم.^{۵۶}

۳-۵. الزام دولت‌ها برای پیوستن به کنوانسیون‌های ضد تروریستی

شورای امنیت برای تضمین سازوکارهای نظارتی خویش برای اجرایی شدن مفاد قطعنامه‌های صادر کرده، دو شیوه را اتخاذ نموده است. الزام دولت‌ها به کنوانسیون‌های ضد تروریسم یکی از این شیوه‌ها می‌باشد که این امر از طریق تشکیل کمیسیون‌های متعدد محقق می‌شود. تشکیل کمیسیون در مورد تحریم‌های پیش‌بینی شده در قطعنامه شماره ۱۲۶۷ (۱۹۹۹) شورای امنیت، کوشش دیگری از سوی این نهاد در راستای مبارزه با تأمین همه‌جانبه تروریسم است. این کمیسیون فهرستی از افراد و نهادهایی را که با اعضای القاعده و طالبان ارتباط دارند، شناسایی می‌کند و کشورهای عضو را موظف به اجرای تحریم‌هایی مانند مسدود کردن سرمایه‌ها و دارایی‌ها، ایجاد ممنوعیت سفر و تحریم تسلیحاتی علیه دولت‌ها و اشخاص حامی تروریسم که تعداد آنها به ۴۴۳ تن می‌رسد، می‌نماید. در فهرست جمع‌آوری شده کمیسیون به تمام افراد و گروه‌های کاملاً شناخته شده مرتبط با القاعده اشاره شده است.^{۵۷}

تشکیل کمیسیون نظارت و جلوگیری از تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی یکی دیگر از ارکان‌های نظارتی شورای امنیت در راستای مبارزه با تروریسم است. این کمیسیون بر اساس قطعنامه شماره ۱۵۴۰ مصوب ۲۸ آپریل ۲۰۰۴ با وضع سازوکارهای نظارتی دولت‌های عضو را ملزم به اعمال و رعایت مقررات و تعهدات تدوین شده درباره مبارزه با تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی می‌نماید.

۴-۵. تحول در تعهد و حاکمیت دولت‌ها

قواعد شکل گرفته با اهداف مبارزه با تروریسم، زمینه تحول مسؤلیت‌های ضد دهشت‌افکنی و تروریستی دولت‌ها را نیز فراهم نموده است. تصویب اعلامیه‌ها و قطعنامه‌های بین‌المللی مبارزه با تروریسم، ضمن اینکه موجب تحول در مسؤلیت دولت‌ها شده است، دو پیامد مهم را نیز بر ادبیات مبارزه با تروریسم وارد کرده است: الف) پیامد اول، سازمان ملل را به مثابه یکی از مراجع مهمی که اکثر کشورها به منظور همکاری برای مبارزه با تروریسم و تهدید صلح جهانی در آن جمع شده‌اند،

فصل سوم - تروریسم و تحولات حقوقی روابط بین الملل | ۱۲۳

معرفی می‌نماید، ب) پیامد دوم، هر گونه اقدام یک‌جانبه و یا حتی دوجانبه دولت‌ها را برای مقابله با تهدید جهانی کافی نمی‌داند؛ بلکه همکاری و هماهنگی بین‌المللی برای محدود ساختن فعالیت تروریست‌های بین‌المللی را امری لازم و ضروری می‌شمرد.

تحول در چگونگی عملکرد بازیگران بین‌الملل یکی از تأثیرات مهمی است که همکاری جهانی علیه مقابله با تروریسم در روابط بین‌الملل به دنبال داشته است. این تحول را می‌توان به موجبات تحولات دیگری در نظام بین‌المللی تفسیر کرد. به عبارت دیگر با جهانی شدن پدیده تروریسم، نیاز کشورها به نقش همکاری بین‌المللی در خصوص تجسس، محاکمه و مجازات مجرمان به ویژه دسته‌ای که مرتکب جرایم تروریستی شده‌اند، بیشتر شد. در این راستا شورای امنیت به صورت ضمنی در قطعنامه شماره ۱۳۷۳ حکم توافق استرداد تروریست‌ها را برای ۱۹۱ کشور سازمان ملل به رسمیت شناخت. مطابق احکام پیش‌بینی شده در این قطعنامه، کشورها در صورت روبه‌رویی با اصل استرداد، دو گزینه پیش رو دارند. اول) کشورها بر اساس حکم استرداد می‌توانند شخص تروریست را به کشور متبوعش مسترد سازد، دوم) کشورها می‌توانند شخص تروریست را در محاکم خود محاکمه نمایند.^{۵۸} علی‌رغم اینکه استفاده از مفاد این قطعنامه چالش‌های بسیاری را فراروی دولت‌ها در کاهش صلاحیت آنان در برخورداری از اصل دفاع از حق حاکمیت داخلی قرار داده است، اما از جانب دیگر زمینه گسترش همبستگی و تعهد میان کشورها را با محوریت مبارزه با تهدیدات جهانی، به ویژه تروریسم، فراهم کرده و هنجارهای بین‌المللی مبارزه با تروریسم را نیز تقویت نموده است.

۵-۵- نقش تروریسم در تحول عملکرد شورای امنیت

شورای امنیت در پرتو قطعنامه‌هایش جایگاه دولت‌ها را از نظر پایبندی‌شان به مفاد تعهدات بین‌المللی مبارزه با تروریسم، متحول کرده است. صدور قطعنامه‌های تروریستی پیش و پس از ۱۱ سپتامبر را می‌توان مصداقی از تحول در عملکرد شورای امنیت ارزیابی کرد. این قطعنامه‌ها همچنین در چستی کارکردهای شورای امنیت نیز تحولات و تغییراتی را به وجود آورده است. مهم‌ترین تحولات در عملکرد و جایگاه شورای امنیت را می‌توان به صورت‌های زیر بیان کرد:

۱- تحول از جایگاه ناظم به وضع‌کننده قواعد حقوقی

شورای امنیت پیش از ۱۱ سپتمبر بیشتر ماهیت ناظم را در روابط بین‌الملل داشته است. حادثه ۱۱ سپتمبر منجر به تحول عملکردی عظیمی در اختیارات شورای امنیت می‌شود و در نتیجه اختیارات شورای امنیت بیش از آن چیزی که در مواد ۲۵ و ۱۰۳ منشور ملل متحد پیش‌بینی شده بود، گسترش می‌یابد. در نتیجه صدور قطعنامه‌های شماره ۱۳۶۸ و شماره ۱۳۷۳ است که نقش شورای امنیت را از ناظم به وضع‌کننده قواعد حقوقی تبدیل می‌نماید. این قطعنامه که معادل یک عهدنامه بین‌المللی است دارای مزایا و معایب متعددی می‌باشد. پیوستن و پذیرفتن تعهدات سنگین قابل اعمال از جانب دولت‌ها بدون تصویب و الحاق رسمی و فارغ از ممنوعیت‌های زمانی و مکانی را می‌توان از مزیت‌های قطعنامه محسوب کرد.^{۵۹} گسترش توان شورای امنیت که به نحوی زمینه بهره‌برداری اعضای قدرتمند آن در امتداد حمایت از منافع ملی‌شان است و از دیرباز یکی از چالش‌های این شورا بوده، از معایب این قطعنامه‌ها دانسته می‌شود. به طور کلی اهمیت این قطعنامه‌ها و به خصوص قطعنامه‌های صادرشده پس از ۱۱ سپتمبر، بدون در نظر داشت مزایا و معایب آنها، در تحول عملکرد شورای امنیت به حدی بوده است که از آن به «بدعت حیرت‌آور» تعبیر شده است.

۲- متمایل شدن عملکرد شورای امنیت از دولت‌ها تا به خرده‌گروه‌ها

در گذشته مخاطب شورا عمدتاً دولت‌ها بوده و بازیگران غیردولتی کمتر مورد خطاب شورای امنیت قرار گرفته است. در حالی که پس از ۱۱ سپتمبر مخاطب شورا از دولت‌ها به گروه‌ها نیز گسترش پیدا کرده است؛ به گونه‌ای که حمله تروریستی یک گروه، برابر با تجاوز مسلحانه یک دولت دانسته شده است. نتیجه‌ی تسری عملکرد شورا از سطح کلان (دولت‌ها) به سطح خرد، یعنی گروه‌ها، حقوق مشترک و برابری را برای هر دو سطح از قربانی فراهم نموده و در این راستا حق برخورداری از دفاع مشروع، وجه مشترک هر دو سطح از مرجع و مبنای امنیت بین‌الملل تعریف شده است. در این تعبیر، حوزه‌ی کارکردی شورای امنیت منجر به خلق مفهوم جدیدی به نام «فردگرایی» شده است. فردگرایی پیشرفته یکی از مهم‌ترین تحولاتی است که در دوره پس از جنگ جهانی دوم به وجود آمده است. با توجه به تحولات تازه در نظم بین‌المللی، فرآیند سیستم مدیریتی ضدتروریستی بین‌المللی با محوریت دولت‌ها، به تدریج در حال تبدیل شدن به یک چارچوب هنجاری چندلایه

فصل سوم - تروریسم و تحولات حقوقی روابط بین الملل | ۱۲۵

می‌باشد. در حالی که قطعنامه‌ها و تعهدات بین‌المللی پس از ۱۱ سپتمبر، نیز این روند را تقویت کرده است.^{۶۰}

تهدید پنداشته شدن یک فرد به نام بن‌لادن و یا حمایت از افراد به مثابه مرجع امنیت را می‌توان یکی دیگر از مصداق‌های خُرد شدن کارکردهای ضدتروریسم شورای امنیت به حساب آورد. تحول افراد به مثابه مرجع امنیت فرآیند انسانی‌شدن این روند را نشان می‌دهد. این کارکرد جدید در سایه گسترش صلاحیت شورای امنیت در راستای حفظ صلح در داخل قلمرو دولت‌ها میسر پنداشته شده است و از این جهت است که شورای امنیت مرجع ذی‌صلاحی برای مداخله در امور فردی و گروهی در حوزه‌ی حاکمیت داخلی کشور به حساب می‌آید.^{۶۱}

تردید نیست که شورای امنیت یکی از ارکان مهم بین‌المللی در جهت حفظ صلح و ثبات و تأمین امنیت بین‌المللی محسوب می‌شود. این نقش شورای امنیت در بندهای متعدد منشور ملل به خوبی و واضح تبیین شده است. با درج تمامی اوصاف مثبت برای شورای امنیت، ایرادهایی نیز بر این نهاد وارد است. اولین ایراد، مربوط به ساختار این شورا است؛ چنان که ساختار محدود این شورا و اختلافات میان اعضای شورای امنیت، یکی از موضوعات مورد انتقاد جامعه جهانی است. دومین ایراد به سوءبرداشت از صلاحیت‌های اعضای قدرتمند این شورا اشاره می‌کند و اذعان می‌دارد که در پی گسترش سطح توانمندی دولت‌های عضو شورای امنیت سازمان ملل متحد و تفسیر مواد منشور بر مبنای تأمین منافع ملی‌شان، بروز اختلافات ناشی از این مسأله میان دولت‌ها، پیامدهای منفی مبتنی بر عدم اعتماد نسبت به این شورا افزایش یافته است.

پس از گذشت نزدیک به دو دهه از صدور قطعنامه‌های هنجارساز شورای امنیت در راستای مبارزه جهانی با تروریسم، نه تنها خطر گروه‌های تروریستی کاهش نیافته، بلکه به شیوه‌های متنوع در حال افزایش نیز می‌باشد. رقابت‌های اعضای قدرتمند شورای امنیت در خاورمیانه و پیامدهای ناگوار جنگ در این حوزه، هرج و مرج بین‌المللی را بیش از هر زمان دیگری گسترش داده است، که در پی آن التزام به هنجاری‌های بین‌المللی مبتنی بر منشور ملل متحد کاهش یافته و بر جسارت دولت‌ها در حمایت از تروریسم افزوده است. فرآیند مبارزه با تروریسم نشان می‌دهد که قواعد حقوقی در برابر

تروریسم، نه تنها موجب تنظیم روابط دولت‌ها در برابر تروریسم نشده است، بلکه به نوعی موجب گسترش ناهنجاری در کارکرد شورای امنیت و اعضای این نهاد نیز گردیده است. در نتیجه، رویه‌ی دولت‌ها در برابر تروریسم بیشتر ماهیت سیاسی به خود گرفته و باعث شده است که کشورها در امتداد تعقیب سیاست مبارزه با تروریسم، به جای دفاع از منافع جمعی، بیشتر منافع شخصی را اولویت دهند و بر ارجحیت آن بیفزایند.

نتیجه

خرد جمعی و دانایی شکل گرفته از تهدید تروریسم ناشی از حادثه ۱۱ سپتمبر، بر گفته‌های پطروس غالی، دبیر کل اسبق سازمان ملل متحد، درباره تروریسم که آن را بازیگر جدید روابط بین‌الملل می‌دانست، صحنه گذاشته است. در دوره پس از حادثه ۱۱ سپتمبر، تروریسم تعبیر شده به بازیگر جدید، زمینه‌ی تحولات نوینی در قواعد حقوقی را در حوزه حقوق و امنیت بین‌المللی، از جانب کشورها و سازمانی‌های بین‌المللی به رهبری امریکا، فراهم نموده است. در این دوره بعد از کنش القاعده، کشورها نه تنها به کنوانسیون‌ها، قطعنامه‌ها و سایر معاهدات بین‌المللی پیشین ضد تروریسم پیوستند، بلکه از شکل‌گیری ده‌ها قواعد ضد تروریستی جدید نیز حمایت نمودند. تدوین و تصویب قطعنامه شماره ۱۳۶۸ و شماره ۱۳۷۳ را می‌توان از مهم‌ترین پیامدهای مثبت تهدید تروریسم پس از ۱۱ سپتمبر یاد نمود. علاوه بر اینکه قطعنامه شماره ۱۳۷۳ کشورها را مجاب به تکالیف متعددی در زمینه مبارزه با تهدید تروریسم می‌کند، قطعنامه شماره ۱۳۶۸ را می‌توان مبتکر مشروعیت حق دفاع جمعی و فردی به عنوان یک قاعده حقوقی نوین در راستای مقابله با تروریسم بین‌المللی توصیف نمود. به طور کلی این قطعنامه‌ها، امنیتی و سیاسی‌ترین قطعنامه‌های دوره‌ی جدید مطالعات حقوق و امنیت بین‌الملل به شمار می‌روند. در این دوره، ماهیت بیشمار تهدید تروریسم و تکثر نگرش دولت‌ها در کنار رهیافت حقوقی چندبعدی، مطالعه و رفتار مشترک در برابر تروریسم را بیش از هر زمان دیگری با چالش روبه‌رو ساخته و منجر به عدم شکل‌گیری رویه‌ی حقوقی مؤثر به هدف مبارزه با تهدید مشترک شده است.

فصل سوم - تروریسم و تحولات حقوقی روابط بین‌الملل | ۱۲۷

نگرش سیاسی به تروریسم جدید را می‌توان یکی از مهم‌ترین علل شکل نیافتن رویه‌ی حقوقی مشترک و کارآمد دانست. تروریسم جدید با هدف قرار دادن مردم در گوشه و کنار جهان، فارغ از تفکیک حاکمیت‌ها، شرایط تازه‌ای را برای مطالعات امنیتی فراهم ساخته و موجب بروز مشکل و موانع در برداشت واحد از مفهوم حقوق بین‌الملل و تدوین راهبرد مناسب در این زمینه نیز شده است. به عبارت دیگر، در حالی که واکنش نخست دولت‌ها در برابر حادثه ۱۱ سپتامبر و تروریسم کمتر با جامعیت همراه بود و بیشتر شخصی و فردی به آن نگریسته می‌شد، نبود برداشت مشترک، جامعیت رفتار حقوقی مبارزه با تروریسم را با چالش روبه‌رو ساخت. این امر زمینه‌ساز بهره‌گیری دولت‌های قدرتمند از این چالش و بحران معنا شده و موجب سوءاستفاده آنان از قواعد حقوقی شکل گرفته پس از حادثه ۱۱ سپتامبر گردیده است.

تکثر نگرش شکل گرفته، زمینه‌ی برخورد لازم با کشورهای خاطی را نیز دچار مشکل کرده است. به طور مثال، بر اساس گزارش‌ها پاکستان از جمله کشورهایی است که شرایط مالی و سرزمینی را برای تروریست‌ها فراهم می‌سازد؛ اما آمریکا و جامعه بین‌المللی نمی‌توانند اقدام لازم را در برابر آن اتخاذ نمایند. بر این اساس، به نظر می‌رسد که ناکامی دولت‌ها در مبارزه با تروریسم، متأثر از مؤلفه‌های متعددی مانند عدم شکل‌گیری تعریف و برداشت واحد حقوقی از قواعد حقوق بین‌الملل می‌باشد، که موجب ناکامی رهیافت حقوقی مشترک در مبارزه با تروریسم می‌گردد.

به عنوان برداشت کلی از این مباحث می‌توان گفت که نوین‌بودن تهدید تروریسم باعث شده است که قواعد حقوقی بین‌المللی هنوز توانمندی لازم را برای مدیریت دولت‌ها در جهت احراز رفتار مشترک علیه این تهدید پیدا نکرده و جهان را به نوعی با ناکامی در کارکرد قواعد حقوقی در امر مبارزه با تروریسم مواجه نموده است. در پی ناکارآمدی قواعد حقوقی بر اساس کنش تروریسم، می‌توان متصور شد که در دوره پس از حادثه ۱۱ سپتامبر حقوق بین‌الملل بیش از هر زمان دیگر متأثر از حوزه‌ی امنیت و بازیگران امنیتی بوده است. گسترش امنیت‌محوری قواعد حقوقی و افزایش تعارضات امنیتی در میان کشورها، به صورت عملی قواعد حقوقی در امر مبارزه مشترک با تروریسم را در مدیریت بازیگران ناکام ساخته است.

¹- John F. Murphy. (2011). International Law in Crisis: Challenges Posed by the New Terrorism and the Changing Nature of War, School of Law, Case Western Reserve University, Volume 44, Issue 1, P 64. Available at: <https://scholarlycommons.law.case.edu/cgi/viewcontent.cgi?article=1083&context=jil>, [Accessed on Dec 2017].

²- See generally, B. Buzan and L. Hansen. (2009). The Evolution of International Security Studies, Cambridge: Cambridge University Press.

³- Hans Kelsen. (1957). Collective Security under International Law, Washington DC: United States Government Printing Office, P 1.

⁴- UN Development Programme, Human Development Report 1994, New York: United Nations. P 22.

⁵- See, e.g., N. Klien. (2011). Maritime Security in International Law, Oxford: Oxford University Press. Also see: N. Klein, J. Mossop, and D. Rothwell (eds) (2010). Maritime Security: International Law and Policy Perspectives from Australia and New Zealand, London: Routledge.

^۶- میرعباسی، سید باقر. (۱۳۹۱). حقوق بین‌الملل عمومی، تهران، میزان، صص ۱۵-۱۶، ج اول.

^۷- ضیایی بیگدلی. (۱۳۸۶). محمد رضا، حقوق بین‌الملل عمومی. تهران، گنج دانش، چاپ سی و سوم، ص ۲.

^۸- دفتر مقابله با جرم و مواد مخدر ملل متحد. (۱۳۹۰). واکنش عدالت کیفری به تروریسم، ترجمه، پیمان نمایان، تهران، نشر میزان، ص ۳۲.

⁹- United Nation Office on drugs and crime. (2009). frequently asked question international law aspects of countering terrorism, New York, united nation, P 5.

^{۱۰}- ضیایی بیگدلی، محمد رضا، حقوق بین‌الملل عمومی، پیشین، ص ۱۶۷.

^{۱۱}- همان، صص ۲۱-۲۲.

¹²- S/RES/1456 (2003).

^{۱۳}- همان، ص ۲۳.

^{۱۴}- منشور ملل متحد، فصل هفتم، مواد ۴۱، ۴۲، ۴۸، ۴۹.

^{۱۵}- همان، ماده ۲۵.

^{۱۶}- همان، ماده ۴۱.

^{۱۷}- همان، ماده ۴۲.

¹⁸- United Nation Charter.

^{۱۹}- مصفا، نسرين و همکاران. (۱۳۹۰). مجمع عمومی سازمان ملل متحد و مقابله با تروریسم. فصلنامه، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۱، شماره ۳، خزان، صص ۲۸۶-۲۸۷.

^{۲۰}- سایت شورای امنیت و تعهدات دولت‌ها برای مقابله با تروریسم (۱۳۹۰).

<http://www.terror-victims.com/fa/index>

²¹- Javier Rupérez. (2005). The United Nations in the Fight Against Terrorism. P 17.

²²- S/RES/1044 (1995).

فصل سوم - تروریسم و تحولات حقوقی روابط بین الملل | ۱۲۹

- 23- S/RES/1056 (1996).
- ۲۴- اردلان، اسعد. (۱۳۸۱). دیپلوماسی و تروریسم بین المللی. فصلنامه‌ی سیاست خارجی، سال شانزدهم، شماره ۱، بهار، صص ۱۵۰-۱۵۲.
- 25- S/RES/1224 (1998).
- 26- S/RES/1267 (1999).
- 27- S/Res/1333 (2000).
- ۲۸- ناجی راد، محمد علی. (۱۳۸۷). جهانی شدن تروریسم. تهران، وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ص ۴۱۸.
- 29- RES/A/56/L.1 (12 Sep. 2002).
- 30- Ibid.
- ۳۱- مصفا، نسرين مصفا و همکاران، مجمع عمومی سازمان ملل متحد و مقابله با تروریسم، پیشین، ص ۲۹۰.
- 32- <http://www.un.org/en/sc/documents/resolutions/index.shtml>.
- 33- SC Res. 1368, 12 September 2001.
- 34- SC Res. 1373, 28 September 2001, SC Res. 1368, 12 September 2001.
- ۳۵- سپهر، حسین. (۱۳۸۴). واکنش شورای امنیت به رویه دولت‌ها در مبارزه با تروریسم بین الملل. تهران، فصلنامه راهبرد، شماره سی و ششم، تابستان، ص ۳۲۹.
- ۳۶- شریفی، محسن. (۱۳۹۰). تروریسم بین الملل و دفاع مشروع. (پایان‌نامه)، سایت پایگاه اطلاع‌رسانی قربانیان ترور، ص ۱.
- ۳۷- یواس، ساندوز، پیشین، صص ۳۷۹-۳۸۰.
- 38- Christopher Greenwood. (2002). International Law and the War Against Terrorism. International Affairs.
- ۳۹- کاسسه، اتونو. (۱۳۸۲). تروریسم برهم‌زننده دسته‌بندی‌های حقوقی بین الملل. مترجم: حسین آقایی جنت‌مکان، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۴۴، ص ۶۱.
- ۴۰- دلیو، کلارک. (۱۳۸۲). دلایل واقعی جنگ با عراق تحلیل کلان اقتصادی و ژئواستراتژیک از حقایق ناگفته. ترجمه، غلامعلی پاشازاده، ماهنامه خلیج فارس، سال چهارم، شماره ۳۶.
- 41- SC Res. 1373, 28 September 2001.
- 42- SC Res. 1373, 28 September 2001.
- 43- Suppressing the Financing of terrorism (2003) A Handbook for Lagislative Drafting [Washington, D- C.], Translated by Taebi Fard, International Monetary Fund, and Legal Dept.
- 44- Ibid.
- ۴۵- زرنشان، شهرام. (۱۳۸۶). شورای امنیت و تعهدات دولت‌ها برای مقابله با تروریسم. تهران: مجله حقوقی، نشریه مرکز امور حقوقی بین‌المللی معاونت حقوقی و امور مجلس ریاست جمهوری شماره سی و ششم، ص ۷۸.
- ۴۶- گزارش سالانه کوفی عنان. (۲۰۰۵). تغییر مسیر سازمان ملل؛ فرصت‌ها و چالش‌های آینده، روزنامه اطلاعات ۱۳۸۴/۵/۴، ص ۱۲.
- 47- SC Res. 1540, 28 April 2004.
- ۴۸- ناجی راد، محمد علی، پیشین، صص ۴۳۰-۴۳۱.

- ۴۹- زرنشان، شهرام. شورای امنیت و تعهدات دولت‌ها برای مقابله با تروریسم. پیشین، ص ۸۹
- ۵۰- همان، صص ۸۸- ۸۹.
- ۵۱- جلالی، محمود. (۱۳۸۴). تروریسم از دیدگاه حقوق بین‌الملل با تأکید بر حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱. نامه حقوقی، ج ۱، شماره ۲، مسلسل ۴۹، ص ۳۵.
- 52- Gurule, Jimmy. (2007). *Unfunding Terror, The legal Response to the Financing of Global Terrorism*, UK, Edward Elgar Publishing. Inc, P 3.
- 53- S/Res/1617 (2005).
- ۵۴- تقی‌زاده انصاری، مصطفی. (۱۳۸۶). بررسی قطعنامه ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۱ شورای امنیت سازمان ملل متحد در رابطه با مقابله با تروریسم. مجله راهبرد، شماره چهل و سوم، صص ۱۷۰-۱۷۶.
- ۵۵- ناجی راد، محمد علی. پیشین، ص ۴۳۴.
- ۵۶- خیبری، کابک و همکاران. (۱۳۸۵). یک استراتژی جهانی بر ضد تروریسم: نقد و بررسی سیاست سازمان ملل متحد در خصوص مبارزه با تروریسم. پژوهشنامه امنیت بین‌المللی و تروریسم، شماره ۳، ص ۱۰۶.
- ۵۷- ناجی راد، محمد علی. پیشین، ص ۴۳۴.
- ۵۸- دفتر مقابله با جرم و مواد مخدر ملل متحد، پیشین، صص ۱۲۹-۱۳۴.
- ۵۹- ساندوز، یواس، ۱۳۸۲، پیشین، ص ۳۴۷.
- 60- Carsten Stabn. (2002). *International Law at a Crossroads? The Impact of September 11*. Max-Planck-Institut für ausländisches öffentliches Recht und Völkerrecht, P 188. Available at: http://www.zaoerv.de/62_2002/62_2002_1_a_183_256.pdf [Accessed August 2017].
- ۶۱- سپهر، حسین. (۱۳۸۵). شورای امنیت و تشدید فشار بر القاعده. پژوهشنامه امنیت بین‌المللی و تروریسم، شماره دوم، ص ۹۵.

فصل چهارم

نقش تروریسم در تحول امنیت بین‌المللی

مقدمه

در طول تاریخ، امنیت همواره متأثر از نقاط عطفی بوده است؛ از وستفاليا گرفته تا جنگ‌های جهانی و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، هر یک تأثیرات مشخص و مهمی بر مفهوم امنیت بین‌المللی گذارده‌اند. وقوع حادثه ۱۱ سپتمبر و ظهور القاعده به عنوان بازیگر نوین بین‌المللی و متحول‌کننده ادبیات این حوزه، مهم‌ترین نقطه عطف در تاریخ معاصر روابط و امنیت بین‌الملل می‌باشد. به تعبیر قوام، تحول مفاهیم، همگام با تحولات بازیگران و تنوع آنان است.^۱ تحول در نوعیت و عملکرد بازیگران، زمینه‌ی تحول نظام بین‌المللی و الگوهای رفتاری، ساختاری و کارکردی بازیگران بین‌المللی را به همراه دارد.

پس از حادثه ۱۱ سپتمبر که منجر به گسترش تهدیدات شد، درک از مفهوم امنیت نیز توسعه پیدا کرد؛ زیرا به هر میزان و مقیاس که سطح ادراک و منطق متقابل بازیگران نسبت به پدیده‌ها و موضوعات، نامتجانس‌تر و متناقض‌تر باشد، میزان بی‌اعتمادی میان آنان افزایش می‌یابد. در این فرآیند دولت‌ها بیشتر به سوی خودیاری و خودمحوری و در نهایت تأمین امنیت خویش حرکت می‌نمایند. حادثه ۱۱ سپتمبر نقطه‌ی تحول در چگونگی روند تأمین امنیت در سطح بین‌الملل است و از جانب دیگر درک نامتجانس دولت‌ها از مفهوم امنیت باعث عدم شکل‌گیری جبهه واحد در برابر تهدید مشترک شده است. این امر نیز می‌تواند منجر به ایجاد دودستگی میان دولت‌ها و گسترش تهدیدات امنیتی گردد. در نتیجه می‌توان گفت که مقوله‌ی امنیت بیش از آنکه بر عوامل مادی قدرت متکی باشد، بر میزان فهم و درک مشترک بازیگران از یکدیگر اتکا دارد.

حادثه ۱۱ سپتمبر از منظر اعمال رفتار تروریستی از جانب یک بازیگر عینی جدید، بیش از تأثیرات خسارت‌های مادی بر وضعیت امریکا و جامعه بین‌المللی، تأثیرات ذهنی و معنایی آن اهمیت داشته است. تأثیرات ذهنی مقوله‌هایی مانند مفهوم امنیت، مفهوم تهدید، کیفیت ساختار نظام و ساختار امنیت بین‌المللی، پس از حادثه ۱۱ سپتمبر کارویژه‌های امنیتی در روابط بین‌المللی را متحول نموده است. اگرچه این تحول یک قطب امنیت بین‌المللی را کاملاً متحول و وارونه‌ن ساخت، اما کیفیت و

چگونگی عملکرد بازیگر اصلی ساختار نظام بین‌المللی را متحول نموده است. این تحول در عملکرد و ذهنیت بازیگران بین‌المللی، به مثابه تحول در ساختار نظام بین‌المللی محسوب می‌شود.

این نبشته تروریزم را به عنوان یک کنش گر نوین در امنیت بین‌المللی مورد بررسی قرار داده و در سه بخش، چگونگی تأثیرگذاری تروریزم را بر تحول امنیت بین‌المللی مورد مذاقه و بررسی قرار می‌دهد. در بخش نخست، چگونگی تحول مفهوم امنیت بین‌المللی؛ در بخش دوم، نوعیت و عملکرد بازیگران امنیت بین‌المللی؛ و در بخش سوم، چگونگی تحول ساختار امنیت بین‌المللی مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت.

متخصصین حوزه امنیت بین‌المللی، از دیرباز تحولات صورت گرفته در این حوزه را بررسی کرده‌اند. تأثیرپذیری تروریزم از متغیرهای متعدد دیگر را افرادی مانند باری بوزان، مارتین وان کرولد، هالستی و مجموعه دیگری از اندیشمندان همواره به تبیین و بررسی گرفته‌اند. در میان تمامی متغیرهای تازه در مطالعات امنیت بین‌المللی، تروریزم و افراط‌گرایی و جنگ‌های نامنظم ناشی از آن، تأثیرات انکارناپذیری را در تحولات امنیت بین‌المللی معاصر داشته‌اند. این بُعد تأثیرپذیری امنیت بین‌المللی کمتر از سوی نویسنده‌ای مورد بررسی قرار گرفته است. از این رو در این نبشته تلاش شده که چگونگی تأثیر تروریزم بر تحولات امنیت بین‌المللی بررسی شود.

۱- مفهوم امنیت بین‌الملل

امنیت بین‌الملل به عنوان یکی از مفاهیم سیال در محراق مطالعات روابط بین‌الملل - که خود ماهیت سیال دارد - قرار گرفته است. از این جهت لازم است که بازیگران با هدف تأمین امنیت، علی‌رغم اشتراکات نظری محدود اقدامات مهم و اساسی را در مورد ماهیت امنیت انجام دهند. وجود تکرر نگرش در مورد امنیت و امنیتی‌انگاری پدیده‌ها، توجیه کارآمد برای رفتارهای بازیگران پنداشته شده است. در عین حال تعدد نظر درباره مفهوم امنیت در یک فضای متکثر، موجب عدم دستیابی به چشم‌انداز واحد می‌گردد. از این رو متخصصین مطالعات امنیت بین‌الملل همواره با نوعی تکرر رفتار، همراه با بحران معنا روبه‌رو بوده‌اند.

فصل چهارم - نقش تروریسم در تحول امنیت بین‌المللی | ۱۳۵

در ادبیات عمومی حوزه امنیت بین‌الملل دو نگرش برای امنیت مطرح شده است. در نگرش نخست، امنیت به صورت عمومی اشاره به رهایی از تهدید برای استفاده از ارزش‌ها تبیین شده است، به ویژه زمانی که احساس می‌شود بقای یک پدیده در آینده‌ی نزدیک با چالش روبه‌رو می‌شود. در نگرش دوم، امنیت به توانمندی بهره‌برداری از آزادی‌های سیاسی و اجتماعی اشاره می‌کند که فرد آرزوی داشتن آنها را دارد.

در نگرش اول و سنتی، امنیت مترادف با انباشت قدرت شناخته می‌شود. بر اساس این نگرش، امنیت به مثابه کالایی که منجر به احساس امن بودن و توانمندی برای داشتن اموال، پول، تجهیزات نظامی و ارتش می‌شود، تصور می‌گردد. به عبارت دیگر، در نگرش سنتی، قدرت منبع اساسی برای امنیت پنداشته می‌شود. در این نگرش بازیگران به هر اندازه که قدرت نظامی بیشتری به دست می‌آورند به همان اندازه نیز امنیت خواهند داشت. تلقی شدن قدرت به مثابه امنیت، انگیزه دولت‌ها را برای افزایش قدرت بیشتر می‌کند؛ در همین حال افزایش قدرت بازیگران، معمای امنیت و احساس ناامنی را برای دیگران گسترش می‌دهد.

نگرش دوم، تعریف امنیت مترادف با قدرت را به چالش می‌کشد و مفهوم امنیت را نشأت گرفته از حاکمیت فهم در روابط میان بازیگران مختلف، تبیین می‌نماید. این فهم و یا برداشت متقابل ناشی از روابط، به دو گونه‌ی مثبت و یا منفی شکل می‌گیرد.^۲ به عبارت دیگر در این نگرش به جای اشاره به یک پیش‌فرض مشخص، بر واقعیت نگرشی میان دو و یا چند بازیگر تأکید می‌شود. به طور مثال، در یک رویکرد امنیتی، افغانستان و چین با دیده‌ی متفاوتی به نقش پاکستان به عنوان کشوری دارای سلاح هسته‌یی و قدرت نفوذ در جریان‌های تروریستی می‌نگرند؛ یعنی افغانستان و چین احساس و برداشت مشابه امنیتی نسبت به پاکستان به عنوان تهدید علیه امنیت ندارند. از این رو، در نگرش دوم به جای این که بر پیش‌فرض مشخص در مورد امنیت و تهدید تأکید شود، بر واقعیت نگرشی ناشی از تعامل میان بازیگران اشاره می‌گردد.

در جمع‌بندی مفهوم امنیت، می‌توان گفت که در یک نگرش، امنیت به مثابه پدیده‌ای مادی مانند توان و قدرت پنداشته می‌شود و به بازیگر احساس آرامش می‌دهد که در رهیافت‌های سنتی سیاست

بین‌الملل جایگاه مهمی دارد. در نگرش دیگر، امنیت به مثابه فهم و یا برداشت ناشی از تعامل میان بازیگران پنداشته می‌شود. در این نگرش ماهیت تعامل میان بازیگران، مفاهیمی را به صورت مثبت و یا منفی مطرح می‌سازد که معنابخش نگرش‌های امنیتی بازیگران و یا مفهوم امنیت در میان بازیگران امنیتی است.

۲- مرجع امنیت

در مکاتب و رهیافت‌های نظری، مرجع امنیت به گونه‌های متفاوت و متنوع بیان شده و درک تحول و تنوع در آن، منجر به گسترش آگاهی در مورد تحول و تغییر ماهیت امنیت گردیده است. سؤالاتی مانند «امنیت برای چه کسی؟» یا «از کدام شیوه و از طریق چه کسی؟» نقاط عزیمت مطالعات در تحلیل مرجع امنیت است. از سوی مکاتب، نظریه‌هایی درباره این که موضوع سیاست‌های امنیتی چه کسانی هستند، بیان شده است. در پاسخ به این پرسش‌ها، مکاتب مبتنی بر جهان‌بینی خاص و شرایط جهانی، از جمله رئالیست‌ها، جواب‌های متفاوتی ارائه نموده‌اند. رئالیستان با تأکید بر قدرت، امنیت را برای دولت و از طریق دولت می‌دانند. بر این اساس، وجود تهدید علیه دولت منتج به افزودن بر توان نظامی از جانب دولت در جهت مقابله با تهدید می‌شود. متأثر از چنین نگرشی، امروزه مفاهیمی مانند امنیت ملی و معمای امنیت گسترش پیدا کرده است.

با تحول در ماهیت بازیگران امنیتی و حوادثی مانند ۱۱ سپتمبر، کارآمدی دولت به عنوان تنها بازیگر امنیت زیر سؤال رفته است. در عین حال موضوعات زیست‌محیطی بخش دیگری از تهدیدات امنیتی به شمار می‌روند. تهدیدات زیست‌محیطی نمایانگر بخش تازه‌ای از مطالعات امنیت است که در قالب نظریه‌های سنتی این حوزه قرار نمی‌گیرد. در سوی دیگر، با مشاهده واقعیت‌های امنیت می‌توان متوجه شد که اهمیت انسان و یا گروه‌های انسانی، اجتماعات و ارزش‌های اجتماعی به عنوان مرجع امنیت در حال افزایش است؛ بنابراین مطالعات امنیت از حوزه مضیق دولت‌محور به حوزه‌ای فراخ توسعه پیدا کرده است.

در میان مطالعات صورت گرفته‌ی اخیر مکتب نظم جهانی بوزان (از جامعه بین‌الملل تا جامعه جهانی) جنبش‌های اجتماعی فراملی و جامعه مدنی جهانی مرجع امنیت دانسته شده است.^۳ جامعه جهانی

فصل چهارم - نقش تروریسم در تحول امنیت بین‌المللی | ۱۳۷

مرجعی است که با تهدیدات وجودی از قبیل تهدیدات محیطی، جنایات سازمان‌یافته، تروریسم جهانی و مانند آنها روبه‌روست و بقای آن نیازمند تمهیدات اضطراری است.^۴ جدول شماره ۳ به رهیافت مکاتب متعدد در مورد مرجع امنیت اشاره می‌کند.

مرجع امنیت	رهیافت نظری
دولت (ایده، نمود نهادی، پایگاه مادی)	واقع‌گرایی
رژیم سیاسی	مطالعات جهان سوم (خاورمیانه)
فرد، نوع انسان	مکتب انتقادی، امنیت انسانی
دولت، جامعه (ملت‌ها)، مذهب	مکتب کپنهاگ
جنبش‌های اجتماعی فراملی، جامعه مدنی جهانی	مکتب نظم جهانی (از جامعه ملل بین‌الملل تا جامعه جهانی)

جدول ۳ - مرجع امنیت از دیدگاه مکاتب مختلف روابط بین‌الملل

اهمیت مطالعه مرجع امنیت بین‌الملل، زمینه بررسی تحول بازیگر و مفعول مطالعات این حوزه و چگونگی تحول در آن را روشن می‌سازد. در همین حال، در کنار دولت و رژیم سیاسی، متغیرهای دیگری مانند فرد، جامعه و جنبش‌ها به مثابه پدیده‌های تازه در مطالعه امنیت نیز مورد غور قرار می‌گیرد. حادثه ۱۱ سپتامبر به عنوان یکی از این متغیرها، نقش انکارناپذیری را در تحول مرجع امنیت و کاهش کارآمدی دولت از حیث بازیگر اصلی داشته است. از متغیرهای دیگر سبب‌ساز در تحول مرجع امنیت می‌توان به انسان از حیث قربانی اصلی تهدیدات جنبش‌ها و به گروه‌های اجتماعی فراملی از حیث بازیگران تازه در مطالعات امنیت بین‌المللی پرداخت. تروریسم و حملات تروریستی با ایجاد تحول در مرجع امنیت، شرایط تحول و تغییر را در مطالعات امنیت بین‌الملل نیز فراهم نموده است؛ به گونه‌ای که این تحول، اشاره به وضعیت تازه در مطالعات امنیت بین‌الملل دارد.

۳- تحول در مفهوم امنیت بین‌الملل پس از حادثه ۱۱ سپتامبر

در فرآیند جهانی‌شدن، بسیاری از الگوها تحت تأثیر شرایط و حوادث جدید، دستخوش تحول و تغییر گردیده و به عبارتی به نوعی معنزدایی شده است. مفاهیمی مانند تهدید و امنیت بین‌المللی از جمله الگوهای تغییر یافته در نتیجه‌ی این فرآیند است. فرآیند جهانی‌شدن، زمینه‌ساز سهولت ارتباطات و همگانی‌شدن فرصت‌ها و تهدیدها شده است. ارزش‌های جهانی‌شدن، بستر شکل‌گیری

روابط جدیدی را میان گروه‌های گوناگون که معنای چندگانه دارند، فراهم می‌کند. این شرایط تازه نه تنها زمینه همگانی کردن فرصت‌ها را فراهم می‌سازد، بلکه تهدیدها را نیز همگانی می‌سازد. در این میان، رویدادهایی نظیر حادثه ۱۱ سپتمبر، در نتیجه‌ی شرایط جهانی شدن، تأثیرات عمیقی را بر خلق مفاهیم و الگوها داشته است. چگونگی تحول تهدید بین‌المللی و ظهور عناصر جدید، موجب شکل‌گیری تحولات جدید در مفهوم امنیت بین‌المللی شده است. از این رو در تبیین تحول مفهوم امنیت بین‌المللی، در نخست به تبیین چگونگی تحول تهدید و سپس به تحول مفهوم امنیت بین‌المللی پرداخته می‌شود.

۱-۳- تهدید بین‌المللی

تحول در جغرافیای تهدید یکی از مهم‌ترین پیامدهای حادثه ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ است. پس از این رویداد، احساس تهدید بیشتر از جانب تروریسم در میان اجتماعات انسانی به جغرافیایی وسیع‌تری گسترش یافت.^۵ حادثه ۱۱ سپتمبر علاوه بر این که منجر به حضور وسیع تروریست‌ها در جهان شد، یکی از جدی‌ترین علل تحول در مفهوم تهدید بین‌المللی است که از مصداق‌های تهدید و نگرانی پسا جنگ سرد نیز شناخته شده است. تهدید و نگرانی‌های امنیتی در دوره پسا جنگ سرد در آثار و نوشته‌های بسیاری بازتاب یافته است. در میان کتاب‌های نشر شده در این باره، می‌توان به «تحول مرگبار و عرصه جهانی: تهدید امنیت فراملی در جهان بی‌نظم» (۱۹۹۹)، «نظامیان بدون دولت: خصوصی‌سازی امنیت» (لین رینرو ۲۰۰۲)، «امنیت، استراتژی و پیروزی در جنگ بدون خونریزی» (لین رینرو ۲۰۰۴)، «مفهوم پیروزی نظامی» (لین رینر، ۲۰۰۶)،^۶ «تهدید جهانی» (رابرت ماندل ۲۰۰۸) اشاره کرد.

با مطالعه این کتاب‌ها، می‌توان درک کرد که تهدید، بیشتر به عنوان یک شاخص در شناساندن امنیت، مد نظر بوده است تا این که خود به صورت مستقل، موضوع شناخت قرار بگیرد. نخستین کاربرد این واژه، متعلق به گفتمان سلبی امنیت است که به واسطه آن امنیت با نبود تهدید تعریف شد.^۷ از این رو، مفهوم امنیت زمانی درک می‌شود که وضعیت عکس آن، یعنی ناامنی وجود داشته باشد. در وضعیت ناامنی با یک «ایده تهدید» (صریح و ضمنی) مواجه هستیم؛ مفهومی که پس از

فصل چهارم - نقش تروریسم در تحول امنیت بین‌المللی | ۱۳۹

۱۱ سپتمبر بیش از پیش مورد توجه مطالعات امنیتی قرار گرفته است. تا پیش از آغاز قرن حاضر، برداشت غالب این بود که تهدید قابل تعریف نیست؛ چراکه مفهومی ادراکی است. هر واحد و یا کارگزار تهدید را در رابطه با ساختار خود درک می‌کند.^۸ از این رو، مفهوم امنیت در ترکیب با تهدیدهای جدید نظیر تروریسم بیشتر گسترش یافت و تعریف آن با پیچیدگی‌های بیشتری همراه گردید. با این حال، به منظور ایجاد نگرش واحد به برخی از تعاریف پرداخته می‌شود.

ریچارد ایچ. اولمان در تعریف خود از امنیت به وسعت تهدید اشاره می‌کند. به تعبیر اولمان تهدید اقدام و یا دنباله‌ای از حوادث ناگوار است که برای بیش از یک دوره‌ی زمانی نسبتاً کوتاه، موجب تنزل کیفیت زندگی ساکنان یک کشور می‌شود.^۹

جورج یو، وزیر تجارت و صنعت سنگاپور، در تعریف و تفسیر تهدید ناشی از تروریسم، چنین بیان می‌کند: «تروریسم جدید پدیده‌ای خاص است و باید در قالب خود تعریف گردد. تعریف میزان تهدید تروریسم کار بسیار دشواری است. تروریسم همراه با بدها، خوبها را نیز از بین می‌برد. تروریسم به وسیله تکنالوژی‌هایی که اقتصاد جهانی ایجاد کرده، در سطح جهان پراکنده شده است. تروریسم در شرایطی چندقومی و چندمذهبی عمل می‌کند و به سختی می‌توان گفت متعلق به کی و در کجاست. تروریست‌ها از خطوط هوایی و اینترنت استفاده می‌کنند. از همه بدتر، تروریست‌ها حاضرند برای اقدام تروریستی و دستیابی به اهداف خود، کشته شوند».^{۱۰}

رونالد پریس یک تعریف ساده اما با این حال مفید از تهدید بین‌المللی را بیان داشته است: «یک تهدید امنیتی» اشاره‌ی ضمنی به برخی از انواع تهدید برای بقا دارد و معمای امنیت نیز در این تفسیر قرار می‌گیرد. این تعریف، سه بعد کلان دارد. اول، تهدید برای بقا؛ امنیت درباره تهدید و حتی اولویت تهدید است. دوم، امنیت شامل یک مرجع امنیت یا واحد تحلیل می‌شود که در آن عامل تهدیدکننده بر کسی یا چیزی تهدید وارد می‌کند و یا از طریق کسی و یا چیزی مورد تهدید قرار می‌گیرد؛ به طور مثال، حمله‌ای به واسطه یک دولت علیه دولت‌های دیگر، نمونه تهدید امنیت بین‌المللی کلاسیک است. سوم، در نهایت مباحث امنیت اغلب به چگونگی امنیت و رهاسازی

کارگزار از تهدید اشاره دارد، از این رو بحث‌ها درباره چگونگی پاسخ به تهدید در این حوزه قرار می‌گیرد.^{۱۱}

۲-۳- جهانی شدن تهدید تروریسم در پرتو تکنالوژی ارتباطات و اطلاعات

اختراع و توسعه رسانه‌های جمعی مانند تلفون، رادیو، تلویزیون و اینترنت سرعت توسعه ارتباطات را صدچندان کرده است. این تحولات زمینه‌هایی را ایجاد کرده که برخی از اندیشمندان، جهان را «دهکده جهانی» نام نهاده‌اند. فضای دهکده گونه و بدون مرز جهان، فرصت‌ها و تهدیدهای موجود در امنیت بین‌الملل را مشترک و همگانی ساخته و بازیگرانی را که برای رهایی از تهدید و استفاده از امکانات جهت مقابله با امواج ناامنی و آسیب‌پذیری کوشش می‌نمایند، با چالش روبه‌رو ساخته است.^{۱۲}

جهانی شدن، عرصه نوینی را برای کاربرد دانش در تعاملات بین‌المللی فراهم نموده است. جایگاه دانش در قدرت و در شکل‌گیری شیوه‌های نوین تهدیدها، از جمله بحث‌هایی است که سهولت را در اعمال کنش گروه‌های تروریستی فراهم نموده است. بهره‌گیری از دانش روز در ایجاد تهدید و به نمایش گذاردن قدرت را می‌توان در عملکرد گروه‌های تروریستی مشاهده نمود؛ اکثر اعضای گروه‌هایی مانند القاعده کسانی هستند که به علوم طبیعی، کیمیا و فزیک دسترسی دارند (مانند بن‌لادن، رئیس سابق این شبکه که یک انجینیر بود و الزرقاوی، رهبر سابق القاعده در عراق در ساختن بمب‌ها توانمندی بالایی داشت). بخشی از شکل‌گیری تهدید، مرتبط به فن‌آوری اطلاعات به ویژه اینترنت است که روزانه اطلاعات جدید را در عرصه‌های گوناگونی به جوامع عرضه می‌کند. بدون مرز بودن فضای سایبری و کاهش هزینه ارتباطات و اقدامات، امکان وارد آوردن خسارات مالی بدون آسیب‌های جسمی را فراهم می‌سازد؛ امکانات و عوامل مورد نیاز برای اقدامات تروریستی، انعکاس جهانی موفقیت و مکتوم ماندن شکست‌ها را میسر می‌سازد؛ و امکان جذب حامیان را از سراسر جهان و انجام بهینه فعالیت‌های پولی و بانکی را با استفاده از فضای مجازی به وجود می‌آورد.^{۱۳}

القاعده و دیگر گروه‌های تروریستی به عنوان بازیگران نوین انارشیک فضای جدید امنیتی در بیش از ۵۰ تا ۶۰ کشور جهان نمایندگی و عضو دارند که ارتباطات سیاسی، مالی، انسانی و هویتی خویش

فصل چهارم - نقش تروریسم در تحول امنیت بین‌المللی | ۱۴۱

را با این اعضا عمدتاً از طریق اینترنت مدیریت می‌کند.^{۱۴} بر اساس گزارش مجلس امنیت ملی عربستان سعودی، گروه‌هایی مانند القاعده دارای بیش از ۵۶۰۰ سایت اینترنتی می‌باشند.^{۱۵} این سایت‌ها و ارتباطات از طریق شبکه‌های مجازی، مهم‌ترین روش ارتباط و مدیریت اقدامات در این گروه پنداشته می‌شود.

استفاده از بمب‌های کنارجاده‌یی با حساسیت‌های مختلف، موثرهای بدون سرنشین مملو از مواد منفجره همراه با کنترل از راه دور،^{۱۶} استفاده از تصاویر و رسانه‌ها در ایجاد تهدید، جنگ سایبرنتیک با هدف گسیختاندن سیستم‌ها (اطلاعاتی و مخبراتی، کنترولی و فرماندهی، ارتباطی و جاسوسی نیروهای نظامی) و دستیابی به اطلاعات بمب‌های هسته‌یی و فروش آنها، از جمله روش‌های نوین برای گروه‌های تروریستی می‌باشند. این روش‌ها تبدیل به الگوهای رفتار میان بازیگران تروریستی شده است و زوال یک گروه تروریستی، زمینه و فرصت ظهور برای بازیگرانی دیگر را به وجود می‌آورد.^{۱۷} بنابراین گروه‌های تروریستی به عنوان مهم‌ترین بازیگر غیردولتی انارشیک در حوزه امنیت، با استفاده از ابزارهای مدرن ارتباطی و اطلاعاتی جهان امروز، در گسترش و همگانی شدن مفهوم تهدید از طریق بهره‌وری از دانش و تکنالوژی جدید، تأثیرات مهمی بر امنیت بین‌الملل داشته است. این موضوع موجب دگرگونی و تحول در مفهوم امنیت بین‌المللی، ادراک و برداشت نسبت به آن نیز شده است.

۳-۳- گسترش تهدید، به عنوان ابزار تروریستی

در پی گسترش و وسعت تهدید در جهان، تهدید نه تنها به عنوان هدف نگریسته می‌شود، بلکه به عنوان ابزار در عملیات‌های تروریستی مورد بهره‌ر قرار می‌گیرد. از منظر جامعه‌شناسی، «ذهنیتِ اصالت‌یافته از تهدید، «جوهره‌ی تهدید» را شکل می‌دهد. ذهنیت در این رویکرد «اصالت» داشته و فراتر از یک «بعد»، یعنی بعد سخت‌افزاری برای تهدید، ایفای نقش می‌نماید.^{۱۸} در دنیای جهانی‌شده و عصر تکنالوژی پیشرفته، دیگر نمی‌توان توقع داشت که ذهنیت اصالت‌یافته از تهدید تروریسم، در حصر مرزهای ملی یا منطقه‌یی بماند. به همان اندازه که جهانی‌شدن توسعه یافته، تهدید از تروریسم نیز پیشرفت کرده است. از این رو، توسعه در جهانی‌شدن امکاناتی در اختیار تروریست قرار می‌دهد

که گرفتار قید و بندهای بین‌المللی نمانند. در این زمینه، بین‌المللی کردن ذهنیت تهدید را می‌توان از مهم‌ترین بهره‌گیری‌های تروریستان از فرآیند جهانی‌شدن، ارزیابی کرد.

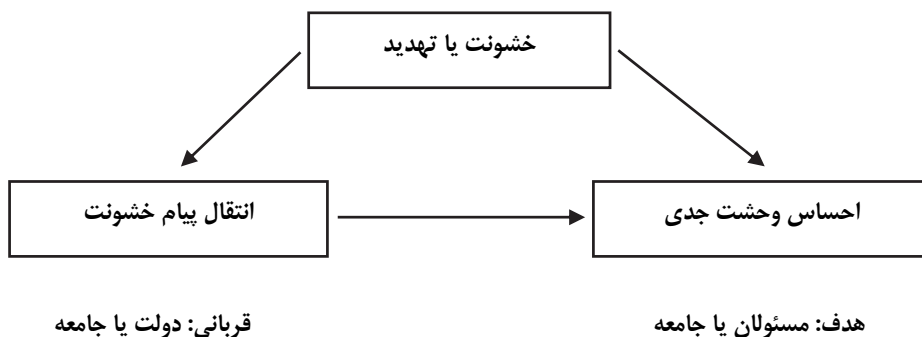
مؤسسه بین‌المللی اقتصاد و صلح^{۱۹} با هدف بررسی وضعیت تروریسم در جهان، بیش از ۱۰۴ هزار مورد از کنش‌های تروریستی را در دوره‌ی زمانی ۱۰ سال پس از ۱۱ سپتمبر بررسی کرده است. این بررسی مشخص کرد که تروریست‌ها با سبک و شیوه‌ی نوین تروریستی در ۱۲۷ کشور جهان، حضور دارند.^{۲۰} این آمار نشان می‌دهد که حضور تروریستان به عنوان تهدید در برابر امنیت بین‌الملل در مقایسه با دوره پیش از حادثه ۱۱ سپتمبر، به مراتب فراتر گزارش شده و ماهیت جهانی به خود گرفته است.

گسترده‌گی تهدید در جهان زمینه بهره‌برداری ابزاری از تهدید را نیز فراهم ساخته است. القاعده از تهدید و ایجاد وحشت به مثابه یک استراتژی که بر مبنای سه اصل و مرحله بنا شده است، بهره می‌برد. در مرحله اول از این سه اصل، هدف ایجاد ترس و وحشت در میان مردم است. منتظر بودن به پاسخ اشتباه از جانب دولت، اصل حاکم بر مرحله دوم این استراتژی را تشکیل می‌دهد. در این مرحله، هدف به قضاوت کشیدن ذهن و فکر توده‌های مردم است. انتقال مشروعیت از نظام حاکم به تروریست‌ها، اصل سوم این استراتژی را تشکیل می‌دهد.^{۲۱} با توجه به سه اصل مندرج در استراتژی القاعده، می‌توان گفت که غالب گروه‌های تروریستی با اتخاذ استراتژی ترور و تهدید، با هدف سیاسی به دنبال ایجاد یک جنبش عمومی کامل در مقابل نظام حاکم هستند؛ جنبشی که متأثر از آرمان اسلام جهانی، معطوف به اسلام رادیکال و خواسته‌های شورشیان، باشد. به باور تروریست‌ها همه نظام‌های سیاسی یک نقطه شکست روانی (روان‌شناختی) دارند و همین نقطه شکست دولت‌ها است که فرضیه اصلی عملیات‌های گروه‌های تروریستی را تشکیل می‌دهد. تروریست‌ها معتقدند که با ایجاد و راه‌اندازی جنگ‌های روانی مبتنی بر خشونت و افزایش تدریجی آن، توان و ظرفیت نظام سیاسی را متأثر ساخته و در نتیجه آرمان‌های خود را در اندیشه مردم جامعه جایگزین می‌نمایند.^{۲۲}

فصل چهارم - نقش تروریسم در تحول امنیت بین‌المللی | ۱۴۳

به طور کلی استراتژی سه‌مرحله‌ی مبتنی بر سه اصل گروه‌های تروریستی و به طور خاص القاعده را می‌توان در سه گزینه‌ی انجام خشونت و تهدید، انتقال پیام و احساس وحشت جدی خلاصه کرد و در قالب شکل شماره ۳ ترسیم نمود.^{۲۳}

اقدام تروریستی



شکل ۳ - قرآیند اقدامات تروریستی

۴- تحول در مفهوم و دامنه جنگ

جنگ در تاریخ امنیت بین‌الملل بنا به تأثیرات مهمی که در تحول مفاهیم امنیت داشته و دارد، همواره مورد بحث و مطالعه کارشناسان و نویسندگان این حوزه‌ی مطالعات قرار گرفته است. در این میان دیدگاه کلازویچ* به عنوان یکی از فیلسوفان مطرح این حوزه، اهمیت بیشتری دارد. کلازویچ جنگ را رفتار هدفدار خشونت‌آمیز به منظور به دست آوردن خواسته‌ها از طریق تحت فشار قرار دادن رقیب تعریف می‌کند. بر اساس این نگرش جنگ یک اقدام عقلانی، ملی و ابزاری^{۲۴} در امتداد اهداف یک بازیگر در روابط بین‌الملل پنداشته می‌شود. نگرش به جنگ را به عنوان نوعی از رفتارهای سیاسی خشونت‌آمیز بازیگران دولتی و غیردولتی، می‌توان از مهم‌ترین نکات تعریف جنگ از دیدگاه کلازویچ دانست.

* Clausewitz.

جنگ در تعریف کلازویچ نوعی رفتار سیاسی خشونت‌آمیز تعریف شده است که شدت آن را می‌توان بر اساس دیدگاه پاول ویلیام، در سه مرحله و با استناد به جنگ‌های پس از سال ۱۹۴۵ بررسی کرد.

مرحله اول - از اواسط دهه ۱۹۷۰ جنگ‌های بین‌دولتی در مقایسه با منازعات داخلی، کاهش چشمگیری را تجربه کرد. این موضوع، زمینه مطالعه بیشتر منازعات داخلی و بازیگران غیردولتی را فراهم نمود. نتیجه این مطالعات نشان می‌دهد که در فاصله سال‌های ۱۹۷۰ - ۱۹۹۱ سهم بازیگران غیردولتی در منازعات بین‌المللی بیشتر بوده است.

مرحله دوم - این دوره یعنی فاصله بین سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۱ به دوره پس از جنگ سرد اشاره دارد که منازعات میان بازیگران بین‌المللی به ۴۰ درصد کاهش می‌یابد. به تعبیر برخی از پژوهشگران این حوزه، در این دوره جهان پایین‌ترین سطح منازعه را تجربه کرده است. مهم‌ترین دلایلی را که در کاهش منازعه نظامی میان بازیگران در این دوره نقش داشته است، می‌توان به صورت زیر بیان نمود:

الف - پایان یافتن دوره استعمار و کاهش خشونت سیاسی از جهان، علی‌رغم این که هنوز حمایت مالی از گروه‌های مشخص از سوی دولت‌های دیگر رایج است؛

ب - پایان یافتن جنگ سرد که این موضوع علاقه‌مندی بلوک‌ها را برای حمایت از جنگ نیابتی کاهش می‌داد.

ج - افزایش نقش سازمان ملل متحد در پایان بخشیدن به جنگ سرد از طریق وضع و اعمال دیپلماسی پیش‌گیرانه برای برقراری صلح؛

د - گسترش نورم‌های بین‌المللی در مورد گسترش روابط نیک و صلح‌جویانه میان انسان‌ها و کاهش استفاده از نیروی نظامی در این دوره؛^{۲۵}

مرحله سوم - پس از ثبات نسبی دوره پس از جنگ سرد، خشونت و منازعات متأثر از گسترش توانمندی گروه‌های تروریستی و آگاهی از تحولات زیست‌محیطی و اقلیمی، شکل دیگری به خود گرفت. حادثه ۱۱ سپتامبر و در پی آن منازعه در افغانستان، عراق، سوریه و دیگر کشورهای

فصل چهارم - نقش تروریسم در تحول امنیت بین‌المللی | ۱۴۵

خاورمیانه، گسترش اهمیت بازیگران غیردولتی به مثابه کنش‌گران انارشیک امنیت بین‌الملل در سایه رقابت‌های نیابتی دولت‌ها را نشان می‌دهد.

بر اساس این سه دوره از روند تحول در شیوه‌های اعمال جنگ با توجه به عاملین جنگ، می‌توان دو دسته از جنگ را با ویژگی‌های متفاوت به صورت زیر مورد بحث قرار داد.

اول - دسته‌بندی جنگ‌ها

الف - دسته‌ی اول جنگ‌ها شامل آنهایی است که در یک طرف منازعه، یک دولت قرار دارد که خواه به صورت مستقیم با دولت دیگر و یا به صورت غیرمستقیم در برابر یک بازیگر دولتی و یا غیردولتی (گروه‌های مخالف داخلی و بیرونی) به منازعه می‌پردازد. جنگ‌های دولت افغانستان با داعش و طالبان و جنگ‌های دوره جهاد با شوروی سابق، از جمله مثال‌های این دسته پنداشته می‌شود.

ب - دسته‌ی دوم جنگ‌ها اشاره به خشونت‌های نظامی دارد که در آن یک دولت رسمی، به صورت مستقیم طرف منازعه نیست. در این منازعات، مردم و گروه‌های اجتماعی به مثابه یک بازیگر و هدف پنداشته شده است و تأثیرات سیاسی را به همراه دارد. در این منازعه، متغیرهای اجتماعی فروملی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند.

دوم - ویژگی‌های جنگ

الف - جنگ جدید بیشتر در ورای دولت‌ها صورت می‌گیرد، در حالی که جنگ قدیم اغلب میان دولت‌ها صورت می‌گرفته است.

ب - جنگ جدید بیشتر در قالب دولت‌های ناکام و تحولات اجتماعی ناشی از عوامل جهانی شدن و متغیرهای اقتصادی لیبرال صورت می‌گیرد.

ج - در جنگ جدید، تفاوت‌های قومی، نژادی و دینی در مقایسه به ایدئولوژی سیاسی اهمیت بیشتر دارد؛

د - در جنگ جدید، تلفات غیرنظامیان و مهاجرت اجباری افزایش چشمگیری دارد. این موضوع بیشتر به دلیل مورد هدف قرار گرفتن غیرنظامیان در جنگ است.

ه - در جنگ جدید، افول اقتدار دولت‌ها، شناسایی میان نظامیان شخصی و عمومی را کاهش می‌دهد.^{۲۶} در نتیجه ابهام در شناسایی دوست و دشمن افزایش می‌یابد.

با استناد به این شش شاخص مهم در شکل‌گیری جنگ‌های جدید، می‌توان سه نتیجه مهم را به عنوان پیامدهای تهدیدات امنیتی به بحث گرفت: اول) امکان‌پذیری تهدید بیشتر شده و شدت آن گسترش یافته است؛ دوم) تهدیدات ماهیت فراملی به خود گرفته که اقتدار و دامنه نفوذ یکایک دولت‌ها را به چالش می‌کشد؛ سوم) بهره‌برداری ابزاری از تهدید به گونه‌ای که تروریست‌ها از آن به حیث استراتژی بهره می‌برند. این سه ویژگی نشان می‌دهد که در عصر حاضر یعنی قرن ۲۱، تهدید، به امری پیچیده و ذهنی تبدیل شده و فهم ما از اینکه چه چیزی تهدید امنیتی محسوب می‌شود، بسیار متغیر و پیچیده شده است.^{۲۷}

پیچیدگی فهم تهدید باعث شده است که در بسیاری از موارد پدیده‌های غیرامنیتی به مثابه عناصر امن در وضعیت امنیتی پنداشته شوند. این نوع برداشت سبب شده است که امروزه جنگ، ابزاری مشروع برای تأمین اهداف دولت‌ها قلمداد شود. دولت‌ها در دوره پیش از ۱۱ سپتمبر عمدتاً به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم از این ابزار برای دستیابی به اهداف خویش استفاده کرده‌اند، در حالی که در دوره جدید بازیگران غیردولتی ابزار خشونت را به منظور تأثیرگذاری بر مردم به کار می‌گیرند. کلازویچ در این باره توصیف جالبی ارائه نموده است. به تعبیر او، جنگ به مثابه ابزار مشروع در خدمت اهداف بازیگران قرار گرفته است. از این رو، می‌توان گفت که جنگ، خشونت و تهدید ابزار بازیگران متعارض اجتماعی فراملی در عصر حاضر بوده و تحول یافته است.

۵- امنیت بین‌المللی

مقوله امنیت بر پایه اشتراکی از برداشت‌های بین‌الذلهانی در تقابل با تهدید شکل می‌گیرد و توسعه پیدا می‌کند. این دو مقوله در فضای امنیت بین‌الملل دارای دو بعد نرم‌افزارانه و سخت‌افزارانه هستند.* در این مفهوم، گسترش رویکرد نرم‌افزارانه به مقوله امنیت، موجب شده که در کنار تأکید بر ابزارهای فیزیکی ایجاد امنیت، بر عوامل روان‌شناسانه نیز تأکید صورت گیرد. در این امتداد، عوامل روانی و فرهنگی مانند اعتماد، انسجام، توافق بر پایه ارزش‌ها، هنجارهای اجتماعی و بین‌الذلهانی در سطح جامعه نیز مورد توجه قرار می‌گیرد.^{۲۸} بر این اساس باید عنوان داشت که امنیت بین‌المللی بیش از آن که بر اساس نموده‌های قدرت سخت‌افزاری استوار باشد، بر میزان احساس خطری که بازیگران از مورد تهدید قرار گرفتن هنجارهای جمعی و درک و فهم مشترکی که بازیگران از یکدیگر قایل هستند، بنا یافته است.^{۲۹} امنیت، احساس آرامشی است که بازیگران از محفوظ بودن ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی به دست می‌آورند.^{۳۰} در این معنی، امنیت امری بین‌الذلهانی پنداشته می‌شود و بر ابعاد ذهنی و روان‌شناختی آن تأکید صورت می‌گیرد. بر این پایه، این «ذهنیت» اصالت یافته از عوامل متعدد در فضای بین‌الذلهانی، «جوهره امنیت» را شکل می‌دهد. در این برداشت جوهره امنیت دارای ویژگی‌های زیر می‌باشد:

۱. نسبی بودن امنیت: در جهان امروزی دستیابی به امنیت مطلق ناممکن است؛ چراکه قدرت به عنوان متغیر نسبی یکی از مبناهای مهم تحصیل امنیت محسوب می‌شود. نسبییت قدرت، زمینه نسبییت امنیت را به وجود می‌آورد که در نتیجه دولت‌ها نیز سطح نسبی از آن را دارا خواهند بود. بنابراین با تغییر میزان قدرت و موجودیت تهدیدات بالقوه و بالفعل حتی قوی‌ترین دولت‌ها نیز امنیت مطلق نخواهند داشت؛

* تهدید نرم، ایجاد تغییرات در نظام ارزش‌های اجتماعی، روحیه ملی و حتی هویت ملی به منظور تغییر در ساختار سیاسی است؛ در حالی که تهدید سخت، برخورد فیزیکی از بیرون یک نظام سیاسی است که به صورت مستقیم ساختار سیاسی را هدف و تحت تأثیر قرار می‌دهد. (تولایی، کلهر، زورق و دیگران، ۱۳۸۷: ۹) به نظر می‌رسد، القاعده با تحول در ارزش‌های گروهی از مردم، روحیه و هویت ملی افراد را متأثر می‌سازد. این عامل زمینه تهدید سخت‌افزارانه را فراهم می‌سازد و تهدید سخت نمادین با استفاده از تکنولوژی ارتباطات، موجب همگانی شدن تهدید می‌شود. این موضوع نیز روحیه ملی، هویت ملی و مشروعیت سیاسی را زیر سؤال می‌برد.

۲. ذهنی‌بودن امنیت: اصولاً احساس امنیت یا عدم امنیت یک برداشت یا امر ذهنی است که ریشه در اعتقادات و باورهای مذهبی، اخلاقی و فرهنگی مردم و رهبران یک کشور دارد؛
۳. سنجش ناپذیری امنیت: امنیت با میزان قدرت یک کشور در کنترل فضای حیاتی خویش رابطه‌ی مستقیم دارد؛ یعنی اگر در بخشی از حوزه حیاتی یک کشور ناامنی ایجاد گردد، نمی‌توان ادعا کرد که حوزه‌های دیگر امنیت این بازیگر قابل کنترل است.

تعدد و تکثر منابع قدرت و به تبع آن امنیت و تهدید، حوزه معنایی و مفهومی امنیت را در معرض دگرگونی قرار داده است. این ویژگی به همراه شکل‌گیری فرصت و شرایط تکثر در کارگزاران امنیت و ناامنی، زمینه و فرصت‌های زیادی را برای گروه‌هایی همچون القاعده فراهم ساخت و حوزه مفهومی پدیده‌ای همچون امنیت را متحول کرد. در تبیین نقش تروریسم در تحول مفهومی امنیت، در ابتدا لازم است سیر تحولات عمومی امنیت را با در نظر داشت سه موج اساسی بررسی کرد. این سه موج را می‌توان زیر عنوان‌های زیر شرح داد:

موج اول: این دوره در تحول مطالعات امنیت بین‌الملل، از آغاز جنگ سرد نشأت می‌گیرد. در این دوره، امنیت و تهدیدات امنیتی بیشتر در بُعد نظامی مطرح است که از فضای رقابت دو بلوک شرق و غرب و روند حاکمیت مسابقه تسلیحاتی سرچشمه می‌گیرد. این رویکرد از مطالعات امنیت، بیشتر ماهیت سلبی داشته است. به صورت مشخص آغاز این موج را از ابتدای جنگ سرد تا اوایل دهه ۱۹۸۰ می‌توان عنوان داشت.^{۳۱} در توصیف عام‌تر از امنیت در موج اول می‌توان بیان کرد که در این دوره امنیت می‌توانست فقط در سایه قدرت نظامی تأمین گردد. در واقع این موج با مبنا قرار دادن این عبارت که «انسان، گرگ انسان است»، امنیت را در سایه‌ی قدرت ممکن دانسته است. از این رو، این رویکرد با دست دوم دانستن امنیت بعد از قدرت، تنها به اصول صوری آن تأکید داشته و به مبانی و پیش‌بایسته‌های مختلف اجتماعی دورن امنیت توجهی نمی‌کند.

موج دوم: در این موج گرایش بازیگران عرصه بین‌الملل، یعنی دولت‌ها، به سمت امنیت بین‌المللی بیشتر گردیده و منجر به همگرایی آنها می‌شود. رویکرد حاکم بر امنیت در این موج، از دهه ۸۰ شروع شد. طبق اندیشه‌های گورباچف، رقابت‌های طولانی دو بلوک شرق و غرب نشان داد که قدرت سخت و راه حل نظامی برای تأمین امنیت، راه حل مناسب نیست. گورباچف معتقد است که

فصل چهارم - نقش تروریسم در تحول امنیت بین‌المللی | ۱۴۹

«هیچ کشوری نمی‌تواند منحصرأ با تکیه بر قدرت نظامی... امنیت خود را تأمین کند؛ استقرار امنیت... تنها می‌تواند با بهره‌گیری از ابزارهای سیاسی قابل حل باشد»^{۳۲}

موج سوم امنیت: موج سوم امنیت با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی آغاز گردید. پایان یافتن نظام دوقطبی و جنگ سرد، از جمله تحولات مهمی بود که در پی آن فضای نظامی، سیاسی و اقتصادی دچار تحول گردید و فضای همکاری جهانی برای تأمین امنیت بیش از پیش گسترش یافت. موج سوم امنیت بیشتر با شرایط جهانی، یعنی «امنیت جهانی» پیوند زده شد. در فضای جدید بین‌المللی، امنیت از حالت کلان با بازیگران جهانی و دولتی به بازیگران نوین و خرد غیردولتی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی تحول یافت. در این فضای جدید، امنیت بیشتر از نیازها و ارزش‌های حاکم بر اصول انسانی مانند حقوق بشر، آزادی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و تضاد بین آنها نشأت می‌گیرد.

با توجه به موج‌های بیان‌شده، جایگاه القاعده در شکل‌گیری و توسعه موج‌های امنیتی را می‌توان تفسیر کرد. القاعده به عنوان کشنکر اصلی تروریسم، اگرچه در موج اول و دوم و به خصوص در رقابت‌ها و بلوک‌بندی‌های جنگ سرد، در افغانستان و در جنگ علیه بلوک شرق ظهور کرد، اما در فضای موج سوم مطالعات امنیتی به عنوان بازیگر مهم امنیت بین‌المللی مطرح شد. یکی از شاخصه‌های مهم موج سوم، ظهور بازیگران نوین غیردولتی سیاسی و فرهنگی است و القاعده از چنین فضایی برای حفظ منافع هویتی و فرهنگی خود، علیه ناهنجاری قدرت حاکم ظهور می‌کند و تأثیرات مهمی در امنیت بین‌المللی می‌گذارد. این تأثیرات در قالب عناوینی مانند افزایش گستره‌ی مفهوم امنیت، گسترش جایگاه فرهنگ در موج جدید امنیت بین‌الملل و تحول حوزه امنیت از محدوده سرزمینی به امنیت گروه‌های انسانی در سطح بین‌الملل، قابل بحث است که در بخش‌های بعدی این عنوان مورد بحث قرار می‌گیرد.

۵-۱- افزایش گستره‌ی مفهوم امنیت

مطالعات چگونگی گسترش افقی مفهوم امنیت در دهه ۱۹۸۰ در مکتب کپنهاگ و نوشته‌های باری بوزان مورد بحث قرار گرفت. بوزان در کتاب «مردم، دولت‌ها و هراس»، تهدیدات امنیتی را نشأت گرفته از پنج مؤلفه اصلی مانند سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، محیطی و نظامی تبیین می‌نماید.^{۳۳}

او با طرح این پنج مؤلفه دامنه امنیت را در حوزه نظری وسعت بخشید. طرح بوزان در خصوص توسعه حوزه امنیت از نظامی تا فضای انسانی و ملکی، با عملیات‌های سازمان القاعده به عنوان توسعه‌دهنده‌ی عملی نگرش بوزان، جنبه عینی به خود می‌گیرد.

در پی گسترش کنش‌گری القاعده پس از ۱۱ سپتمبر، تهدید، با جهانی‌شدن ارتباطات، اطلاعات و تکنالوژی همراه شد. این امر منجر گردید که اول، دولت‌ها به عنوان بازیگر امنیت بین‌الملل و دوم، افراد جامعه بین‌المللی از تهدید متأثر شدند.^{۳۴} تأثیرپذیری دولت‌ها، زمینه تحول در کنش‌گران امنیت بین‌الملل را فراهم ساخت. تعدد بازیگران و تحول در توان بازیگران، ابزارها و روش‌های تهدید و امنیت‌سازی را دچار تحول کرد. به گونه‌ای که توان نظامی دولت‌ها گسترش یافت و در سوی دیگر، تهدید و بازیگران غیردولتی زمینه‌ی چندبعدی شدن امنیت بین‌المللی و گسترش نگرانی امنیتی در عرصه‌های مختلف را فراهم کرد.

افزایش بودجه امنیتی و توان حکومت‌ها در کنار ظهور بازیگران انارشیک غیردولتی همچون القاعده و دیگر گروه‌های تروریستی بعد از جنگ سرد، نگرانی‌های امنیتی را افزایش داده است که بحث مهم دیگری است. گسترش تکنالوژی کیمیایی، بیالوژیکی و هسته‌یی در تولید امنیت و تهدید، ضرورت همکاری بین‌المللی مبتنی بر منافع عینی را به شکل نظام جایگزین یا مکمل در ایجاد امنیت به وجود آورده است.^{۳۵} در چنین وضعیتی ظهور و گسترش فعالیت بازیگر غیردولتی در متن دولت‌ها، می‌تواند بر چندبعدی شدن تهدید بیفزاید.

مفهوم امنیت بین‌المللی متأثر از واقعیت‌هایی است که منافع کشورها را حفظ و یا تهدید می‌کند. دولت‌ها واقعیت‌های سخت‌افزارانه و حوادث امنیتی را به عنوان بنیاد و اساس گسترش و یا محدود ساختن بُعد نرم‌افزاری امنیت بین‌المللی به کار می‌برند. حوادث تروریستی در فواصل سال‌های ۱۹۶۸ تا ۱۹۹۷ فقط بین ۱۲ تا ۷۰۴ کشته در سال در نوسان بود.^{۳۶} در این دوره، مفهوم امنیت بیشتر متأثر از دولت‌ها و تهدیدات آنها بوده و تهدید تروریسم اهمیت چندانی در نظر بازیگران نداشته است. گسترش تسلیحات کیمیایی، بیالوژیکی و هسته‌یی، خسارات و تهدیدات یک جنگ خرد را چندین برابر افزایش داده است. تسلیحات کشتار جمعی، یا ایجاد میکانیزم بازدارندگی، به مثابه عامل

فصل چهارم - نقش تروریسم در تحول امنیت بین‌المللی | ۱۵۱

ثبات‌بخش در روابط دولت‌ها پنداشته می‌شده است. حملات تروریستی یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، از یک سو میزان تلفات را در سال ۲۰۰۱ با ۴۵۴۸ کشته و به اوج خود رسانید و از سوی دیگر زمینه ناکارآمدی بازدارندگی را فراهم ساخت. تحول آمار تلفات ناشی از تهدیدات تروریسم و احتمال این که تسلیحات کشتار جمعی (تسلیحات کیمیایی، بیالوژیکی و هسته‌یی) در دسترس گروه‌های تروریستی مثل القاعده قرار بگیرند، موجب تحول در پویایی بازیگران غیردولتی در سطح امنیت بین‌المللی شده است.^{۳۷}

دامنه مفهوم امنیت بین‌المللی در فضای پس از ۱۱ سپتامبر بیشتر در رسانه‌های عمومی، قطعنامه‌ها، کنوانسیون‌ها و قوانین داخلی کشورها نفوذ و گسترش یافته است. در این راستا تعبیر پل راجرز در مورد وضعیت امنیت بین‌المللی، عبارت مناسبی است. راجرز در کتاب «زوال کنترل: امنیت جهانی در قرن بیست و یکم» به جهانی اشاره می‌کند که در آن بی‌ثباتی بین‌المللی و دغدغه امنیت بین‌المللی یک اصل خواهد بود.^{۳۸} بخش مهمی از این بی‌ثباتی ناشی از احساس خطری است که بازیگران غیردولتی جدید، نظیر القاعده، از اضمحلال منافع فرهنگی و هویتی خود در مسیر جهانی شدن و یا غالب شدن فرهنگ و یا هویت قدرت‌مدار می‌کنند.

۲-۵. گسترش جایگاه فرهنگ در موج جدید امنیت بین‌المللی

در تاریخ روابط بین‌الملل، فرهنگ در اشکال مختلف ظهور کرده است؛ گاهی در قالب ایدئولوژی سیاسی که دولت‌ها از آن برای انسجام بهره برده‌اند و گاهی در قالب ایدئولوژی اجتماعی و فرهنگی که موجب انسجام گروه‌های مشخص شده است. در این مفهوم همان طور که فرهنگ در قالب ایدئولوژی سیاسی در انسجام و منازعات دولت‌ها نقش مؤثر داشته، گروه‌های اجتماعی نیز مؤثر واقع شده است.

با توجه به تبیین نقش ایدئولوژی القاعده و دیگر گروه‌های تروریستی، به نظر می‌رسد که جنگ، تنها به عنوان ابزار ادامه‌دهنده منافع عینی و سیاست آنان پنداشته نمی‌شود، بلکه بیشتر وسیله‌ای برای امتداد هویت این بازیگران تلقی می‌گردد. این گروه‌ها در پی انتحار ظاهر می‌شوند و در پی انتحار، مشروعیت ایدئولوژیک پیدا می‌کنند.^{۳۹} اگرچه در مطالعات امنیتی موج جدید، «فرهنگ» و «هویت»

جایگاه مهمی دارند، با این حال ظهور القاعده و دیگر گروه‌های تروریستی به عنوان بازیگران هویتی و فرهنگی انارشیک، این جایگاه را به صورت جدی تقویت می‌کند و مطالعات جدید امنیت را به سمت مباحث تقدم و تأخر فرهنگی در باب امنیت سوق می‌دهد. در مطالعات جدید امنیت بحث تقدم و تأخر فرهنگ و امنیت از جمله مباحث مهم محسوب می‌شود. در این مبحث ما با سه رویکرد با عناوین زیر روبه‌رو هستیم:

اول) تقدم امنیت بر فرهنگ: در این دیدگاه، فرهنگ به عنوان تابعی از امنیت و شرایط امنیتی مطرح می‌شود. این دیدگاه در نظریه‌های مارکس قابل پی‌گیری است. مارکس فرهنگ و سیاست را از مقوله‌های روبنایی می‌داند و اذعان می‌دارد که فرهنگ به هیچ روی از استقلال برخوردار نیست؛ از یک سو بازتاب منافع یک طبقه و از سوی دیگر ابزاری در دست طبقه مسلط است.^{۴۰} در این دسته مباحث، فرهنگ در شکل‌گیری امنیت جایگاهی ندارد و ماهیت امنیت و ناامنی با توجه به قدرت سخت شکل می‌گیرد.

دوم) تقدم فرهنگ و ایدئولوژی نسبت به امنیت: در این نگرش فرهنگ و هویت چیزی شبیه ناخودآگاه جمعی متأثر از تصورات اکتسابی و غیراکتسابی تلقی می‌شود که به تمام رفتارها، اندیشه‌ها و نهادها جهت می‌دهد. مکتب فرانکفورت یا همان مکتب انتقادی از مهم‌ترین طرفداران تقدم فرهنگ بر امنیت است. همچنین در دوران معاصر تقدم فرهنگ و ایدئولوژی با نظریه برخورد تمدن؛ اندیشه متأثر از نظریه‌های هانتینگتون، در تحلیل و پیش‌بینی رفتار دولت‌ها و مسایل امنیتی جهان امروز مواجه هستیم که نشان این گزینه همچنان قابلیت‌های خود را در انسجام رفتارهای تروریستی بازیگران این عرصه دارا می‌باشد.^{۴۱}

سوم) تأثیر متقابل فرهنگ و امنیت: اندیشه تأثیرپذیری فرهنگ و سیاست از همدیگر، بیش از دو نگرش فوق‌مورد توجه کارشناسان امروز قرار گرفته است. در این زمینه می‌توان به عنوان مثال به اندیشه‌های گیدنز و تالکوت پارسونز اشاره نمود. پارسونز و گیدنز با رد تأثیرپذیری یک‌طرفه معتقدند که سیاست و فرهنگ در یک تعامل دوطرفه قرار دارند و نباید به یکی از آنها اولویت

فصل چهارم - نقش تروریسم در تحول امنیت بین‌المللی | ۱۵۳

بخشید. در عین حال، سازه‌انگاری، دیدگاه مشابهی درباره نقش هنجارها، بازیگران و ساختارها به صورت دوسویه ساخته دارد.^{۴۲}

با توجه به ظهور القاعده و گسترش مفهوم ایدئولوژی پس از ۱۱ سپتمبر به عنوان محور مشروعیت‌ساز حملات انتحاری و دیگر کنش‌های تروریستی، رابطه امنیت و فرهنگ نسبت به دوران پیش از ۱۱ سپتمبر متفاوت جلوه نموده است. اشاره جورج بوش، رئیس‌جمهور اسبق آمریکا، به «آغاز جنگ‌های صلیبی دیگر» حاوی مفهومی مبتنی بر تقابل ایدئولوژی اسلام و مسیحیت ارزیابی شد. این اظهار نظر، این ایده را می‌رساند که علی‌رغم تلاش برای نادیده‌انگاری مسایل فرهنگی، بازیگران همچنان به نحوی به این مسایل وابسته‌اند و این موضوع اهمیت خاص خود را در مطالعات امنیت بین‌المللی داراست. بر این اساس می‌توان گفت که با توجه به رابطه دوسویه امنیت و ایدئولوژی امروزه نمی‌توان مطالعات ایدئولوژی را در مطالعات امنیت بین‌المللی نادیده گرفت.

۳-۵. تحول از امنیت سرزمینی به امنیت انسان و گروه‌ها در امنیت بین‌المللی

تحول امنیت از حوزه سرزمینی در چارچوب روابط بین‌الملل، بحثی است که از چند قرن پیش به عنوان مبنا و اساس طرح و تمرکز سیستم‌های دفاعی در برابر تهاجمات فزینگی به منظور پاسداری از سرزمین‌ها و ملت‌ها مطرح بوده است. در دوران جنگ سرد، سلاح هسته‌ای به عنوان عنصر تعیین‌کننده بازدارنده در تصرف سرزمین‌های تحت نفوذ قدرت‌ها، مطرح بود.^{۴۳} حال آنکه با خلق ادبیات جهانی‌شدن و تحول هر عنصر بین‌المللی به سمت جهانی‌شدن، شیوه‌ی تحقق پاسداری از طریق سرزمین‌زدایی یا غیرسرزمینی‌شدن مطرح است. بنابراین، مهم‌ترین خصیصه‌ای که شیوه‌ی تحول پاسداری از امنیت بین‌المللی قدیم به امنیت بین‌المللی جدید را توضیح می‌دهد، غیرسرزمینی‌شدن دفاع یا تهاجم است.^{۴۴} حادثه ۱۱ سپتمبر و ظهور گروه‌های تروریستی در جغرافیاها، سبب شد که تهاجم بدون در نظر داشت مرزهای رسمی، ظهور کند و در نتیجه‌ی آن، دفاع نیز ماهیت غیرسرزمینی به خود بگیرد. ظهور تهاجم و دفاع در ورای مرزهای دولت - ملت‌ها، از یک سو هویت دولت‌ها را کمرنگ نمود و از سوی دیگر انسان را به مثابه مهم‌ترین قربانی هدف، گرفت. این تحول یا گذار از ماهیت سرزمینی، کنش فعال و نفوذ در لایه‌های اجتماعی را برای تروریست‌ها فراهم

ساخته و مقابله با آنها را دشوارتر نموده است.^{۴۵} در نتیجه، دولت‌ها برای حفظ و پاسداری از انسان‌ها، مرزهای سرزمینی را نادیده گرفته و بدون در نظر داشت جغرافیای خاص، کنش امنیتی فراجغرافیایی انجام می‌دهند.

نقش تصمیم‌های سازمان ملل متحد در قالب قطعنامه و کنوانسیون‌ها، نیز به نادیده‌انگاری مرزها، کمک نمود. قطعنامه‌های شماره ۱۳۶۸ و ۱۳۷۳ از قطعنامه‌های مهم شورای امنیت است که حاوی تکالیف فراجغرافیایی کشورها در مقابل کنش فراجغرافیایی تروریست‌هاست. این قطعنامه‌ها بدون در نظر داشت جغرافیای خاص، تمام کشورها و دولت‌ها را مخاطب خود قرار می‌دهد. در نتیجه‌ی طرح این تکالیف، اقدامات ساختار امنیتی ناتو به سمت شرق گسترش پیدا کرد.

رفتار امنیتی سازمان ناتو می‌تواند یکی از مصادیق کنش فرامرزی دولت‌ها در برابر تروریسم باشد که در نتیجه‌ی تفسیر قطعنامه‌های شورای امنیت پس از حادثه ۱۱ سپتامبر شکل گرفته است. حادثه ۱۱ سپتامبر ناتو را مجبور به دفاع جمعی متفاوت ساخت و برداشت و درک از تهدیدات فرامرزی و فراسرزمینی را با تحول و بازنگری مواجه کرد. سازمان ناتو بر اساس مواد ۵ و ۶ پیمان‌نامه خویش، حوزه دفاعی ناتو را تنها در برابر تهدیدهای مستقیم و در حال جریان که به سرزمین کشورهای عضو صورت می‌گیرد، تعریف می‌نماید. به مرور زمان با گسترده‌تر شدن دامنه تهدید، تفسیر این مواد موجب تعمیم حوزه دفاعی ناتو به کشورهای غیرعضو و موجب توسعه جغرافیایی حمایتی ناتو گردید. اعضای ناتو با تحول در تفسیر این ماده‌ها، در وضعیتی که تهدیدات مستقیم به سرزمین کشورهای عضو ناتو وجود نداشته باشد، در جهت رهایی از تهدید، تروریسم را به عنوان تهدید استراتژیک در صدر کنش‌های امنیتی و انسانی خود قرار می‌دهد.^{۴۶} شرط نقض نشدن حاکمیت کشورهای مورد تهدید تروریست در اثر اقدامات دفاعی سازمان ناتو، مبنای توسعه دامنه دفاعی این سازمان را با مشکل روبه‌رو نمی‌کند. پذیرفته شدن این شرط از جانب کشورهای مورد تهدید تروریست وجه الزام‌آور و عملی شدن این تفسیر را فراهم می‌سازد. حضور ناتو در افغانستان که با حملات علیه سازمان القاعده آغاز گردیده و تا عصر حاضر ادامه دارد، مورد عینی از تفسیر تسری محور مفاد مواد ۵ و ۶ اساسنامه سازمان ناتو و قطعنامه‌های شورای امنیت پس از حادثه ۱۱ سپتامبر محسوب می‌گردد. بر این اساس، نه تنها افغانستان حضور توأم با حملات ضدتروریستی ناتو

فصل چهارم - نقش تروریسم در تحول امنیت بین‌المللی | ۱۵۵

را اشغال سرزمینی نپنداشت، بلکه از آن استقبال نیز کرد. کشته شدن بن‌لادن در خاک پاکستان از سوی نیروهای امریکایی، مصداق دیگری از تفسیر مواد مذکور است که بدون در نظر داشت حاکمیت پاکستان انجام شد.

شکستن مرزهای حاکمیتی برای حمایت از گروه‌های انسانی، تحول مفروضی بود که در محتوای تفسیر قطعنامه‌های شماره ۱۳۷۳ و شماره ۱۳۶۸ و مواد ۵ و ۶ اساسنامه سازمان ناتو تحقق پیدا کرد. این موضوع جریان صعودی اهمیت حمایت از گروه‌های انسانی را در ماورای سرزمین‌ها نشان می‌دهد. حمایت از انسان‌ها و گروه‌های انسانی، به مثابه عامل گسترش‌دهنده مفهوم امنیت انسانی و خرد شدن کنش‌های امنیتی در روابط بین‌الملل محسوب می‌گردد.

کنش‌های امنیتی خرد و نفوذ مفاهیم آن در ادبیات امنیت بین‌المللی، تأثیرات مهمی را به همراه داشته است. یکی از تأثیرات انکارناپذیر، تحول در مرجع امنیت است. در ادبیات مطالعات امنیت بین‌المللی، دولت‌ها، سازمان‌ها و بازیگران غیردولتی به عنوان مراجع امنیت معرفی شده بودند؛ اما به نظر می‌رسد که این مراجع در امنیت بین‌المللی دچار بحران شده‌اند. اهمیت تعقیب گروه القاعده و شکار بن‌لادن در رسانه‌ها، نشان‌دهنده این امر است که فرد و گروه‌ها به عنوان مرجع در امنیت بین‌المللی، زوال مطالعات سنتی نهادی را فراهم ساخته است. در عرصه بین‌المللی، امنیت نه برای دولت‌ها، بلکه برای افراد و نه در قالب مرزهای ملی، بلکه در سطح جهانی مطرح است. از این رو، مناسب‌تر است که در تبیین مرجع امنیت در سطح بین‌الملل به جای استفاده از «امنیت بین‌المللی»، از واژه «امنیت جهانی» که فرد کوچک‌ترین عنصر آن محسوب می‌شود و دارای ابعاد گوناگون سیاسی، اجتماعی و هویتی است، استفاده شود.^{۴۷} با ارتقای جایگاه امنیت انسانی در ادبیات امنیت بین‌الملل، می‌توان دو نتیجه مهم را استنباط کرد؛ اهمیت دفاع از امنیت انسانی، اول) موجب گسترش مفهوم امنیت بین‌المللی شده است، دوم) فراهم‌کننده زمینه تحول امنیت در ادبیات بین‌الملل از سرزمین به انسان شده است.

۵-۴- تروریسم و تحول در ماهیت و کارکرد کنش‌گران امنیت بین‌الملل

تحول مفهومی و گسترش دامنه مفهوم امنیت، بیشتر محصول کنش‌گران جدید در روابط بین‌الملل است. کنش‌گران جدید دارای ظرفیت تحول بیشتر از دولت‌ها می‌باشند. در چند دهه اخیر، نقش

بازیگران غیردولتی در تحول ساختار اقتصاد و حقوق بین‌الملل، نشان‌دهنده رشد فزاینده جایگاه این بازیگران در روابط بین‌الملل بوده است. کنش‌گران غیردولتی در تمامی ابعاد تحولات ملی و بین‌المللی نقش تأثیرگذار داشته‌اند که در گسترش تهدیدات امنیتی نظیر تروریسم و جرایم فراملی و تأمین امنیت بیشتر ملموس بوده است. این تأثیرگذاری بیشتر از ظهور پدیده‌های جهانی مانند تکنالوژی ارتباطی، وابستگی متقابل دولت - ملت‌ها و دیگر بازیگران سیاسی فراملی نشأت یافته است.^{۴۸} تأثیرپذیری متقابل بازیگران امنیت بین‌الملل وضعیتی را شکل داده که تحول در یک بازیگر، زمینه‌ساز تحول در رفتار بازیگران دیگر شده است. القاعده پس از ۱۱ سپتمبر به عنوان یک بازیگر غیردولتی انارشیک، ضمن گسترش تهدیدهای بین‌المللی، از یک سو جایگاه و عملکرد دولت را در جهت برخورداری از توجه مردم متأثر نمود و در سوی دیگر باعث تحول هویت و عملکرد بازیگران غیردولتی (مانند شکل‌گیری گروه داعش) در امنیت بین‌المللی گردید.

۱-۴-۵- افزایش اهمیت دولت در امنیت بین‌المللی

دولت و جایگاه امنیتی (سخت‌افزاری) آن در امنیت بین‌المللی، پیش از سال ۲۰۰۱ و به خصوص در فاصله بین سال‌های ۱۹۹۱ - ۲۰۰۱، به علت نبود چالش‌گر جدی رو به زوال گراییده بود. این تهدید تروریسم در پی حادثه ۱۱ سپتمبر بود که اهمیت امنیت ملی و دولت را به عنوان حافظ آن افزایش داد. پس از این حادثه، مردم امریکا به دولت به عنوان مهم‌ترین حافظ امنیت ملی و کنش‌گر امنیت بین‌المللی در مبارزه با تهدیدات بین‌المللی، بیشتر احساس نیاز می‌نمودند. این احساس نیاز باعث بازخوانی دوباره امنیت ملی به مثابه یکی از مفاهیم سنتی مطالعات این حوزه در روابط امنیتی بازیگران محیط بین‌المللی شد.^{۴۹}

اعتماد مردم امریکا به حکومت، یک روز پس از حادثه ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ در مقایسه با اواسط دهه ۱۹۶۰ به صورت بی‌سابقه‌ای گزارش شد. نمونه عینی این نتیجه‌گیری، سنجش آماری روزنامه‌های لس‌آنجلس تایمز و واشنگتن‌پست است که در دوره‌های پیش و پس از ۱۱ سپتمبر صورت گرفته است. ارزیابی لس‌آنجلس تایمز درباره سطح اعتماد مردم نسبت به حکومت در مارچ ۲۰۰۱، از آخرین ارزیابی‌های پیش از ۱۱ سپتمبر است. در این ارزیابی ۲۹ درصد از مردم به دولت واشنگتن اعتماد داشته‌اند و معتقد بودند که آنچه را دولت درست می‌داند، می‌تواند انجام دهد. این ارزیابی

فصل چهارم - نقش تروریسم در تحول امنیت بین‌المللی | ۱۵۷

در دوره پس از ۱۱ سپتمبر در دوره زمانی ۲۵ - ۲۷ سپتمبر توسط واشنگتن پست انجام شد. مردم می‌گفتند که همیشه و یا اکثر اوقات به حکومت واشنگتن اعتماد دارند. گزارش نشان داد که ۶۴ درصد از مردم امریکا به حکومت اعتماد دارند. گسترش سطح اعتماد مردم به حکومت نسبت به دوره پیش از ۱۱ سپتمبر، تقریباً به بیش از دو برابر افزایش یافت.^{۵۰} نتایج به دست آمده از این موضوع در برخی دیگر کشورها، که خطر تهدید تروریسم وجود داشت، نیز صادق بود. بر این اساس، بودجه دفاعی و امنیتی دولت‌ها گسترش و تأکید دولت‌ها بر جایگاه سخت‌افزاری‌شان افزایش یافت. اهمیت یافتن جایگاه سخت‌افزاری دولت‌ها و بازخوانی مفهوم سنتی امنیت ملی در سیاست خارجی دولت‌ها، بازخوانی معمای امنیت را در حوزه تعاملات امنیت بین‌الملل گسترش می‌دهد. بازخوانی مفهوم سنتی امنیت ملی در پی گسترش احساس تهدید در میان مردم امریکا، علاوه بر این که موجب جلب اعتماد ملت به دولت شد، هزینه زیاد مالی را برای دولت امریکا نیز به دنبال داشت. هزینه دفاعی امریکا در فاصله سال‌های ۲۰۰۱ - ۲۰۱۳ به بیش از ۷ تریلیون دلار رسید که در مقایسه با دوره پیش از ۱۱ سپتمبر، افزایش چشمگیری را نشان می‌دهد.^{۵۱} علی‌رغم این هزینه مالی از سوی امریکا و دیگر کشورها، گسترش فعالیت بازیگران انارشیک تروریستی و احساس خطر هویتی و فرهنگی، همچنان فراروی دولت‌ها مهم و جدی به نظر می‌رسد.

بازگشت به مفاهیم سنتی امنیت، چنان که نگرانی و معمای امنیت را در محیط بین‌المللی افزایش داده، کارآمدی مبارزه دولت‌ها را در برابر بازیگران نوین امنیتی با چالش همراه ساخته است. این واقعیت پس از گذشت نزدیک به دو دهه از اقدامات امریکا در برابر تروریسم در افغانستان و خاورمیانه، به روشنی و وضوح قابل درک است. بنابراین یکی از تأثیراتی که تروریسم در پرتو حادثه ۱۱ سپتمبر و ظهور القاعده در ادبیات بین‌المللی به وجود آورده است، بازیابی و بازخوانی مفهوم سنتی امنیت ملی و گسترش محبوبیت حکومت‌ها و ظهور دولت قدرتمند در میان مردم بوده است. در عین حال، این محبوبیت برای مدت بسیاری حفظ نشده و برخورد سنتی با امنیت در دوره‌ای نزدیک به دهه، موجب کاهش محبوبیت حکومت‌ها به مثابه تأمین‌کننده امنیت، شده است.

۲-۴-۵- تحول از کنش فردی به کنش جمعی در امنیت بین‌المللی

در جهان معاصر گرایش‌های کلی امنیت بیشتر در حال تحول و دگرگونی به سمت «جمعی شدن»^{*} است. این گرایش‌ها شامل اشکال چندجانبه‌گرایی در حوزه امنیت، نقش ائتلاف‌ها، ظهور و تا حدودی از بین رفتن اقدامات مربوط به حفظ و استقرار صلح، گرایش به مداخله و همچنین محدود کردن مداخله می‌باشد. امنیت دسته‌جمعی از جمله ابتکارات جامعه ملل در قرن بیستم است. امنیت در این دوره تنها بر خودیاری ملی، دولت‌محوری، بقا و یا موازنه‌ی قدرت مبتنی بر مفاهیم سنتی امنیت نبود، بلکه ایجاد تعهدات مشترک بود. دولت‌ها مسؤولیت گرفتند تا در اقدامات مشترک علیه دولت‌هایی که تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی دیگران را مورد تهدید قرار می‌دهند، مشارکت نمایند.^{۵۲}

امنیت دسته‌جمعی پیش از ۱۱ سپتمبر بیشتر با محوریت حفظ امنیت در برابر دولت‌ها مورد استفاده قرار گرفت؛ در حالی که در دوره پس از حادثه ۱۱ سپتمبر، تعامل جمعی در برابر بازیگران غیردولتی به وجود آمد. در این دوره اهمیت نقش دفاع جمعی برای کشورهایی که در متن تهدید قرار نداشتند، از اولویت لازم برخوردار نبود. وقوع حادثه ۱۱ سپتمبر به عنوان نقطه آغاز تهدید امنیت جهانی، همه دولت‌ها را در برابر تروریسم همسو ساخت. تهدید جمعی تروریسم به مثابه یک بازیگر غیردولتی، دولت‌ها را مجبور به اتخاذ تصمیم برای داشتن امنیت منسجم نمود و انگیزه دفاع جمعی را بیشتر در میان‌شان تقویت کرد.^{۵۳}

تحول از کنش فردی به کنش جمعی ارتباط مستقیمی با تحول در محیط بین‌المللی دارد. افزایش نقش شرکت‌های چندملیتی، نهادهای مالی و سازمان‌های غیردولتی در پرتو جهانی شدن، بسترهای تعامل منافع مشترک میان دولت‌ها را گسترش داد و این بسترهای مشترک، دولت‌ها را بیش از هر زمان دیگری مجبور به همکاری در برابر تهدید مشترک نموده است.^{۵۴} جهانی شدن و اشتراکات ناشی از آن در سطح بین‌المللی به نوعی منجر به گسترش انسجام فراملیتی میان بازیگران شده است؛ در حالی که امنیت در گذشته بیشتر بر اساس «شیوه‌های متمرکز زمامداری بر محور دولت به عنوان

* Collectivization of security: گرایش به سمت سازماندهی مسایل امنیتی بر مبنای چندجانبه، اما بدون وجود تشریفات نهادی مربوط به نظام امنیت جمعی تمام‌عیار.

واحد کلیدی» تعریف می‌گردید.^{۵۵} با گسترش تهدید مشترک تروریسم، میکانیزم‌های جمعی برای دفع تهدید بیش از هر زمان دیگری تقویت یافته است. جهانی شدن تهدید و میکانیزم‌های دفع تهدید، فرصت مناسبی برای کاهش پراکندگی و ایجاد همسویی میان واحدهای ملی، منطقه‌یی و جهانی بود. در این نگرش، دفاع جمعی و میکانیزم دفع پراکندگی جغرافیایی در حوزه امنیت، از طریق تفویض کارکردهای امنیتی دولت‌ها، به سطوح منطقه‌یی (مثل ناتو و اتحادیه اروپا و یا شانگهای)، جهانی (مثل ملل متحد) و بازیگران خصوصی (از قبیل سازمان‌های غیردولتی و شرکت‌های امنیتی خصوصی)* مطرح شده است.

تدوین میکانیزم دفاع جمعی یا کنش جمعی به منظور حمایت از امنیت جهانی، موضوعی است که از یک سو در مورد آن توافق وجود دارد و از سوی دیگر با اختلاف نگرش نیز همراه بوده است. کنش جمعی، بر اساس برداشت سنتی امنیت ملی در برابر یک بازیگر نوین غیردولتی انارشیک شکل گرفت. در ماهیت جمعی بودن این کنش مشکل جدی وجود نداشت؛ اما برخورد سنتی با تهدید از سوی بازیگران این کنش جمعی در برابر یک بازیگر نوین، مشکل برانگیز بوده است. در عین حال، نبود برداشت مشترک در مورد یک تهدید مشترک، چالش دیگری بود که کنش جمعی دولت‌ها را با چالش همراه می‌ساخت. از این رو، دولت‌ها در ائتلافی نظیر ناتو، اقدام به کنش جمعی در حفظ امنیت بین‌المللی به خصوص مقابله با تروریسم نموده‌اند. این اقدام نوعی گذار از کنش فردی به کنش جمعی در فضای پس از ۱۱ سپتمبر نیز تلقی گردید. معرفت، ادبیات سنتی و نگرش‌های متفاوت در مورد تهدید تروریسم و ناامنی، موجب نوعی تکثر نگرش در کنش جمعی دولت شده که باعث کاهش هماهنگی و عدم دستیابی به نتیجه مطلوب در طول نزدیک به دو دهه شده است.

۳-۴-۵- تحول در ماهیت و عملکرد بازیگران غیردولتی

القاعده پیش از ظهور داعش، به عنوان تنها بازیگر غیردولتی در فضای جدید امنیتی روابط بین‌الملل، نقش پررنگ و بااهمیتی را در تحولات چالش برانگیز امنیت در ۱۱ سپتمبر داشته است. نقش القاعده در پی خلق حادثه ۱۱ سپتمبر از دو جهت حایز اهمیت است: اول) این حادثه موجب تقویت جایگاه

* Localized.

امنیتی دولت‌ها در برابر تهدید بین‌المللی شده است، دوم) حادثه ۱۱ سپتمبر موجب تثبیت موقعیت انارشیک بازیگران غیردولتی در تحولات بین‌المللی گردید. نقش القاعده در تثبیت بازیگران غیردولتی، سبب شده است که این بازیگران با بهره‌مندی از مفاهیمی چون تروریسم شبکه‌یی، تروریسم پسامدرن، تروریسم انتحاری، تروریسم سایبری، تروریسم هسته‌یی و بیوتروریسم، شکل تازه‌ای به خود گیرد و در قالب مفهوم تروریسم جهانی شده یا تروریسم جهانی یاد شوند. تروریسم در قرن بیست و یکم، در نتیجه همسویی با مفاهیمی مانند ابرتروریسم یا تروریسم دهشت‌بار، تحول‌سازترین مفهوم در امنیت شده است.^{۵۶}

تروریسم بین‌المللی و تروریسم جهانی		
شاخص تحول	تروریسم بین‌المللی (قدیم)	تروریسم جهانی (جدید)
انگیزه	مدرن (منفعت)	پسامدرن (هویت)
الگوی تحلیل	بزاری	سازمانی
سازماندهی	سلسله‌مراتبی، دوپایه، سرزمینی	شبکه‌یی، تک‌پایه، غیرسرزمینی
استراتژی	باج‌خواهی جمعی	تحریک و برانگیختن
تاکتیک	آدم‌کشی، گروگان‌گیری	عملیات انتحاری
اهداف	امنیت ملی (نظامی، سیاسی)	امنیت میهنی (عمومی، زیرساخت‌ها)
سلاح	سبک، متعارف	کشتر جمعی، تخریب جمعی
قربانیان	محدود، گزینشی، سیاسی	انبوه، اکثریت خاموش

جدول ۴- تروریسم بین‌المللی و تروریسم جهانی

تحول مفهوم و یا افق تصویری تروریسم از «شاخص‌ها و فضای بین‌المللی قدیم» که محتوای معنایی و حرکتی خاص خویش را داراست، در جدول شماره ۴ به «فضا و شاخص‌های جهانی جدید» تبیین گردیده است. در این فضا الگو، سازماندهی، استراتژی، تاکتیک و اهداف تروریسم وسیع‌تر شده و در پی توسعه در مؤلفه‌های فضای بین‌المللی، قربانیان کنش‌های تروریستی نیز در این بحث، جمعیت بیشتری را احتوا کرده است. در نتیجه، تهدید با کنش‌گری القاعده فرصت و مجال بیشتری برای جهانی‌شدن کسب نموده است.

۶- تروریسم و تحول در ساختار امنیت بین‌المللی

ساختار و یا چارچوب‌های مطالعات امنیت بین‌المللی در جهان معاصر متأثر از عوامل مختلفی است. عناصر محیطی نظیر جهانی‌شدن، تحول در توانمندی بازیگران و ظهور بازیگران نوین، شرایط جدیدی را در تبیین ساختار و عملکرد بازیگران مهم امنیت بین‌المللی به وجود آورده است. بازیگران امنیت بین‌المللی متأثر از عناصر محیطی، کارکرد و عملکردهای متفاوتی را از خود بروز می‌دهند.^{۵۷} نوع برداشت از مفهوم امنیت و تهدید، بخش دیگری است که در شکل‌گیری ساختارهای مطالعاتی امنیت بین‌الملل تأثیر انکارناپذیر دارد. تحول در این سه عامل، موجب شکل‌گیری نظم و یا ساختار نوین در تفسیر امنیت بین‌المللی شده است. یکی از ویژگی‌های اصلی تبیین نظم امنیت بین‌المللی بر اساس مؤلفه‌های سنتی این حوزه، دغدغه خاطر درباره چگونگی توزیع قدرت، مبتنی بر اصل تک‌قطبی و یا سلسله‌مراتبی است؛ در حالی که تروریسم، جهاد و افراط‌گرایی مؤلفه‌های تازه‌ی غیردولتی را در تبیین نظم امنیت بین‌المللی به میان آورده است که دیگر نمی‌توان با مؤلفه‌های سنتی روابط و یا امنیت بین‌الملل را مطالعه نمود.

پس از وقوع حادثه ۱۱ سپتمبر و تحول در محیط امنیت بین‌المللی، ساختار امنیت بین‌الملل بر خلاف گذشته، روابط جدید و غیرقابل‌انتظاری را میان مسایل سیاسی، امنیتی و اقتصادی برقرار نمود که ظرفیت دولت‌ها را در راستای شناخت و کنش در برابر پدیده‌های جدید، به چالش کشیده است. در بررسی بحث تحول در ساختار امنیت بین‌المللی، پس از ۱۱ سپتمبر تحول در دو پدیده می‌تواند تحول در ساختار را پدید آورد. پدیده اول، اشاره به چگونگی عملکرد قطب برتر در امنیت بین‌المللی دارد. در این مفهوم، عملکرد آمریکا پس از حادثه ۱۱ سپتمبر نسبت به دوره پیش از این حادثه، تفاوت‌هایی داشته است که بررسی آنها یکی از عناصر تحول در ساختار امنیت بین‌المللی می‌باشد. پدیده دوم، تحول در ادبیات مطالعه امنیت بین‌المللی در دوره پس از ۱۱ سپتمبر است. در این دوره، موضوعات جدیدی مانند گذار به چندقطبی‌شدن در امنیت بین‌الملل و تحول از رویکرد رئالیستی به رویکرد سازه‌انگاری، و کاهش اهمیت بازدارندگی که ساختارهای مطالعاتی این حوزه را نسبت به دوره‌ی پیش از ۱۱ سپتمبر متفاوت ساخته است، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۶-۱- گذار به چندقطبی شدن در امنیت بین‌الملل

ساختار امنیت بین‌الملل متأثر از عناصر پیرامونی خویش در تحول مداوم قرار دارد. تحول در سازمان‌های بین‌المللی، بازیگران، الگوها، قواعد، نورم و رویدادهای استراتژیک، زمینه‌ی تحول در ساختار امنیت بین‌المللی را فراهم می‌سازد. توانمندی بازیگران و میزان فاصله آنها با یکدیگر، یکی از عناصر تعیین‌کننده ساختار امنیت بین‌المللی است. در دوران پس از جنگ سرد و تضعیف اتحاد جماهیر شوروی، صلح‌سازی تک‌قطبی و برتری سرمایه‌داری لیبرال زمینه تحول در فاصله قدرت بازیگران را فراهم ساخت.^{۵۸} در این دوره، امریکا به عنوان قطب برتر و تنها بازیگر توانمند پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، فرصت و مجال بیشتری برای صلح‌سازی و اعمال نفوذ داشته است. امریکا تنها بازیگری بوده که توانمندی نمایش قدرت سخت و نرم در سطح جهانی را دارا بوده است. به تعبیر برخی از نویسندگان، امریکا هژمون باقی‌مانده از جنگ سرد است. هژمون به تعبیر والراشتاین به بازیگری گفته می‌شود که به صورت وسیع قواعد و آرزوهای خویش را در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی، دیپلماتیک و حتی فرهنگی بر دیگران اعمال می‌کند.^{۵۹} از این رو، ساختار امنیت بین‌الملل به صورت مستقیم با میزان قدرت و فاصله این بازیگران با یکدیگر ارتباط مستقیم دارد.

تروریسم، به مثابه یک تهدید چندبعدی تازه در تحول میزان قدرت بازیگران تأثیرگذار بوده است. ظهور بازیگران غیردولتی انارشیک تروریستی و تهدیدهای زیست‌محیطی، شرایط تازه‌ای را برای محیط بین‌المللی به میان آورده است. تحول در عناصر محیطی، شرایط تازه‌ای را برای سنجش هژمون حاکم به وجود آورده است که به نظر نمی‌رسد امریکا این شرایط را در برابر تهدید تروریسم داشته باشد. امریکا در طول نزدیک به دو دهه گذشته در امر مبارزه با تروریسم و درگیری با بحران‌های سیاسی و نظم‌سازی در کشورها مانند افغانستان، عراق، سوریه و... درگیر بوده است. در طول این دوره، امریکا موفقیت‌چندانی در کاهش تهدید تروریسم نداشته است. گسترش تروریسم به حوزه‌های جغرافیای متعدد و ظهور جریان‌های اجتماعی و فرهنگی ضدآمریکایی در کشورهای مسلمان، از یک سو موجب افزایش مصارف امریکا شده و از سوی دیگر زوال نفوذ اقتصادی، سیاسی و فرهنگی این کشور را در شرق، به خصوص کشورهای مسلمان، فراهم ساخته است. کاهش همه‌جانبه قدرت

فصل چهارم - نقش تروریسم در تحول امنیت بین‌المللی | ۱۶۳

نفوذی امریکا فرضیه عدم توانمندی این کشور را در امر مبارزه با تروریسم برای بیش از یک دهه دیگر ثابت می‌نماید.

امریکا در دوره پس از حادثه ۱۱ سپتمبر دو جنگ را علیه دو حکومت - امارت طالبان در افغانستان و رژیم صدام در عراق - انجام داد. در نتیجه‌ی این دو جنگ، هر دو رژیم در سرزمین‌های عراق و افغانستان سقوط کرد و وضعیت امیدوارکننده‌ای را برای مردم هر دو کشور به وجود آورد. ظهور این امیدواری‌ها موجب ارزیابی مثبت جهانیان از اقدام امریکا شد و چهره‌ی آن در نزد مردم جهان و روشنفکران بهتر از پیش جلوه یافت. سقوط رژیم‌های دولتی دو کشور عراق و افغانستان از طریق براندازی عوامل سیاسی (نظامی، تجهیزاتی و اقتصادی) هر چند که در تبیین چهره مثبت جهانی از امریکا نقش مهمی داشت، اما بی‌ثباتی و ناپایداری هنجاری در این دو جامعه سبب شد که به مرور زمان چالش‌های جدی‌ فراروی دوام نقش هژمونیک امریکا گسترش یابد. به عبارت دیگر، در حالی که امریکا زمینه‌های سقوط رژیم سیاسی را فراهم نمود، بسترهای اجتماعی و فرهنگی در این دو کشور همچنان آستن بحران باقی ماند و باعث شد که نظم امریکایی پس از مدتی از سوی جریان‌های اجتماعی و فرهنگی به چالش کشیده شود. بنابراین تروریسم به مثابه معیار و میکانیسم تازه برای سنجش توانمندی قدرت در امنیت بین‌المللی، مشروعیت قدرت‌های بزرگ و به خصوص امریکا را زیر سؤال برده است.

حادثه ۱۱ سپتمبر و گسترش تروریسم، فرصتی برای محک زدن توان امریکا به عنوان هژمون برتر در دوران پس از جنگ سرد بوده است. بر اساس دیدگاه رابرت کوهن، هژمون‌ها در نتیجه پیروزی در یک جنگ ظهور کرده و نظم بین‌المللی را معطوف به خود مدیریت می‌کنند. توان هژمون با توجه به بی‌نظمی محیطی، ظهور بازیگران موازی و هزینه گزاف نظم‌سازی به مرور زمان کاهش می‌یابد و با نزول مواجه می‌شود. بر اساس این نگرش، نظم‌سازی و مبارزه با تروریسم توان امریکا را به عنوان یک هژمون به چالش کشیده و توانمندی سخت و نرم‌افزارانه این کشور را در مدیریت اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی امور بین‌المللی به صورت چشم‌گیری کاهش داده است. از این رو، می‌توان استنباط نمود که تروریسم در کنار عوامل دیگر در محیط بین‌المللی بر جایگاه هژمونیک امریکا اثر گذاشته و شرایط را برای ایجاد نظام چندقطبی فراهم نموده است. بازیگران دیگر نظیر چین، روسیه

... در پی تضعیف توان امریکا، به مثابه بازیگران نظم‌ساز نوین بهره برده و زمینه شکل‌گیری نظام چندقطبی را فراهم ساختند.

۲-۶- تحول از رویکرد رئالیستی به رویکرد سازه‌انگاری در امنیت بین‌المللی

ظهور نقاط عطف و یا اقدامات تازه منتسب به روابط بین‌الملل، ساختارهای مطالعاتی این حوزه را با دگرگونی همراه می‌نماید. حادثه ۱۱ سپتمبر به عنوان یکی از این نقاط عطف، با فراهم‌آوری زمینه تحول برای مفهوم امنیت بین‌الملل و بازیگران آن، ساختار و ادبیات مطالعات این حوزه را با تحول روبه‌رو ساخته است. ادبیات رئالیستی و یا نئورئالیستی از ادبیات مهم مطالعاتی در تفسیر امنیت بین‌المللی می‌باشد که بر اساس آن اکثر وقایع مهم امنیت بین‌المللی قابل تفسیر بوده است؛ اما حادثه ۱۱ سپتمبر و ظهور القاعده و دیگر بازیگران تروریستی، نقش ادبیات رئالیستی را در تفسیر و تبیین مطالعات امنیت بین‌المللی با چالش روبه‌رو نموده است.

رئالیسم بر اساس پیش‌فرضی بدبینانه نسبت به انسان، سال‌ها پیش، در نگرش اندیشمندان حوزه‌های جغرافیایی و فرهنگی متفاوت مانند یونان، روم، اسلام، هند و چین مطرح شده بود. در غرب معاصر در رویکرد کلاسیک، ادوارد هالت کار رئالیسم را در کتاب «بیست سال بحران» به صورت اکادمیک بازخوانی کرد و هانس مورگنتا (۱۹۴۸) مطالعات این حوزه را در کتاب «سیاست میان ملت‌ها» انسجام بیشتر بخشید.^۶ رئالیسم با تأکید بر دولت‌محوری، خودیاری و بقا، چه در سطح تحلیل دولت و چه در سطح تحلیل سیستمی که والتز آن را مطرح کرده بود، در تبیین خرده‌بازیگران نوین امنیت، مانند تروریسم، ناتوان است.

در پی ناتوانی رئالیسم در تبیین اهمیت نقش خرده‌بازیگران نوین، زمینه ظهور نظریه‌های نوین به منظور پر نمودن این خلأ فراهم شد. «سازه‌انگاری» یکی از مهم‌ترین نگرش‌هایی است که با هدف جبران کاستی‌های نظریه‌های اصلی در امنیت بین‌الملل به میان آمده است. سازه‌انگاری* برای اولین بار توسط نیکلاس انف در کتاب «جهان ساخته‌ی ما» در سال ۱۹۸۹ به عنوان یک رویکرد اکادمیک در ادبیات روابط بین‌الملل مطرح شد. اکساندر ونت در سال ۱۹۹۲، این دیدگاه را در حوزه سیاست

* Constructivism.

فصل چهارم - نقش تروریسم در تحول امنیت بین‌المللی | ۱۶۵

بین‌الملل گسترش داد.^{۶۱} به این ترتیب سازه‌انگاری به مثابه یکی از ساختارهای مطالعاتی کارآمد برای تبیین امنیت بین‌الملل مطرح گردید. وجه تمایز این مکتب با مکاتب پیشین در این است که سازه‌انگاری ظرفیت تبیین جنگ و تهدید تروریسم را با در نظر داشت بسترهای اجتماعی و فرهنگی دارد. در جهان امروز، ماهیت جنگ با نوعی تحول همراه شده و اهمیت نقش بازیگران غیردولتی انارشیک گسترش یافته است. حوزه و دامنه منازعه بیشتر وابسته به افراط‌گرایی، قومیت، مذهب و فرهنگ شده است. مطالعه این مؤلفه‌ها با تئوری‌های سنتی امنیتی مانند رئالیسم و لیبرالیسم، که بازیگران محوری آن دولت و یا سازمان‌های بین‌المللی هستند، امکان‌پذیر نیست. برای شناخت پدیده‌ای مانند جهاد و رفتار تروریستی نمی‌توان از یک رهیافت دولت‌محور نگریست؛ بلکه لازم است رهیافت تازه‌ای را برای ارتباط این پدیده‌های نوین با دولت‌ها جست‌وجو نمود. ناآگاهی از این پدیده‌ها که در نماد داعش و سایر گروه‌های تروریستی ظهور کرده است، چارچوب سنتی امنیت بین‌المللی برای شناخت پدیده‌هایی مانند جهاد، مذهب و زمینه سیاسی‌شدن آن را فراهم می‌سازد. سیاسی‌سازی پدیده‌های غیرامنیتی و سیاسی، منجر به گسترش معمای امنیت در مطالعات این حوزه نیز شده است.^{۶۲} اقدام بن‌لادن و یا گروه القاعده در ۱۱ سپتمبر به عنوان یک بازیگر فراملی، و پیوند دادن این بازیگر با مذهب خاص و منازعات گذشته میان اسلام و مسیحیت در جنگ‌های صلیبی، بستر سیاسی و امنیتی‌سازی شدن اسلام و جریان‌های اسلامی کمتر رادیکال - به عنوان یک جریان امنیتی رقیب - را به وجود آورد. در فرآیند امنیتی و سیاسی‌سازی اسلام، جریان‌های افراطی که اغلب انگیزه و برنامه‌ای برای رقابت و منازعه ندارند، وارد میدان منازعه و رقابت با رقیب گفتمانی خویش می‌شوند. به عبارت دیگر مفاهیمی مانند تروریسم و جهاد، در واشنگتن و نیویارک نظامی شده و ابعاد بین‌المللی به خود گرفته است.^{۶۳} از این رو نبود چارچوب مناسب برای مطالعه رفتار بازیگران غیرتروریستی در متن جامعه اسلامی، نوعی رقابت گفتمانی را میان دو تمدن (اسلام و مسیحیت) تقویت نموده است. با نگاهی به چشم‌انداز این دو مکتب، کارآمدی این دو نگرش را به صورت زیر می‌توان تبیین نمود.

اول) از دیدگاه واقع‌گرایی و نواقع‌گرایی، محیط بین‌المللی در ماهیت خود بر دو محور «قدرت» و «امنیت» استوار است که مناسبات میان کنش‌گران رسمی را - که همان دولت‌ها هستند - ترسیم

می‌کنند. در این ادبیات بازیگران غیردولتی نیز به سادگی ابزاری در دست دولت‌ها می‌باشند و آنها نمی‌توانند رفتار دولت‌ها را متأثر کنند.^{۶۴} اما از دیدگاه سازه‌انگاری، رهیافت دولت‌محور در پژوهش‌های امنیت بین‌المللی، با ورود سایر کنش‌گران غیردولتی به چالش کشیده شده است. حضور کنش‌گران غیردولتی با نقش‌آفرینی گسترده فراملی «مرجع امنیت» را از رهیافت مضیق «دولت‌محوری» به رویکرد موسع و متکثر «چندجهان‌محوری» تغییر داده است. این تکثر هستی‌شناختی، از یک سو بر «ماهیت تهدیدات» و از سوی دیگر بر «روش‌های برقراری امنیت» تأثیر گذارده است.^{۶۵} مصادیق عملی کنش‌گران در روابط بین‌المللی نشان می‌دهد که پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، توجه بیشتر به القاعده بوده است؛ به گونه‌ای که شورای امنیت در بیش از ۶۰ قطعنامه، تروریسم و القاعده را مخاطب قرار داده است.^{۶۶} پس از این دوره، بی‌اعتمادی به بازیگران غیردولتی در امنیت بین‌المللی افزایش یافت و زمینه همکاری دولت‌ها برای مقابله با این بازیگران گسترش پیدا کرد.

دوم) همکاری میان کشورها در امنیت بین‌المللی در مقایسه با ادبیات رئالیستی، بیشتر در ادبیات لیبرالیست‌ها، قابل بحث است. نئورئالیست‌هایی مانند والتز و میرشامیر به دلیل وجود تقلب و منافع و دست‌آوردهای نسبی در روابط کشورها، در مورد همکاری بین کشورها خوش‌بین نیستند. لیبرال‌ها در یک رویکرد خوش‌بینانه و مبتنی بر پیش‌فرض‌های مشخص، همکاری را در محیط بین‌الملل امکان‌پذیر می‌دانند؛ که به نظر می‌رسد در مورد همکاری میان دولت‌ها، اختلاف نظر چندانی با سازه‌انگاران وجود نداشته باشد. نگرش‌های لیبرالیست‌ها و رئالیست‌ها امکان همکاری را میسر می‌دانند و تنها در مورد چگونگی همکاری تفاوت وجود دارد. مؤثریت همکاری، چه در نگرش رئالیست‌ها و چه در نگرش لیبرالیست‌ها، به علت عدم آگاهی از ماهیت تهدید و منازعه با چالش همراه شده است؛ در حالی که بر اساس نگرش سازه‌انگاران، به آگاهی بیشتر از ماهیت تهدید در بسترهای اجتماعی می‌توان دست یافت. در صورتی که فضای عملی مبارزه با تروریسم پس از ۱۱ سپتامبر، با آگاهی بیشتر از ماهیت تهدید شکل می‌گرفت، همکاری و همسویی دولت‌ها نتیجه مطلوب‌تری در این دوره می‌داشت.^{۶۷}

فصل چهارم - نقش تروریسم در تحول امنیت بین‌المللی | ۱۶۷

سوم) گروه‌های اسلام‌گرای رادیکال به علت دارا بودن شاخصه ایدئولوژی که متفاوت از نشنلیزم و یا ملی‌گرایی دانسته می‌شود، پدیده‌های نوینی در امنیت بین‌المللی می‌باشند و عملکرد آنان بر اساس منطق رئالیستی قابل تفسیر نیست.

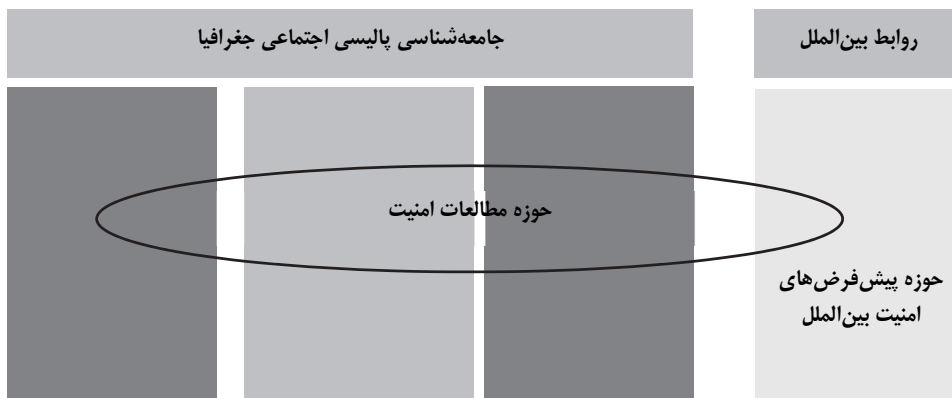
این گروه‌ها بیش از آن که یک ایدئولوژی سیاسی دولت‌محور باشند، تمرکز بر هویت اجتماعی و فرهنگی دارند که در روابط بین‌الملل منعکس شده است؛ این مهم‌ترین شاخصه عقیدتی آنهاست.^{۶۸} در نتیجه، نبود شناخت و نداشتن میکانیزم معرفتی برای مطالعه بازیگران نوین امنیت در اصول مکاتب مطرح‌شده، منجر به عدم موفقیت جامعه بین‌المللی در مبارزه با تروریسم شده است.

چهارم) نقش فرهنگ در بروز منازعات، از قدیم مورد توجه نظریه‌پردازان در لایه‌های مختلف بوده است. در این مفهوم نقش عوامل فرهنگی در بروز منازعات و جنگ‌های متعدد و جهان‌شمول، پررنگ‌تر از هر انگیزه اجتماعی دیگری می‌باشد. عوامل فرهنگی در دو جنگ جهانی و جنگ سرد در قالب ایدئولوژی سیاسی بروز و تداوم پیدا کرد. با سقوط کمونیزم، تصور اینکه ایدئولوژی سیاسی شکل گرفته از عناصر فرهنگی بتواند چالش‌گر واقع شود، به صورت نسبی کاهش یافت. ایدئولوژی سیاسی در دوره پس از حادثه ۱۱ سپتمبر به شکل غیردولتی از سوی بازیگران غیردولتی ظهور کرد. نظریه برخورد تمدن‌ها و محوریت فرهنگ به عنوان یکی از مؤلفه‌های اصلی در شکل‌گیری منازعات، بیشتر در قالب ایدئولوژی تمدنی قابل بحث بود. ناهماهنگی ایدئولوژی‌های سیاسی (دولت‌ها) در قالب تمدن‌ها، این نظریه را با ناکامی همراه ساخت. در نتیجه، تمدن‌ها در برابر تمدن‌های رقیب از طریق توسل به ایدئولوژی‌های سیاسی برخاستند و موجبات ظهور گروه‌های انارشیک را فراهم نمودند. گروه‌های انارشیک یا خرده‌گروه‌های امنیتی به جای استفاده از ایدئولوژی‌های سیاسی، از ناکامی دولت‌ها در شرق استفاده نموده و به مثابه یک بازیگر انارشیک فعال ظهور کردند. ظهور این گروه‌ها با هویت و ایدئولوژی مستقل و منحصر، در نظریه سازه‌انگاری به مثابه متغیر مستقل مطالعه می‌شود.

سازه‌انگاران نقش هویت را به عنوان دستورالعملی در بررسی‌های امنیتی پراهمیت جلوه دادند. از نظر سازه‌انگاری، در عرصه بین‌المللی دولت‌ها و بازیگران غیردولتی بر اساس تعریفی که از خود

دارند، دست به اقدام می‌زنند. هویت بازیگران امنیتی در تعامل با دیگران و به صورت اجتماعی شکل می‌گیرد و قوام می‌یابد.^{۶۹} سازه‌انگاران، در مبحث تأثیر هویت بر امنیت، با نقد و ارزیابی مجدد معمای امنیت - از اصول بنیادی واقع‌گرایی - آن را به گونه دیگری دسته‌بندی می‌کنند. در این نگرش، معمای امنیت با احتوای مفهوم معنوی، فراتر از امنیت مادی تلقی شده و به امنیت بیشتر در قالب هویت نگریسته می‌شود. در این اصل، هویت باعث می‌شود که بازیگران نفع مادی را در نظر نگیرند و فراتر از دیدگاه برد و باخت، وارد منازعه گردند. بی‌تفاوتی نسبت به گزینه برد یا باخت در تعریف جدید از معمای امنیت، باعث می‌شود که اصل بقا در امنیت، اهمیت وجودی خود را از دست بدهد. این امر به گونه دیگر کارآمدی معمای امنیت را زیر سؤال می‌برد.

پنجم) در مکتب سازه‌انگاری در حالی که ساختار و کارگزار هر دو اهمیت دارند، ساختار را بیشتر به مثابه برساخته‌ی تعامل می‌پندارند. سازه‌انگاران معتقدند پدیده‌های مادی، معنای خود را تنها در چارچوب ساختار دانش مشترک اجتماعی پیدا می‌کنند؛ در حالی که در مکاتب رئالیسم و لیبرالیسم علاوه بر این که ساختار و یا کارگزار اولویت یافته‌اند، ساختار به عنوان یک سازه اجتماعی تعریف نمی‌شود. سازه‌انگاری بر اهمیت اجتماع تأکید می‌ورزد و آن را با عباراتی چون دانش و اقدامات مشترک و نیز توانمندی‌های مادی تعریف می‌کند.^{۷۰} در مورد برداشت کلی از مبانی تشکیلاتی ساختار در مطالعات امنیت بین‌الملل، می‌توان گفت که زمینه‌های اجتماعی و ارتباطی میان بازیگران مادی، متأثر از جغرافیا و مجموعه تعامل آنها به مثابه مهم‌ترین عامل شکل‌گیری معنا در مطالعات امنیتی، به شمار می‌روند.



شکل ۴ - حوزه مطالعات امنیت

در شکل شماره ۷۱۴ ظهور بازیگران جدید و تأثیر آنها در هر عرصه مرتبط با امنیت، پیش‌فرض‌های مطالعاتی این حوزه را با دگرگونی همراه ساخته است. مطالعات امنیت در جهان امروز بیشتر متأثر از مؤلفه‌های نوین جامعه‌شناسی، پالیسی‌های اجتماعی و ویژگی‌های جغرافیایی است که در همین راستا تروریسم و خرده‌بازیگران امنیتی تأثیر انکارناپذیری بر ساختارهای مطالعات امنیت بین‌المللی گذاشته است؛ به گونه‌ای که دیگر ساختارهای مطالعاتی سنتی قادر به تبیین فضای نوین امنیت بین‌الملل نمی‌باشند. ناکارآمدی ساختارهای سنتی در تبیین فضای نوین امنیت بین‌المللی طرح دیدگاه جدید را ایجاب می‌کند. در این راستا، نظریه انتقادی در قالب دیدگاه گرامشی و مکتب فرانکفورت نیز فضای نوین امنیت بین‌المللی را بر اساس طریق بازنگری و نقد نظریه‌های امنیتی سنتی، مورد بررسی قرار داده است. نظریه انتقادی علی‌رغم انتقادات جدی به نظریه‌های اصلی امنیت بین‌الملل، کمتر توانسته است زمینه جایگزینی رویکرد جدید را در فضای مطالعات امنیت بین‌المللی فراهم سازد. رویکرد سازه‌نگاری با درنظرداشت بسترهای اجتماعی، فرهنگی، سیاسی در جغرافیای مشخص، قابلیت تبیین بیشتری را در مطالعات امنیت بین‌المللی و به خصوص مطالعه تروریسم دارد.

۳-۶- تحول در مؤثریت بازدارندگی* در امنیت بین‌الملل

بازدارندگی در ادبیات امنیت بین‌الملل عامل مهمی در شروع و ختم یک بحران امنیتی شناخته می‌شود. این پدیده با ظهور جنگ‌افزارهای کشتار جمعی، اهمیت و کاربرد بیشتری در مطالعات صلح و امنیت به دست آورد و بیشترین کاربرد را در دوران جنگ داشته است؛ اما در پی ظهور تروریسم به مثابه یک کنش گر انارشیک، دچار تحول و دگرگونی شده است. برای درک تحول در مؤثریت بازدارندگی، لازم است که در نخست به معنا و مفهوم این پدیده از منظر لغت و اصطلاح پرداخته شود:

اول) بازدارندگی در لغت: واژه بازدارندگی (Deterrence) ریشه لاتین دارد و به معنای «ترس از چیزی» معنا شده است.

دوم) بازدارندگی در اصطلاح: به نوعی محاسبه و سنجش گفته می‌شود که در استراتژی‌ها و تاکتیک‌های نظامی جنگ‌ها در دوره‌های تاریخ وجود داشته است. اهمیت این مفهوم به مرور زمان با تأثیرپذیری از تفکر تحلیلی، سنجش و محاسبه با شکل‌گیری ارتش‌های منظم، مبتنی بر عقلانیت جنرال‌ها و محاسبات و فرمول‌های ریاضی گسترش می‌یابد. به عبارت دیگر، با گسترش منطق محاسبه در جنگ و سیاست، مفهوم بازدارندگی اهمیت خویش را بیشتر نشان می‌دهد، تا جایی که اندیشمندان مطرح علم سیاست نظریه‌های متفاوتی را در باب اهمیت بازدارندگی ابراز می‌نمایند. کلازویچ،** استراتژیست معروف پروسی، درباره بازدارندگی چنین آورده است: «جنگ فقط امتداد سیاست به گونه دیگر است. جنگ آخرین روش رسیدن به هدف در امتداد اهداف استراتژیک یک کشور است. در این امتداد، ابزارهایی که مانع از آغاز جنگ می‌شوند را می‌توان بازدارندگی نامید».^{۷۲} جان میرشمایر*** در کتابی تحت عنوان بازدارندگی متعارف، تعاریف متعددی از مفهوم بازدارندگی را ارائه می‌کند. او بازدارندگی را فرآیند محاسبه سود و زیان برای انجام کار مشخص

* Deterrence.

** Clausewitz.

*** John J. Mearsheimer.

فصل چهارم - نقش تروریسم در تحول امنیت بین‌المللی | ۱۷۱

تبیین می‌کند. به زبان ساده‌تر می‌توان گفت که مفهوم بازدارندگی اشاره به استفاده از تهدید و روش‌های تهدیدآمیز برای جلوگیری از رفتار نامناسب ناشی از منازعه دارد.

اوج کاربرد بازدارندگی در زمان جنگ سرد بر اساس بهره‌برداری از سلاح هسته‌یی ارزیابی شده است. در این دوره، امریکا و اتحاد جماهیر شوروی، با استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی و روش‌های تهدیدآمیز اقدام به موازنه قدرت یکدیگر می‌نمودند. در این دوره سلاح‌های هسته‌یی مهم‌ترین ابزار بازدارنده برای رویارویی نظامی میان دو کشور پنداشته می‌شد. در دوره پس از جنگ سرد، حادثه ۱۱ سپتامبر، به عنوان کنش امنیتی در برابر امریکا، کارآمدی توانمندی هسته‌یی و بازدارندگی آن را از جانب امریکا زیر سؤال برد و موجب گردید که متغیرهای مؤثر در بازدارندگی امنیت بین‌الملل در دوره جنگ سرد، در دوران پس از ۱۱ سپتامبر مؤثریت خود را از دست بدهند. اهمیت بازدارندگی بر اساس ماهیت و شرایط محیطی حاکم بر بحران‌های بین‌المللی در دوره‌های مختلف، متفاوت بوده است. سنجش برد و باخت را از جانب بازیگران محیط بین‌الملل، علی‌رغم داشتن انگیزه برای منازعه و تهاجم، می‌توان نوعی محور و پیش شرط مدیریت بحران‌ها تلقی کرد. این سنجش در دوران نظم پساجنگ سرد، با ظهور بازیگران تروریستی به عنوان متغیرهای مستقل در ورای دولت - ملت‌ها، کاهش یافته و مؤثریت مفهوم بازدارندگی را در میان دولت‌ها با تحول و دگرگونی مواجه نموده است.

در یک جمع‌بندی از مبحث مؤثریت بازدارندگی می‌توان گفت که تروریست‌ها در پی کنش فعال در حادثه ۱۱ سپتامبر، با زیر سؤال بردن مؤثریت بازدارندگی، نوعی دگرگونی را در رفتار امنیتی بازیگران امنیت بین‌الملل به وجود آورده‌اند. امریکا به مثابه قدرتمندترین بازیگر امنیت بین‌الملل، مورد تهدید قرار گرفته است و اقتدار و توانمندی این کشور نمی‌تواند مانع حمله تروریست شود. مورد تهدید قرار گرفتن این بازیگر، مؤثریت مفهوم بازدارندگی را در تعاملات امریکا با بازیگران دیگر نیز زیر سؤال برده است. مهم‌ترین دلیل ناکارآمدی بازدارندگی و کاهش مؤثریت آن را می‌توان به صورت زیر بیان نمود:

اول) عدم موفقیت بازیگران امنیت بین‌الملل در سنجش و محاسبه رفتار امنیتی تروریست‌ها؛^{۷۳}

دوم) وجود ایدئولوژی و گفتمان فرهنگی غالب با اولویت دادن به شهادت و ارزش‌های آن (بخشش و بهشت) که مانع جدی گرفتن پیام تهدید از سوی دولت‌ها می‌شود؛

سوم) وضعیت روان‌شناسی تروریست‌ها و شخصیت‌های انزواگرایانه آنان که علایم و پیام‌های تهدیدآمیز دولت‌ها مانند اعمال تحریم‌ها و محکومیت و تقبیح نمودن برای‌شان معنای واقعی خود را ندارد.

بر اساس این عوامل، سنجش و محاسبه عقلایی و مادی جنگ و صلح نادیده گرفته می‌شود. به جای تأکید بر ارزش‌های این جهانی، منافع و ارزش‌های آن جهانی اهمیت پیدا می‌کند. تروریست‌ها با تمسک به ارزش‌های خودساخته، وضعیت روانی کمتر قابل محاسبه را در میان پیروان خویش ایجاد می‌کنند. در نتیجه، آنان در مبارزه با بازیگرانی که حتی امکان پیروزی در برابرشان وجود نداشته باشد، تردید نکرده و مقابله می‌کنند. در چنین وضعیتی مؤثریت میکانیزم بازدارندگی حتی برای کشورهای دارای سلاح‌های هسته‌یی، زیر سؤال می‌رود و هرج و مرج در محیط امنیت بین‌المللی به علت نبود عوامل مؤثر در بازدارندگی در دوران ظهور تروریزم، گسترش می‌یابد.

نتیجه

فضای امنیت بین‌المللی پس از ۱۱ سپتمبر با ظهور بازیگران جدید و محیط بین‌الذلهانی نوین شکل می‌گیرد. امنیت بین‌المللی در این دوره بیشتر متأثر از هویت، هنجار، فرهنگ و باورهای بین‌الذلهانی قابل تفسیر بوده است. در پرتو این برداشت، گروه‌های تروریستی در حادثه ۱۱ سپتمبر نقطه عطفی را در تاریخ روابط بین‌الملل ایجاد نموده و امنیت بین‌المللی را با تحولات شگرفی مواجه کردند. موضوعاتی مانند دامنه مفهوم امنیت بین‌الملل، ماهیت بازیگران امنیت بین‌الملل و ساختار مطالعات امنیت بین‌المللی در سه حوزه دچار دگرگونی می‌شوند.

تحول مفهوم امنیت بین‌المللی در حوزه اول این تحولات قرار دارد. دامنه مفهوم امنیت در این دوره در پی جهانی شدن تهدید، بیشتر در قطعنامه‌ها، معاهدات و قوانین داخلی گسترش می‌یابد. مفهوم امنیت از حوزه سرزمینی به جهانی و فراجغرافیایی تحول می‌پذیرد و باعث می‌شود که شکل تازه‌ای از جنگ و دامنه آن را تبیین نماید.

فصل چهارم - نقش تروریسم در تحول امنیت بین‌المللی | ۱۷۳

تحول در بازیگران بین‌المللی بحث دیگری است که محتوای حوزه دوم از این نوشته را تشکیل می‌دهد. در این حوزه به این بحث اشاره شده است که دولت‌ها در پی حادثه ۱۱ سپتامبر با تمسک به مفهوم سنتی امنیت ملی دوباره جایگاه و مشروعیت نسبی خویش را به عنوان بازیگر مهم در امنیت بین‌المللی، پس از جنگ سرد کسب می‌کنند. رفتار جمعی و ائتلاف دولت‌ها مبتنی بر ادبیات سنتی امنیت ملی، دست‌آورد تازه‌ای در این دوره تلقی می‌شود؛ در حالی که تمسک به ادبیات سنتی امنیت و نداشتن برداشت مشترک در مورد تهدید تروریسم، مانع موفقیت کنش جمعی دولت‌ها شده است.

تحول در ساختار امنیت بین‌الملل، بحث دیگری است که محتوای حوزه سوم در تحولات امنیت بین‌المللی را شکل می‌دهد. این حوزه به این بحث اشاره دارد که تحولات در حوزه بین‌المللی زمانی آغاز می‌شود که تحول مفهوم و بازیگران امنیت بین‌المللی رونما می‌گردد که زمینه تحول در عملکرد قطب برتر و ساختار بین‌المللی و کاهش مؤثریت بازدارندگی در حوزه سوم را فراهم می‌سازد و در نتیجه، ساختار مطالعاتی امنیت بین‌الملل نیز دچار دگرگونی و تحول می‌شود.

در ارزیابی نهایی باید گفت که در حقیقت، رویداد ۱۱ سپتامبر و اقدامات تروریستی پس از آن، زمینه بازخوانی عوامل و عناصر تأثیرگذار در امنیت بین‌المللی را فراهم می‌نماید. نقش و جایگاه سخت‌افزارانه دولت‌ها به عنوان یکی از عناصر مهم و اساسی تحول ساختار امنیت بین‌المللی در راستای مبارزه با تروریسم، نیز در این دوره افزایش یافت و شماری از دولت‌ها با استناد بر ادبیات سنتی امنیت ملی به مبارزه در برابر تروریسم برخاستند. تمسک به ادبیات سنتی در مبارزه با تروریسم زمینه تحول از واکنش در برابر حادثه احتمالی به اقدامات پیش‌گیرانه و مدیریت جمعی بحران را بر اساس قطعنامه‌ها و کنوانسیون‌های شورای امنیت فراهم ساخته است. عملیاتی شدن این قطعنامه‌ها و کنوانسیون‌های شورای امنیت و اولویت‌یابی اقدامات پیش‌گیرانه در روابط امنیتی بازیگران، مهم‌ترین تحول در پالیسی‌های امنیتی دولت‌ها نیز به شمار می‌رود که منجر به تقویت رفتار جمعی و گروهی میان دولت‌ها در مبارزه با تروریسم گردید. اما این کنش جمعی به علت نداشتن درک واقع‌بینانه از تهدید تروریسم، در طول نزدیک به دو دهه، دست‌آورد مؤثری در امر مبارزه با تروریسم کسب نکرد.

دولت‌های متأثر از تروریسم، زمینه امنیتی شدن پدیده‌های اجتماعی و همگانی شدن تهدید و نفوذ آن در عرصه‌های زندگی بشر را فراهم ساختند. در فرآیند امنیتی شدن، برخی از پدیده‌های غیرامنیتی نیز ماهیت امنیتی به خود گرفته، که این موضوع منجر به گسترش تهدید شده است. امنیتی شدن پدیده‌های غیرامنیتی می‌تواند ریشه در نبود چارچوب مناسب برای مطالعه امنیت داشته باشد. چالش‌های ارائه‌شده در مکاتب رئالیسم، نیورئالیسم و شاخصه‌های تازه مکتب سازه‌نگاری، می‌تواند شرایط و روشنی تازه‌ای برای مطالعات تروریسم فراهم آورد. توجه و تأکید به ساختارهای مطالعاتی تازه در تبیین امنیت بین‌المللی، می‌تواند زمینه مطالعه بهتر تروریسم و روش‌های مقابله با آن را به وجود آورد.

این ملاحظه را نیز نمی‌توان نادیده گرفت که با تکثر بازیگران امنیت بین‌الملل و تحول از سیاست‌های جمع‌گرایانه‌ی لیبرال به روش‌های رئالیستی، عمل‌گرایی رئالیسم اهمیت تازه‌ای خواهد یافت. در عین حال این واقعیت را هم می‌توان درک نمود که نظم و ستفالیایی و مطالعات امنیت بین‌المللی در پرتوی لنز منافع ملی رئالیستی و دولت‌محور نتوانسته است به چالش فراملی تروریسم پاسخی ارائه کند. ملی و ستفالیایی نگرستن به تروریسم، یکی از چالش‌های مبارزه با تروریسم در نظم نوین جهانی امروز به شمار می‌رود.

- ¹- Sayed Abdul Ali Ghavan. (1995). Conceptual Shifts in International and the Changing World. Iranian Journal of International Affairs, Vol VII, 1995. PP 171 – 6
- ²- Paul D. William. (2008). Security Studies, An introduction. Routledge Taylor & Francis Group P 6.
- ^۳- ربیعی، علی. (۱۳۸۳). مطالعات امنیت ملی (مقدمه‌ای بر مطالعات امنیت ملی در کشورهای جهان سوم). تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، صص ۱۲۳-۱۲۴.
- ^۴- پورسعید، فرزاد. پیشین، ص ۴۰.
- ⁵- Susan L. Cutter, Douglas B. Richardson, And Thomas J. Wilbanks. (2008). The changing Landscape of fear, the Geographical Dimension of terrorism, London, Routledge, P 2.
- ⁶- Robert Mandel, Global Threat Target-Centered Assessment and Management. Greenwood Publishing Group, Inc, p X.
- ^۷- تولایی، محمد و همکاران. (۱۳۸۷). مفهوم‌شناسی تهدید سخت، نیمه سخت و نرم. تهران، فصلنامه مطالعات بسیج، سال یازدهم، شماره ۳۹، تابستان، ص ۱۳۴.
- ^۸- خبیری، کابک. (۱۳۸۵). تأثیر واقعه ۱۱ سپتمبر بر مفهوم امنیت. فصلنامه راهبرد، شماره ۴۱، ص ۱۳۶.
- ⁹- Richard H. Ullman. (1983) "Redefining Security", International Security. Volume 8 Summer, P 133.
- ¹⁰- George Yeo. (2001). Singapore A free port but will Give No Quarter to terrorism. The straits Times 12 October. P 1.
- ¹¹- Liz St. Jean. (2006). The Changing Nature of "International Security": The Need for an Integrated Definition. Norman Paterson School of International Affairs, Carleton University, Ottawa, Ontario, Canada, 2006.
- ^{۱۲}- نکته‌دان، حوریه و همکاران. (۱۳۸۷). تهران، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی / سال چهارم، شماره هفتم، ص ۴۰.
- ^{۱۳}- گوهری مقدم، ابوذر. (۱۳۹۰). جهانی‌شدن و تروریسم جدید: ارائه مدلی مفهومی. دانش سیاسی، سال هفتم، شماره اول - بهار و تابستان، صص ۱۸۱.
- ^{۱۴}- همان، ص ۴۳.
- ^{۱۵}- نکته‌دان، حوریه و همکاران. پیشین، صص ۲۸-۲۹.
- ^{۱۶}- به گزارش خبرگزاری ایسنا، به نقل از شبکه خبری دوغان ترکیه.
- ¹⁷- Moisés Naim. (2003). Collateral Damage, Surprises of Globalization, P 35.
- ^{۱۸}- افتخاری، اصغر، تهدید اجتماعی‌شده، رویکردی تازه در تهدید سیاسی، در فصلنامه مطالعات دفاعی استراتژیک، تهران، انتشارات دانشگاه عالی دفاع ملی، شماره ۲۷، ۱۳۸۵، صص ۷۹-۱۰۳.
- ¹⁹- The Institute for Economics and Peace is a registered charitable research institute in Australia and a Deductible Gift Recipient. IEP USA is incorporated in the State of Delaware, with pending 501 (c) 3 status.
- ²⁰- Institute for Economics and Peace. (2012). Global terrorism Impact, capturing the impact of terrorism from 2002- 2011, www.economicsandpeace.org.
- ^{۲۱}- ساعی، احمد و همکاران. (۱۳۸۹). استراتژی تروریسم؛ امنیت دولت و امنیت فردی، (Archive of SID)، ص ۱۰۱.

۲۲- همان، ص ۹۵.

۲۳- عبدالله خانی، علی. (۱۳۸۶). تروریسم‌شناسی، تهران، ابرار معاصر، ص ۲۴.

24- Paul D. Williams. (2008). war, Security Studies an introduction. Routledge Taylor & Francis Group, New York, P 154.

25- Paul D. William, Ibid, P 161.

26- Paul D. Williams, Ibid, P 166.

۲۷- الکه کراهمان، پیشین، ص ۱۶.

۲۸- مجید عباسی اشلقی و همکاران، چارچوبی تحلیلی برای مفهوم امنیت از منظر سازه‌انگاری، فصلنامه مطالعات سیاسی، سال دوم، شماره ۶، زمستان ۱۳۸۸، صص ۹۴-۹۵.

29- A. Wendet. (1995). "Constracting International Politics" International Security. Vol. 20.

30- Jessica Wolfendale. (2007). Terrorism, Security, and the Threat of Counterterrorism. London; Routlege Taylor and Francis Group.

۳۱- نظری، عبداللطیف. (۱۳۸۶). چالش‌های امنیتی افغانستان در تحلیل نرم‌افزاری. فصلنامه مطالعات استراتژییک، کابل، وزارت امور خارجه، شماره‌های ۱۱ و ۱۲، ص ۱۳۷.

۳۲- گورباچف، میخایل. (۱۳۶۶). پروستاریکا یا دومین انقلاب روسیه. ترجمه عبدالرحمان صدریه، تهران، آبی، ص ۱۹۴.

33- Barry Buzan. (1991). People, States and Fear: an Agenda for International Security Studies in the post Cold-War Era. (New York, (2nd edition). PP 2-12.

34- Karacasulu, Nilufer. (2006). Security and Globalization in the Context of international Terrorism. Iuslararası Hukuk ve Politika, Cilt 2, No: 5 P4.

۳۵- دومینیک، داوید. (۱۳۸۴). مفهوم امنیت پس از حادثه ۱۱ سپتمبر. ترجمه، معصومه سیف افجه‌ای، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ص ۴.

۳۶- الکه، کراهمان. (۱۳۸۷). تهدیدات و بازیگران جدید در امنیت بین‌الملل. ترجمه، روح‌الله طالبی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، صص ۱۴-۱۵.

۳۷- همان، صص ۱۴-۱۵.

38- Paul Rogers. (2002). losing control: Global Security in the twenty – first century. Second edition, London, Pluto press. PP 101-108.

39- Clausewitz, Carl Fan. (1984). On war. Translate: Michael Haward and peter part, princeton NJ, princeton university press. P 75.

۴۰- رضایی، علیرضا و همکاران. (۱۳۸۹). تبیین جایگاه فرهنگ در نظریه‌های سیاست و روابط بین‌الملل: فرهنگ به عنوان عرصه‌ای برای تعامل یا تقابل. فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، شماره ۱۳، زمستان، ص ۵۵.

۴۱- همان.

۴۲- تمنا، فرامرز، امنیت از نگاه مکتب سازه‌انگاری، پیشین، ص ۶۴.

۴۳- دومینیک، داوید، مفهوم امنیت پس از حادثه ۱۱ سپتمبر، پیشین ص ۶.

فصل چهارم - نقش تروریسم در تحول امنیت بین‌المللی | ۱۷۷

۴۴- پورسعید، فرزاد. (۱۳۸۸). تحول تروریسم در روابط بین‌الملل. تهران، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال دوازدهم، شماره چهارم، زمستان، شماره مسلسل ۴۶، ص ۱۵۶.
۴۵- همان، ص ۱۶۲.

46- Heinz Gärtner. (2003). European Security: The End of Territorial Defense. The Brown Journal of World Affairs, Winter/Spring – Volume IX, Issue 2, PP 143-145.

۴۷- یزدان‌فام، محمود. (۱۳۸۶). دگرگونی در نظریه‌ها و مفهوم امنیت بین‌المللی. فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۳۸، ص ۷۴۶.

48- Kegley C. W. and Wittkopf, E. R. (1995). The Global Agenda: Issues and Perspectives. New York: McGraw-Hill, Inc, P 2.

49- Barry Buzan. (2009). The Evolution of International Security Studies. United States, Cambridge University Press, P 258.

50- Virginia A. Chanley. (2002). Thrust in government in the Aftermath of 9/11: Determinants and consequence. Florida: Political Psychology, Vol. no 3, P 469.

51- U.S. Security Spending Since 9/11, Available at: <http://nationalpriorities.org/analysis/2011/us-security-spending-since-9/11> [Accessed at May 2013].

۵۲- ایوانز، گراهام و و جفری نونام. (۱۳۸۱). فرهنگ روابط بین‌الملل. ترجمه حمیرا مشیرزاده و حسین شریفی، تهران، میزان، صص ۱۲۷-۱۲۸.

53- Karacasulu, Nilufer (2006), P 5.

54- Jean Marie Guehenno. (1998-99). 'The Impact of Globalization on Strategy', Survival. Vol. 40, No. 4, P 7.

۵۵- الکه کراهمان، تهدیدات و بازیگران جدید در امنیت بین‌الملل، پیشین، ص ۲۵.

۵۶- پورسعید، فرزاد، تحول تروریسم در روابط بین‌الملل، پیشین، ص ۱۶۷.

۵۷- کلارک، یان. (۱۳۸۳). جهانی‌شدن و نظم پس از جنگ سرد. فصل ۳۰ کتاب جهانی‌شدن سیاست روابط بین‌الملل در عصر نوین (زمینه تاریخی نظریه‌ها، ساختارها و فرآیندها). ترجمه ابوالقاسم راه چمنی و دیگران، تهران، معاصر، ج ۲، ص ۱۴۲۴.

۵۸- کلارک، یان، جهانی‌شدن و نظم پس از جنگ سرد، پیشین، صص ۱۴۱۴-۱۴۱۵.

59- W. Andy Knight. (2014). From Hegemony to Post Hegemony? From Unipolar to multipolar, the remaking of Global Hegemony. Ian Boxill and Center for Tuorism & Policy Research, P 2.

60- Colin Elman. (2008). Realism, Security Studies, an Introduction. Routledge Taylor & Francis Group, New York, PP 15-16.

61- Matt McDonald. (2008). Constructivism, Security Studies, an introduction. Routledge Taylor & Francis Group, New York, P 60.

62- Bassam Tibi. (2006). Jihadism as a Religious Legitimation of Terrorism in the Path of God: Irregular War and Post-Bipolar Security. International Security Today, Understanding Change and Debating Strategy, Sam Papers No.: 1. P 74.

63- Bassam Tibi, Ibid. P 77.

64- Waltz, K. N. (1979). Theory of International Politics. Reading, MASS: Addison-Wesley, P 96.

۶۵- تمنا، فرامرز. (۱۳۸۶). تحول مفهوم کنش‌گر و مسأله امنیت در روابط بین‌الملل، فصلنامه مطالعات راهبردی، مسایل استراتژیک و بین‌الملل، کابل، وزارت امور خارجه، سال دهم، شماره ۴ (پیاپی ۳۸)، ص ۷۵۸.

- ⁶⁶- United Nation Site: <http://www.un.org/en/sc/documents/resolutions/index.shtml>.
- ⁶⁷- Muhittin Ataman. (2003). The Impact of Non-State Actors on World Politics: A Challenge to Nation-States Alternatives. Turkish Journal of International Relations, Vol.2, No.1, Fall, P 60.
- ⁶⁸- Gültekin Sümer. (2017). 9/11 and Its Impact On Realism. Gültekin Sümer., P 17.
- ^{۶۹}- یزدان‌فام، محمود. (۱۳۸۶). دگرگونی در نظریه‌ها و مفهوم امنیت بین‌المللی. پیشین، ص ۳۷.
- ^{۷۰}- جان بلیس و استیو اسمیت. (۱۳۸۳). جهانی‌شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین (زمینه تاریخی، نظریه‌ها، ساختارها و فرآیندها). تهران، ابرار معاصر، جلد اول، ص ۵۹۹.
- ⁷¹- Stuart Croft. (2008). What Future for Security Studies?, Security Studies, an Introduction. Routledge Taylor & Francis Group, New York, P 500.
- ⁷²- Mustafa Kibaroglu. (2006). Contemporary Security Challenges: Is Classical Deterrence an Adequate Response?. International Security Today, Understanding Change and Debating Strategy, Sam Papers No: 1. P 208.
- ⁷³- Edward Rhodes. (2000). 'Conventional Deterrence,' Comparative Strategy. Vol. 19, No. 3, July-Sept, PP 221-233.

بخش دوم

افغانستان از جهاد تا افراط‌گرایی

افغانستان از اسلام‌گرایی افراطی تا تروریسم و ظهور داعش

فصل پنجم

افغانستان از جهاد تا افراط‌گرایی

مقدمه

بر کسی پوشیده نیست که افغانستان مصداقی ترین حوزه مطالعات تئوریک تروریزم در جهان امروز است. بازیگران تروریست با ایجاد حادثه ۱۱ سپتمبر و صدها حادثه دیگر در نقاط گوناگون جهان، بیشترین بهره را از محیط افغانستان و منطقه جنوب آسیا برده‌اند. بر اساس این وضعیت، تروریزم بیشترین قربانی را نیز از افغانستان گرفته است. از این رو، در این بخش از پژوهش، به ارزیابی و تطبیق عملی مؤلفه‌های تئوریک مطرح شده در فصل‌های گذشته در جغرافیای افغانستان پرداخته می‌شود. مطالعه امنیت در افغانستان بر اساس مباحث اکادمیک طرح شده در این تحقیق که بیشترین تأثیر را از تروریزم پذیرفته است، می‌تواند به عنوان مصداق مطالب تئوریک این پژوهش باشد. از سوی دیگر می‌توان افغانستان را به عنوان یک سوژه امنیتی متأثر از شاخص‌های اسلام‌گرایی معاصر بررسی و ارزیابی نمود.

مطالب پیش‌تر این پژوهش به بررسی جریان تبارشناسانه تروریزم در پرتو ظهور القاعده در منطقه آسیای جنوبی، مرکزی و افغانستان پرداخت و فرآیند گذار اسلام‌گرایی در افغانستان مطالعه شد. رژیم طالبان به مثابه مهم‌ترین مصداق اسلام‌گرایی حدیث‌محور از نسل اول در افغانستان، سقوط نمود. طالبان در فضای پسا ۱۱ سپتمبر در یک رویکرد واکنشی به مثابه یک جریان شورش‌گر، دوباره ظهور کرد. ظهور این بازیگر در این دوره، وضعیت تازه‌ای را برای اسلام‌گرایان به میان آورد. اسلام‌گرایان در دوره پس از سقوط طالبان، بیش از هر زمان دیگر به رویه‌ها و رفتارهای افراطی متمایل شدند. در این نبشته تلاش می‌شود به نسل‌شناسی اسلام‌گرایی و محرکه‌های رفتاری اسلام‌گرایی در فضای پسا طالبان افغانستان پرداخته شود. این فصل به تبیین محرکه‌ها و مؤلفه‌های رفتاری دو نسل پدیده‌ی اسلام‌گرایی، نسل زمان جهاد و نسل پس از سقوط طالبان، در افغانستان می‌پردازد و در نهایت از فرآیند انتقال اسلام‌گرایی به سمت گروه داعش و همپیمانانش در افغانستان هشدار می‌دهد.

۱- محرکه‌های رفتاری نسل جهاد در افغانستان

جریان کمونیستی از مهم‌ترین عوامل کنش در تحریک اسلام‌گرایی و جهاد در افغانستان معاصر محسوب می‌شود. آغاز این تحریک، نشر شعر «درو» از باریق شفیعی در وصف لنین با استفاده از مبانی اسلامی در روزنامه پرچم است که از سوی جریان چپ (گروه وابسته به جریان کمونیستی) در ۲۲ آپریل ۱۹۷۰ صورت گرفت. در پاسخ به این کنش، شبکه‌های اسلام‌گرا در دانشگاه‌ها و مدارس اسلامی، محصلین را برای تظاهرات در منطقه پل‌خشتی کابل مدیریت کرد. تظاهرات پل‌خشتی از سوی اغلب علمای سنتی، اولین انسجام سیاسی استادان و محصلین مدرسه‌ها برای مبارزه با هنجارهای کمونیستی به شمار می‌رود.^۱ از این دوره به بعد بحران‌های فرهنگی و اجتماعی در قالب اعتراضات در جامعه افغانستان گسترش بیشتری پیدا می‌کند. اعتراضات اجتماعی و فرهنگی، وضعیت را به مرور زمان به سمت خشونت دوجانبه حکومت کمونیستی و جریان اسلام‌گرا تقویت می‌کند. خشونت در جریان اسلام‌گرایان بر اساس مبانی دینی به جهاد مربوط می‌شد. از این رو، جهاد به مهم‌ترین وظیفه اسلام‌گرایان در افغانستان تبدیل شد. جهاد افغانستان متأثر از وابستگی مدارس اسلامی به جریان دیوبند، پاکستان و القاعده، به مرور زمان زمینه را برای شکل‌گیری نسل اسلام‌گرایی افراطی تقویت نمود.

۱-۱- مدارس اسلامی

افغانستان از معدود کشورهای جهان معاصر است که در قرن بیستم مدارس اسلامی محلی داشته است. این مدارس متأثر از یک ساختار سلسله‌مراتبی وابسته به ساختار معارف نبوده است. اهمیت این مدارس در محلات، وابسته به مدیران آنها و میزان حمایت مالی که آنان می‌توانستند جلب نمایند، محدود بود. یکی از علت‌های مهم گسترش این مدارس نبود علاقه‌مندی مردم به فرستادن فرزندان‌شان به مکاتب دولتی بوده است. افغانستان به صورت تاریخی مدارس عالی نداشته است. علمای پیرو مذهب اهل سنت برای کسب مدارج علمی بالاتر به بخارا و یا اغلب به هند می‌رفتند. شمار کمی از این مدارس به گروه الحدیث وابسته بود و بیشتر آنها به جریان دیوبندی وابستگی داشتند که مرکز آن در هند بوده و پس از سال ۱۹۴۷ در منطقه‌ای واقع در شمال پاکستان نیز توسعه

پیدا کرده است. مدرسه مرتبط به حقانی که نزدیک پشاور در اکورا ختک بود، بزرگ‌ترین این مدارس در این حوزه به شمار می‌رفت. این مدرسه توسط سناتور سمیع الحق، از رهبران جماعت علمای اسلامی و مدرسه بینوری شهر کراچی، مدیریت می‌شد.^۲

کسب مراحل تعلیمات اسلامی از جانب افغان‌های باورمند به اصول جهاد علیه کمونیزم در پاکستان، هند و تا حدودی شهر بخارا، نشان از تبیین شکل‌گیری دو جریان از اسلام‌گرایی می‌باشد. جریان سوم تعلیمات اسلامی، به صورت رسمی در دانشگاه کابل شکل گرفت. پس از سال ۱۹۴۷ زمانی که هند به عنوان یک کشور غیراسلامی معرفی شد، حکومت در این زمان بخش معارف اسلامی را در دانشگاه کابل تأسیس کرد. افرادی مانند غلام نیازی و... متأثر از جریان اخوان‌المسلمین در این فاکولته به تدریس مشغول شدند. این سه جریان اسلام‌گرا با توجه به نبود فرصت تعلیم معارف اسلامی در سطوح عالی به صورت بنیادی متأثر از معارف اسلامی در خارج از افغانستان بودند و رهبری علمی و معنوی این مدارس نیز همواره در خارج از مرزهای افغانستان و بیشتر در پاکستان شکل می‌گرفت.

۲-۱- هویت‌گرایی

حفظ هویت اسلامی و اجتماعی یکی از شاخص‌ها و محرکه‌های مهم در تبیین رفتار اسلام‌گرایی در افغانستان بوده است. این شاخص‌ها یکی از عوامل مؤثر در ایجاد مقاومت افغان‌ها در برابر مدرنیسم و ارزش‌های کمونیستی و لیبرالیستی در افغانستان بوده است. مقاومت مردم افغانستان در برابر حرکت امانی و خلقی - که داعیه‌دار مدرنیسم بودند - یکی از مصادیق مهم این شاخص‌ها است. مقاومت‌کنندگان در برابر این ارزش‌ها، به مثابه نسل اول اسلام‌گرایی در افغانستان، به علت وابستگی کمتر به بیرون، هویت‌گراترین جریان اسلامی در افغانستان شناخته می‌شوند. هویت زمانی به مثابه یکی از متغیرهای رفتار افراطی در میان اسلام‌گرایان پنداشته می‌شود که احساس خطر مبنی بر از بین رفتن اسلام وجود داشته باشد. بر این مبنای مدرنیته مهم‌ترین تهدید در برابر هویت اسلامی در زمان حکومت امان‌الله خان و جریان خلقی در افغانستان بوده است. مفهوم مدرنیته در میان اسلام‌گرایان افغانستان، بیشتر به مثابه سکولاریزم و ارزش‌هایی که به صورت بنیادی منجر به تقویت ماهیت سکولاریزم می‌گردید، پنداشته می‌شد.

مفاهیم محوری تقویت‌کننده افراط‌گرایی «هویت» و «منافع» هستند. «هویت‌یابی افراط‌گرایانه» بر آیین فرهنگ خشونت‌پرور، ارزش‌ها و هنجارهای مبتنی بر ایدئولوژی و همبستگی‌های فرهنگی و تعاملات بین‌ذاتی میان خود و «دیگران» به شمار می‌رود که منافع و اهداف افراط‌گرایان، یعنی اتخاذ رفتارهای متقابل و خشن، بر اساس آن تعریف و اولویت‌بندی شده و به صورت «برانگیختگی هویتی» بروز می‌نماید که مؤثر و پایدار است.^۳ هرگونه اقدامی که حاکی از تهدید «هسته معنایی هویت» افراد و گروه‌ها باشد، واکنش‌های تدافعی و خشن را به وجود می‌آورد.

در مورد اینکه چه طور برانگیختگی هویتی و یا تعارض هویتی میان اسلام‌گرایان و مدرنیته طالبان گسترش یافت، دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. در میان این دیدگاه‌ها، حداقل دو نگرش اهمیت انکارناپذیری دارند. اول این که تعارض زمانی در این حوزه گسترش یافت که در فرجام اسلام‌گرایان در هضم و مدیریت مدرنیته ناتوان ماندند که این موضوع، خود به صورت بنیادی بستر ساز تعارض بالقوه میان ارزش‌های دو جریان متفاوت گردید. نگرش دوم اشاره به عدم توازن میان هویت ملی و هویت اسلامی دارد که نسل نوین در اجتماعات مسلمانان، ارزش‌ها و هویت ملی را در مقایسه با هویت مذهبی اولویت می‌بخشند. اولویت‌ها و منافع ملی به مرور زمان منجر به تقویت سکولاریزم می‌شود و در نتیجه جریان اسلام‌گرا دست به اعتراض بلند می‌کنند.^۴ به نظر می‌رسد که هر دو نگرش در مورد افغانستان صادق باشد. در فضای افغانستان از یک سو ارزش‌های غیراسلامی در زمان حکومت‌های امان‌الله خان و خلقی‌ها در حال تقویت است و از سوی دیگر نگرش هویت ملی و برداشت در مورد مدرنیسم به مثابه مؤلفه مؤثر در توان ملی؛ هویت اسلامی را دفع می‌کرده است. از این رو، هویت‌گرایی نسل اول در برابر مدرنیسم و اصطکاک آن یکی از مؤلفه‌های تأثیرگذار در ظهور اسلام‌گرایی پنداشته می‌شود.

۱-۳- داعیه اسلام سیاسی

اسلام سیاسی در نگرش اسلام‌گرایان اشاره به اسلامی دارد که سیاست و حکومت با آن همراه باشد و یا به تعبیر جان اسپوزیتو مذهب در زندگی خصوصی و عمومی حضور داشته باشد. اسلام سیاسی

را می‌توان گفت‌مانی برشمرد که باور بر جدایی‌ناپذیری دین و سیاست داشته باشد و همچنین به تشکیل دولت مدرن بر اساس اسلام، اعتقاد داشته باشد. اسلام سیاسی با دو نوع نگرش قابل تبیین است:

اول) اسلام سیاسی عقل‌گرا - اصلاحی: بارزترین شخصیت تأثیرگذار در این نوع نگرش از اسلام سیاسی سید جمال‌الدین اسدآبادی [افغان] است. او در تحولات سیاسی - اسلامی افغانستان نقش مهم داشته است. بازسازی فکری دینی به منظور رسیدن به درک جایگاه برتر اسلام و دستیابی به وحدت سیاسی، از برجسته‌ترین دیدگاه او در نگرش اسلام سیاسی نوع اول می‌باشد.^۵ سید جمال‌الدین رفتار مسلمانان، استبداد حاکمان جاهل، استعمار خارجی و عالمان ناآشنا به زمان و غیرعقل‌گرا را از مهم‌ترین عوامل انحطاط فکری دینی برمی‌شمارد و تأکید می‌کند که بازنگری و بازسازی فکری دینی از عوامل توسعه در اسلام است.^۶ در این نگرش، اسلام بر اساس عقلانیت مبتنی بر واقعیت‌های زمانی و مکانی مورد بحث و مطالعه قرار می‌گیرد. الیور روا نیز در تأیید این نگرش در کتاب «اسلام جهانی‌شده» به نوعی هماهنگی و همسویی میان ارزش‌های اسلامی با ارزش‌های لیبرال اشاره می‌کند. همسویی مفهوم «جمهوری» را در کنار مفهوم «اسلامی» می‌توان به عنوان یکی از نمادهای همسویی این نوع از اسلام سیاسی در کنار واقعیت‌های پذیرفته‌ی سیاست در جهان پنداشت.

دوم) اسلام سیاسی حدیث‌گرای افراطی: در این نوع نگرش از اسلام، بازگشت به سلف و سلفی‌گری اصل مهمی پنداشته می‌شود. احمد بن حنبل، احمد ابن تیمه از جمله بنیان‌گذاران جریان سلفی هستند.^۷ مخالفت با بدعت‌ها، نفی تعقل و بازگشت به اعتقادات و شیوه عمل صحیح سه نسل اول مسلمانان از مهم‌ترین ارزش‌های این نگرش پنداشته می‌شود.

با نگاهی به چشم‌انداز اسلام سیاسی در جامعه افغانستان، نسل اول اسلام‌گرایان بیشتر ماهیت اصلاحی را داشته‌اند که به مرور زمان، در همسویی با جریان حدیث‌گرا و ظهور طالبان به افراطی‌گرایی روی آوردند. جست‌وجوی اسلام سیاسی افراطی، سرمنشأ بحران‌ها در افغانستان بوده است. در این راستا القاعده با حضور در متن نسل اول اسلام‌گرایان در دوره جهاد و در هماهنگی با پاکستان، نقش انکارناپذیری در تقویت جریان حدیث‌گرا و رادیکال‌سازی اسلام‌گرایان در افغانستان داشته است.

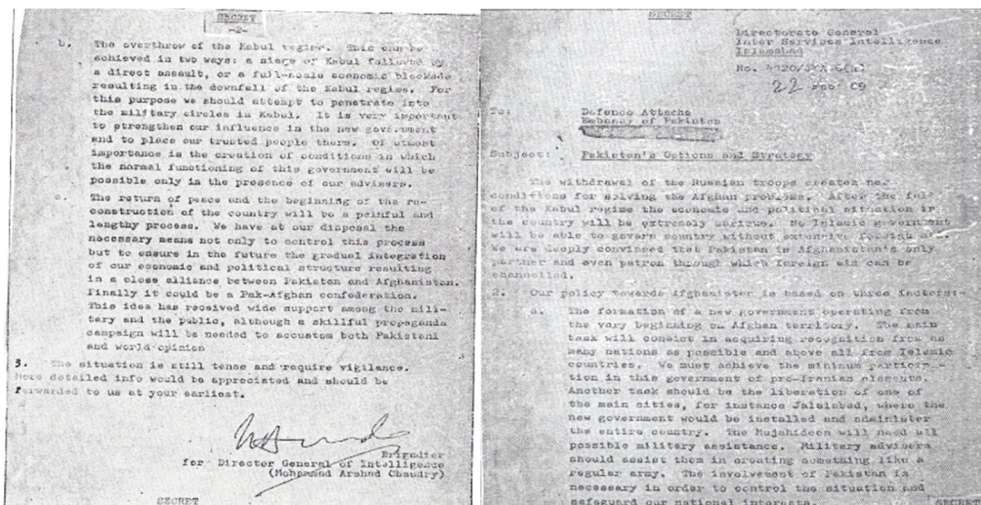
پس از کشته شدن عبدالله عزام* در سال ۱۹۸۹ زمینه‌ی گذار به اسلام‌گرایی رادیکال به وجود آمد. پس از کشته شدن او، بن‌لادن رابطه میان گرایش وهابیت خاورمیانه‌یی با جریان‌های اسلام‌گرا را در دوران پس از جهاد افغانستان تقویت نمود.^۸ بن‌لادن در فرآیند انتقال وهابیت و رادیکال‌سازی جریان دیوبندی در همکاری با آی‌اس‌آی پاکستان، توانست نسل دوم اسلام‌گرایان را در مرزهای افغانستان و پاکستان رادیکالیزه‌تر نماید.

۴-۱- سیاست‌های پاکستان

سیاست خارجی پاکستان از دهه هشتاد تا اکنون بر اساس سه اصل و محور شامل توسعه سلاح هسته‌یی؛ حمایت از جهاد در کشمیر؛ و حمایت از اسلام‌گرایان معطوف به پاکستان در برابر نظم حاکم در افغانستان بنا شده بود. در محور سوم، پاکستان با داشتن نقش رهبری در جریان دیوبند و مدارس افغانستان، به آسانی می‌توانست مدیریت این مدارس را در راستای سیاست خویش به دست گیرد. اصول سیاست خارجی پاکستان در مورد افغانستان در دوره پس از فروپاشی شوروی سابق، در سندی در کابل تایمز به نشر رسید. این سند را هنوز در آرشیو کابل تایمز در کتابخانه عمومی کابل می‌توان مشاهده نمود که در شماره مؤرخ ۸ ماه می ۱۹۹۰ این روزنامه زیر تیتر بزرگ «مدارکی برای دخالت پاکستان در افغانستان»^۹ به نشر رسید. این سند محرمانه از طرف سازمان استخباراتی نظامی پاکستان، با هدف تبیین سیاست خارجی پاکستان در قبال افغانستان، عنوانی آتش‌های دفاعی سفارت‌های پاکستان در سرتاسر جهان صادر شده بود. متن سند چنین بوده است:

* بیک اسلام‌گرای فلسطینی بود که در دهه ۱۹۸۰، در افغانستان با ارتش شوروی سابق می‌جنگید. او به «پدر جهاد جهانی» معروف است که کمک‌های مالی و انسانی بسیاری را از سراسر جهان برای جهاد در افغانستان جمع‌آوری کرده بود. او از معلمان اسامه بن‌لادن نیز می‌باشد.

فصل پنجم - افغانستان از جهاد تا افراط‌گرایی | ۱۸۹



مدیریت عمومی استخبارات نظامی - اسلام‌آباد

نمبر / شماره ۱۴۱۲۰/۶ جی‌ای‌ای، تاریخ ۲۲ فیروری ۱۹۸۹

به آتشه دفاعی سفارت پاکستان...

موضوع: اولویت‌ها و استراتژی پاکستان.

خروج عساکر روسی، شرایط جدیدی را برای حل مسأله افغانستان ایجاد می‌کند. بعد از سقوط رژیم کابل، اوضاع اقتصادی و سیاسی در این کشور بی‌نهایت جدی خواهد بود. ما عمیقاً معتقدیم که پاکستان یگانه شریک و حتی حامی افغانستان است که کمک‌های خارجی از طریق آن کشور صورت می‌گیرد. سیاست پاکستان در قبال افغانستان متکی بر سه عامل است: الف) تشکیل یک حکومت جدید در قلمرو افغانستان که تنها تحت مدیریت پاکستان فعالیت کند. در این راستا لازم است عناصر طرفدار ایران را محدود نماییم. مجاهدین، محتاج به تمام کمک‌های نظامی خواهند بود و مستشاران نظامی باید در ساختن اردوی منظم افغانستان نقش اصلی را داشته باشند. اوضاع باید تنها بر اساس منافع ملی پاکستان مدیریت شود. ب) سقوط رژیم کابل باید در ظرف دو روز صورت بگیرد. این کار باید از طریق محاصره کابل و به تعقیب آن تهاجم مستقیم یا از طریق محاصره کامل اقتصادی، که به اضمحلال رژیم کابل منتج گردد، انجام یابد. برای این منظور ما باید تلاش کنیم تا

در حلقه‌های نظامی کابل نفوذ نماییم. بسیار بااهمیت است که نفوذ ما در حکومت جدید تحکیم یابد و اشخاص مورد اعتماد ما در آن جابه‌جا گردد. (ج) اعمار مجدد افغانستان، یک پروسه طولانی خواهد بود. ساختار اقتصادی و سیاسی به گونه‌ای مدیریت شود که منجر به اتحاد نزدیک بین پاکستان و افغانستان و یا کنفدراسیونی میان افغانستان با پاکستان گردد. این اندیشه حمایت وسیع را در میان نظامیان و عموم مردم کسب خواهد کرد. وضع هنوز هم در افغانستان مناسب نیست، منتظر اطلاعات بیشتر باشید.^{۱۱}

سیاست خارجی پاکستان در دوره پس از شکست روس‌ها منجر به ظهور نوع دیگری از مجریان اصول اسلام‌گرایی در افغانستان می‌شود. طالبان محصول اسلام‌گرایان در حمایت پاکستان و سیاست‌های این کشور در دوره جهاد بود. افغانستان تحت رهبری گروه طالبان در دوره حاکمیت پنج‌ساله‌اش، از یک سو فرصت مناسب برای تخلیه انرژی رادیکالیزم پاکستان بود و از سوی دیگر حیات خلوت استراتژیک این کشور در برابر هند به شمار می‌رفت. سازمان استخباراتی پاکستان از طریق اسلام‌گرایان پاکستانی به عنوان جریان مادر، نفوذ خویش را در مدیریت اسلام‌گرایان افغانستان در اواخر سقوط حاکمیت طالبان تقویت کرد. به این منظور در جنوری سال ۲۰۰۰، سمیع‌الحق گروه‌های اسلامی تندرو* و رئیس اسبق استخبارات پاکستان را دعوت کرد تا جلسه‌ای را مبنی بر حمایت از طالبان در اکورا ختک دایر نماید.^{۱۲} در نتیجه این جلسه، جماعت علمای اسلامی در ۱۰ آوریل ۲۰۰۱ تظاهراتی متشکل از ۲۰۰ هزار تن را در حمایت از طالبان مدیریت کرد. این موضوع نشان می‌دهد که سقوط امارت طالبان به معنای کاهش نفوذ پاکستان در افغانستان نیست؛ بلکه یکی از عوامل زمینه‌ساز برای حضور مداوم پاکستان در دوره پس از سقوط طالبان خواهد بود. به همین منظور است که بعد از سقوط طالبان، رهبران و اعضای اصلی طالبان در پاکستان پناه‌گزين شدند. پناه

* رهبر جماعت علمای پاکستان مولانا احمدشاه نوری، رهبر جماعت اسلامی قاضی حسین احمد، یکی از رهبران جماعت علمای اسلامی مولانا فضل‌الرحمان، رئیس سپاه صحابه مولانا اعظم طریق، رهبر جماعت اهل‌الحديث معین‌الدین لخوا، رهبر الاخوان مولانا احمد اکرم، رهبر تحریک اسلامی دکتور اسرار احمد، مولانا صافی احمد از تحریک نفاذ شریعت، جنرال حمید گل رهبر اسبق آی‌اس‌آی، اعجاز‌الحق، مولانا مفتی نظام‌الدین شمعزی، مولانا مسعود اظهر از جیش‌المحمد، رهبر حرکت‌الجهد محمد سعید، رهبر حرکت‌المجاهدین مولانا فضل‌الرحمان خلیل، بخت زمین از بدر‌المجاهدین، جنرال اسلم بگ، مفتی بشیر احمد کشمیری از رهبران سابق جماعت‌المجاهدین.

فصل پنجم - افغانستان از جهاد تا افراط‌گرایی | ۱۹۱

بردن رهبران طالبان به پاکستان سبب می‌شود که این گروه به منظور آموزش‌های نظامی بیشتر در دسترس سازمان استخبارات پاکستان باشند. سازمان استخبارات پاکستان از پناه‌گزینی طالبان در خاک این کشور استفاده کرده و ضمن آموزش‌های جنگی، علی‌رغم فشارهای جامعه جهانی برای جلوگیری از حمایت از این گروه، زمینه و جنگ دوباره این گروه را در فضای افغانستان فراهم ساخت. جنرال مشرف به منظور جلب حمایت‌های جامعه جهانی، نوعی چرخش در سیاست خویش در قبال طالبان را پذیرفت؛ در حالی که همچنان طالبان را به عنوان یک نیروی پنهان در راستای سیاست خارجی پاکستان نگه داشت.

مشرف در دوره پس‌اطالبان عوامل بازی دوگانه خویش را در فضای افغانستان حفظ کرد. وی که از حمایت امریکایی‌ها مطمئن بود، گروه‌های اسلام‌گرای رادیکال را به عنوان یک بمب‌نگه داشت و در برابر اعتراض‌های کم‌تر جمعی این جریان‌ها، مقابله نمود. افکار عمومی اسلام‌گرایان در پاکستان در این دوره در پی همسویی سیاست‌های پرویز مشرف با امریکا بیشتر رویکرد انتقادی به خود گرفت. در این دوره با این که مشرف با مجموعه‌ای از تهدیدها نظیر ترور نیز مواجه بود، اما می‌دانست که چه طور اسلام‌گرایان را مدیریت کند. به همین منظور پاکستان برای هزاران عضو پیشین طالبان، داوطلبان نظامی عرب و پاکستانی‌های کهنه‌کار در جنگ افغانستان، پناهگاه فراهم ساخت.

پاکستان در دوره پس‌اطالبان همچنان به حفظ سیاست دوگانه خود در این زمینه ادامه داد. در پاره‌ای از موارد، فشار جامعه جهانی موجب شد که این کشور نرمش فریب‌کارانه‌ای در عدم حمایت از طالبان و جریان‌های وابسته به آن، از خود نشان دهد. به همین منظور این کشور همچنان که برای تأمین نیازهای نظامی طالبان تلاش می‌کرد، با انجام بعضی اقدامات دیگر مانند دستگیری و تحویل دادن افراد (ظاهراً) وابسته به گروه طالبان به امریکا، سعی می‌کرد تظاهر به مقابله با این گروه نماید. دستگیری ۴۵۰ تن از خارجی‌ها به اتهام وابستگی به طالبان که از این میان ۲۰۰ تن آنان را شهروندان یمنی و سعودی تشکیل می‌داد، نمودی عینی از تظاهر پاکستان بود. ۱۲۵ تن از این شمار، به امریکا تحویل شد که دو سوم زندانیان گوانتانامو را تشکیل می‌دادند. این عده تنها تذکره پاکستانی را دریافت کرده بودند و ضمن این که از اعضای اصلی القاعده به شمار نمی‌رفتند، ظرفیت انجام

اقدامات نظامی علیه کشورهایمانند امریکا را نداشتند. این اقدام پاکستان در حالی صورت می‌گیرد که قرارگاه‌های آموزشی نظامی در این کشور، همچنان پناهگاه‌های امنی برای ملاعمر، بن‌لادن و اسلام‌گرایان رادیکال همراه‌شان محسوب می‌شد.^{۱۳} به عبارت دیگر همان‌گونه که مدیریت جهاد در افغانستان علیه شوروی سابق از سوی پاکستان و با حمایت امریکا صورت می‌گرفت، زمینه مدیریت نسل دوم جهاد، یعنی اسلام‌گرایان متمایل به افراط‌گرایی، نیز با مدیریت پاکستان فراهم می‌شد. پاکستان در دوره پس‌ا ۱۱ سپتمبر به علت موقعیت اغلب مراکز دینی (مدارس) مربوط به این افراط‌گرایان در این کشور، داشتن سهم بارز در مدیریت این مراکز و حضور رهبران طالبان در این کشور، توانست از طریق نسل دوم جهاد، اوضاع را به نفع خویش به‌خوبی مدیریت نماید.

طالبان و روایت اسلام سیاسی افراطی حکایت از ناکامی نسل اول می‌کند؛ نسلی که در سایه نگرش‌های جمع‌گرایانه مردم، می‌توانست عده کثیری را بر اساس ارزش‌های جمعی به سمت رفتار واحد مدیریت و دولت اسلامی را تأسیس کند. در حالی که نتیجه این روایت، رژیم سیاسی طالبان به مثابه مهم‌ترین دست‌آورد اسلام‌گرایی سیاسی پس از منازعات درونی بود. رژیمی که به عنوان بدترین نظام سیاسی از سوی سازمان ملل متحد شناسایی شد. عدم توسعه‌یافتگی و افراط در اعمال رفتار خشونت‌آمیز، دو ملاک مهمی بود که آن را بدترین و عقب‌افتاده‌ترین نظام سیاسی تعریف کرد. بر اساس آمارهای سازمان ملل متحد، قلمرو این رژیم در آخر لیست ۱۷۴ کشور توسعه‌یافته جهان قرار داشت. بر اساس این آمارها، رژیم طالبان خشونت‌گراترین و عقب‌افتاده‌ترین نظامی سیاسی جهان نیز شناخته شد؛ به گونه‌ای که سیاست‌های افراط‌گرایانه طالبان، سوژه تمسخر هالیوود نیز واقع گردید.^{۱۴} روایت اسلام سیاسی افراطی در دوره پس از سقوط طالبان و همچنین پس از ۱۱ سپتمبر افراطی‌تر و مافیایی‌تر شد. یکی از پیامدهای جدی افراط‌گرایی اسلامی که نزدیک به نیم‌دهه نظم جهان و به ویژه افغانستان را با چالش مواجه کرد، ظهور داعش یا دولت اسلامی است.

القاعده، طالبان، داعش و ده‌ها گروه تندرو دیگر، محصول پیامدهای اسلام‌گرایی افراطی می‌باشند. پیامدهای اسلام‌گرایی افراطی در افغانستان به چهار صورت زیر قابل تبیین است:

- سیاسی‌سازی جریان‌های اسلامی‌گرا؛

فصل پنجم - افغانستان از جهاد تا افراط‌گرایی | ۱۹۳

- رادیکال و یا وهابی‌سازی جریان اسلام‌گرایی دیوبندی، در نتیجه‌ی گسترش ارتباط با القاعده و داعش در افغانستان؛
- ایجاد و انتقال مدارس اسلامی به پاکستان که در نتیجه‌ی آن نسل دوم اسلام‌گرایان افغانستان نیز در این مدارس تربیت و مدیریت شدند؛
- ایجاد حکومت طالبان و شکست اسلام سیاسی در جهان.

۲- نسل دوم جهاد و محرکه‌های افراط‌گرایی

با ناکامی نسل اول جهاد، اسلام‌گرایی و در پی آن طالبان در افغانستان، به طور عملی برای اسلام‌گرایان دو مسیر کنشی فراهم شد. در نتیجه‌ی این دو مسیر، باقی‌ماندگان نسل اول و دوم جهاد به دو جریان تقسیم شدند. بخشی از طالبان نگرش اصلاحی را پذیرفته و در قالب جریان‌هایی مانند جمعیت اسلامی به حیات سیاسی‌شان ادامه دادند و بخش دیگری از طالبان همچنان در مسیر نگرش افراطی باقی ماندند. نگرش «نو بنیادگرایی» تعبیری است که به این گروه از طالبان اطلاق می‌شود. این نگرش مبین جریان دوم مورد بحث این نوشته می‌باشد. الیور روا در کتاب «شکست اسلام سیاسی» و در پاسخ به یک سؤال بنیادی، دو جریان فراروی اسلام‌گرایان افراطی را مورد غور و واکاوی قرار داده است. او در پاسخ به این سؤال که اسلام‌گرایی افراطی در پی شکست چه راهی را انتخاب خواهد کرد؟ می‌گوید که جریان‌های اسلام‌گرا به یک دوراهی رسیده‌اند؛ یا باید اسلام سیاسی اصلاحی را در چارچوب دولت مدرن انتخاب نمایند و یا به سوی نو بنیادگرایی حرکت کنند.^{۱۵} بر مبنای این پاسخ‌ها اسلام‌گرایان افراطی باقی‌مانده از طالبان و نسل دوم، راه دوم را انتخاب کردند و در امتداد نگرش افراطی، به خشونت خویش در برابر حکومت افغانستان ادامه دادند.

شاخص‌های نسل جدید افراط‌گرایی در افغانستان بیش از آنکه متأثر از ایدئولوژی گذشته باشد، به سمت ایدئولوژی با ماهیت مافیایی گرایش پیدا کرده است. هویت در نسل دوم بر مبنای شاخص ایدئولوژیک تعریف نشده است؛ بلکه در قالب شاخص‌های اجتماعی مبتنی بر ارزش‌های فرهنگ قبیله‌یی تحول یافته است.

۲-۱- هویت و افراط‌گرایی در نسل دوم

در تبیین تبارشناسی هویت در میان اسلام‌گرایان رادیکال، به ویژه طالبان، می‌توان پنداشت که هویت در صفوف آنان بیش از آنکه یک پدیده ایدئولوژیک باشد، ناشی از مؤلفه‌ها و ارزش‌های حاکم بر اجتماع این گروه بوده است. هویت‌گرایان افراط‌گرایی تقریباً در همه جا و بیشتر در جاهایی که آزادی عمل دارند، هستند. گرایش به ریسک‌پذیری و برخورداری از ظرفیت در این زمینه، آنان را به سمت تشکیل جنبش‌های تازه مدیریت می‌کند. افراط‌گرایی جنبش‌محور بیشتر در نتیجه‌ی نزدیکی و همسویی میان اعضای فعال جنبش و بر اساس یک هویت مشترک شکل می‌گیرد. توسعه هویت جمعی، بر انگیزه اعضا به خاطر تغییر پدیده‌های اجتماعی می‌افزاید؛ و تحول‌گرایی و تغییرخواهی افراطی، آنان را در برابر نظم حاکم اجتماعی قرار می‌دهد. هویت جمعی در قالب یک جنبش اجتماعی احساس مشترک «ما» و یا «من» را به صورت واقعی و یا تصویری در میان کسانی که اجتماع را تشکیل می‌دهند، تقویت می‌کند و مفهوم «دیگران» را در مقایسه با خویش، بیگانه و یا غیر می‌سازند.^{۱۶} به عبارت دیگر سازه‌های هویت در گروه طالبان افغانستان ناشی از عصبيت‌های سنتی و قبیلہ‌یی و به ویژه پشتونوالی بوده است. در نظام مبتنی بر پشتونوالی، ایدئولوژی اسلامی بیش از هر زمان دیگر به مثابه اهرمی قدرتمند در خدمت ارزش‌های اجتماع قرار گرفته است.

پشتونوالی مجموعه‌ی از ارزش‌ها و قواعد رفتاری است که به صورت تاریخی و فرهنگی، اعتماد، احترام به بزرگ‌ترها، شجاعت، مهمان‌نوازی، سخاوت و همبستگی را در میان پشتون‌های افغانستان تقویت نموده است. پشتونوالی یک امتیاز فرهنگی و تاریخی منحصر به فرد بوده است که نه تنها پشتون‌ها بلکه تمام افغان‌ها در بیرون از افغانستان بر اساس مؤلفه‌های آن شناخته می‌شده است.^{۱۷} علی‌رغم کم‌رنگ شدن نسبی پایبندی به فرهنگ پشتونوالی در فرآیند جنگ‌ها و چنددستگی‌ها میان پشتون‌ها و دیگر گروه‌های اجتماعی، اما این فرهنگ همچنان یکی از مهم‌ترین شاخص‌های اجتماعی برای جلب نیرو در مناطق قبایلی به نفع طالبان به شمار می‌رود. طالبان ضمن ظهور از متن این جامعه و جلب ریش‌سفیدان جامعه قبایلی، به خوبی توانسته است از پشتونوالی به مثابه یکی از مؤلفه‌های انسجام هویتی در ساختار خویش بهره‌بردارد. این شاخص‌های اجتماعی، مهم‌ترین میکانیزم هویتی طالبان است که در هماهنگی با دیدگاه‌های سطحی مذهبی طالبان و مدارس دیوبندی، به نفع

فصل پنجم - افغانستان از جهاد تا افراط‌گرایی | ۱۹۵

جنگ در برابر دولت افغانستان مدیریت شده است. در این باره غلام شمس الرحمن در کتاب «هویت طالبان و رؤیای انسجام» چنین آورده است: «ایدئولوژی طالبان به صورت عمیق ریشه در فرهنگ محلی پشتون‌ها و پشتونوالی دارد. رابطه میان ایدئولوژی طالبان و ارزش‌های پشتونوالی دوسویه است؛ در برخی موارد طالبان از ننگ پشتونوالی به مثابه یک فرهنگ هنجاری برای مشروعیت‌بخشی رفتار و کسب حمایت قبایل در امتداد اهداف خویش استفاده کرده است. در سوی دیگر طالبان به عنوان ملای مذهبی رفتار قبایل را مدیریت می‌کند. در حالی که طالبان به مثابه روایت محلی، از سوی پشتون‌های شهری مورد انتقاد قرار داشته است. پشتون‌های شهری این ننگ پشتونوالی را یک پدیده ضد هنجاری می‌پندارند».^{۱۸}

هویت طالبان، بیش از ریشه‌داشتن در ارزش‌های ایدئولوژیک نسل اول جهاد، از هویت اجتماعی این گروه که ریشه در متن ارزش‌های اجتماعی قبیله‌یی دارد، متأثر بوده است. بهره‌وری از ایدئولوژی در میان این گروه بیش از آنکه همانند یک باور باشد، یک ابزار برای تبارز هویت اجتماعی دانسته می‌شود. از این رو، هویت اجتماعی مهم‌ترین بن‌مایه برای مدیریت جهاد و مرگ‌طلبی در اسلام‌گرایان افراطی افغانستان بوده است. بهره‌برداری شخصی و ابزاری از هویت اجتماعی، زمینه زوال بیشتر این هویت را فراهم ساخته است، چنان که ظهور داعش به مثابه یک جریان غیراجتماعی، از مصادیق پیامدهای این زوال خوانده می‌شود. ایدئولوژی انتقال‌یافته از نسل اول، نه یک میکانیزم مقدس برای رسیدن به هدف اسلام‌گرایی طالبان، بلکه تبدیل به یک اسطوره و یا روایت قهرمان‌طلبانه اجتماعی برای نسل دوم و باقی‌ماندگان نسل اول در افغانستان شده است. این روایت قهرمان‌طلبانه با استفاده از ضعف حاکمیتی و بهره‌گیری از متغیرهایی مانند چالش‌ها؛ عصیبت اجتماعی و روش‌های روان‌شناختی ناامنی را در افغانستان تقویت کرده است.

۲-۲- فرآیند مافیایی شدن ایدئولوژی طالبان

طالبان به علت نداشتن اهداف و فعالیت‌های فرامرزی و یا تهدید مستقیم نبودن علیه منافع امریکا، در نخست از سوی این کشور شامل لیست گروه‌های تروریستی نشده بود. بعدها نام شش تن از اعضای طالبان و شبکه حقانی، از جانب امریکا در لیست دهشت‌افکنان درج شد. این افراد عبدالصمد ثانی

معاون مسؤول مالی و رئیس بانک مرکزی افغانستان در رژیم طالبان، عبدالقدیر بصیر مسؤول مالی طالبان در کنر و جنرال قنسول طالبان در اسلام‌آباد، حافظ محمد پوپلزی عضو کمیسیون مالی طالبان و مسؤول مالی این گروه در جنوب و غرب افغانستان و مولوی عنایت‌الله مسؤول نظامی گروه طالبان در بسیاری از ولایت‌های افغانستان و عضو پیشین شورای پیشاور پاکستان هستند. این گروه بیشتر به مثابه یک گروه شورشی که اهداف سرزمینی دارد، شناخته می‌شد. مفهوم گروه شورش‌گر به یک جنبش سازمان‌یافته اشاره دارد که با استفاده از جنگ مسلحانه و اقدامات نامشروع دیگر برای سرنگونی یک حکومت تلاش می‌کند. این نوع شورشیان را گاهی جنگجویان چریکی نیز می‌نامند. عملکرد چریکی این گروه بر چهار روش یا شرط مانند تبلیغات و افشای چالش‌های دولت، شناخت نقاط ضعف دولت و نیروهای نظامی، کسب یک محیط جغرافیایی حامی و برخورداری از حمایت بیرونی استوار است. این چهار شرط برای تداوم بقای یک گروه شورش‌گر حیاتی پنداشته می‌شود که به نحوی متضمن پیروزی آنان در جنگ نیز می‌باشد.^{۱۹} شورشیان، خواه به صورت کلاسیک و خواه به صورت معاصر، در برابر یک حکومت ضعیف در یک جنگ چریکی می‌جنگند. منابع مالی این شورشیان اغلب یا در بیرون از کشور است و یا به صورت مافیایی از منابع داخلی کشور، تمویل می‌گردد.^{۲۰}

بهره‌وری از ایدئولوژی و تمسک به روش‌های تجارتي مافیایی، از مهم‌ترین دلایلی‌اند که می‌توان طالبان را شبیه یک گروه مافیایی خواند. گروه‌های مافیایی به علت نداشتن اصول و ایدئولوژی مشخص به مراتب خطرناک‌تر از گروه‌های تروریستی پنداشته می‌شوند. زوال ایدئولوژی در میان رهبران و قوماندانان گروه طالبان و گرایش آنان به روش‌های گروه‌های مافیایی، تبعاتی به مراتب بدتر از یک گروه شورش‌گر ایدئولوژیک به همراه دارد. شکست روایت افراط‌گرایانه آنان از اسلام سیاسی و تمسک به روش‌هایی که برای‌شان مشروعیت دینی ندارد، زمینه‌ساز تبدیل طالبان به شورش‌گرایان بحران‌زای مافیایی شده است. تلاش بقامحور مبتنی بر شیوه‌های چپاول‌گری این گروه در گوشه و کنار افغانستان که گاهی با همکاری گروه داعش نیز صورت گرفته است، دلیل قاطع در راستای شناسایی طالبان در ردیف گروه‌های مافیایی می‌باشد.

فصل پنجم - افغانستان از جهاد تا افراط‌گرایی | ۱۹۷

شیوه‌های تأمین منابع مالی طالبان مشروعیت هویتی آنان را زیر سؤال می‌برد. این گروه در کنار کسب درآمد با تجارت مواد مخدر از پاکستان و دیگر کشورهای منطقه، از روش‌های دریافت باج و رشوه در بدل عدم مزاحمت برای قراردادهای دولتی و بین‌المللی، دریافت زکات و عشر، قاچاق آثار باستانی، جمع‌آوری قبض‌های مخبرات و برق، سهم‌شدن در استخراج و بهره‌برداری غیرقانونی از معادن و جنگلات و حتی خرید و فروش انتحاری^{۲۱} استفاده می‌کند.^{۲۲} به استثنای جمع‌آوری عشر و زکات که برای آن مشروعیت ایدئولوژیک را مطرح می‌کنند، روش‌های دیگر تأمین منابع مالی، اغلب بر روش‌های مافیایی متکی است. روش‌های مافیایی تأمین مالی موجب ثروتمند شدن قوماندانان طالبان و عدم پیرویشان از رهبری این جریان شده است. ساکن شدن شاخه‌های جدیدی از طالبان در حاشیه مناطق جنگلی و دارای معادن، تمرکز بیشتر این گروه را بر تداوم روش مافیایی نشان می‌دهد. این موضوع از یک سو، نشان‌دهنده زوال ایدئولوژی و گرایش به سمت تجارت مافیایی در طالبان است و از سوی دیگر زمینه استقلال قوماندانان و یا پیوستن آنان به داعش را فراهم می‌سازد؛ چنان که نتیجه این بحث هم‌اکنون در بدنه ساختار جهادی طالبان روی داده است و اکثریت قریب به اتفاق این قوماندانان بر مبنای اختلاف مالی و ایدئولوژیکی بین گروهی، با گروه داعش بیعت کرده‌اند.

در سوی دیگر، گزارش‌های بی‌شماری از امنیت ملی افغانستان و استخبارات پاکستان مبنی بر فروش انتحاری به طالبان از سوی ملاها و اسلام‌گرایان پاکستانی وجود دارد. در این گزارش‌ها آمده است که انتحاری از ۷۰ تا ۱۰۰ هزار دالر میان اسلام‌گرایان دو طرف مرز خرید و فروش می‌شوند.^{۲۳} خرید و فروش انتحاری بیان‌کننده تجاری بودن ایدئولوژی و قربانیان ایدئولوژی در صفوف طالبان و دیگر گروه‌های اسلام‌گرا در افغانستان است. فقر فرهنگی و به‌ویژه فقر مادی حاکم بر جامعه انتحاری‌پرور باعث می‌شود معامله با موضوع انتحاری از رونق بیشتری برخوردار شود. نمود عینی این تفسیر تعلق اکثر انتحارکننده‌ها به خانواده‌های فقیر است. آمارها نشان می‌دهد که بیش از ۹۰ درصد انتحاری‌ها از خانواده‌های فقیر مناطق قبایلی است^{۲۴} که به روش‌های مالی، فکری و ایدئولوژیکی، افراطی می‌شوند و دست به انتحار می‌زنند.

۲-۳- جمعیت جوان، بیکاری و بی‌عدالتی

افغانستان بر اساس یک گزارش صندوق جمعیت سازمان ملل متحد در همکاری شماری از نهادهای دولتی افغانستان، دومین کشوری دانسته می‌شود که اکثریت شهروندان را نسل جوان تشکیل می‌دهد.^{۲۵} سن نیمی از مردم افغانستان زیر ۱۸ سال و بیش از سه‌چهارم آنان سنی کمتر از ۴۰ سال دارند؛ در حالی که آمار جمعیت جوان امریکا نشان می‌دهد که ۶۱ درصد مردم امریکا زیر ۴۴ سال عمر قرار دارند. این مقایسه به خوبی نشان می‌دهد که جمعیت جوان در افغانستان یک شاخص متفاوت و در عین حال مهم برای تدوین راهبردهای کلان توسعه‌ی کشور می‌باشد.^{۲۶} جوانان بیشتر ماجراجو هستند و با روش‌های گوناگون در جست‌وجوی هدف، معنا و ماهیت زندگی خویش هستند. آنان انرژی و توانمندی فزاینده‌ای و ذهنی برای توسعه زندگی شخصی و افراد اطرافشان را دارند. اگر این انرژی و توانمندی در مسیر درست هدایت نشود، افراطی شدن آنان تهدیدی بزرگی است که مهار آن برای مدت‌های مدید غیرممکن خواهد بود. عدم تطابق پلان‌های مدیریتی دولت با رشد جمعیت، از ضعف‌های اساسی نظام مدیریتی کشور می‌باشد که نزدیک به بیش از دو دهه است که جوانان را به سمت سوق یافتن به جریان‌های افراط‌گرایی کشانیده است. بیکاری انشعاب یافته از بی‌عدالتی، در کنار سایر نارسایی‌های مدیریتی، که در دوره حاضر بیش از هر زمان دیگری مشاهده می‌شود، تسهیل‌کننده‌ی پیوستن جوانان در صفوف طالبان و سایر گروه‌های تروریستی شده است. گزارش‌های نشر شده در رسانه‌های افغانستان از کشته شدن جوانان زیادی در نتیجه نبرد به نفع مخالفان دولت، در بدل دریافت یک سیت موبایل، معاش روزانه ۵ دالر و... وضعیت اسفباری است که روایتگر اهمیت بیکاری، بی‌عدالتی و وجود نیروی جوان در گسترش افراط‌گرایی است.

بر اساس گزارش‌های نشر شده در مورد علل خشونت سیاسی در افغانستان، در کنار فقر، بی‌عدالتی به مثابه یکی دیگر از مهم‌ترین عوامل گسترش افراط‌گرایی شناخته شده است.^{۲۷} فقر و بیکاری دو میلیون کارگر در افغانستان،^{۲۸} در طول نزدیک به دو دهه گذشته توانسته است، آتش خشونت و افراط‌گرایی را در افغانستان گرم نگه دارد. جوزف کولین به نقل از احمد رشید در کتاب شناخت جنگ در افغانستان می‌نویسد: «جوانان افغانستان از نسلی‌اند که هرگز صلح را ندیده است. خاطره آنان از قبایل، بزرگان و همسایگان خود، همواره توأم با خشونت بوده است؛ هیچ برنامه‌ای برای

فصل پنجم - افغانستان از جهاد تا افراط‌گرایی | ۱۹۹

آینده ندارند؛ همه چیز را زمان حال می‌بینند و به معنای واقعی کلمه یتیم جنگ شده‌اند. آنان جنگ را تحسین کردند؛ زیرا این تنها شغل‌شان بود. اعتقاد ساده آنان به اسلام، متأثر از صحبت‌های ساده ملای قریه است که آنان را جهت داده است. این برداشت ساده از اسلام، در کنار وضعیت اجتماعی، آنان را به آسانی در صفوف جنگ مدیریت می‌کند.^{۲۹}

نبود آموزش مناسب یکی دیگر از تهدیدات پیش روی نیروی جوان در افغانستان بوده است. با توجه به سال‌ها جنگ و نبود بسترهای مناسب آموزش معیاری، حکومت نمی‌تواند تمامی نیروی جوان را وارد سیستم آموزشی خود کند. بخشی از جمعیت افغانستان در خارج کشور به خصوص در پاکستان قرار دارند. بر اساس برآوردهای صورت گرفته نزدیک به ۱۰۵ میلیون طفل و نوجوان زیر ۱۸ سال در مدارس دینی پاکستان مشغول تعلیم هستند که بیش از نصف آنان را افغان‌های مهاجر تشکیل می‌دهد.^{۳۰} حکومت افغانستان توانمندی آموزش مناسب ۱۵ میلیون طفل و نوجوان نیازمند آموزش و پرورش را ندارد. نبود ظرفیت دولتی برای پذیرش این اطفال، زمینه مدیریت آنان به دست مدارس اسلامی را افزایش می‌دهد. از این رو بخش مهمی از اطفال در مدارس دینی افغانستان آموزش می‌بینند که اغلب متأثر از جریان دیوبند پاکستان است. شاید نتوان گفت که همه این مدارس گرایش حدیث‌گرا و افراط‌گرایی دارند؛ اما بر اساس گزارش‌ها، مدرسه مهم‌ترین منبع افراطی‌سازی جوانان شناخته شده است.^{۳۱} این مدارس با تمسک به گرایش‌های سفلی‌محور، ریشه‌های خشونت را در میان جوانان افغانستان تقویت کرده‌اند.

۲-۴- جنگ امریکا و نسبت حاکمیت ملی افغانستان

نقش امریکا به مثابه یک متغیر تأثیرگذار در راستای تحریک جریان اجتماعی و فرهنگی مخالف دولت علیه نظم شکل گرفته در افغانستان انکارناپذیر است. روند تأثیرگذاری تحریک برانگیز سیاست امریکا در افغانستان در حالی که ناشی از عوامل متعدد بوده است، از لحاظ زمانی به سال‌های پس از شکست ارتش سرخ شوروی سابق بازمی‌گردد. پس از خروج نیروهای شوروی سابق و سقوط کمونیزم در سال‌های ۱۹۹۰ - ۱۹۹۱، گرایش ضدامریکایی به مرور زمان جای گرایش‌های ضدکمونیستی را گرفت. دلایل تبادل گرایش‌ها را می‌توان در چهار عنوان زیر مطالعه کرد:

دلیل اول - جنگ خلیج در سال‌های ۱۹۹۰ - ۱۹۹۱ و حضور امریکایی‌ها در این منطقه؛

دلیل دوم - همسویی‌های امریکا با اسرائیل، حمله‌ها موشکی به افغانستان در اگست ۱۹۹۸ در پی انفجارهای صورت گرفته در سفارت‌های امریکا واقع در شرق افریقا؛

دلیل سوم - حمله امریکا به افغانستان و سقوط طالبان^{۳۲} و جنگ فرسایشی ۱۷ساله در برابر طالبان و دیگر گروه‌های تندرو اسلام‌گرا در افغانستان؛

دلیل چهارم - سیاست‌های امریکا در برابر مسلمانان در کشورهای نظیر عراق و سوریه که زمینه رادیکال شدن جریان‌های محافظه‌کار را فراهم ساخت. به عبارت دیگر جبهه‌گیری امریکا در برابر مسلمانان و ایدئولوژی اسلامی، زمینه‌ساز سیاسی شدن و رادیکال شدن هر چه بیشتر جریان‌های اجتماعی اسلامی در برابر غرب شده است.

ساختار سیاسی دموکراتیک در افغانستان و حضور اقوام در این ساختار، به مرور زمان پویایی قدرت را دگرگون کرده است. در نتیجه‌ی این دگرگونی فاصله میان گروه‌های اجتماعی کاهش یافت و رقابت‌های قومی در ساختار سیاسی افغانستان، مشروعیت پیدا کرد. با کاهش فاصله میان قومیت‌ها از نظر قدرت، مفهوم قومیت به مثابه یک پدیده سیاسی و در برخی از موارد امنیتی تحول پیدا کرد. جریان‌های موازی قومی در ساختار سیاسی افغانستان، زمینه از بین رفتن مطلق بودن حاکمیت و نسبی شدن قدرت در افغانستان را فراهم ساخت.

فضای نسبی حاکمیتی در افغانستان شرایط بهتری را برای گسترش نفوذ طالبان در افغانستان فراهم ساخت. به عبارت دیگر نسبییت حاکمیت زمینه نفوذ عناصر طالبان و به تعقیب آن پاکستان را در ساختارهای امنیتی افغانستان تقویت نموده است. در نتیجه، جریان‌های تروریستی معطوف به طالبان، داعش و دیگر گروه‌ها در فرآیند زمان با استفاده از این فرصت و از طریق انجام کنش‌های خشونت‌آمیز علیه مردم و حکومت توانسته‌اند به مثابه جریان موازی و در برابر حکومت ظهور نمایند. با همگانی شدن تهدید طالبان و دیگر گروه‌های تروریستی در دوره پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، مفهوم امنیت در لایه‌های مختلف اجتماع گسترش پیدا نمود؛ به گونه‌ای که اغلب پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی طبع امنیتی به خود گرفته است. امنیتی شدن پدیده‌ها، موجب تکثر بازیگران و کنش‌گران

فصل پنجم - افغانستان از جهاد تا افراط‌گرایی | ۲۰۱

امنیت در فضای امنیتی افغانستان شده است. نسبی شدن فضای حاکمیتی افغانستان، نه تنها موجب گسترش توان افراط‌گرایی و تروریسم گردید؛ بلکه زمینه‌های حضور و نفوذ پاکستان و کشورهای منطقه را در افغانستان گسترش داده است. از این رو، جامعه بین‌المللی و حکومت افغانستان در فرآیند واکنش به اسلام‌گرایی افراطی، از یک سو نتوانسته‌اند به درک درستی از تهدید تروریستی متناسب به افراط‌گرایی اسلامی دست پیدا کنند و از سوی دیگر در انجام واکنش لازم به مثابه یک حکومت توانمند نیز ناتوان ظاهر شده‌اند.

۳- امتداد و انتقال اسلام‌گرایی افراطی در گروه داعش

پس از حادثه ۱۱ سپتمبر، ما نوعی گذار از هژمونی به چندقطبی شدن و ظهور گروه‌های انارشیک فراملی را تجربه می‌کنیم که چین و روسیه به مثابه بازیگران نوین در حال ظهور و قطب‌های تازه، ثبات هژمونیک حاکم را با تغییر مواجه نموده‌اند. در این گذار، نوع تعاملات این بازیگران رابطه مستقیم با تعاملات افغانستان و بازیگران خرد تروریستی دارد. در فصل‌های گذشته بیان شد که یکی از حوزه‌های تحول امنیت بین‌الملل، توسعه دامنه مبارزه بین‌المللی با تروریسم از دولت تا به خُرده‌گروه‌ها می‌باشد. در این باره همچنین گفته شد که عدم موجودیت قواعد حقوقی شفاف در مبارزه با خُرده‌گروه‌ها، باعث تخطی منفعت‌جویانه بعضی از قدرت‌ها از چارچوب مبارزاتی قواعد بین‌المللی شده است. اثر این مباحث، در عنوان کنونی «امتداد و انتقال اسلام‌گرایی افراطی در گروه داعش» نیز قابل تسری است. با لحاظ نمودن عوامل این تسری، باید گفت که نقش موقعیت منطقه‌یی افغانستان در فراهم‌سازی زمینه‌های ظهور خُرده‌گروه‌های تروریستی، قابل چشم‌پوشی نیست. عدم مؤثریت همکاری منطقه‌یی در مبارزه با تروریسم؛ موقعیت افغانستان به عنوان شاهره تعارض میان اسلام اصلاحی با افراطی و اسلام لیبرالیسم در سطح خرد و فرهنگی؛ نسبت حاکمیت افغانستان با تأثیرپذیری از عواملی مانند بافت سیاسی نامتوازن مبتنی بر ارزش‌های قومی؛ و حضور و گسترش قلمرو طالبان از جمله مؤلفه‌هایی‌اند که زمینه افزایش و حضور داعش در افغانستان را فراهم نموده است. هر چند که مؤلفه‌ها و محرکه‌های رفتاری طالبان در افغانستان، آینده درخشانی را برای داعش متصور نمی‌سازد - چنان‌که اختلاف‌ها و درگیری‌های شدید به وجود آمده میان این دو گروه نیز به همین موضوع اشاره دارد - اما داعش همچنین در جست‌وجوی فرصت‌ها برای گرفتن جای طالبان

در راستای تقویت اسلام‌گرایی افراطی در افغانستان می‌باشد. آمارها نشان می‌دهد که داعش در افغانستان از سال ۲۰۱۴ بدین سو دست‌آوردهای بسیاری داشته است. این گروه در طول دوره ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۸ توانست از یک سو در رقابت با طالبان ظهور قدرتمندی داشته باشد و از سوی دیگر با همسویی با گروه‌های تروریستی بین‌المللی حکومت افغانستان را نیز به چالش بکشد.

داعش در نتیجه بحران ایدئولوژیک و مافیایی شدن طالبان در افغانستان، ظهور و گسترش پیدا کرده است و همچنین وجود فرصت‌های بومی مالی، اختلافات منطقه‌یی و قومی در بدنه طالبان که زمینه استقلال‌طلبی قوماندانان این گروه را فراهم ساخته است، نیز مزید بر آنها شده است. به عبارت دیگر، داعش تنها معنای یک گروه مشخص تروریستی را نمی‌دهد؛ بلکه یک جریان فکری مافیایی شده از ارزش‌های اسلامی را تداعی می‌نماید که در نبود این گروه نیز می‌تواند همچنان در متن گروه‌های دیگر مثل طالبان تداوم پیدا کند. شیوه‌های ادغام داعش در گروه طالبان و سایر گروه‌های همسو تا رسیدن به خاک افغانستان در مراحل زیر شکل گرفته است:

اول - اتحاد با یکی از شاخه‌های اسبق تحریک طالبان پاکستان در اورکزی اجنسی؛

دوم - اتحاد با داعش خاورمیانه مانند جنبش اسلامی ازبکستان، انصارالله تاجیکستان و جنبش اسلامی ترکستان شرقی و سایر گروه‌های تروریستی بین‌الملل.

عبدالرحیم مسلم‌دوست، حافظ سعید و رئوف خادم از افراد کلیدی داعش در افغانستان بوده‌اند. عبدالرحیم مسلم‌دوست اولین امیری بود که قبل از حافظ سعید از سوی داعش به مقام رهبری این گروه معرفی شده است. مسلم‌دوست و رئوف خادم از قوماندانان مطرح طالبان‌اند که به عضویت گروه داعش درآمده بودند. رئوف خادم در ۹ فبروری ۲۰۱۵ طی حملات هوایی امریکا کشته می‌شود. او توانسته بود بین ۴۰۰ تا ۶۰۰ عضو برای داعش جذب نماید.

داعش در افغانستان از میان دو گروه نیرو جذب می‌کند؛ ۱- افغان‌هایی که از بدنه طالبان جدا شده‌اند و نوجوانان بی‌تجربه از جنگ که بر اساس جذابیت‌های ایدئولوژیک خواهان پیوستن به داعش می‌باشند، ۲- گروهی که بر اساس منفعت مادی به جریان داعش می‌پیوندند. درباره افراد شامل گروه دوم وکیل احمد متوکل، وزیر امور خارجه وقت طالبان، می‌گوید: «... افرادی مانند سید امارتی از

لوگر، مولوی نجیب از وردک، و مولوی قهار از ولایت لوگر و... بر اساس دلایل مادی به داعش پیوسته‌اند.»^{۳۳}

ضعف و بحران‌های داخلی طالبان، در کنار گسترش عوامل تأثیرگذار بر نسبت حاکمیت در ساختار سیاسی افغانستان، فرصت و زمینه‌های مناسب رشد و بقا را برای داعش در افغانستان فراهم ساخته است. داعش در موجودیت چنین انگیزه‌ها و دلایلی راه نفوذ خود به افغانستان را باز می‌کند؛ چراکه در پی شکست در خاورمیانه، نمی‌تواند فضای بهتری نسبت به افغانستان برای تأمین و تضمین بقای خود پیدا کند.

نتیجه

نسل اول جهاد از هویت‌گراترین نسل اسلام‌گرایی بوده که بر اساس اعتقاد راستین به اسلام عمل کرده است. نداشتن دانش کافی و مطابق به وضعیت و معیارهای روز و ناکارآمدی مدیریت این نسل، زمینه ظهور طالبان را فراهم ساخت. طالبان با بهره‌گیری از چنین فضایی ظهور نمود. عملکرد این رژیم در مدت امارت پنج‌ساله‌اش، خود به مثابه نماد اسلام‌گرایی سیاسی از نوع حدیث‌گرا و افراطی در افغانستان مطرح بوده است.

پس از سقوط طالبان، نسل دوم اسلام‌گرایی به دو بخش انشعاب می‌کند؛ بخشی در قالب ساختار اصلاحی اسلام سیاسی مدیریت می‌شود و بخشی دیگر با وجود این که نمی‌دانستند بنیادگرایی را چگونه استدلال کنند، به آن ادامه می‌دهند. نسل دوم اسلام‌گرایان سیاسی افراطی در قالب بنیادگرایی نتوانستند فراتر از اجتماعات قومی و فرهنگی و یا حوزه منابع مالی، ارزش‌های خویش را توسعه دهند. به عبارت دیگر، اسلام‌گرایی سیاسی بنیادگرایان نسل دوم در جامعه افغانستان در نوعی گمراهی نگرشی، بیشتر به مثابه ابزار برای دولت‌های منطقه از جمله منابع سازمان استخبارتی پاکستان و ارزش‌های قومی و قبیله‌ی افغانستان خدمت کرده است.

استفاده ابزاری از ایده و افکار بنیادگرایان نسل دوم، منجر به ظهور نسل سوم بنیادگرایی یعنی داعش و برخی گروه‌های دیگر شده است. به نظر می‌رسد دامنه فعالیت این نسل فراتر از متغیرهای سنتی اجتماع افغانستان باشد. این نسل هرچند که ممکن است نتواند جمعیت وسیعی را به علت نداشتن

عصبیت قومی قبیله‌یی با خود همراه سازد؛ اما به مثابه یک جریان فروملی و خُرد رادیکال توانسته است با بهره‌برداری از زمینه‌هایی مانند فقر، ساختارهای سیاسی منطقه را در یک جنگ فرسایشی با چالش روبه‌رو نماید. در این راستا اسطوره خلافت در قالب یک داستان مدرن از قهرمانی و نهلیستی، جوانان زیادی را به سمت افغانستان مدیریت کرده است. به گفته الیور رواج، زیبایی‌شناسی معاصر خشونت (قهرمان‌پردازی در اسطوره خلافت)، ریشه در تاریخ اندیشه اسلامی ندارد؛ بلکه این فرهنگ در پی افراطی‌شدن و امنیتی‌شدن نگرش‌های ساده آنان تقویت یافته است. در یک روایت ساده و فارغ از مؤلفه‌های منطقه‌یی و جهانی می‌توان گفت که نسل اول اسلام‌گرایی، زمینه ظهور اسلام افراطی و طالبان را فراهم ساخته است؛ اسلام افراطی در متن بنیادگرایی خشن‌تر شده و در قالب نسل دوم، زمینه ظهور داعش و رفتار تروریستی و ایدئولوژی مافیایی را به وجود آورده است.

با توجه به مؤثریت و کلیدی‌بودن نقش دو نسل اسلام‌گرا در ظهور جریان‌های ضدمدرنیته، می‌توان ادعان داشت که جوانان افغانستان به عنوان تابعی از منافع شخصی رهبران جنگ، پیروی از قواعد پشتونوالی و نگرش جست‌وجوی اسلام سیاسی، به سمت جنگ کشیده شده‌اند. برای رهایی از این وضعیت، تقویت روایت نئوطالبان به سمت ساختار عینی پیدا نمودن در جهت تقویت روایت اسلام اصلاحی، می‌تواند بهترین گزینه برای مدیریت بحران افراط‌گرایی در افغانستان باشد. ارزش‌های اسلام اصلاحی می‌تواند وجود ارزش‌های نهادینه‌شده در چارچوب نگرش نئوطالبان مانند به رسمیت شناختن حقوق زنان، قانون اساسی، تفکیک قوا و مطلقیت حاکمیت جمهوری اسلامی افغانستان را تحقق بخشد.^{۳۴} در این راستا، ایجاد و اجرای یک سیستم و یا روایت اصلاحی اسلامی در برابر روایت رادیکال با هدف تقویت روایت نئوطالبان، جدی و لازم به نظر می‌رسد. به بیان دیگر، گذار به سمت روایت نوین اصلاح‌محورانه، عقلایی و تقویت نئوطالبان، تنها راه‌حل‌های ممکن برای امتداد حیات سیاسی طالبان جدید و ممانعت از تحول آن به سمت جریان خشن‌تر یعنی داعش است. به عبارت دیگر، در کنار روش‌های سخت‌نظامی مانند بهره‌گیری از ارتش و پولیس، لازم است که با استفاده از روش‌های نرم‌افزارانه، افراد نزدیک به جریان طالبان را به سمت جریان اصلاحی مدیریت نمود.

فصل پنجم - افغانستان از جهاد تا افراط‌گرایی | ۲۰۵

یکی دیگر از مهم‌ترین محرکه‌های اسلام‌گرایی افراطی در افغانستان عوامل تثبیتی و آموزشی است. در این زمینه لازم است که فرصت‌های ایجابی و تثبیتی (بیکاری و مدارس وابسته به جریان‌های افراط‌گرا) برای کاهش و حذف عوامل رشد افراط‌گرایی و تروریسم محدود گردد. توجه و تمرکز به توان دولت و حکومت و ارتش قدرتمند از مهم‌ترین عوامل به‌کارگیری روش تثبیتی در برابر افراط‌گرایی و تروریسم است.

- ¹- Olivier Roy. (2002). *Islamic Radicalism in Afghanistan and Pakistan*. Ibid.
- ²- Olivier Roy, Ibid.
- ^۳- جمالی، جواد. (۱۳۹۰). مدل تئوریک تحلیل افراط‌گرایی با کاربرد نظریه سازه‌انگاری. فصلنامه افق امنیت، شماره دوازدهم، خزان، ص ۱۶۶.
- ⁴- Dina Al Raffie. (2013). Social Identity Theory for Investigating Islamic Extremism in the Diaspora. *Journal of Strategic Security*, Volume 6, No 4, Winter. <https://pdfs.semanticscholar.org/e85a/45123bbc73b199a4443b29c0e36ede079442.pdf> [Accessed on Dec 2017].
- ^۵- آدمی، علی و همکاران. (۱۳۹۴). چیستی افراط‌گرایی در اسلام سیاسی: ریشه‌های هویتی و کنش‌های جاری. فصلنامه علمی - پژوهشی پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، صص ۳۵-۳۶.
- <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1211030>
- ^۶- عنایت، حمید. (۱۳۷۶). سیری در اندیشه‌های سیاسی عرب. تهران، امیرکبیر، صص ۲۰-۳۵.
- ^۷- همان، ص ۳۷.
- ^۸- روا، الیور و ابودهب، مریم، منادی، سید مهدی. (۱۳۹۵). شبکه‌های اسلام‌گرایان در آسیای مرکزی - افغانستان - پاکستان. ترجمه و تألیف سید مهدی منادی، انتشارات مؤسسه تحصیلات عالی افغانستان، ص ۶۱.
- ⁹- *Kabul Times*, 8 May 1990, Saur 18, 1369.
- ^{۱۰}- کابل تایمز، ۱۸ تور، ۱۳۶۹. این سند در آرشیو کابل تایمز واقع در کتابخانه عمومی کابل در دسترس می‌باشد.
- ^{۱۱}- روزنامه کابل تایمز به نقل از وحید مزده. (۱۳۸۲). افغانستان و پنج سال سلطه طالبان، نشر نشر نی، چاپ دوم، تهران، صص ۲۴-۲۱.
- ¹²- Foreign Broadcast Information Service Daily Report, 30 January 2000, refferenced by Oliver Roy, in the Article *Islamic Radicalism in Afghanistan and Pakistan*, UNCHR Emergency and security service, January 2002.
- ^{۱۳}- الیور روا و مریم ابودهب، پیشین، ص ۱۵۲.
- ¹⁴- Graham E. Fuller. (2004). *the Future of Political Islam*, Palgrave Macmillan, United States, P 114.
- ¹⁵- Olivier Roy. (1994). *The Failure of Political Islam*. Translated by Carol Wolk, Harvard University Press.
- ¹⁶- Remy Cross and David A. Snow. (2011). Radicalism within the Context of Social Movements: Processes and Types. *Journal of Strategic Security*, Number 4 Volume 4, No 4, Winter 2011, P 118. Available at: <http://scholarcommons.usf.edu/cgi/viewcontent.cgi?article=1143&context=jss> [Accessed on Dec 2017].
- ¹⁷- Lutz Rzehak. (2011). *Doing Pashtunwali as the Ideal of honorable behavior and tribal life among the Pashtuns*, Afghanistan Analysts Network. Available at: <https://www.afghanistan-analysts.org/wp-content/uploads/downloads/2012/10/20110321LR-Pashtunwali-FINAL.pdf> [Accessed at Dec 2017].

فصل پنجم - افغانستان از جهاد تا افراط‌گرایی | ۲۰۷

18- Ghulam Shams-ur-Rahamn. (2016). The Taliban Identity and Dream of National Cohesion, Establishing a Central Government in Afghanistan, OPRI Journal XVI, No.2, Summer, P 22.

19- Joseph J. Collins. (2011). Understanding War in Afghanistan. National Defense University Press, Washington, P 59.

20- Joseph J. Collins. Ibid, P, 53.

۲۱- گزارش روزنامه افغانستان، بازار گرم خرید و فروش بمب‌گذار انتحاری. گزارش ریاست امنیت ملی، ۱۴ سرطان ۱۳۹۰، قابل دسترسی در:

http://www.dailyafghanistan.com/national_detail.php?post_id=121508.

22- James weir and Hekmatullah azamy. (2015). Economic Impediments to a Taliban Peace Process. Economic Impediments, Ibid. P 77.

۲۳- گزارش روزنامه افغانستان، بازار گرم خرید و فروش بمب‌گذار انتحاری، پیشین.

24- James Weir, Ibid, P 78.

۲۵- سیرت، حسین، جمعیت جوان و بیکار افغانستان تهدید برای ثبات و امنیت، افغانستان، ۲۰۱۵/۸/۹، ۱۳۹۶/۱۰/۶ به نقل از m.dw.com

26- Belquis Ahmadi. (2015). Afghan Youth and Extremists why are Extremists Narratives So Appealing?. United States Institute of Peace, Augoust, p 3. Available at:

<https://www.usip.org/sites/default/files/PB188-Afghan-Youth-and-Extremists.pdf>, [Accessed Dec 2017].

27- Keith Proctor, ed. (2015). "Youth & Consequences: Unemployment, Injustice and Violence". (Portland, OR: Mercy Corps, www.mercycorps.org/research-resources/youth-consequences-unemployment-injustice-and-violence).

۲۸- گزارش وزارت کار و امور اجتماعی به نقل از گزارش تلویزیون طلوع، قابل دسترسی در:

<http://www.tolonews.com/afghanistan/unemployment-rate-spikes-afghanistan>

29- Joseph J. Collins. (2011). Ibid, P 11.

30- Brief by Senior Afghan Representative from Afghan Independent Human Rights Commission. (2011). Kabul, Afghanistan.

31- Reza Fazli, Casey Johnson, and Peyton Cooke. (2015). Understanding and Countering Violent Extremism in Afghanistan. Official Report 379 of UNITED STATES INSTITUTE OF PEACE, P 8. Available at:

<https://www.usip.org/sites/default/files/SR379-Understanding-and-Countering-Violent-Extremism-in-Afghanistan.pdf> [Accessed Dec 2017].

32- Oliveir Roy, Islamic Radicalism in Afghanistan and Pakistan. Ibid.

33- Hekmatullah Azamy. (2016). Challenges and Prospects for Daesh in Afghanistan and Its Relations With the Taliban. Countering Daesh extremism Journal, RSiS, P 53.

34- Sayed Rasoul Mousavi. (2017). Achieving Peace in Afghanistan. Islamabad Policy Research Institute, PP 124-125.

فصل ششم

افغانستان از اسلام‌گرایی افراطی تا تروریسم و ظهور داعش*

* این نوشته به صورت تحلیلی و با استفاده از محتوای نوشته‌های رسانه‌یی و بهره‌گیری از تکنیک تحلیل محتوا نگاشته شده است. از این رو، تنها از دو دسته منابع شامل مقاله‌های منسجم و کتاب‌های معتبر، به صورت مستقیم آورده شده است. در عین حال مطالب با محدودیت زمانی روبه‌روست و احتمالاً تا زمان نشر این اثر، برخی از مطالب تحول یابند.

مقدمه

حمله نظامیان پاکستان با نام «ضربه عظم» در مناطق قبایلی این کشور در ماه جون سال ۲۰۱۴ همزمان با ظهور داعش و گسترش حضور این گروه در «خراسان» همراه بوده است. حمله نظامیان پاکستان، زمینه انتقال تروریست‌های بین‌المللی مانند القاعده، حرکت اسلامی ازبکستان، جنبش اسلامی ترکستان شرقی و شاخه اورکزی مربوط به طالبان پاکستان را به خاک افغانستان مدیریت کرد. در این دوره مجموعه بزرگی از تروریست‌های بین‌المللی در مناطقی مانند هلمند، زابل، غزنی، فراه و ولایت‌های شرقی و شمال جابه‌جا شدند. مدت کوتاهی پس از این جابه‌جایی، داعش در افغانستان اعلام موجودیت می‌کند. داعش مولود گردهمایی و اجماع گروه‌های جهادی متعدد با خاستگاه جغرافیایی سرزمین‌های عراق و شام بوده است. گروه هوادار ابومعصب الزرقاوی مهم‌ترین بخش تشکیل‌دهنده داعش یا گروه دولت اسلامی بوده است. یارگیری این گروه از منازعات اجتماعی عراق و سوریه موجب افزایش توان آن شد. توان مالی و شباهت‌های فکری و مذهبی گروه هوادار الزرقاوی در میان سلفی‌ها، بازماندگان القاعده و دیگر گروه‌های اسلامی، این جریان را به چتر تازه‌ای در راستای ظهور و حمایت از شبکه‌های اسلام‌گرایی افراطی تبدیل کرد. جریان داعش با چنین منشأ و مبدأ در عراق و سوریه پایه‌گذاری می‌شود و پس از شکست در این دو کشور در جست‌وجوی تجربه‌ای تازه از منازعه در افغانستان می‌باشد.

داعش در افغانستان در وضعیتی ظهور می‌کند که پایان مأموریت جامعه بین‌المللی در قالب نیروهای حافظ صلح در اواخر سال ۲۰۱۴ فرا می‌رسد. در نتیجه خروج این نیروها، در جنوری سال ۲۰۱۵ افغانستان و پاکستان به مثابه «ولایت خراسان» در برنامه توسعه گسترده داعش معرفی می‌شود. در ادامه روند توسعه‌طلبی داعش، اعلان بیعت‌ها از اواخر سال ۲۰۱۴ در گوشه و کنار افغانستان و پاکستان شروع شده و ادامه می‌یابد. اعلان بیعت عبدالرحیم مسلم‌دوست با ابوبکر البغدادی رهبر گروه داعش را می‌توان نمونه‌ای از پیوستن طیف‌های متعدد به داعش بیان کرد. عبدالرحیم مسلم‌دوست، از جمله زندانیانی بود که در گوانتانامو به سلفی‌ها گروید. او پس از رهایی از زندان

گوانتانامو بیعت خویش را به بغدادی اعلام کرد و بدین سبب زمینه نفوذ داعش در افغانستان را گسترش داد.

اسلام‌گرایان افراطی سلفی برای دوران پس از خروج جامعه بین‌المللی از افغانستان آمادگی گرفته بودند. خروج نیروهای بین‌المللی در وضعیتی صورت گرفت که هنوز طالبان، شبکه حقانی، حزب اسلامی، جنبش ترکستان شرقی، تحریک طالبان پاکستان و شاخه‌های آنها در ناامنی افغانستان همچنان سایه قدرتمندی افکنده بودند. این گروه‌ها و قوماندانان آنها به صورت مستقل از گوشه و کنار افغانستان و پاکستان یکی پس از دیگری با داعش اعلان بیعت می‌نمودند. در این میان اما اعلان مرگ ملا عمر رهبر طالبان در ۳۰ جولای ۲۰۱۵ موج تازه‌ای از بیعت‌ها با داعش را به همراه داشت؛ از جمله عثمان غازی، رهبر جنبش اسلامی ازبکستان، چند روز پس از اعلان مرگ ملا عمر بیعتش را با داعش اعلان کرد.

ضربه عظیم، خروج جامعه بین‌المللی و اعلان مرگ ملا عمر سه عامل مهم در انتقال و گسترش بیعت با داعش در افغانستان به شمار می‌رود. داعش که در ابتدای ورود به قلمرو خراسان، انتظار بیعت گرفتن از طالبان را در اندیشه داشت؛ اما برخلاف آن، طالبان باورمند به استقلال دیوبند متأثر از سیاست پاکستان و گرایش‌های هویتی منتسب به قواعد پشتونوالی، به داعش نمی‌پیوندند و علی‌رغم آن تصور منازعه و مبارزه با داعش را نیز به صورت جدی در سر ندارند.

در ابتدای ورود داعش به افغانستان هرچند که ظن و گمان غالب به نپیوستن و نداشتن نیت منازعه از جانب طالبان با این گروه مطرح بود؛ اما گسترش بیعت قوماندانان طالبان با داعش، وضعیت را تغییر داد. قوماندانان طالبان در اثر مواجه شدن با اوصاف تضعیف‌کننده‌ای که در فصل پیشین به آن اشاره شد، این گروه را در برابر داعش قرار داد. در نتیجه، از اوایل سال ۲۰۱۵ روایت تازه‌ای از تعارض میان اسلام‌گرایان افراطی با اسلام‌گرایان افراطی‌تر در افغانستان به وجود آمد. داعش به مثابه یک روایت رقیب، افراطی و مافیایی از اسلام‌گرایان طالبانی، به مرور توان بیشتری کسب کرد و با ورود به ولایت‌های شمالی، تعارض بین دو گروه شکل گسترده‌تری پیدا نمود. بنا بر این مقدمه، تبیین

تفاوت‌ها و شباهت‌ها، منازعات، روایت رقابت دو اسلام‌گرای افراطی و افراطی‌تر، و چشم‌انداز پیروزی و شکست دو گروه طالبان و داعش موضوعات مورد بحث در این فصل از پژوهش می‌باشد.

۱- پیدایش طالبان

طالبان پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، روایتی مبتنی بر واکنش، انتقام، بازیابی هویت اجتماعی در چارچوب فرهنگ دیوبندی و متأثر از سیاست پاکستان در افغانستان بوده است. این گروه در دوره پیش از ۱۱ سپتامبر برای اولین بار، با نام «تحریک اسلامی» معرفی می‌شود و با تأسیس امارت اسلامی به حیات خویش تداوم می‌بخشد. تحریک (نهضت) طالبان در ابتدا نه یک سازمان سیاسی بلکه یک گروه فکری - عقیدتی بود که بیشتر از یک حوزه اجتماعی افغانستان برخاسته بود. بر این اساس، در برنامه اولیه این گروه، تشکیل حکومت وجود نداشت. به همین منظور تحریک طالبان در ابتدا برای تحقق این هدف خود به جمع‌آوری اسلحه از افراد غیرمسئول، تأمین امنیت و باز کردن راه‌ها و از میان برداشتن موانع، اقداماتی رضایتمندانه را برای مردم انجام دادند. با گسترش نفوذ و توان این گروه، روش‌ها و سیاست‌های این گروه تحول یافت و خشونت، بخش جدایی‌ناپذیر ویژگی‌های رفتاری آنان در حکومتداری‌شان تعریف شد.^۱ طالبان پس از تصرف کابل با این سبک و روش به تشکیل دولت دست زد و عنوان «امارت اسلامی» را برای نوع نظام حکومتی خود برگزید. این گروه برای پنج سال بر افغانستان حاکمیت کرد.

به طور کلی علل پیدایش طالبان در افغانستان در دو سطح قابل بحث است:

اول - سطح داخلی: در این سطح عواملی مانند جنگ داخلی، تجزیه حاکمیت در افغانستان، بی‌ثباتی سیاسی، عدم یکپارچگی نیروهای جهادی، بروز پدیده قوم و ملیت‌گرایی، تقسیم ناعادلانه قدرت، ترویج و تسلط فرهنگ خشونت، نبود امنیت مالی و جانی، خستگی مردم از جنگ، ضعف فرهنگی و فقر مادی در جامعه، و حاکمیت مطلقه شبه‌نظامیان در ظهور پدیده طالبان، مهم و اساسی پنداشته شده است.

دوم) سطح خارجی: در این سطح اهداف مداخله‌جویانه پاکستان در هماهنگی با عربستان و امارات متحده عربی^۲ را می‌توان از عوامل تأثیرگذار در ظهور طالبان در افغانستان بیان کرد. نمونه‌ای از

شیوه‌های این مداخله در قالب سندی از اداره استخبارات پاکستان در فصل پیشین، تبیین شد. در این باره علاوه بر این سند، گزارش‌هایی از نقش کشورهای دیگر مانند انگلستان نیز وجود دارد که بحث آن در این نبشته نمی‌گنجد.

حادثه ۱۱ سپتمبر همان گونه که نقطه عطفی برای شماری از تحولات بین‌المللی محسوب می‌شود، نقطه پایان حیات نظام طالبان در افغانستان نیز به شمار می‌رود. امارت اسلامی سرانجام با وقوع حادثه تروریستی ۱۱ سپتمبر در امریکا، به پایان عمر خود می‌رسد. پس از سقوط امارت اسلامی، هسته اصلی طالبان با دو گزینه به عنوان راه‌هایی برای ابقا روبه‌رو شدند. گزینه اول گرایش به سمت اسلام‌گرایی اصلاحی و همسو شدن با ارزش‌های مدرن در جامعه افغانستان است که بخشی از طالبان در کنار دیگر گروه‌های اسلامی این مسیر را انتخاب کردند. گزینه دوم گرایش به سمت نوینادگرایی است که بخشی از هسته اصلی به سمت اسلام‌گرایی حدیث‌گرای افراطی روی آوردند و قواعد آن را به عنوان اصول محوری رفتاری خود برگزیدند. الیور روا در کتاب «شکست اسلام سیاسی» اسلام‌گرایی حدیث‌گرای افراطی را نوینادگرایی می‌نامد. گرایش به سمت جریان نوینادگرایی بنیان‌های قداست طالبان را با خدشه مواجه می‌کند. طالبان در مسیر اسلام‌گرایی افراطی و فرسایش جنگ با حکومت و جامعه بین‌المللی، ارزش‌ها و قداست‌های اولیه خویش را از دست داد. این گروه بیشتر مبتنی بر هویت اجتماعی جامعه قبیله‌یی افغانستان، تحریک شد و بعدها عمدتاً ماهیت اجتماعی به خود گرفت. در سوی دیگر وابستگی به کمک‌های بیرونی و تمسک به روش‌های مافیایی و تجاری، مانند خرید و فروش انتحاری، طالبان را بیشتر به مافیای ایدئولوژی در افغانستان تبدیل نمود. به مرور زمان قوماندانان طالبان در گوشه و کنار افغانستان در پی منفعت‌های ناشی از سود معادن، جنگلات و آدم‌ربایی، و فرصت‌های بومی از فرمانبری از جریان اصلی خود سر باز زدند. عدم اطاعت این قوماندانان از جریان مرجع، چراغ سبزی برای قدرتمند شدن داعش نیز محسوب می‌شود.

گروه طالبان از شکل‌گیری تا اکنون، از افراد متعددی تأثیر پذیرفته است. در میان این افراد ملا محمد عمر، ملا اختر منصور و ملا آخوندزاده از جمله مؤثرترین افراد تأثیرگذار در تبلیغ، تدریس و ذهنیت‌سازی جریان طالبان بوده‌اند. پس از کشته شدن ملا اختر منصور، ملا آخوندزاده به عنوان رهبر

فصل ششم - افغانستان از اسلام‌گرایی افراطی تا تروریسم و ظهور داعش | ۲۱۵

این جریان شناخته شد و مولوی یونس حقانی و ملا یعقوب پسر ملا عمر به حیث معاونین وی گماشته شدند.

اعضای کمیسیون‌ها / شوراهای گروه طالبان			
کمیسیون / شورا	رئیس کمیسیون	اعضا	وظایف
شورای رهبری و یا شورای کویته		ملا محمد حسن بابر، مولوی عبدالکبیر، مولوی عبدالجلیل حقانی، حاجی گل‌آغا اسحاق‌زی، ملا محمد غوث، مولوی جلال‌الدین حقانی، مولوی لطیف منصور، ملا حسن رحمانی، ملا عبدالقیوم ذاکر، صدر ابراهیم و ملا محمد عیسی	شورای رهبری امارت اسلامی شبیه کابینه یک حکومت عمل کرده و در موارد مهم و اساسی به رهبر امارت اسلامی مشورت می‌دهند. این شورا استراتژی طالبان، هماهنگی، برنامه‌سازی، کنترل بخش‌های مختلف و فتواها را صادر می‌کند.
شورای علما	مولوی نورمحمد ثاقب	معاون وی مولوی سید محمد (سدوزی آغا)	شورای علمای امارت اسلامی یکی از مهم‌ترین ارکان این گروه است که مسایل قضایی، فتواها و دستورات شورای رهبری را فیلتر و نظارت می‌کند.
کمیسیون نظامی	ملا صدر ابراهیم	مولوی محمد یعقوب، سراج‌الدین حقانی، حافظ عبدالله، عبدالقیوم ذاکر، ملا محمد عیسی	کمیسیون نظامی مسؤلیت دارد که جنگ را علیه دشمنان این گروه رهبری کند و حملات و اهداف نظامی را برای جنگجویان مشخص سازد.
کمیسیون مالی	ملا ابواحمد		این کمیسیون مسؤلیت دارد که منابع جمع‌آوری نماید.
کمیسیون سیاسی	شیرمحمد عباس استانکزی	معاون وی مولوی شهاب‌الدین دلاور و اعضای این کمیسیون ساحل شاهین، مولوی نیک محمد، شیخ سید رسول ننگرهاری، مولوی جان محمد مدنی، مولوی دین محمد، محمد زاهد احمدزی، مولوی محمدرستم حنفی و نعیم وردک	این کمیسیون به نمایندگی از طالبان روابط سیاسی در سطح کشورهای منطقه و فرامنطقه را تأمین می‌کند.
کمیسیون فرهنگی	ملا امیرخان متقی	قدرت‌الله جمال، مولوی محمد سلیم، عبدالرحیم ثاقب	طالبان به شمول سایت رسمی‌شان به نام شهامت، وب‌سایت‌ها و صفحات متعدد مجازی دیگر تحت نام‌های وطن‌پرست، عزم دات اورگ، نن تکی آسیا، افغان دات کام، الاماره وب‌پانه و... را از طریق این کمیسیون مدیریت می‌کند.

اعضای کمیسیون‌ها / شوراهای گروه طالبان			
کمیسیون / شورا	رئیس کمیسیون	اعضا	وظایف
			در عین حال سخنگویان این گروه از طریق گروه‌پت‌هایی در وایبر، تلگرام، واتساپ و فیسبوک اخبار و دیدگاه‌های امارت اسلامی را به خبرنگاران می‌فرستند.
کمیسیون قضایی	مولوی عبدالحکیم		محاكمات صحرایی و دیگر محاكمات عمدتاً به فرمان این کمیسیون صورت می‌گیرد.
کمیسیون تعلیم و تربیه و تحصیلات عالی	مولوی محمد اقبال	مولوی مسلم حقانی و مولوی زمان‌شاه	این کمیسیون در ساحات تحت تسلط طالبان، مکاتب و مدارس را کنترل و نصاب تعلیمی مورد تأیید این گروه را تعیین و تدریس می‌کند.
کمیسیون دعوت و ارشاد	ملا حسن بابر	مولوی شمس‌الدین	کمیسیون دعوت و ارشاد، مسؤولیت دارد که در سراسر افغانستان و با استفاده از نفوذی‌ها و مبلغین خود میان مردم و حتی نیروهای دولتی مرام‌نامه‌ی امارت اسلامی را تبلیغ کند و مردم را به این گروه جلب و جذب نماید.
کمیسیون صحت	ملا محمد عباس		کلینیک‌ها و هماهنگی برای انتقال مریض‌ها و زخمی‌های این گروه در جبهات جنگ را مدیریت می‌کند.
کمیسیون امور زندان‌ها	ملا عبدالحق		اغلب پس از گرفتار شدن به قتل می‌رسانند، اما در موارد خاص، زندان‌هایی در بخش‌های مختلف دارند.
اداره جلوگیری از تلفات ملکی	مولوی گرمسیری		در دو سال گذشته اداره‌ای به نام «جلوگیری از تلفات ملکی» ایجاد کرد که هدف آن جلوگیری از تلف شدن افراد ملکی در میدان‌های جنگ است.
کمیسیون امور مؤسسات و شرکت‌ها	مولوی احمد بلال		مسؤول باج‌گیری از شرکت‌ها و مؤسسات است.
اداره مطبوعات امارت اسلامی	مولوی سید محمد حقانی	ذبیح‌الله مجاهد، قاری یوسف احمدی و لطف‌الله هاشمی	اداره مطبوعات و دفتر سخنگوی امارت اسلامی با کمیسیون‌های سیاسی و فرهنگی در هماهنگی و ارتباط نزدیک فعالیت می‌کند.

فصل ششم - افغانستان از اسلام‌گرایی افراطی تا تروریسم و ظهور داعش | ۲۱۷

در میان افراد تأثیرگذار دیگر می‌توان از احمدالله سطیع معروف به ثانی که در استخبارات این گروه فعالیت نموده است، رحمت کاکازاده عضو ارشد سیاسی که در تعیین خط‌مشی این گروه همیشه نقش ملموس و بارزی را بازی کرده است، و سید طیب آقا رئیس اسبق دفتر سیاسی طالبان در قطر - که به جای وی شیرمحمد عباس استانکزی تعیین شده است - نام برد. سید طیب بر اساس اختلافات با جریان اصلی طالبان به ویژه مخفی‌نگه‌داشتن موضوع مرگ ملا عمر، از مقام نمایندگی دفتر طالبان در قطر استعفا کرد. با توجه به سرری بودن تشکیلات طالبان، دسترسی به تمامی افراد در این گروه امکان‌پذیر نیست و نیز ممکن است برخی از افراد نام‌برده شده، در حملات حکومت افغانستان و جامعه جهانی کشته شده باشند.

۲- پیدایش داعش

جریان داعش، روایتی عینی از متن ایدئولوژی ضدیت با ارزش‌های انسانی و ساختارهای سیاسی و اجتماعی شریعت است. داعش با توسل به ایده تکفیری به عنوان وجه مشترک از گروه‌های همسو (القاعده، شورای مجلس اسلامی و...) در عراق و شام اعلام موجودیت کرد و به زودی برای خود حوزه وسیع‌تری در قالب «خلافت اسلامی» مشتمل بر خاک تمام کشورهای که در آن جمعیت اسلامی وجود دارد، تعریف کرد. در این راستا نزدیک به سه سال است که داعش، جریان سلطه‌جویانه‌محور خود را در حوزه آسیایی با نفوذ به خاک افغانستان آغاز کرده است. داعش با تأثیر از این افکار هم‌اکنون در بسیاری از کشورهای جهان (آسیای جنوبی، شرقی و غربی و برخی از کشورهای اروپایی و...) در حال هراس‌افکنی است.

داعش با نام مولوی عبدالرحیم مسلم‌دوست در افغانستان ظهور کرد؛ اما مسلم‌دوست به صورت رسمی از سوی داعش به عنوان رهبر خراسان معرفی نشده بود. در پی معرفی شدن حافظ سعید، مسلم‌دوست از شیوه رفتار حافظ سعید انتقاد کرد و مسیر خویش را جدا نمود. از این رو، داعش با رهبری حافظ سعید فعالیت خویش را به صورت رسمی در سال ۲۰۱۴ در افغانستان آغاز کرد. حافظ سعید در سال ۲۰۱۵ توسط طیاره بی‌سرنشین امریکایی‌ها کشته شد. در پی مرگ حافظ سعید، عبدالحسیب لوگری به عنوان رهبر و یا سرپرست این جریان تعیین شد؛ که با کشته شدن وی در

منطقه اچین پاکستان، فرد دیگری با نام اربابی یا بوسید که بوسعید نیز خوانده شده است، به عنوان رهبر این جریان معرفی می‌شود. بر اساس گزارش‌ها، بوسید (بوسعید) برادر حافظ سعید است که با ۱۰۰ تن از منطقه اورکزی اجنسی وارد افغانستان شد. در تاریخ ۱۱ جون ۲۰۱۷، پنتاگون از کشته شدن بوسعید در نتیجه یک عملیات خبر داد. مرگ رهبر داعش در افغانستان خبرهایی را دال بر بروز اختلافات و درگیری‌ها میان جریان ترک‌تبار داعش و جریان پشتون‌تبار آن که بیشتر از منطقه اورکزی پاکستان آمده بودند، در پی داشت. درگیری میان این دو جریان برای انتخاب رهبر، مدیریت شده فروکش کرد و دامنه آن بیشتر به رسانه‌ها کشانده نشد. پس از کشته شدن اربابی، معاویه ازبکستانی از سوی جنبش اسلامی ازبکستان و گروه‌های همسوی وی در برابر عبدالله اورکزی مشهور به اسلم فاروقی داعیه رهبری داشت. در نهایت اسلم فاروقی با حمایت سازمان استخبارات پاکستان به عنوان جانشین بوسعید معرفی گردید.^۴

فصل ششم - افغانستان از اسلام‌گرایی افراطی تا تروریسم و ظهور داعش | ۲۱۹

رهبران داعش و مدت زمان رهبری آنها در افغانستان		
شماره	نام و منطقه	مدت زمان رهبری
۱	عبدالرحیم مسلم‌دوست، از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۵ در زندان گوانتانامو بصری برد. اولین فرمانده شورشی در مناطق مرزی میان افغانستان و پاکستان بود که با ابوبکر بغدادی بیعت کرد. از این رو، وی به عنوان اولین فرمانده داعش در منطقه خراسان پنداشته می‌شود.	مدت زمان کوتاهی به صورت غیررسمی به عنوان رهبر شناخته می‌شد که با آمدن حافظ سعید از همسویی با جریان داعش سر باز می‌زند.
۲	حافظ سعید از منطقه اورکزی پاکستان و از جمله اعضای رهبری تحریک طالبان پاکستان بود. رئوف خادم معاون* وی بود.	از ۱۷ نوامبر ۲۰۱۴ الی جولای ۲۰۱۵
۳	عبدالحسیب لوگری	او پس از کشته شدن حافظ سعید در ۲۶ جولای ۲۰۱۶ رهبر خراسان گردید. وی در ۲۷ آپریل سال ۲۰۱۷ کشته شد.
۴	بوسعید که ارهابی نیز نامید می‌شد، برادر حافظ سعید از جمله طالبان پاکستانی منطقه اورکزی به شمار می‌رفت.	از ۱۶ می الی جون ۲۰۱۷ به عنوان رهبر این گروه فعالیت کرده است.
۵	عبدالله اورکزی مشهور به اسلم فاروقی (اقتباس از نام یکی از رهبران اسبق تحریک طالبان پاکستان) با حمایت سازمان استخبارات پاکستان در رقابت با معاویه ازبکستانی از جریان جنبش اسلامی ازبکستان معرفی شد. ^۵	از جون ۲۰۱۷ تا اکنون (فبروری ۲۰۱۸)

جدول ۶- رهبران داعش و مدت زمان رهبری آنها در افغانستان**

۲-۱- ساختار ملیتی داعش

داعش گروه تروریستی کثیرالملیت است؛ افرادی از کشورهای آسیایی تا به فرامرزهای قاره‌های دیگر در ترکیب ملیتی این گروه شامل می‌باشند. در یک نگاه کلی داعشی‌هایی که در افغانستان مصروف جنگ و بغاوت هستند، ترکیبی از جمعیت‌های همه قاره‌ها می‌باشند؛ ولی با توجه به حوزه‌های ناامن در کشورهای همسایه، مانند فتا و دره فرغانه، حضور داعش با تبار و ملیت‌های

* رئوف خادم در جنوری سال ۲۰۱۵ در کنار یوسف دهیق به عنوان رئیس امنیت تعیین شده بود. رئوف خادم به همراه ۷ تن دیگر از رهبران داعش در ۹ فبروری ۲۰۱۵ توسط طیاره بدون سرنشین امریکا کشته شد. نیروهای امریکایی در سال ۲۰۰۱ رئوف خادم را تا سال ۲۰۰۷ به زندان گوانتانامو فرستادند. پس از آنکه خادم در سال ۲۰۰۷ به حکومت افغانستان داده شد، در سال ۲۰۰۹ آزاد گردید. وی در سال ۲۰۱۰ به عنوان والی نام‌نهاد طالبان در ولایت ارزگان تعیین و از اعضای اصلی شورای کوبته شد. او در جنوری سال ۲۰۱۵ با ابوبکر البغدادی بیعت کرد.

** اطلاعات ذکر شده در این جدول از تحلیل و دسته‌بندی رسانه‌های محلی افغانستان به دست آمده است.

آسیای مرکزی، پاکستانی (طالبان شاخه اورکزی پاکستان) و طالبان جدا شده از بدنه طالبان افغانستان، بیش از هر جمعیت دیگری در ترکیب این گروه محسوس بوده است. در اواخر داعشی‌هایی با ملیت عرب، الجزایری و فرانسوی نیز در ساختار ملیتی گروه داعش افغانستان گزارش شده است. با این حال، به طور کلی ملیت‌های ترک، پاکستانی و طالبان افغانستان از دیگر تبارها بیش تر هستند. در میان گروه‌های تروریستی بین‌المللی ترک‌تبار وابسته به گروه داعش می‌توان به جنبش اسلامی ازبکستان، اتحادیه جهاد اسلامی ازبکستان، حزب التحریر اسلامی ازبکستان، انصارالله تاجیکستان و جنبش اسلامی ترکستان شرقی اشاره کرد.

۱-۱-۲- جنبش اسلامی ازبکستان

افغانستان به علت داشتن مرز مشترک با کشورهای آسیای مرکزی و همچنین این که جزیی از قلمرو خلافت اسلامی در نظر گرفته شده، همواره مورد تعدی اعضای جنبش وابسته به گروه داعش قرار گرفته است. در این میان نقش دره فرغانه (مرکز تجمع و تغذیه گروه‌های هراس افکن کثیرالملیت) نیز مزید بر علت‌ها بوده و باعث شده است که ولایت‌های شمالی افغانستان در چند جهت مصروف نبرد با مخالفین باشد. بنابراین فعالیت این سازمان گسترده‌ی فراتر از مرزهای چین و افغانستان را به خود گرفته و در حالت دوران با مبدأ و مقصد چین تا به اکنون ادامه دارد. رهبران این گروه (بیشتر بخش نظامی) در نوارهای تصویری که به مناسبت‌های گوناگون نشر کرده‌اند، به صراحت هدف از پیوستن‌شان به گروه داعش را حمایت از توسعه دامنه خلافت شام و عراق تا سرحد چین اعلام کرده‌اند.

جنبش یا تحریک اسلامی ازبکستان که به منظور تشکیل حکومت اسلامی در ازبکستان در سال ۱۹۹۸ در دره فرغانه ایجاد شد، مجموعه‌ای از گروه‌های اسلامی فعال به شمول نظامیان پیشین حزب مقاومت اسلامی ازبکستان و متحدان طالبان و القاعده می‌باشد. جنبش اسلامی ازبکستان در زمان حکومت طالبان در افغانستان پایگاه‌های چریکی ایجاد کرده بود و در کنار طالبان با نیروهای جهادی افغانستان می‌جنگیدند. این جنبش برای اولین بار در دفاع از کندز مقابل احمدشاه مسعود مقاومت و ایستادگی نمود. این جریان پس از سقوط طالبان پایگاه‌های‌شان را در افغانستان از دست داد و به مناطق شمالی پاکستان عقب‌نشینی کرد. جنبش اسلامی ازبکستان با کسب آموزش‌های لازم بار دیگر به صفوف

فصل ششم - افغانستان از اسلام‌گرایی افراطی تا تروریسم و ظهور داعش | ۲۲۱

گروه داعش پیوست و دوباره به خاک افغانستان نفوذ نمود. پس از سقوط طالبان، طاهر یولدش فرمانده نظامی و سیاسی این گروه و از نزدیکان بیت‌الله مسعود، رهبر طالبان شاخه پاکستان، با بیش از ۲۰۰ تن در منطقه قبیله‌ی وزیرستان جنوبی پاکستان - منطقه‌ای هم‌مرز با افغانستان - مستقر شد و از آن جا با حمایت القاعده و طالبان برای جنگ با نیروهای دولتی افغانستان و نیروهای بین‌المللی به عملیات‌های چریکی تروریستی پرداخت.^۷ یولدش سرانجام در سال ۲۰۰۹ در همان جا کشته می‌شود.

طاهر یولدش، جمعه‌نمگانی، عثمان عادل داماد طاهر یولدش، عثمان غازی و عزیز یولدش از جمله رهبران جنبش اسلامی ازبکستان بوده‌اند. پس از مرگ عثمان عادل، عثمان غازی در سال ۲۰۱۴ همچنان با ملاعمر بیعت داشت؛ اما زمانی که خبر مرگ ملاعمر همگانی شد، وی بیعت خویش را با ابوبکر البغدادی رهبر داعش اعلام نمود و حمایت از دولت اسلامی را وظیفه ایمانی خود یاد کرد و گفت: «در مجادله اسلام و کفر در صفوف خلافت اسلامی قرار گرفتن، تعهد ایمانی است و باید از این دولت جوان حمایت کنیم».^۸ بیعت عثمان غازی با رهبر دولت اسلامی اولین جرقه شروع فعالیت‌های تروریستی ازبک‌ها تحت پوشش داعش در افغانستان محسوب می‌شود. عثمان غازی در اواخر سال ۲۰۱۵ کشته شد و بعد از وی عزیز یولدش رهبری شاخه افغانستان این حزب را به عهده گرفت. گزارش‌های اوایل سال ۲۰۱۸ نشان می‌دهد که دامنه نفوذ نظامی این حزب هر روز در افغانستان در حال گسترش می‌باشد؛ به طوری که حضور گروه‌های مرتبط در ۲۵ ولایت افغانستان محسوس گزارش شده است و تنها در ولایت جوزجان ۸۰ پایگاه آموزشی وابسته به این جنبش تثبیت شده است.

اتحادیه اسلامی ازبکستان شاخه دیگر از جنبش اسلامی ازبکستان است که در موازات این گروه در سال ۲۰۰۲ با اهداف فراسرزمینی تر تشکیل شد. این گروه در سال ۲۰۰۴ از طریق بمب‌گذاری در تاشکند و دیگر شهرهای ازبکستان توجه جهان را به خود معطوف کرد. در ابتدا تصور می‌شد که گروهی به این نام، تبلیغاتی بیش نیست؛ اما رهبران این گروه در اواخر سال ۲۰۰۷ از طریق نشر پیام ویدیویی موجودیت آن را عینیت بخشیدند. ابویحیی محمد فاتح و سهیل منصور از رهبران این گروه می‌باشند.^۹ همچنین گفته می‌شود که اتحادیه جهاد اسلامی در وزیرستان شمالی به خصوص در مرز

بین افغانستان و پاکستان پایگاه نظامی دارد. در عین حال که آمار دقیق از اعضای این گروه در دست نیست اما گفته می‌شود افراد این گروه در دسته‌های ۵ الی ۱۲ نفری به عملیات‌های چریکی اقدام می‌کنند. از این گروه با نام «القاعده‌ی ترک» نیز یاد شده است. این گروه افراطی از تمایل خود برای پیوستن به داعش نیز خبر داد.

۲-۱-۲- حزب التحریر اسلامی ازبکستان

خبر فعالیت حزب التحریر اسلامی در ازبکستان برای اولین بار در سال ۱۹۹۰ منتشر شد. خاستگاه این حزب ازبکستان می‌باشد و شاخه‌های آن در اروپا، خاورمیانه و دولت‌های آسیای مرکزی نیز وجود دارد. این حزب خواهان خلافت اسلامی در آسیای مرکزی به هدف سرنگونی دولت‌های آسیای مرکزی می‌باشد. روش این حزب بیشتر تعلیمی - پرورشی است و در سه مرحله‌ی آموزش، ارتباط و تسلط تبیین می‌شود.

التحریر از متحدان القاعده و طالبان می‌باشد ولی تا کنون از مشارکت مسلحانه این حزب در کنار شورشیان داعش در افغانستان خبری نشر نشده است. قرینه‌هایی مانند وابستگی تباری با سایر گروه‌های تندرو ترک‌تبار و اعتقاد به پایگاه خاص فکری افراطی، انتظار حضور التحریر در کنار تروریست‌های داعش را در حال و آینده توجیه می‌کند. حزب التحریر در کنار جماعت اصلاح در افغانستان از جمله جریان‌های اسلام‌گرای ترویجی و تعلیمی محسوب می‌شوند. در مورد این دو جماعت، علی‌رغم نداشتن نقش مستقیم در منازعات مسلحانه، نگرانی‌هایی از آموزش و مدیریت نسل جوان با هدف گرایش آنان به سمت اسلام‌گرایی افراطی وجود دارد.^۱ به عبارت دیگر، این گروه شاید به صورت مستقیم زمینه گسترش نفوذ داعش را فراهم نسازد؛ اما می‌تواند از طریق آموزش و جهاد فکری زمینه‌ساز عضویت نسل جوان برای پیوستن به داعش باشد.

۲-۱-۳- انصارالله تاجیکستان

عوامل و انگیزه‌های شکل‌گیری، رشد و تکثیر گروه‌های تندرو در یک منطقه یا کشور با در نظر داشت گزینه‌هایی مانند موجودیت ذهنیت افراط‌گرایانه متأثر از جریان سلفی، نارضایتی از الگوی فرهنگی حاکم، نزاع و درگیری بین گروه‌های تکفیری، سیاست‌های افراطی و به حاشیه رانده

فصل ششم - افغانستان از اسلام‌گرایی افراطی تا تروریسم و ظهور داعش | ۲۲۳

شدن ساکنان کشور، مشکلات اقتصادی و فقر در میان مردم قابل توجه است. این عوامل در بسیاری از کشورهای درگیر با گروه‌های تندور وجود دارد. در این میان تاجیکستان نیز از این عوامل و به خصوص نقش ذهنیت افراطی در ظهور جریان‌های تروریستی متأثر بوده است. این کشور سابقه‌ی تنش با گروه‌های افراطی را شاهد بوده و در حال مبارزه با شیوع افکار تندرو سلفی‌محور منشعب از اصول خلافت اسلامی می‌باشد. جمعیت انصارالله بازمانده از منازعه دیروز با دولت تاجیکستان، تا به امروز که به گروه داعش پیوسته است، همواره تهدید جدی برای امنیت تاجیکستان، افغانستان و کشورهای همجوار با اینها به شمار می‌رفته است.

جماعت انصارالله تاجیکستان شاخه‌ای از گروه القاعده است که از شهروندان تاجیکستان تشکیل یافته است. بستر تاریخی شکل‌گیری این گروه به جنگ‌های داخلی تاجیکستان طی سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۷ بر می‌گردد. هنگامی که جنگ‌های داخلی تاجیکستان با امضای قرارداد صلح تحت رهبری عبدالله نوری پایان یافت، برخی از شورشیان این جماعت نتوانستند با صلح کنار بیایند؛ به همین دلیل به وزیرستان شمالی پاکستان نقل مکان نمودند و از آن جا به افغانستان نفوذ کردند.^{۱۱} گفته می‌شود که فعالیت جریان عبدالله نوری از سوی دادگاه عالی تاجیکستان ممنوع اعلام شده است.

جماعت انصارالله پس از حضور در افغانستان، در کنار طالبان و القاعده به جنگ با نیروهای امنیتی دولتی و خارجی پرداخت و پس از فراهم شدن زمینه حضور داعش، به دلیل تشابه ایدئولوژیکی مورد تشکیل دولت اسلامی در آسیای مرکزی، به صف این گروه پیوست. جماعت انصارالله در افغانستان در بدو پیوستن به گروه داعش، شامل ۱۰۰ عضو از تاجیک‌های افغانستان و تاجیکستان بود ولی به مرور زمان و با پیوستن تاجیک‌های داعشی بازگشته از جنگ عراق و سوریه، شمارشان به بیش از ۵۰۰ تن افزایش یافت. داعشیان تاجیکستانی پس از شکست این گروه در عراق و سوریه، به دو گروه تقسیم شده است؛ گروهی به صورت داوطلبانه به کشورشان بازگشتند و گروهی هم به افغانستان وارد شدند و با پیوستن به جنبش اسلامی ازبکستان در سال ۲۰۱۵ جایگاه خود را تضمین نمودند. فرمانده این گروه شیرمحمد سرفراف (معروف به شیریز غلام) تا اواخر ۲۰۱۶ در بدخشان زندگی کرده است. سرفراف در اچین ننگرها به همراه ۱۱ تن از افرادش با پرتاب بمب از سوی

نیروهای امریکایی کشته شد. پس از کشته شدن سفراف، این گروه بیش از هر زمان دیگری به داعش افغانستان وابسته شد.

۴-۱-۲- جنبش اسلامی ترکستان شرقی (چین)

جنبش اسلامی ترکستان شرقی بخشی از سازمان آزادی‌بخش ترکستان شرقی است که ۱۲۰ سال پیش برای کسب استقلال از دولت مرکزی تشکیل شده بود. این جنبش متشکل از ترک‌های اویغور جدایی طلب ایالت سین کیانگ چین می‌باشد. ایالت سین کیانگ منطقه مسلمان‌نشین در چین است که با کشورهای تاجیکستان، قرغیزستان، مغولستان، افغانستان، پاکستان، روسیه و قزاقستان هم‌مرز است.

اعضای این سازمان به علت محدودیت‌های اعمال‌شده از جانب دولت مرکزی، به مرزهای پاکستان و افغانستان متواری و مستقر شدند و به گروه‌های هم‌عصر خود (القاعده و طالبان) پیوستند. به این ترتیب، جنبش اسلامی ترکستان با کسب آموزش‌های نظامی لازم از جانب القاعده در خاک پاکستان، پس از ضربه عظیم، در دو جبهه در خاک افغانستان به جنگ پرداخت.

رهبران اولیه این جنبش حسن معصوم (یا حسن محمود) و عبدالحق ترکستانی بوده‌اند. حسن معصوم که زمینه انتقال این جنبش را به افغانستان فراهم ساخت، در سال ۲۰۰۳ کشته شد.^{۱۲} عبدالحق ترکستانی در میان سال‌های ۲۰۰۳ الی ۲۰۱۰ رهبری این جریان را به عهده داشت. وی اولین عضو این جریان بود که در هیئت رهبری القاعده حضور یافت و کمپ‌های آموزشی این جنبش را در تورابورا در همکاری با القاعده تأسیس کرد. عبدالحق ترکستانی بر اساس منابع امریکایی در ماه می سال ۲۰۱۰ کشته شد^{۱۳} و پس از وی عبدالشکور ترکستانی به عنوان رهبر این جریان معرفی شد. خبر کشته شدن عبدالشکور در ۲۴ اگست ۲۰۱۲ زمینه رهبری عبدالله منصور به عنوان رهبر این جریان را فراهم ساخت. در سال ۲۰۱۶ گزارش‌هایی از نشر صدای ضبط‌شده عبدالحق ترکستانی و انتقاد وی از عضویت عثمان غازی به داعش نشان داد که وی در سال ۲۰۱۰ زخمی شده بود و هنوز زنده است.^{۱۴} با این حال جنبش ترکستان شرقی در نوعی از بحران رهبری قرار دارد. ترکستانی، عبدالله منصور و احتمالاً افراد دیگری به مثابه رهبر این جریان وجود دارند. در عین حال به نظر می‌رسد که

بخشی از این جریان در قالب حزب اسلامی ترکستان شرقی* همچنان با القاعده و طالبان همراه باشد. بر این اساس با توجه به رقابت میان القاعده و داعش، این گروه با دیگر اعضای وابسته به داعش همسویی ندارد.

مبارزات جنبش اسلامی ترکستان شرقی با پیدایش خلافت اسلامی داعش، چهره جدیدی را از خود به نمایش می‌گذارد. جنگجویان این گروه موج جدیدی از ایده‌های مبارزه‌طلبانه با گستردگی فراتر از چین و افغانستان را به وجود می‌آورند. شاخه نظامی این جنبش تشکیل شده و اعضای آن با اوج‌گیری فعالیت‌های داعش در حوزه خاورمیانه (سوریه و عراق)، بیعت خود را از این گروه اعلام کرده و عملاً وارد فعالیت‌های نظامی در سوریه و عراق می‌شوند.

الف) سیر تحول تاریخی جنبش اسلامی ترکستان شرقی

چین در یکی از مناطقی که با مشکلات قومی روبه‌رو بوده، سین کیانگ است. در منطقه سین کیانگ دو گروه جدایی طلب جنبش ترکستان شرقی و کنگره جهانی اویغورها فعالیت می‌کنند. پس حمله جاپانی‌ها در سال ۱۹۳۳، اویغورها با حمایت آنان در راستای تغییر موازنه حاکم بر چین، آزادی خود را به دست آوردند. اویغورها به رهبری مولای الاکبر شایبیتی از این فرصت استفاده کردند و ضمن متحد شدن با عثمانی‌ها، دولت اسلامی ترکستان شرقی را در شهر کاشغر چین تأسیس نمودند. هر چند دولت آنان پس از سه ماه به دست دولت مرکزی چین سقوط کرد ولی از این جهت که زمینه‌ساز مبارزات بعدی اویغورها شد، حایز اهمیت است. این گروه در نتیجه‌ی مبارزات مدنی بار دیگر استقلال خود را به دست آوردند (۱۹۴۴ - ۱۹۴۹) ولی عمر آن چند سالی بیش نبود؛ طوری که در نتیجه‌ی اتحاد دولت مرکزی چین با شوروی سابق، ترکستان شرقی در سال ۱۹۴۹ تصرف و به دولت مرکزی الحاق شد. در جریان این تصرف صدها هزار مسلمان اویغوری کشته و ده‌ها مسجد تخریب گردید. از آن زمان مسلمانان این منطقه برای کسب استقلال با دولت مرکزی مبارزه می‌کنند و در نهایت باعث شکل‌گیری سازمان جدایی طلب ترکستان شرقی شد که مهم‌ترین سازمان جدایی طلب فعال در منطقه ترکستان شرقی با شاخه‌هایی در آسیای مرکزی، ترکیه و اروپا بود. اما به دلیل نبود

* Turkish Islamic Party.

انسجام و هماهنگی در فعالیت‌ها، این سازمان نتوانست دست‌آورد چندانی داشته باشد. در اواخر دهه هشتاد و آغاز دهه نود، سیاست درهای باز بیجینگ به سازمان جدایی طلب ترکستان شرقی جان تازه بخشید و موجب شد که فعالیتش را به شکل جدی تری دنبال نماید. در سال ۱۹۹۲ اعضای این سازمان در کنفرانسی در ترکیه تصمیم به تشکیل دولت ترکستان شرقی گرفتند و در سال ۱۹۹۳ دولت در تبعید در زمان نخست‌وزیری روزاییک طی اعلامیه‌ای استقلال این منطقه را از چین اعلام کرد.^{۱۵} دولت اسلامی در تبعید این جنبش در سال ۲۰۰۴ تشکیل و در پنجاهمین سالگرد آزادی سین کیانگ این جنبش با پخش ویدیویی که فردی را تفنگ در دست نشان می‌دهد، اعلام می‌دارد که «... مبارزه را تا آخر ادامه خواهد داد».^{۱۶}

ب) آغاز فعالیت‌های مسلحانه در چین

در اکتوبر ۱۹۹۶ گروه حزب‌الله ترکستان شرقی در منطقه خاتیان ترکستان تأسیس شد. این سازمان در کنفرانس‌ها و نشست‌های بین‌المللی هدف خود را از تشکیل دولت در تبعید، ارزش‌های حقوق بشری مانند آزادی بیان و مذهب برای آگاهی اذهان بین‌المللی دانست. به عبارت دقیق‌تر، تا این زمان فعالیت مبارزاتی سازمان جدایی طلب ترکستان شرقی مبتنی بر خط‌مشی مسالمت‌آمیز با بیجینگ بود؛ اما در کنفرانسی در سال ۱۹۹۹ در ترکیه سیاست‌های منازعه‌آمیز خویش را اعلام نمود. این سازمان برای دستیابی به این هدف، بسیاری از افراد خود را برای کسب آموزش‌های نظامی - جنگی به افغانستان، چین و کشمیر اعزام کرد و به همین منظور حدود بیست پایگاه در این مناطق تأسیس کرد که با حمایت و کمک مالی و تسلیحاتی تجاران اویغور ساکن عربستان، شروع به فعالیت کردند. فعالیت مسلحانه این گروه پس از حادثه یازده سپتمبر ۲۰۰۱ با از دست دادن حمایت امریکا، کاهش یافت و جنبه جنگ روانی - تبلیغاتی به خود گرفت. این سازمان با برگزاری کنفرانس و نمایشگاه‌ها و چاپ جزوات، نفوذ در میان گروه‌های مخالف دولت مرکزی و... سعی در جلب حمایت کشورها دارد. با این وجود، قرار گرفتن در کنار گروه نوظهور داعش، بر قوت این جنبش افزوده و بار دیگر اقدامات تروریستی خود را از نو آغاز کرده است.

فصل ششم - افغانستان از اسلام‌گرایی افراطی تا تروریسم و ظهور داعش | ۲۲۷

این سازمان تنها طی دهه نود میلادی ۲۵۰ عملیات تروریستی را در چین راه‌اندازی کرد. انفجار بمب در ایستگاه قطار شهر ارومچی چین با تلفات ۷۰ کشته (۳۰ آوریل ۲۰۱۴)، حمله به ایستگاه قطار با ۲۹ کشته (مارچ ۲۰۱۴) و حمله به سفارت چین در قرغیزستان توسط ظهیر خلیل اف (۲۰۱۶) از جمله اقدامات هراس‌افکنانه این جنبش علیه چین می‌باشد. با توجه به گسترش توان و سیاست‌های پیشگیرانه علیه این جریان، توان این گروه‌های مخالف، به شدت کاهش یافته است.

ج) دلایل ادغام با طالبان و داعش

جنبش اسلامی ترکستان شرقی که در جامعه مسلمان‌نشین چین با انگیزه استقلال‌طلبی شکل می‌گیرد، با الحاق به طالبان و القاعده به جنگ‌آوران قوی مبدل می‌شود. جنبش پس از ملاعمر و ضعف القاعده، با در نظر داشت همخوانی هدف داعش در مورد توسعه جغرافیایی به چین، از طریق همگرایی با این گروه، هدفش را گسترده‌تر نمود. در عین حال علل گرایش این گروه به سمت داعش برای نیل به اهداف نهایی را در چند مقوله آتی می‌توان مورد بحث قرار داد:

اول - وضعیت نابه‌سامان اجتماعی

فقر اقتصادی و تبعیض در اعمال حقوق شهروندی اوغورها مانند اعمال محدودیت در انجام شعائر مذهبی و... آنان، زمینه جذب گروه‌های جوان از میان اوغورها را به گروه داعش فراهم کرده است.^{۱۷} در توضیح این گزینه باید گفت که فقر و محدودیت در طول تاریخ همواره عامل تشکیل، نفوذ و طغیان گروه‌های تندرو بدون تفکیک سلیقه‌های دینی - مذهبی در سطح جهان بوده است. حضور هزاران متخاصم متجاوز در خاک افغانستان نیز برخاسته از همین عامل می‌باشد.

دوم - اهمیت اقتصادی سین کیانگ

ایالت سین کیانگ سرشار از منابع طبیعی است و به نظر می‌رسد که تلاش دولت مرکزی چین در لغو خودمختاری این منطقه، بیشتر به هدف تسلط بر این منابع باشد. اوغورها نیز بهره‌برداری از این منابع را مهم می‌دانند تا جایی که آن را تضمین هزینه تشکیل دولت مستقل می‌پندارند. وجود نفع اقتصادی برای هر دو جانب، سبب شده است که دولت بیجینگ و اوغورها برای تسلط بر این ذخایر غنی در

رقابت قرار گیرند و او یغورها برای در دست داشتن این منابع و اعمال فشار بر دولت مرکزی، به گروه تندرو داعش ملحق شود تا قدرت لازم برای مبارزه را کسب نماید.

سوم - اعمال فشار بر نمادهای اسلامی
شکل‌گیری دولت‌های لائیک در آسیای مرکزی پس از فروپاشی شوروی سابق، واکنش تند را از سوی گروه‌های اسلامی افراطی فراهم ساخته است و در همین حال وضعیت بد اقتصادی زمینه نفوذ و گسترش اندیشه‌های سلفی - تکفیری را در میان جوانان این منطقه گسترش داده است. گروه‌های تکفیری به منظور حفاظت از نمادهای اسلامی در برابر اعمال فشار حاکم، طرح تشکیل دولت اسلامی را مطرح نموده‌اند. جنبش اسلامی ترکستان شرقی با انگیزه جدایی‌طلبی در چنین شرایطی شکل گرفته و فعالیت می‌کنند.

چهارم - هم‌نوایی با افراط‌گرایان دره فرغانه
دره فرغانه بین سه کشور ازبکستان، تاجیکستان و قرغیزستان قرار دارد و منبع اصلی تغذیه قوای بشری برای تشکیل دولت اسلامی در آسیای مرکزی است. او یغورها نیز با نفوذ در این دره از طریق پیوستن به گروه‌های تکفیری این سه کشور، تقویت قوای بشری خود را تضمین کرده‌اند؛ به گونه‌ای که همجواری ولایت‌های شمالی افغانستان با کشورهای احاطه‌کننده این دره از علل اختلال امنیت در این مناطق از سوی او یغورها می‌باشد.

د) نفوذ به افغانستان

مراحل نفوذ اعضای جنبش اسلامی ترکستان شرقی به افغانستان با توجه به اهداف این گروه و دلایل فوق‌الذکر در دو مرحله صورت گرفته است.

مرحله اول - تا زمانی که فعالیت‌های جنبش اسلامی ترکستان شرقی حول محور احقاق حقوق مدنی او یغورها از دولت مرکزی بیجینگ استوار بود، حوزه جغرافیایی آن محدود به خاک چین می‌شد؛ اما با اعلام خط‌مشی مسلحانه علیه دولت بیجینگ، حوزه نفوذش تغییر کرد. این جنبش در مرحله اول از سوی گروه تکفیری القاعده و بعدها طالبان حمایت می‌شود و به این صورت وارد خاک افغانستان می‌گردند.

مرحله دوم - نفوذ جنبش اسلامی ترکستان شرقی به خاک افغانستان و اعلام استراتژی داعش مبنی بر تسخیر کشورهای ترسیم‌شده در نقشه دولت اسلامی، از لحاظ زمانی سنخیت دارند. داعش با اعلام خلافت اسلامی در عراق و سوریه نفوذ به کشورهای آسیایی بیشتر با جمعیت مسلمان را در مرحله بعدی اقدامات خود اعلام می‌دارد. در این میان گروه ترکستان شرقی نیز که جمعیت غالب مسلمان ایالت سین کیانگ را تشکیل می‌دهد، زمینه را مساعد یافته و به این گروه پیوست و هدف‌شان را شکست طاغوت در شام که به منزله شکست سران طاغوت در چین قلمداد می‌شود، اعلام می‌دارند.^{۱۸} دنبال کردن این هدف، قدم‌های آنان را به افغانستان کشور هم‌مرز چین و سایر کشورهای درگیر ایده‌های تکفیری (ازبکستان و...) باز کرد و به این ترتیب افغانستان میدان و هدف مبارزات داعشیانی از ملیت‌های متنوع (ازبکستانی، عربی، چینی و...) می‌گردد.

در یک جمع‌بندی می‌توان گفت که پس از حمله پاکستان موسوم به ضربه عظم توجه جنبش اسلامی ترکستان شرقی از قبایل پاکستان به افغانستان بیشتر می‌شود. فرآیند همسویی این گروه با داعش، از طریق الحاق به جنبش اسلامی ازبکستان گسترش پیدا می‌کند. حضور اعضای ترکستان شرقی در جنگ‌های سوریه و عراق و افغانستان، می‌تواند نشان حسن نیت آنان در همگرایی با دولت اسلامی و جست‌وجوی شرایط دوستانه تازه باشد. این گروه تنها در سوریه ۱۵۰۰ تن نیروی نظامی داشته است. ابورضا ترکستانی و ابوحمزه ترکستانی از فرماندهان ارشد نظامی جنبش ترکستان شرقی در سوریه بوده‌اند. گزارش‌ها نشان می‌دهد که در پی شکست داعش در سوریه، اعضای جنبش ترکستان شرقی به جنبش اسلامی ازبکستان و داعش در شمال افغانستان پیوسته‌اند و یا در حال پیوستن هستند.^{۱۹}

علی‌رغم همراهی بخش مهمی از این گروه با داعش، پیام صوتی عبدالحق ترکستانی در سال ۲۰۱۶ نشان می‌دهد که شاخه وابسته به عبدالحق ترکستانی همراه با طالبان و القاعده باشد. این دو دستگی در جریان گروه ترکستان شرقی، می‌تواند وجود بحران رهبری در این گروه نیز تفسیر گردد.

۵-۱-۲- قوماندانان و افراد مطرح جدا شده از بدنه طالبان

با ظهور پدیده‌ی داعش در افغانستان تعدادی از اشخاص معروف و تأثیرگذار از بدنه طالبان جدا شده و به داعش می‌پیوندند. مهم‌ترین علل جذب این افراد در داعش در سه گزینه مورد بحث قرار می‌گیرد.

اول - شباهت ایدئولوژیکی: ایده‌ها و اندیشه‌های رفتاری داعش هر چند که با طالبان تفاوت‌های اندکی دارد، اما وجه غالب، شباهت‌های سلفی باعث شده افراد مهمی از طالبان از تشکیلات آنها جدا شده و با داعش بیعت نمایند.

دوم - انگیزه‌های مادی: در فصل قبل اشاره شد که گرایش به روش‌های مافیایی برای رفع نیازهای مادی باعث شده است که افراد صاحب‌قدرتی از طالبان در کنار و حاشیه‌های مناطق دارای معادن و جنگلات مستقر شوند و با بهره‌مندی از این منابع آرام‌آرام به سمت استقلال روی آورند. گرایش‌های استقلال‌طلبانه این قوماندانان علاوه بر انگیزه‌های مادی و مافیایی گرای، به مرور زمان آنان را به سمت پیوستن به گروه داعش سوق داده است.

سوم - بروز اختلافات میان گروهی: بروز نارضایتی و اختلافات، انشعاب و درگیری‌ها میان فرماندهان طالبان یکی دیگر از انگیزه‌های پیوستن افراد طالبان به داعش دانسته می‌شود. از عوامل اختلاف‌ساز در میان قوماندانان طالب می‌توان به موضوع صلح این گروه با دولت افغانستان اشاره کرد. داعیه صلح میان طالبان و دولت افغانستان، بخشی از قوماندانان سلفی طالبان را به سمت داعش مدیریت کرد. بر اساس گزارش‌ها، قیوم ذاکر یکی از قوماندانان ارشد این گروه مانع ادامه یافتن مذاکرات صلح در سال ۲۰۱۵ شد و رهبری طالبان را تهدید کرد که اگر صلح را بپذیرد به داعش می‌پیوندد.^{۲۰} در کنار این مورد، سلفی‌شدن اعضای طالبان زمینه‌ی جدا شدن آنان از جریان دیوبندی را فراهم می‌سازد. در میان افرادی که از جریان طالبان جدا شدند و به داعش پیوستند، می‌توان رؤوف خادم را که در زندان گوانتانامو سلفی شده بود، نام برد. وی پس از رهایی از زندان در ۲۷ جنوری ۲۰۱۵ معاون حافظ سعید گردید و سرانجام در ۹ فبروری ۲۰۱۵ کشته شد. رؤوف خادم در طول دوره فعالیت خویش بین ۴۰۰ تا ۶۰۰ عضو برای داعش در افغانستان جذب کرد. ملا دادالله منصور،

شاهدالله شاهد، مولانا فضل‌الله، مولوی عبدالباری آخوند، مولوی عبدالرحمن زاهد، انورالحق، مولوی زندانی، ملا میرویس،^{۲۱} قاری حکمت‌الله، قاری نعمت، قاری حزب‌الله، ملا بشیراحمد، ملا غضنفر، قاری ذکراالله، سید عمارتی، مولوی نجیب و مولوی قهار را می‌توان از دیگر طالبان ملحق‌شده به داعش نام برد؛ البته در مورد صف‌بندی و هویت برخی از آنان اختلاف نظر وجود دارد.

۶-۱-۲- شاخه اورکزی اجنسی از تحریک طالبان پاکستان

بنا بر آمارها ۷۰ درصد افراد داعش در افغانستان را طالبان پاکستانی و افراد جداشده از شبکه حقانی تشکیل می‌دهد که از این میان طالبان پاکستانی حوزه اورکزی اجنسی پاکستان نقش مهم و کلیدی را در ساختار نظامی - سیاسی دولت اسلامی شاخه خراسان داشته و بیشتر رهبری داعش نیز از همین حوزه انتخاب شده است. حافظ سعید و ارهابی (بوسعید) برادر حافظ سعید افرادی منتخب از اورکزی اجنسی برای رهبری گروه داعش بوده است. علی‌رغم رقابت‌های موجود با جنبش اسلامی ازبکستان بعد از بو سعید، جریان گزینش رهبری از این منطقه همچنان حفظ شده است.

در یک جمع‌بندی از همراهان داعش در افغانستان، می‌توان سه طیف را در صفوف آنان شناسایی نمود: دسته اول شامل تروریست‌های بین‌المللی است که پیش‌تر زیر چتر القاعده فعال بودند و در پی تضعیف القاعده به داعش پیوسته‌اند. در این دسته، به جریان‌های ترک‌تبار پیوسته به داعش اشاره شد. دسته دوم شامل طالبانی است که بنا بر انگیزه‌ها و علت‌هایی از بدنه طالبان جدا شده و به گروه داعش پیوسته‌اند. دسته سوم افراد طالبان پاکستانی - بیشتر از منطقه اورکزی اجنسی - هستند که در ساختار تشکیلاتی طالبان نقش داشته‌اند. اسلم فاروخی رهبر داعش ضمن داشتن حمایت از استخبارات پاکستان، برای مدیریت و انسجام تروریست‌های بین‌المللی فراری از عراق و سوریه تلاش می‌کند.

۳- شباهت‌ها و تفاوت‌های طالبان و داعش

طالبان و داعش به عنوان دو گروه افراطی و افراطی‌تر دارای شباهت‌ها و تفاوت‌های متعددی هستند. شباهت‌ها در میان این دو گروه زمینه همکاری، و تفاوت‌ها زمینه واگرایی و تعارض را در برخی از مناطق به وجود آورده است. شباهت‌ها زمینه همگرایی میان این دو گروه را برای دستیابی به اهداف

مشترک به وجود می‌آورد و در این امتداد منظره‌ای را در نگاه عمومی خلق می‌کند که گویا دورنمای این همکاری به سرانجام واحدی ختم خواهد شد. در سوی دیگر، تفاوت‌ها تهداب این دو جریان را با تضادها و تعارض‌ها همراه می‌کند. در نتیجه‌ی تعارض‌ها میان این دو گروه، جنگ‌های خونینی میان دو جریان افراطی و افراطی‌تر در حال وقوع است.

در ادبیات مطالعات تروریسم و امنیت، جریان‌ها و گروه‌های تروریستی بر مبنای معیارهای متفاوت به گونه‌های متنوعی دسته‌بندی می‌شوند. به معیارهای متفاوتی مانند حوزه و وسعت نگرش، بهره‌گیری از روش‌های تازه، منابع مالی و نگرش آنها نسبت به ساختار حکومت یا دولت حاکم می‌توان اشاره کرد:

۳-۱- وسعت قلمرو، سربازگیری و نفوذ

داعش در فعالیت‌های خود همیشه رویکردی بین‌المللی داشته است. کسب جغرافیا، ایجاد گروه منسجم و قدرتمند، ایجاد انگیزه بین شبه‌نظامیان جنوب آسیا و آسیای مرکزی و جذب آنان برای جنگ در خارج از مرزهای افغانستان از اهداف مهم حضور گروه داعش در افغانستان می‌باشد؛ اما در این میان رویکرد طالبان فقط داخلی بوده و بیشتر در فضای افغانستان متمرکز شده است. از این رو، دو گروه طالبان و داعش هر دو در روش‌های عضوگیری بر اساس امکانات خاص خویش به صورت متفاوت سربازگیری می‌کنند. طالبان اغلب از طریق دو روش سربازگیری می‌کند؛ عضوگیری از میان گروه‌های هم‌تبار و هم‌سرزمین در داخل افغانستان که بیشتر با اتکا به فرصت‌های مالی موجود در داخل پاکستان صورت می‌گیرد و همچنین از طریق جریان‌ها و گروه‌های تروریستی دیگر مانند گروه‌های بازمانده القاعده که آنان را به اهدافشان می‌رساند. روابط طالبان با این گروه‌ها بیشتر به صورت موازی و ائتلافی بوده است. اغلب طالبان در بدل و اگذاری پناهگاه، از آنان امتیازاتی دریافت می‌کنند و نظارت دقیقی از فعالیت‌هایشان ندارند. در حالی که قلمرو قدرت و فضای فعالیت طالبان به پاکستان و افغانستان محدود مانده و سطح سربازگیری آنان خارج از حوزه اجتماعی پشتونوالی نازل و ناچیز بوده است، داعش در زمینه نفوذ به کشورهای مدرن و سربازگیری از آنان موفقیت و دست‌آوردهای بیش‌تری داشته است.

داعش بر دو مبنا در افغانستان سربازگیری می‌کند. نگرش‌های سلفی که جوانان و افراد دیگر را جذب جریان داعش می‌کند، مانند رؤوف خادم که در زندان گوانتانامو سلفی شده و به داعش پیوست؛ و دوم منافع مادی که برای پیوستن به داعش تمایل ایجاد می‌کند، چنان که در فصل پیشین اشاره شد بر پایه گفته وکیل احمد متوکل وزیر خارجه اسبق رژیم طالبان افرادی مانند سید عمارتی، مولوی نجیب و مولوی قهار بر همین اساس به داعش پیوسته‌اند.^{۲۲}

۲-۳- بهره‌برداری از روش‌های مدرن

ماهیت رفتار طالبان بیشتر منفعت‌محورانه است که این منفعت در قالب سرزمین و به‌دست آوردن اقتدار قبلی از طریق هویت مشخص تقلیل یافته است؛ در حالی که گروه داعش بیشتر با شاخص‌های نهیلیستی و اسطوره‌گرایی اسلام‌گرا در جست‌وجوی ارزش‌های هویتی و فراسرزمینی است. نگرش و عقیده جریان داعش تنها بر اساس ارزش‌های اسلام‌گرایی حدیث‌گرا و سنتی تفسیر نمی‌شود؛ زیرا نگرش‌های آنان بیشتر یک واکنش نهیلیستی است که عمدتاً به سمت اسلام‌گرایی مافیایی متمایل شده است. در منطق این جریان واکنش‌گرا رسیدن به هدف به کارگیری هر وسیله‌ای را توجیه می‌کند. در نتیجه، هر دو جریان در امتداد بازگشت به دوران اولیه اسلام و واکنش در برابر نظم حاکم، از هر وسیله‌ای بهره می‌برند.

طالبان و داعش هر دو تلاش می‌کنند که از طریق اعمال خشونت به ارزش‌ها و وضعیت دوران طلایی اسلام بازگردند. گروه داعش در فرآیند بازگشت به دوران طلایی، به گونه‌های متفاوت از روش‌های مدرن استفاده می‌کند. این گروه برای رفع نیازمندی خویش کاربرد ابزارهای مدرن را مشروعیت می‌بخشد و از رسانه‌ها و زنان در امتداد اهداف خویش بهره می‌برد. بر اساس گزارش‌های سال ۲۰۱۷، داعش به گونه اوسط روزانه ۹۰ هزار پیام را از رسانه‌های اجتماعی برای مخاطبان خود منتشر می‌کند. اکثر مخاطبان این پیام‌ها جوانانی‌اند که به دلیل بحران هویت و یا ضعف هویتی، به دنبال کسب هویت جدید هستند.^{۲۳} این گروه از طریق مافیایی‌سازی ادبیات اسلامی، با استناد به مباحثی مانند جهادالنکاح و بهره‌برداری جنسی از زنان، همواره سعی کرده که اقدامات خشونت‌بار خود را مشروع جلوه دهند؛ در حالی که به نظر می‌رسد طالبان رویکرد محافظه‌کارانه‌تری در این موارد دارند. آنان

علی‌رغم برخی تحولات در رفتارشان، در مورد زنان در فضای عام روایت تازه‌ای را مطرح نکرده‌اند. این موضوع ممکن است متأثر از فضای محدود اجتماعی طالبان و نیازمندی کمترشان در استفاده‌جویی از موارد یادشده باشد.

در جمع‌بندی این عنوان می‌توان اذعان داشت که طالبان و گروه دولت اسلامی هر دو از رسانه‌های مدرن بهره می‌برند. طالبان به صورت ابزاری در سطح داخلی و منطقه‌یی تلاش می‌کند که مشروعیت خویش را در سرزمین مشخص تثبیت نماید؛ در حالی که داعش به صورت سازمانی سعی دارد از طریق رسانه‌ها پیام وحشت را به مردم انتقال دهد. رویکرد ابزاری طالبان کمتر حرفه‌یی است؛ در حالی که رویکرد سازمانی گروه دولت اسلامی در بهره‌وری از رسانه‌ها، حرفه‌یی‌تر به نظر می‌رسد.

۳-۳- منابع مالی

ناامنی ناشی از حملات طالبان، فرصت‌های متعدد مالی را برای گروه‌های هراس‌افکن دیگر مانند داعش به وجود آورده است. مواد مخدر و منابع طبیعی سرشار مانند معادن، جنگل‌های انبوه، زمین‌های حاصل‌خیز زراعتی و... از جمله مواردی‌اند که طالبان و داعش با بهره‌وری‌های غیرقانونی و نامطلوب از آنها، توانسته‌اند نیازهای مالی‌شان را در کنار حمایت‌های بیرونی کشورهای متعدد رفع نمایند. با توجه به سود فراوان کشت و قاچاق مواد مخدر، داعش و طالبان از این منبع، بیشتر از فرصت‌های دیگر بهره برده‌اند. استخراج و قاچاق مواد معدنی به صورت مستقل و نیز در تباری با زورمندان محلی از دیگر گزینه‌های تمویل مالی این دو گروه در افغانستان محسوب می‌شود. همچنین جمع‌آوری عشر و زکات و اخاذی از تاجران نیز از روش‌های دیگر این دو گروه برای تأمین نیازمندی‌های مالی‌شان بوده است.^{۲۴} داعش و طالبان هرچند در شیوه‌های تأمین مالی، مشابه هم عمل می‌نمایند؛ اما مدیریت توزیع درآمدهای حاصله از منابع مذکور اغلب در اختیار طالبان قرار دارد. این امر سبب نارضایتی داعش و بروز اختلافات و منازعات میان دو گروه گردیده است.

۳-۴- بهره‌گیری از منازعات مذهبی

مبانی فکری طالبان بیشتر متأثر از مکتب دیوبندی در پاکستان است. علی‌رغم پیش‌زمینه همکاری جریان دیوبندی با جریان سلفی همسو با القاعده، به نظر می‌رسد با وجود گرایش نسبی مافیایی،

جریان دیوبندی برای حفظ استقلال هویتی خویش از جریان سلفی - وهابی، تلاش‌هایی نموده است. مبانی فکری مذهبی داعش بیشتر ماهیت سلفی تکفیری و شبه‌مافیایی دارد و به صورت مستقیم از جریان وهابیت عربستان نشأت گرفته است. داعش بر اساس مبانی فکری خود تلاش دارد که ارزش‌های تکفیری را به عنوان هنجار دینی دولت اسلامی معرفی کند. کافر بودن شیعه و تأکید بر استفاده از شمشیر برای اجرای عدالت، جزئی از اصول عقیدتی داعش می‌باشد.^{۲۵} الیور رواد در کتاب «جهاد و مرگ: آرزوی جهانی گروه دولت اسلامی» تعبیر جالبی از ایدئولوژی داعش بیان کرده است: «داعش دارای نوعی گرایش به سمت نهلیزم و قهرمان‌گرایی با تمسک به ارزش‌های اسلامی است که بیشتر ماهیت اسطوره‌ای دارد.» داعش با استفاده از اندیشه تکفیری سعی داشته از کشورهای اسلامی با بستر چندگانگی مذاهب، معادله جنگ و ناامنی را به نفع خود تغییر دهد. در این زمینه کشورهای عراق و سوریه هزینه‌های گزاف انسانی، مادی و معنوی را از اثر جنگ داعش متحمل شده‌اند. در افغانستان نزاع مذهبی آن گونه که در سوریه و عراق مشهود است، وجود ندارد؛ هر چند داعش مبتنی بر تجربه‌های قبلی خویش در عراق و سوریه تلاش نموده که از نزاع مذهبی در افغانستان بهره‌برد. حملات به عزاداران اربعین حسینی در مسجد باقرالعلوم، مراسم احیایگران شب قدر در مسجد الزهرا، مساجد امام زمان در خیرخانه و دشت برچی و مساجدی از اهل تشیع در هرات از مثال‌هایی است که داعش سعی دارد مانند حمله سال ۲۰۰۵ زرقاوی به حرم سامرا در عراق، منازعه مذهبی میان تسنن و تشیع را تشدید نماید.

با نگاهی به حوادث عراق و سوریه، به آسانی می‌توان درک کرد که زرقاوی و بغدادی (بنیان‌گذاران داعش) هر دو از اجتماعات و تجمع‌های مظاهره‌آمیز برای جنگ داخلی و در نهایت گسترش نفوذ بهره‌برده و توانسته‌اند نفوذ خویش را در میان مردم علیه دولت‌ها افزایش دهند. در سال ۲۰۰۵ زرقاوی در عراق با استفاده از بمب‌گذاری در حرم امام حسن العسکری (ع) زمینه جنگ شیعه و سنی را در سامرا فراهم ساخت و فرصت یارگیری را برای خود به وجود آورد. بغدادی نیز از فرصت شورش مردم علیه رژیم اسد در سال ۲۰۱۴ استفاده کرد و بخش عظیمی از سوریه را تصرف نمود. در رویدادی مشابه در عراق، بغدادی از شورش معترضین اهل سنت علیه رژیم مالکی بهره‌برد و نفوذ خویش را به اندازه‌ای گسترش داد که توانست بخش اعظم شمال عراق را تصرف کند. در واقع

بهره‌گیری رهبران داعش از اجتماعات و اختلافات مذهبی، زمینه پیروزی مداوم این گروه را فراهم ساخته است.

در سوی دیگر، گروه طالبان تلاش می‌کند که بر اساس نوعی باج‌خواهی جمعی عمل کند و با هدف قرار دادن اغلب نظامیان و تا حدی گزینشی عمل کردن، به اهداف سرزمینی خویش دست پیدا کند. بر اساس این استراتژی، به نظر می‌رسد که طالبان تمایل کمتری دارد که هماهنگی و انسجام قومی جامعه افغانستان را بر هم بزند؛ در حالی که داعش تلاش می‌کند از طریق ایجاد وحشت و چنددستگی جمعی، جامعه را به منازعه داخلی تحریک نماید. داعش بر اساس این نگرش از تمامی گروه‌های مخالف، تروریستی و دهشت‌افروز، بدون در نظر داشت قومیت، عضوگیری می‌کند و به اهداف خود می‌رسد. در سوی دیگر، در اوایل بهره‌گیری طالبان از سلاح‌ها اغلب متعارف بود و تا حدی از قربانی شدن غیرنظامیان جلوگیری کرد، طوری که انفجار و انتحاری‌هایی را که قربانیان غیرنظامی داشته، عمدتاً به عهده نگرفته است؛ اما در اواخر سال ۲۰۱۷، طالبان از این گونه حملات بهره برده است و به سلاح‌های غیرمتعارف و کشتار جمعی بدون در نظر داشت حضور غیرنظامیان دست زده‌اند. حملات انتحاری به گردهمایی‌های مذهبی شیعیان افغانستان نمونه‌ایی از انجام اعمال دهشت‌افکنی به شیوه و تاکتیک داعش می‌باشد.

۳-۵- تقابل خلافت و امارت

علی‌رغم برخورداری جریان طالبان از یک رویکرد آرمان‌گرایانه نسبی؛ باور به سرزمین و رویکرد سرزمینی، همچنان بخش لاینفک خصلت عقیدتی این گروه به شمار می‌رود. طالبان بر اساس رویکرد دیوبندی و سرزمینی، سطحی از هم‌پذیری با جریان شیعی و حنفی دارد؛^{۲۶} در حالی که داعش منش فراسرزمینی داشته و جریان‌های موازی را نمی‌پذیرد. به عبارت دیگر، طالبان ماهیت امارتی محدود و متأثر از ارزش‌ها و ویژگی‌های یک سرزمین مشخص است، اما داعش مبتنی بر نگرش سلفی و ارزش‌های اسطوره‌بی نهلیستی در جست‌وجوی خلافت وسیع جهانی است.

طالبان و داعش هر دو ادعای برپایی و استقرار نظام مبتنی بر آموزه‌های جانشینی پیامبر یا خلافت اسلامی را در قلمرو یا حوزه جغرافیایی خود دارند. حوزه جغرافیایی خلافت طالبانی همان محدوده

فصل ششم - افغانستان از اسلام‌گرایی افراطی تا تروریسم و ظهور داعش | ۲۳۷

امارتی است که می‌خواهد در سرزمینی به نام افغانستان شکل گیرد. در مقابل داعش هدف از خلافت اسلامی مورد نظرش را تحقق آرمان‌های دولت اسلامی در سراسر جهان با تمرکز بر اولویت سلطه یافتن بر کشورهای اسلامی می‌داند. داعش به همین منظور در افغانستان خلافتی مبتنی بر اسطوره‌های اسلامی به جای ارزش‌های اسلامی بنا می‌کند.

تشابه در آرمان و تفاوت در قلمرو، بستر ساز منازعات جدی میان طالبان و داعش است که حتی سبب نفی و خط بطلان کشیدن بر عقیده واحد همدیگر نیز شده است؛ به گونه‌ای که از نظر طالبان، داعش گروه متمرده‌ای است که از اطاعت امیرالمؤمنین و گروه سر باز زده و در مقابله با طالبان برخاسته است.

در نتیجه‌ی تبیینِ سنجشِ شباهت‌ها و تفاوت‌ها میان این دو گروه افراطی و افراطی‌تر، تفاوت‌ها سنگینی می‌کند؛ کما اینکه چشم‌انداز این دو گروه را در افغانستان، همین نتیجه‌ی سنگین رقم می‌زند. بر اساس وسعت نگرش، این دو گروه منافع و جهان‌بینی متفاوتی برای خویش تعریف کرده‌اند. نوع منافع و جهان‌بینی، زمینه‌ی بهره‌گیری از ابزارها و روش‌های رسیدن به اهداف را نیز برای آنان معین کرده است. از این رو، جهان‌بینی، منافع و ابزارهای متفاوت میان دو گروه، زمینه‌ی تعارض آنها را بیشتر از همکاری فراهم کرده است. نبود همکاری و شدت گرفتن نزاع بین این دو گروه، در نهایت ضعف هر دو جانب را به دنبال داشته است.

۴- تهدیدات، حوزه‌ها، خسارات و تلفات داعش و طالبان

زمانی که تفاوت‌های دو گروه بر شباهت‌های آنها غالب شود، منازعه شکل می‌گیرد. تفاوت‌های نگرشی و منفعتی میان طالبان و داعش، زمینه بروز تهدیدات و منازعه را در مناطق متعدد افغانستان به وجود آورده است. کشمکش‌های خصومت‌محور در اشکال گوناگون مانند آتش زدن خانه‌های یکدیگر، آتش زدن جسد سربازهای یکدیگر و جنگ بر سر حفظ و تصاحب قلمرو بیشتر در ولایت‌ها از نتایج تهدیدات دو گروه علیه هم بوده است. گسترش نفوذ داعش به ساحات شمالی کشور، به‌مانند نقطه عطف اوج درگیری‌ها میان این دو گروه، باعث شده است که بسیاری از

ولایت‌های شمالی کشور در چندین جبهه دچار ناامنی و جنگ میان نیروهای دولتی با طالبان، دولتی با داعش، و داعش و طالبان و برعکس گردد.

در اواخر سال ۲۰۱۷ و اوایل سال ۲۰۱۸ نقاط تعارضی که داعش و طالبان به شکل مستقیم در آن علیه یکدیگر به جنگ پرداخته‌اند، بیش از ده ولایت افغانستان را شامل می‌شود. به صورت مشخص می‌توان از ولسوالی چپرهار ولایت ننگرهار و ولسوالی‌های درزآب و قوش‌تپه ولایت جوزجان نام برد. در جوزجان بارها بین داعشیان و طالبان درگیری‌های خونینی صورت گرفته که دو طرف را با تلفات شدید مالی و نظامی روبه‌رو کرده است. در یکی از این درگیری‌ها نزدیک به ۱۶۰ نفر از دو طرف کشته و زخمی شده‌اند. علاوه بر ولایت‌های مذکور جغرافیای دیگری را که می‌توان به حوزه تعارض این دو گروه اضافه کرد، ولسوالی‌های مرغاب و چهارسدهی ولایت غور است که داعش و طالبان در این مناطق هفته‌ها منازعه داشته‌اند. زابل، هلمند، بدخشان و... را هم می‌توان به فهرست حوزه‌های تعارض این دو گروه افزود. بخشی از این منازعات در جدول شماره ۷ آورده شده است.*

جنگ‌های طالبان و داعش در مناطق مختلف افغانستان			
موضوع رقابت	مکان رقابت	کشته و زخمی	توضیحات لازم
درگیری که میان طالبان و داعش در ولسوالی قوش‌تپه ولسوالی جوزجان رخ داد، منجر به تلفات انسانی داعش شده است. این حمله از جانب طالبان آغاز شد. (۱۳۹۶/۷/۱)	ولسوالی قوش‌تپه ولایت جوزجان	ده تن از داعشی‌ها به شمول یک سرکرده نامی داعش مشهور به ابراهیم لنگ و دو تبعه ازبکستانی این گروه کشته شده‌اند. از تلفات گروه طالبان خبری نشر نشده است.	ولایت جوزجان از جمله مناطق استراتژی یک حوزه شمال افغانستان می‌باشد. گروه داعش برای رسیدن به خاک آن سوی مرز افغانستان، نیاز مبرم دارد که نفوذ خود را در این ولایت حفظ کند و به همین دلیل بیشتر درگیری‌های آن با طالبان در این ولایت و به ویژه ولسوالی قوش‌تپه - اولین مقر گروه داعش در این ولایت - رخ می‌دهد.
حمله طالبان بر مواضع داعش در ولسوالی چهارسده به دنبال	ولسوالی چهارسده ولایت غور	هشت کشته و سه زخمی در پی داشته است.	این جنگ بین افراد به فرماندهی مولوی احمدشاه از طالبان و

* جدول شماره ۷ بر اساس گزارش‌های رسانه‌ها در افغانستان از جمله صدای آزادی، طلوع‌نیوز، آریانا‌نیوز، سلام و پندار، خبرگزاری جمهور، خبرگزاری بخدی، بی‌بی‌سی بخش افغانستان، خبرگزاری پژواک و برخی از دیگر رسانه‌ها تنظیم و ترتیب شده است.

فصل ششم - افغانستان از اسلام‌گرایی افراطی تا تروریسم و ظهور داعش | ۲۳۹

جنگ‌های طالبان و داعش در مناطق مختلف افغانستان			
موضوع رقابت	مکان رقابت	کشته و زخمی	توضیحات لازم
سربازگیری داعش از این منطقه صورت گرفته است. همچنین جنگی در دهم اسد ۱۳۹۵ در روستاهای گورکین و پردیس این ولسوالی روی داده است. (۱۳۹۶/۳/۱۲)		جنگ دهم اسد ۱۳۹۵ نیز نه کشته داشته است.	فرمانده داعشی به نام شاه‌ولی رخ داده است.
موضوع درگیری روشن نبوده است. (۱۳۹۶/۳/۸)	روستای چهارسای ولسوالی قوش‌تپه	دو تن کشته و چهار تن زخمی	ماین‌ساز ماهر گروه داعش به نام سلمان، وابسته به گروه طاهر یولداش، میان کشته‌شدگان است.
درگیری زمانی صورت گرفته که افراد طالبان خواستار ترک جنگجویان داعش از ولایت فراه شدند. (۱۳۹۶/۳/۴)	ولایت فراه	پانزده داعشی و دوازده طالب کشته و شماری نیز زخمی شده‌اند. دوازده داعشی نیز از سوی طالبان گرفتار شده است که گفته می‌شود چهار تن آنان زن و احتمالاً ازبکستانی و چچینی هستند.	گشت و گذار افراد وابسته به داعش در بخش‌هایی از ولایت فراه محسوس است و در برخی از مناطق آن از جمله خاک‌سفید با طالبان محلی می‌جنگند.
دو روایت از دلیل درگیری وجود دارد که سربازگیری داعشیان از افراد طالبان و سرقت پول طالبان از سوی داعش عنوان شده است. (نقل از دویچه‌وله و رادیو آزادی - ۲۰۱۷/۴/۲۷ مطابق ۱۳۹۶/۲/۷)	ولسوالی درزآب و ولایت جوزجان و مناطق آق‌سای، کمرلی و خاک شهیدان درزآب و چقمه چقور قوش‌تپه	۱۳۰ کشته از طالبان و ۳۱ کشته از داعش	ولسوالی درزآب جوزجان از خاستگاه‌های اصلی داعشیان است که تا اکنون چندین بار در آن با طالبان زد و خورد و درگیری داشته‌اند. معمولاً حمله از طرف طالبان به خاطر سرکوب داعش صورت گرفته است.
به تصرف درآوردن ولسوالی چپرهار ننگرهار (۱۳۹۶/۲/۱۱)	ولسوالی چپرهار ننگرهار	۳۷ تن کشته و زخمی از دو طرف	داعشیان در ولایت ننگرهار حضور گسترده دارند. چپرهار از ولسوالی‌هایی است که در آن کشت خشخاش افزایش یافته است.
حمله گروه داعش به فرماندهی قاری رحمت‌الله بر طالبان به فرماندهی ملاملنگ که از فیروزکوه به غلمین می‌رفته است. (۱۳۹۶/۱/۱۴)	منطقه غلمین مرکز فیروزکوه ولایت غور	دو تن کشته	چندین بار بین این گروه‌ها در این حوزه تعارضات و درگیری صورت گرفته است.
طالبان برای پاک‌سازی داعش از زابل، به این گروه حمله می‌کند و عثمان غازی کشته می‌شود.	زابل	کشته شدن عثمان غازی رهبر جنبش اسلامی ازبکستان تأیید	پس از اعلام حمایت عثمان غازی رهبر جنبش اسلامی ازبکستان از داعش، این گروه اقدام به

جنگ‌های طالبان و داعش در مناطق مختلف افغانستان			
موضوع رقابت	مکان رقابت	کشته و زخمی	توضیحات لازم
همچنین بعضی از مسافری شیعه ربوده شده آزاد می‌شوند. (۱۳۹۴/۱۰/۲۴)		شد اما از تلفات همراهان وی گزارش موثق وجود ندارد.	آدم‌ربایی و به خصوص ربودن ۳۱ مسافر شیعه‌مذهب در ولایت زابل نمودند.
طالبان مانع ایجاد پایگاه توسط داعش می‌شوند که در نتیجه درگیری شدید واقع می‌شود. (۱۳۹۴/۸/۲۲)	ولسوالی گومل ولایت پکتیا در ساحه دینارخیل در نزدیکی وزیرستان جنوبی	سه فرمانده مشهور داعش به نام‌های فرید، هنر* و طوفان کشته شده‌اند. دو طالب کشته و دوازده تن زخمی شده‌اند.	
موضوع منازعه روشن نیست. (۱۳۹۴/۵/۴)	ولسوالی ارغنداب ولایت زابل، منطقه اختراین	سه تن کشته از طالبان و دو تن زخمی از داعشیان	در این منطقه و این ولسوالی چندین بار جنگ بین این دو گروه صورت گرفته است که همیشه برد از طالبان بوده است.
حمله داعش بر خانه‌های فرماندهان طالبان (۱۳۹۴/۴/۱۵)	ولسوالی‌های ده‌بالا، اچین، نازیان و سپین‌غر ولایت ننگرهار	چهارده کشته از دو طرف و دو زخمی	دو خانه از فرماندهان طالبان سوخته شد
ایجاد یک پایگاه داعش با ممانعت طالبان روبه‌رو شده و جنگ درمی‌گیرد.	ولسوالی اناردره ولایت فراه	چهارده کشته داعش به شمول یکی از اعضای ارشد این گروه و شماری کشته از طالبان که آمار دقیق آن وجود ندارد. همچنین تعدادی از داعشیان به طالبان تسلیم شدند.	
حمله همه‌جانبه طالبان به داعش	در منطقه درزاب و برخی دیگر از مناطق جوزجان	بر اساس گزارش‌ها، داعش پایگاه خویش را با از دست دادن بخش مهمی از نیرو، رها نموده است.	

جدول ۷ - حوزه‌ها، موضوعات و تلفات طالبان و داعش در افغانستان

درگیری‌های خونین داعش در مناطق مختلف و با اهداف متفاوت، تلفات بسیاری را به آنان و طالبان وارد کرده است. نمونه‌هایی که در جدول ۷ آورده شده است، نشان می‌دهد که درگیری‌های داعش و طالبان در ولسوالی چهارسدهی ولایت غور، ولسوالی‌های قوش‌تپه و درزاب ولایت جوزجان و... تلفات زیادی بر هر دو گروه وارد ساخته است. این درگیری‌ها به دلایلی چون تفاوت ایدئولوژیک،

* هنر از فرماندهان مشهور طالبان چندی قبل از کشته شدن با گروه تروریستی داعش بیعت کرده بود.

رقابت برای گرفتن جغرافیای حاصل‌خیز مزرعه‌های کشت خشخاش و جغرافیای پوشیده از جنگل، ایجاد پایگاه‌های جدید از سوی داعش و مانند اینها، صورت گرفته است.

۵- چشم‌انداز آینده داعش و طالبان

پس از تبیین فرآیند ظهور، تفاوت‌ها و انگیزه‌های منازعه داعش با طالبان در افغانستان، به نظر می‌رسد که چشم‌انداز چگونگی تداوم و بقای این دو گروه از موضوعات مهم مورد بحث باشد. ضعف طالبان و یا به عبارت دیگر زوال ایدئولوژی طالبان و وابستگی منحط به پاکستان، هویت اجتماعی محلی و مادی‌گرایی در میان قوماندانان طالبان، زمینه کاهش انسجام طالبان را بیش از هر زمان دیگر تقویت کرده است. فرصت‌های مالی بومی برای قوماندانان طالبان و تمسک به تولید و قاچاق مواد مخدر، به مرور زمان انگیزه استقلال‌خواهی در میان اعضای طالبان را افزایش داده است. گسترش استقلال‌خواهی، بروز اختلاف میان اعضای طالبان در نتیجه‌ی اعلان مرگ ملا عمر و ضعف القاعده؛ بستر تقویت داعش را در افغانستان بیش از هر زمان دیگری تقویت کرد. اعلان مرگ ملا عمر بیشتر گروه‌های تروریستی بین‌المللی را که پیش از این وابسته به القاعده بودند، به سمت داعش مدیریت کرد.

داعش روایت مافیایی اسلام سیاسی حدیث‌گرا و سنتی معاصر است که توانسته است جوانان اسطوره‌گرای مسلمان را از کشورها جلب جریان‌های سرگردان داخلی کند. گروه طالبان در برابر داعش دو راه پیش روی داشته است؛ اول منازعه و مبارزه که به مرور زمان موجب تضعیف این گروه خواهد شد؛ دوم جلب این گروه در امتداد هدف مشترکی که در برابر حکومت افغانستان دارند. این دو نگرش را می‌توان به مثابه دو چشم‌انداز آینده این دو گروه در افغانستان طرح و تبیین کرد.

۵-۱- داعش؛ ادغام با تحریک طالبان پاکستان و افغانستان

در تبیین آینده داعش در افغانستان لازم است که متغیرهای تأثیرگذار و تحول‌پذیر آن را شناسایی کرد. در میان متغیرهای تأثیرگذار، سه عامل نقش مهم و اساسی دارد: اول، گسترش حضور تروریست‌ها در افغانستان در پی انتقال از سوریه و عراق؛ دوم، افزایش عضویت قوماندانان طالبان

افغانستان به داعش در گوشه و کنار کشور؛ و سوم گسترش نسبی قدرت سیاسی و امنیتی در نتیجه عمیق شدن شکاف‌های اجتماعی در حکومت وحدت ملی. اینها مهم‌ترین متغیرهای تأثیرگذار در جهت توانمندی داعش برای حضورش در آینده افغانستان به شمار می‌روند.

افزایش توانمندی داعش در نتیجه همسویی وضعیت با متغیرهای ذکر شده، زمینه نزدیکی اعضای بیشتر طالبان پاکستان را فراهم کرده است که خود از متغیرهای مهم در توانمندی داعش می‌باشد. در زمان نشر این اثر تنها شاخه اورکزی، به عنوان بخشی از طالبان پاکستان، با داعش در افغانستان همراه بوده است؛ اما چنانچه دیگر اعضای طالبان پاکستان نیز با داعش همکاری نماید، این گروه بازیگر پیروز در میان گروه‌های تروریستی در افغانستان خواهد بود.^{۲۷} به نظر می‌رسد سازمان استخبارات پاکستان نیز در مدیریت انرژی رادیکال اسلام‌گرایان افراطی به افغانستان با داعش همسو است که این می‌تواند گروه داعش را در افغانستان به پیروزی برساند.

احتمال همکاری میان طالبان و داعش در شمال که برخی از رسانه‌های افغانستان از آن یاد کرده‌اند، یکی از نشانه‌های ادغام طالبان با داعش است. همکاری میان جنگجویان طالبان از جمله ملا محمد و قوماندان احد از ولایات همجوار غور، فاریاب، جوزجان و بادغیس به رهبری ملا عطاءالله والی نام‌نهاد طالبان و ملا نادر معاون وی در ولایت سرپل با ملا غضنفر از جریان داعش، پس از آتش‌بس میان دو گروه، ادعای همکاری را بیش از پیش تقویت می‌کند. گفته می‌شود که ملا عطاءالله و ملا غضنفر از جمله قوماندانان سابق طالبان و اعضای برحال داعش به صورت مشترک حملات ۹ آوریل ۲۰۱۷ در میرزا اولنگ را تدارک دیده‌اند.^{۲۸} فارغ از درستی و یا نادرستی این گزارش، سناریوی همسویی طالبان و داعش، یکی از سناریوهای امکان‌پذیر در افغانستان پنداشته می‌شود. در صورت صحت این سناریو، تمام طالبان به نگرش اسلام‌گرایی افراطی مافیایی ملحق شده و به مرور زمان هویت اجتماعی قبیله‌یی و یا همسویی ننگ پشتونوالی را نیز از دست خواهند داد. مهم‌ترین برآیند این روایت تلخ، آغاز و گسترش جنگ مذهبی و قومی در افغانستان خواهد بود.

گسترش نفوذ داعش، به معنای گسترش نفوذ کشورهای منطقه در خاک افغانستان و نیز آغاز جنگ‌ها و منازعات مذهبی در افغانستان است. گروه‌های اجتماعی برای بقای خویش، به گروه‌های نظامی

گرایش پیدا می‌کنند. این روایت تلخ خاطره‌ی جنگ‌های داخلی دهه هشتاد را برای مردم تازه خواهد کرد. در پی این سناریو، تجزیه و تغییر جغرافیای سیاسی منطقه و ظهور کشورهای تازه بر اساس هویت اجتماعی بومی، بیش از هر زمان دیگری تقویت می‌یابد. با گسترش نابه‌سامانی، جریان‌های قومی و اجتماعی افغانستان برای فعالیت خویش در جریان‌های سیاسی به جریان‌های نظامی تحول می‌یابند. همان‌گونه که جنگ و منازعه‌های تروریستی داعش در عراق، استقلال کردستان را تقویت کرد؛ نظامی‌شدن قومیت و گروه‌های اجتماعی داخلی، می‌تواند داعیه استقلال‌خواهی و احتمال تجزیه را در افغانستان و پاکستان، موازی با طرح خاورمیانه بزرگ تقویت نماید. در عین حال، تضعیف داعش می‌تواند زمینه اتحاد این گروه را با طالبان فراهم سازد. همسویی داعش چه در ضعف و چه در پیروزی، زمینه مافیایی شدن طالبان را در افغانستان تقویت می‌نماید.

۲-۵. ناکامی داعش و پیروزی مردم افغانستان

در وضعیت نابه‌سامان حاکم و گسترش روزافزون نفوذ داعش در افغانستان، مهم‌ترین انتخاب طالبان تمسک به اسلام اصلاحی و ادغام شدن در ساختار سیاسی حکومت افغانستان است. چنین انتخابی، جایگاه طالبان را در منطق هویت اجتماعی پشتونوالی حفظ می‌کند و از سوی دیگر مانع از برتری یک جریان غیربومی در قلمرویی که آنان در مورد آن ادعا دارند، می‌شود. لزوم پیوستن به اسلام سیاسی اصلاحی، نفی عوامل بازدارنده از جانب این گروه است. از مهم‌ترین عوامل بازدارنده و تأثیرگذار روی همسویی طالبان با اسلام سیاسی اصلاحی به جای اسلام سیاسی سلفی مافیایی، وابستگی به سازمان استخبارات پاکستان، القاعده و شبکه حقانی است. سازمان استخبارات پاکستان با داشتن رهبران طالبان در خاک خویش و شکل‌گیری ننگ پشتونوالی در طالبان در نتیجه سال‌ها پذیرایی، متغیری مهم در مدیریت طالبان در خاک افغانستان به شمار می‌رود. بر این مبنای طالبان در حیات سیاسی خود در یک دوراهی استراتژیک قرار گرفته است؛ یا شکست بخورد و زمینه پیروزی یک نیروی بیگانه در افغانستان را فراهم بسازد و یا در همسویی با حکومت ملی افغانستان در برابر داعش به مقابله برخیزد و پیروز شود. در این بین، طالبان بر اساس مبانی هویت خویش، همسویی با حکومت افغانستان را خواهند برگزید.

بر اساس وضعیت اجتماعی و جغرافیایی، داعش به عنوان نیروی غیربومی از سوی اجتماع افغانستان پس زده می‌شود. نیروهای خارجی در افغانستان می‌توانند حضور پیدا کنند؛ اما هیچ‌گاه از سوی جریان‌های بومی پذیرفته نمی‌شوند. این در حالی است که گرایش طالبان به سمت اسلام اصلاحی بر اساس منطق هویت اجتماعی زمینه‌ی زوال داعش را مانند آنچه در عراق و سوریه واقع شد، سرعت می‌بخشد. در همین حال گرایش طالبان به سمت اسلام اصلاحی بر اساس منفعت مشترک سرزمین و پذیرش صلح، به نفع طالبان و حکومت افغانستان است.

روشن است که همسویی طالبان و حمایت منطقه و جامعه بین‌المللی از افغانستان در برابر داعش، فرصت حضور و بقا را برای داعش در افغانستان محدود می‌کند. با توجه به فضای مافیایی در میان اسلام‌گرایان افغانستان، گرایش به سمت اسلام اصلاحی به نفع اسلام سیاسی و جریان دیوبندی در منطقه خواهد بود. در عین حال تقویت یک دولت قدرتمند می‌تواند زمینه ثبات را در افغانستان به وجود آورد.^{۲۹} دولت قدرتمند مهم‌ترین تریز در برابر جریان‌های مافیایی فروملی داعش محور است که مانع بهره‌وری آنها از فقر اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی در جامعه خواهد بود.

نتیجه

داعش روایتی افراطی‌تر پس از روایت‌های افراطی مانند طالبان و القاعده به شمار می‌رود. در پی کشته شدن بن‌لادن و تضعیف القاعده، گروه‌ها و شبکه‌های اسلام‌گرایی که بیش از هر زمان دیگر در پراکندگی به سر می‌بردند، به ظهور بازیگری مثل داعش ضرورت پیدا می‌کنند. ظهور داعش ساختار شبکه‌ی گروه‌های اسلامی را یک بار دیگر تحت چتر خویش مدیریت نمود. شبکه‌ای که القاعده در قالب خلافت در سر می‌پروراند، تحت چتر داعش قرار گرفت. چتر داعش در افغانستان در برابر یک روایت سنتی، به نام طالبان، گسترده شده است و منازعه و یا همکاری را تجربه می‌کند.

در فضای افغانستان دو روایت سنتی و سنتی‌تر در برابر یکدیگر قرار گرفته‌اند؛ اما گاهی همسویی آنها به گوش می‌رسد. اگر این همسویی تحقق پیدا کند، این اتحاد زمینه تقویت حضور جریان‌های تروریستی را بیشتر و مصون‌تر خواهد کرد. گروه‌هایی مانند تحریک طالبان پاکستان، تحریک اسلامی ازبکستان، جنبش اسلامی ترکستان شرقی و دیگر گروه‌های تروریستی بین‌المللی که

فصل ششم - افغانستان از اسلام‌گرایی افراطی تا تروریسم و ظهور داعش | ۲۴۵

تعدادشان بیش از چند هزار برآورد شده است، از این اتحاد بهره برده و قدرت بیشتری پیدا می‌کنند. گرایش طالبان به داعش، نسل سوم جهاد را در افغانستان به تروریست‌های بین‌المللی تبدیل کرده و جریان دیوبندی را جریان مافیایی اسلامی در منطقه معرفی می‌کند.

در سوی دیگر آینده حضور و منازعه طالبان و داعش در افغانستان، با دو مقوله حذف و ساکن شدن در قالب ادغام در ساختار سیاسی افغانستان قابل توضیح است. طالبان در میان ویژگی‌های مشترک با حکومت افغانستان، قلمرو مشترک دارد که همزمان داعیه حکمرانی بر آن را می‌کند؛ اما داعش به عنوان یک نیروی غیربومی در برابر این منافع مشترک قرار گرفته است. گرایش به صلح در این گروه با توجه به فرصت‌های به‌وجودآمده، از یک سو سرزمین مشترک را حفظ می‌کند و از سوی دیگر ارزش‌های پشتونوالی را در برابر سلطه تروریست‌های بین‌المللی محفوظ می‌دارد.

روشن است که داعش به جز شکست و ترک خاک افغانستان راه دیگری ندارد. اسلام‌گرایی نسل سوم و داعش‌پرور، اسلام‌گرایی مافیایی است که کمتر بر اساس مبانی اسلامی دیوبندی قابل تفسیر است. همسویی طالبان و نسل دوم اسلام‌گرایی با داعش، زمینه انحراف هرچه بیشتر نسل دوم به جریان مافیایی را افزایش می‌دهد. از این رو، طالبان در امتداد برنامه مبارزه با مردم و حکومت افغانستان در همراهی با داعش، چاره‌ای جز شکست و طرد شدن از جریان دیوبندی و ارزش‌های بومی پشتونوالی را ندارد.

پی‌نوشت

- ۱- مزده، وحید. (۱۳۸۲). افغانستان و پنج سال سلطه طالبان. تهران، نی، صص ۳۷-۳۸ با تلخیص.
- ۲- حقجو، میرآقا. (۱۳۸۰). افغانستان و مداخلات خارجی. قم: انتشارات مجلسی به نقل از خبرگزاری فارس (چگونگی ظهور جنبشی به نام «طالبان»)، ۱۳۹۰/۷/۲۲، ۱۳۹۶/۹/۲۲، www.farsnews.com
- ۳- وفایی، مختار. (۱۳۹۷). تشکیلات مخفی امارت اسلامی؛ طالبان را کی‌ها رهبری می‌کنند؟، قابل دسترس در https://wafayi.blogspot.com/2017/07/blog-post_12.html
- ۴- رهبر تازه شاخه افغانستان داعش اعلام موجودیت کرد، ۱۵ می ۲۰۱۷، به نقل از پژواک، صدای آزادی.
- ۵ BILL ROGGIO. (2016). US military confirms air strike killed Islamic State's emir for Khorasan province, August 13, available at: <http://www.longwarjournal.org/archives/2016/08/us-military-confirms-air-strike-killed-islamic-states-emir-for-khorasan-province.php>.
Also, Times Headline, Facts about rise of ISIS In Afghanistan, Dec 2017, available at: <http://www.timesheadline.com/opinion/facts-rise-isis-afghanistan-13078.html>
& Pashuntimes, Pakistan's ISI behind appointment of new ISIS chief in Afghanistan: Uzbekistani, Available at: <http://thepashtuntimes.com/pakistans-isi-behind-appointment-of-new-isis-chief-in-afghanistan-uzbekistani/> [Accessed both Dec 2017].
- ۶- رواء، الیور، ابوزهب، مریم، منادی، سید مهدی. (۱۳۹۵). شبکه‌های اسلام‌گرایان در آسیای مرکزی - افغانستان - پاکستان. ترجمه سید مهدی منادی، کابل، مؤسسه تحصیلات عالی افغانستان، صص ۴۸-۵۰.
- ۷- جنبش اسلامی ازبکستان و اتحادیه جهاد اسلامی؛ اتحادیه جهادی مبهم در آسیای مرکزی و اتحادیه اروپا، ۱۳۸۷/۱۲/۱۹، www.aftabir.com به نقل از ۱۳۹۶/۷/۲۹
- ۸- پشتیبانی جنبش اسلامی ازبکستان از گروه موسوم به دولت اسلامی، ۱۳۹۳/۷/۳۰، ۱۳۹۶/۷/۳۰ به نقل از www.bbc.com.
- ۹- همان اثر.
- ۱۰- Reza Fazli, (2015). Casey Johnson, and Peyton Cooke, Understanding and Countering Violent Extremism in Afghanistan. Official Report 379 of United States Institute of Peace, September, P 2. Available at: <https://www.usip.org/sites/default/files/SR379-Understanding-and-Countering-Violent-Extremism-in-Afghanistan.pdf> [Accessed Dec 2017].
- ۱۱- تلاش‌های یک گروه کوچک برای تشکیل جماعت اسلامی در تاجیکستان، اهل سنت ایران و سیاست، ۱۳۹۶/۱/۱۹، www.asasnews.com به نقل از ۱۳۹۶/۷/۲۲
- ۱۲- Chinese Muslim Radicals: Exploring the Historical Origins and Developments of the East Turkistan Islamic Movement (ETIM). Academia.edu. Retrieved from http://www.academia.edu/2373455/Chinese_Muslim_Radicals_Exploring_the_Historical_Origins_and_Developments_of_the_East_Turkistan_Islamic_Movement_ETIM [Accessed on July 6, 2015].
- ۱۳- Bill Roggio. (2015). Turkistan Islamic Party Emir Thought killed in 2010 Reemerged to lead group in 2014, <https://www.longwarjournal.org/archives/2015/06/turkistan-islamic-party-emir-thought-killed-in-2010-reemerged-to-lead-group-in-2014.php>.

فصل ششم - افغانستان از اسلام‌گرایی افراطی تا تروریسم و ظهور داعش | ۲۴۷

14- Colin P. Clarke and Paul Rexton Kan. (2017). Uighur Foreign Fighters: An Underexamined Jihadist Challenge. International Center for Counter Terrorism- the Hague, P 6. Available at:

<https://icct.nl/wp-content/uploads/2017/11/ClarkeKan-Uighur-Foreign-Fighters-An-Underexamined-Jihadist-Challenge-Nov-2017-1.pdf> [Accessed Dec 2017].

15- دهقانی، رضا، چین و گروه‌های جدایی طلب در سین کیانگ، ۱۳۹۵/۱۱/۲۰، ۱۳۹۶/۸/۱۲ به نقل از www.asianews.com

16- همان.

17- همان.

18- ترکیه و عربستان سعودی چگونه به تروریسم در چین دامن می‌زنند / نقش تروریست‌های چینی در محاصره فوچه و کف‌ریا چیست، ۱۳۹۴/۹/۲۸، ۱۳۹۶/۸/۱۲ به نقل از tnews.ir.

19- Colin P. Clarke and Paul Rexton Kan, Ibid, P 11.

20- Seth G. Jones. (2015). Expanding the Caliphate, ISIS' South Asia Strategy. Foreign Affairs, June 11. Available at:

<https://www.foreignaffairs.com/articles/afghanistan/2015-06-11/expanding-caliphate>, [Accessed Dec 2017].

21- Hekmatullah Azamy. (2016). Ibid, Countering Daesh Extremism Journal, RSIS, 2016, P 55.

22- Hekmatullah Azamy, Ibid. P 52.

23- Hillary Mann Leverett. (2016). Does the Islamic State post 90,000 social media messages each day?, Punditfact, 2016, Available at:

<http://www.politifact.com/punditfact/statements/2015/feb/19/hillary-mann-leverett/cnn-expert-islamic-state-posts-90000-social-media/> [Accessed Dec 2017].

24- James Weir and Hekmatullah Azamy. (2015). Economic Impediments to a Taliban Peace Process. Economic Impediments, Ibid. P 77.

25- کریمی، سحر. (۱۳۹۴). ماهنامه پژوهش ملل، نحوه و چگونگی پیدایش داعش و شکل‌گیری گروه‌های تروریستی (بررسی موردی دولت اسلامی عراق و شام). دور اول، شماره دوم، بهمن (دلو)، ص ۶.

26- حسینی، غلام احیا، نگاهی به رابطه داعش و طالبان در افغانستان، ۱۳۹۶/۶/۲، ۱۳۹۶/۸/۲۶، به نقل از www.af.shafaqana.com

27- Khuram Iqbal. (2016). Evolving Wave of Terrorism and Emergence of Daesh in Pakistan. Countering Daesh extremism Journal, RSIS, P 69.

28- جاوید حسینی. (۱۳۹۶). بررسی همکاری طالبان - داعش در قتل عام شیعیان شمال افغانستان. مؤسسه مطالعات آسیای مرکزی و افغانستان: <http://easterniran.com/fa/doc/analysis/768>

29- Lauren McNally and others. (2016). The Islamic State in Afghanistan, Examining its Threat to Stability, Middle East Institute Policy Focus Series, P 11. Available at:

https://www.mei.edu/sites/default/files/publications/PF12_McNallyAmiral_ISISAfghan_web.pdf, [Accessed Dec 2017].

خلاصه، پیشنهادات
و نتیجه‌گیری پایانی

مقدمه

در بخش پایانی این نبشته تلاش می‌شود که مروری بر مجموع محتوای تحقیق صورت گیرد و پیشنهادات و نتیجه‌گیری عمومی نیز ارائه شود. بر این اساس، سعی شده که در بخش اول خلاصه‌ای از نتیجه تمامی مباحث شش فصل تحقیق، نگاشته شود. خلاصه این شش فصل می‌تواند تصویری کلی از تمام مباحث یا محتوای تحقیق را برای خوانندگانی که می‌خواهند تنها یک مرور کلی داشته باشند، فراهم سازد. در بخش دوم به ارائه پیشنهاداتی بر اساس محتوای این نبشته پرداخته می‌شود. این پیشنهادات که به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم متأثر از پژوهش‌های صورت گرفته در این تحقیق است، می‌تواند ماهیت آکادمیک و مفهومی این تحقیق را برای مخاطبان کاربردی سازد.

الف - خلاصه تحقیق

در شش فصل این نبشته تروریزم در ابعاد مفهومی، تاریخی، کارکردی و در نهایت ظهور آن در چارچوب ساختار فرهنگی و جغرافیایی و سیاسی افغانستان مطالعه شده است. خلاصه این شش فصل تصویر کلی از تحقیق را برای خوانندگان ارائه می‌کند.

فصل اول با بررسی ابعاد معنایی تروریزم آغاز گردیده و در فرجام به وجود هرج و مرج در معنای تروریزم به عنوان یک واقعیت می‌پردازد. هرج و مرج معنایی تروریزم، ریشه در مؤلفه‌های متعددی مانند سیاست، فرهنگ و اجتماع دارد که سبب می‌شود هر بازیگر به این پدیده به صورت متفاوتی بنگرد. وجود گروه‌های مشابه، اولویت‌یابی منافع دولت‌ها، تعارض حقوق داخلی و حقوق بین‌المللی و در نهایت وجود ادبیات مذهبی از جمله مهم‌ترین عوامل بروز تنوع در ارائه مفهوم تروریزم پنداشته شده است. این تنوع، موجب شده که رفتار امنیتی بازیگران امنیت بین‌الملل در راستای مبارزه با تروریزم بیش از هر زمان دیگر ناهماهنگ و در برخی از موارد متعارض باشد؛ به گونه‌ای که این موضوع زمینه فرار تروریست‌ها و حضور آنان در صحنه بین‌المللی را گسترش داده است. در مبانی و محرکه‌های تروریزم به عوامل شکل‌گیری آن از رهیافت‌های گوناگون پرداخته شده است. در میان این رهیافت‌ها، مؤلفه‌های سازه‌انگارانه ایدئولوژیکی و اجتماعی، عوامل تشبیتی و مادی در شکل‌گیری افراط‌گرایی، و عوامل سیاسی و خارجی در گسترش افراط‌گرایی مورد بررسی و

تبیین قرار گرفته است. این رهیافت‌ها نشان می‌دهند که مبنا و عامل واحد نمی‌تواند منجر به شکل‌گیری تروریسم شود؛ بلکه عوامل متعددی در شکل‌گیری یک رفتار تروریستی دخیل است. بنابراین، هر گونه مطلق‌انگاری بر یک عامل و شاخص می‌تواند پیامدهای منفی به همراه داشته باشد. به تعبیر اولیور روا، تأکید بر ایدئولوژی اسلامی به عنوان عامل و محرک رفتار تروریستی، زمینه‌ی رادیکال‌شدن این ایدئولوژی و جریان‌های وابسته به آن را فراهم می‌سازد.

فصل دوم به جریان القاعده به مثابه مهم‌ترین بازیگر و نماد تروریسم می‌پردازد که از دل رقابت دولت‌های استعمارگر و بلوک‌های شرق و غرب، در جوامع پسااستعماری و ایدئولوژیک‌محور ظهور کرده است. این گروه در بستر جهاد افغانستان و با استفاده از محرومیت اجتماعی و سیاسی جامعه، زمینه را برای آشوبگری بازیگران تندرو و بنیادگرای فراملی در برابر دولت، مهیا کرد. این گروه در حالی ظهور می‌کند که دولت‌ها در سطوح میانی هنوز با نوعی هرج و مرج معنایی و مفهومی در مورد تعریف تروریسم قرار دارند. نبود تعریف مشترک از مفهوم تروریسم بین دولت‌ها، از یک سو عدم همکاری و رفتار مشترک در برابر تروریسم را به همراه دارد و از سوی دیگر بسترساز سوءظن و پیچیده شدن معمای امنیت در محیط بین‌المللی می‌گردد. القاعده با کارکردی ساختن ایدئولوژی، در قالب یک استراتژی مبارزه خشونت‌آمیز، زمینه بغاوت بازیگران فراملی را علیه نظم پسااستعماری به وجود آورد. به عبارت دیگر، القاعده از طریق این ایدئولوژی و یا استراتژی، شرایط رادیکال‌شدن متغیرهای ضدساختاری در شرق را بیش از هر زمان دیگری میسر ساخت. در پی کاهش توان القاعده پس از کشته شدن بن‌لادن، گروه داعش (دولت اسلامی) ظرفیت لازم برای این منظور را به عنوان بازیگر جایگزین پیدا کرد. بر اساس این رویه، اگر یک گروه ضعیف می‌شود گروه‌های تروریستی دیگر در امتداد و رد پای گروه ضعیف‌شده، قدم گذاشته و مسیر آن را ادامه می‌دهند. این پیوستگی هم به وجود ایدئولوژی به مثابه یک وجه مشترک تأکید می‌کند و هم به وجود یک پروژه بزرگ اشاره دارد که توسط گروه‌های تروریستی علی‌رغم مخالفت‌شان با یکدیگر، بر اساس شرایط اجتماعی و فرهنگی جوامع پسااستعماری مسلمان ادامه می‌یابد.

فصل سوم به بررسی واکنش‌های حقوقی جامعه جهانی پرداخته که بخش دیگری از خرد جمعی و دانایی بشر در برابر تهدید تروریسم ناشی از حادثه ۱۱ سپتامبر است. تروریسم در دوره پس از حادثه

۱۱ سپتمبر، زمینه تحولات نوین قواعد حقوقی را در حوزه حقوق و امنیت بین‌المللی برای کشورها و سازمان‌های بین‌المللی به رهبری امریکا فراهم نمود. در این دوره پس از کنش القاعده، کشورها نه تنها به کنوانسیون‌ها، قطعنامه‌ها و سایر معاهدات بین‌المللی پیشین ضد تروریسم پیوستند؛ بلکه از شکل‌گیری ده‌ها قواعد ضد تروریستی جدید نیز حمایت نمودند. تدوین و تصویب قطعنامه‌های شماره ۱۳۶۸ و ۱۳۷۳ را می‌توان از مهم‌ترین پیامدهای حقوقی پس از ۱۱ سپتمبر، علیه تهدید تروریسم یاد کرد. این قطعنامه‌ها، از یک سو رویه مبارزه با تروریسم را تقویت نمود و از سوی دیگر شرایط تازه‌ای را در روابط حقوقی میان بازیگران امنیت بین‌الملل فراهم ساخت. این دو قطعنامه از لحاظ امنیتی و سیاسی نسبت به تمام قطعنامه‌های دوره جدید مطالعات حقوق و امنیت بین‌الملل از اهمیت بیشتری برخوردارند؛ به گونه‌ای که باعث شد واکنش‌های حقوقی دولت‌ها نیز سیاسی جلوه نماید. سیاسی‌نگری شدن مبانی حقوقی مبارزه با تروریسم و نبود برداشت مشترک در این زمینه، جامعیت رفتار حقوقی مبارزه با تروریسم را با چالش روبه‌رو می‌کند و موجب می‌شود که دولت‌های قدرتمند از این چالش و بحران سوءاستفاده کنند و در فرجام هر گونه اقدام جمعی یا مشترک علیه تروریسم و حامیان آن - مانند پاکستان - به ناکامی بیانجامد. به نظر می‌رسد مؤلفه‌های متعددی مانند اولویت‌های سیاسی کشورها در حقوق بین‌الملل مانع شکل‌گیری تعریف و برداشت واحد حقوقی از قواعد حقوق بین‌الملل شده است. این موضوع در نهایت موجب عدم شکل‌گیری رهیافت حقوقی مشترک برای مبارزه با تروریسم گردیده است.

فصل چهارم در نتیجه‌ی بررسی تحول در مفهوم، به بررسی بازیگران و ساختار مطالعاتی تروریسم می‌پردازد. دامنه مفهوم امنیت در این دوره در پی جهانی شدن تهدید، بیشتر در قطعنامه‌ها، معاهدات و قوانین داخلی گسترش می‌یابد. مفهوم امنیت از حوزه سرزمینی به جهانی و فراجغرافیایی تحول می‌پذیرد و باعث می‌شود که شکل تازه‌ای از نوعیت جنگ تبیین شود. بازیگران امنیت بین‌الملل بخش دیگر این تحول بوده است. در این تحول از یک سو دولت‌ها و از سوی دیگر بازیگران غیردولتی دچار دگرگونی شده‌اند. گسترش توان در هر دو بازیگر دولتی و غیردولتی، از یک سو رقابت دولت‌ها را در دوران پس از جنگ سرد گسترش داده و از سوی دیگر زمینه ظهور گروه‌های فراملی و غیردولتی تروریسم را فراهم ساخته است. تحول در ساختار امنیت بین‌المللی، آخرین

ارزیابی این فصل است که در نتیجه‌ی تحول مفهوم و بازیگران امنیت بین‌المللی رونما می‌گردد. تحول در این عناصر، زمینه تحول در ساختار مطالعات امنیتی و کاهش مؤثریت بازدارندگی در حوزه سوم را فراهم می‌سازد. بر این اساس، ساختار مطالعاتی امنیت بین‌الملل نیز دچار دگرگونی و تحول می‌شود. تحول در مفهوم، بازیگر و ساختار مطالعاتی امنیت بین‌الملل، نشان‌دهنده گسترش امنیت در لایه‌های زندگی انسان‌ها و ابعاد گوناگون یافتن و پیچیده شدن این پدیده در جهان امروز می‌باشد.

فصل پنجم تروریسم در فضای افغانستان را به بررسی می‌گیرد. در این فصل تبارشناسی نسل‌های جهاد و فرآیند تحول رفتار آنان از جهاد تا اسلام‌گرایی افراطی تبیین و تشریح گردیده است. در این فرآیند چگونگی تحول نسل اول جهاد - به مثابه هویت گراترین نسل اسلام‌گرایی - به سمت افراط‌گرایی و ظهور طالبان تبیین می‌گردد. پس از سقوط طالبان، نسل دوم اسلام‌گرایی به دو بخش انشعاب می‌یابد؛ بخشی در قالب ساختار اصلاحی اسلام سیاسی مدیریت می‌شوند و بخشی به اسلام‌گرایی افراطی گرایش پیدا می‌کنند. اسلام‌گرایان سیاسی افراطی نتوانستند در قالب بنیادگرایی فراتر از اجتماعات قومی و فرهنگی و یا حوزه‌ی منابع مالی خود، ارزش‌های خویش را توسعه دهند. به عبارت دیگر، اسلام‌گرایان و بنیادگرایان نسل دوم در جامعه افغانستان بیشتر به مثابه ابزاری در جهت تأمین منابع سازمان استخبارتی پاکستان و یا ارزش‌های قومی و قبیله‌ی افغانستان خدمت کرده‌اند. ناتوانی بنیادگرایان افراطی در خلق یک جریان هویت‌گرا، زمینه‌ی ابزار شدن و مافیایی گردیدن آنان و در نهایت ظهور نسل سوم بنیادگرایی تحت داعش و سایر گروه‌های همسو با آن را فراهم ساخته است. دامنه فعالیت این نسل فراتر از متغیرهای سنتی اجتماع افغانستان، متمایل به اسطوره‌گرایی ایدئولوژیک مافیایی متأثر از جریان تلفیقی افراطی اسلامی است.

فصل ششم تحول و فرآیند گذار از اسلام‌گرایی افراطی به تروریسم را مورد بحث قرار می‌دهد. داعش به مثابه روایت افراطی‌تر، پس از تضعیف روایت نسل دوم جهاد در آسیای جنوبی، در برابر طالبان و مردم افغانستان قرار گرفته است. داعش به مثابه یک چتر شبکه‌ی، گروه‌های اسلام‌گرای تروریستی را که در بحران رهبری ناشی از ضعف القاعده قرار داشتند، به قرارگیری در زیر ساختار خویش مدیریت نمود. شبکه‌ای که القاعده در قالب خلافت در سر می‌پروراند، اکنون زیر چتر داعش مدیریت می‌شود. گروه داعش به منزله یک گروه افراطی‌تر، در افغانستان مقابل یک روایت افراطی

به نام طالبان قرار گرفته است. رقابت دو روایت افراطی و افراطی‌تر و یا سنتی و سنتی‌تر در فضای افغانستان در برابر یکدیگر، فرآیند مافیایی شدن اسلام‌گرایان شرق را نشان می‌دهد؛ که بر اساس نیازشان، ایدئولوژی تولید می‌کنند و مسلمانان را به مثابه ابزار استفاده نموده و یا هدف قرار داده از بین می‌برند. رقابت این دو جریان علیه یکدیگر و علیه مردم افغانستان، خاطره تلخ جنگ‌های داخلی دهه هشتاد را - اما به گونه دیگری - محقق کرده است.

در جمع‌بندی عمومی از این نبشته درباره فرآیند فصل‌های این تحقیق، می‌توان گفت که در فصل‌های اول و دوم بررسی مفهومی و محرکه‌های رفتاری تروریسم تا چگونگی ظهور تروریسم در قالب القاعده به صورت مفهومی و تاریخی، مطالعه شده است. در فصل‌های سوم و چهارم به تأثیر کارکردی تروریسم به مثابه یک پدیده تحول‌ساز در حقوق و امنیت بین‌الملل پرداخته شده و ابعاد تأثیرات آن در این دو حوزه بررسی گردیده است. در نهایت فرآیند تروریسم در افغانستان از جهاد و اسلام‌گرایی تا افراط‌گرایی و در پی آن تروریسم و ظهور داعش بررسی شده است. از این رو، این تحقیق از یک سو به چستی و فرآیند ظهور تروریسم پرداخته و از سوی دیگر تأثیرات آن را بر مطالعات حقوق و امنیت بین‌المللی و در نهایت در قالب مورد مطالعاتی افغانستان به بررسی و مطالعه گرفته است.

ب - پیشنهادها

از هر نبشته‌ای، درس‌هایی را می‌توان آموخت و امید می‌رود که بر اساس آن اصلاحات و پیشرفت‌هایی در جامعه رخ دهد. بی‌گمان خواننده‌ی این تحقیق بر پایه پیش‌زمینه‌های مطالعاتی متفاوت و برداشت‌های مشخص خویش، به نتایج و یا پیشنهادهای دیگری نیز دست می‌یابد؛ که طبیعی است. در امتداد طرح مبارزه با تروریسم، پیشنهادهای مشخص و واحدی وجود ندارد و بر اساس شرایط بومی و بسترهای عملی وقوع رفتار تروریستی در هر حوزه مشخص، پیشنهادات مشخصی می‌تواند شکل گیرد. بر این اساس، مبتنی بر شرایط بومی و بسترهای عملی وقوع رفتار تروریسم، مواردی ذکر خواهد شد که پیشنهادهای این نبشته را شکل می‌دهد و آن را ساده و

کاربردی می‌سازد. همچنین امیدوار است این موارد هنگام طرح استراتژی‌های مرتبط، مورد مطالعه و توجه اهل عمل قرار بگیرد.

۱- تهیه لیست افراد و گروه‌های تروریستی در سطح ملی و منطقه‌یی و اجماع برای مبارزه با آنها، یکی از راه‌های کاهش هرج و مرج معنایی در تروریسم است. تروریسم و گروه‌های تروریستی همچنان در بحران معنایی قرار دارند و کشورها هر کدام برداشت و تعریف متفاوتی از آن را به کار گرفته‌اند. نبود برداشت مشخص و منسجم در مورد گروه‌های تروریستی در فضای داخلی افغانستان نیز نوعی هرج و مرج را در مبارزه با تروریسم به وجود آورده است. در سطح منطقه‌یی و جهانی، احتمال این که کشورها به تعریف واحد دست پیدا کنند، بعید به نظر می‌رسد. از این رو، لازم است که در امتداد اجماع‌های منطقه‌یی، لیستی از گروه‌های تروریستی و اعضای آنها ترتیب شود و کشورهای منطقه را تشویق و یا ملزم به شناسایی این گروه‌ها به مثابه گروه‌های تروریستی نمود. بر اساس شناسایی گروه‌ها و افراد مشخص می‌توان از میکانیزم‌های منطقه‌یی برای مبارزه با گروه‌های تروریستی استفاده نمود. در سطح داخلی لازم است لیستی از گروه‌ها و افرادی که علیه حکومت و مردم افغانستان می‌جنگند، تهیه و با استفاده از منابع داخلی و بین‌المللی مبارزه جدی علیه آنها صورت پذیرد. این لیست، خلأ تعریف واحد از تروریسم را در سطح منطقه‌یی کاهش می‌دهد.

۲- همان‌طور که در فصل اول گفته شد، در کتاب «شرایط و یا عوامل به‌وجودآورنده تروریسم» آلان کروجر در بخش نتیجه‌گیری تلاش می‌کند که مجموعه عوامل متعددی را در به وجود آمدن رفتار تروریستی و یا تروریست، تبیین نماید. وی در پایان به این ارزیابی می‌رسد که به جای این عنوان که «چه عواملی شرایط تروریست شدن را فراهم می‌سازد» باید این عنوان انتخاب شود که «چه عواملی شرایط تروریست نشدن را فراهم می‌سازد». به باور وی، بسترهای شکل‌گیری رفتار تروریستی بی‌شمار است و عوامل گوناگونی می‌تواند در بروز رفتار تروریستی تأثیرگذار باشد؛ بدین معنا که نمی‌توان بر عامل و شرایط مشخص و واحدی در شکل‌گیری تروریسم تأکید نمود.^۱ ایدئولوژی افراط‌گرا، ناهنجاری‌های اجتماعی مانند تعارض‌های مذهبی، فقر فرهنگی، فقر مادی و... می‌توانند در شکل‌گیری رفتار تروریستی نقش داشته باشند. از این رو، همان‌طور که شرایط و عوامل متعدد

در شکل‌گیری تروریسم دخیل است، برای مبارزه با آن نیز باید مکانیزم‌های متفاوت اجتماعی، فرهنگی، نظامی و اقتصادی در نظر گرفته شود.

۳- تقویت روایت نثو طالبان باید همزمان در کنار روایت مصالحه با طالبان پیش برده شود. پیش‌تر اشاره شد که نسل اول جهاد پس از سقوط طالبان به دو جریان تفکیک شد و بخشی از آنان به سمت اسلام اصلاحی متمایل شدند. به نظر می‌رسد بخشی از طالبان و افراط‌گرایان وابسته به طالبان می‌توانند از طریق روایت نثو طالبان، به گرایش اسلام اصلاحی متمایل شوند. مفهومی‌سازی و اسلامی‌سازی حقوق زنان، قانون اساسی و تفکیک قوا و مطلق بودن حاکمیت جمهوری اسلامی افغانستان در ادبیات نثو طالبان، می‌تواند بخشی از این جریان را به سمت اسلام اصلاحی و صلح مدیریت نماید. در عین حال، ایجاد و ارائه یک سیستم و یا روایت اسلام اصلاحی در برابر روایت رادیکال، با هدف تقویت روایت نثو طالبان، دریچه‌ی گذار و عبور به سمت صلح را تقویت می‌کند. در نتیجه، حیات سیاسی طالبان در قالب یک محور اصلاحی فراهم می‌شود و مانع تحول آنان به جریان افراطی‌تری یعنی داعش می‌گردد.

۴- یکی از منابع مهم افراط‌گرایی در افغانستان، مدارس اسلامی وابسته به پاکستان است. اسلام‌گرایی افراطی در سطوح منطقه‌یی و بین‌المللی، سرزمین افغانستان را به مثابه «سرزمین جهاد» تعریف کرده است. برای رهایی از این حوزه معنایی، ملی‌سازی اسلام در افغانستان و مدیریت مدارس اسلامی بر اساس مبانی اسلام اصلاحی در چارچوب معارف، از اصول انکارناپذیر در این زمینه پنداشته می‌شود. مدیریت مدارس اسلامی نقش پاکستان را در رهبری مدارس اسلامی وابسته به دیوبند کاهش می‌دهد. اسلام به مثابه یکی از نمادهای مهم اجتماعی می‌تواند روحیه‌ی ملی و هم‌پذیری را تقویت نماید؛ از این رو لازم است که از روایت نشنلیزم برای مدیریت اسلام افراطی و یا استفاده از اسلام سیاسی برای تقویت نشنلیزم استفاده شود. به صورت کاربردی این موضوع اشاره به بهره‌برداری از نمادهای اسلامی برای تقویت روحیه‌ی ملی و انسجام اجتماعی دارد که در سطح ملی دسترسی به اسلام افراطی بین‌المللی را کاهش می‌دهد.

۵- برای داشتن پاسخی مدرن در برابر تروریسم، ضرورت است که از قدرت بر اساس دو مؤلفه سخت و نرم بهره برد. همان گونه که ما به پولیس و ارتش به مثابه قدرت سخت در برابر گروه‌های تروریستی نیازمندیم، به قدرت نرم و ادبیات اسلامی و اجتماعی مشخص جهت اقناع افرادی که در اطراف گروه‌های تروریستی قرار دارند، نیز ضرورت داریم. غیرافراطی‌سازی و مدیریت وابستگان گروه‌های تروریستی از طریق مدرسه و مکاتب، یکی از مهم‌ترین اقداماتی است که حکومت در امتداد روایت صلح باید تعقیب نماید.

۶- یکی دیگر از مهم‌ترین محرکه‌های اسلام‌گرایی افراطی در افغانستان عوامل تشیعی و آموزشی است. فراهم‌آوری فرصت‌های ایجابی برای کاهش بیکاری و کاهش مدارس وابسته به جریان‌های افراط‌گرا از مهم‌ترین عوامل پیش‌گیرانه رشد افراط‌گرایی و تروریسم در میان جمعیت جوان افغانستان به شمار می‌رود. مبارزه با داعش و طالبان و دستیابی به گفت‌وگو امنیتی در افغانستان، نمی‌تواند تنها از طریق جنگ کافی باشد؛ بلکه تقویت بنیان‌های اقتصاد و محرکه‌های اقتصادی مانند اشتغال‌زایی، منابع و فرصت‌های یارگیری را از این دو گروه سلب می‌کند و از شدت نفوذ آنان می‌کاهد. تقویت و مدیریت اشتغال‌زایی امری است که می‌تواند بسیاری از ناهنجاری‌های اجتماعی سبب‌ساز نفوذ داعش و طالبان در کشور را کاهش دهد.

۷- اهمیت و مؤثریت رویه‌های حقوقی در برابر مبارزه با تروریسم، در طول نزدیک به دو دهه گذشته به شدت کاسته شده است. کشورهای عضو شورای امنیت به پذیرش نام‌ها برای اعمال تحریم بی‌علاقه هستند. در عین حال دولت‌ها نیز تمایلی به محدودسازی منابع مالی نام‌های داده‌شده از سوی شورای امنیت ندارند. برای مدیریت و مبارزه با تروریسم لازم است که رژیم‌های تحریمی علیه منابع مالی افراد و گروه‌های تروریستی به صورت جدی تعقیب و تطبیق گردد. افغانستان بیشترین آسیب را از تروریسم متحمل شده؛ بر این اساس لازم است از تریبون‌های فراهم‌شده، بهره‌وری و استفاده بهتری نماید. فرصت‌های مالی آسان برای گروه‌های تروریستی در پاکستان، یکی از موضوعات مهمی است که باید توسط سازمان ملل متحد تعقیب گردد.

۸- علی‌رغم خلق و تصویب قواعد و رویه‌های حقوقی فراوان در قالب قطعنامه‌های بین‌المللی در دوره پس از حادثه ۱۱ سپتمبر، اختلاف نظر در شورای امنیت ماهیت عملی آنها را با پرسش مواجه می‌کند. از این رو، در امر مبارزه با تروریسم تمسک محض به قواعد حقوق بین‌المللی، در کوتاه‌مدت مشکل تروریسم در افغانستان را حل نمی‌کند؛ اما در همین حال دسترسی و تعقیب این رویه‌ها، می‌تواند در بلندمدت هم‌نمایی جامعه بین‌المللی را به همراه داشته باشد. بنابراین، استقرار یک تیم توانمند و آگاه به قواعد مبارزه با تروریسم در نمایندگی دائمی افغانستان در سازمان ملل متحد، پیامدهای مثبتی را در امر مبارزه با تروریسم در افغانستان به همراه خواهد داشت.

۹- تقویت حاکمیت مطلق در فضای سیاسی و اجتماعی افغانستان، اهمیت انکارناپذیری در راستای مبارزه دارد. انعکاس اختلافات ناشی از شکاف‌های اجتماعی موازی در سیاست، زمینه نسبی شدن حاکمیت را در کشورهای چندقومی فراهم می‌کند. عدم مدیریت شکاف‌های موازی اجتماعی، به صورت جدی چالش تروریسم را گسترش می‌دهد. بر کسی پوشیده نیست که در فضای افغانستان این عامل نقش مهمی در جهت فرسایش و کاهش توان حکومت در مقابله با تروریسم داشته است. از این رو، لازم است که به منظور مبارزه با تروریسم توان حکومت از طریق گسترش هماهنگی سیاسی و مدیریت شکاف‌های اجتماعی افزایش یابد. دولت ضعیف، شکننده و ناکام بیشترین بستر و ظرفیت را برای پذیرش خشونت در مناطق خالی از قدرت به وجود می‌آورد. لذا در دوران مبارزه با تروریسم باید زمینه‌های گسترش هماهنگی در راستای تقویت مطلق بودن حاکمیت بیش از هر زمان دیگری فراهم شود.

۱۰- دموکراسی و آزادی‌های دموکراتیک در عصر مبارزه با تروریسم ضرورت به محدودیت دارد. این موضوع در کشورهای غربی در نظر گرفته شده و چارچوب‌های قانونی و حقوقی آن لحاظ شده است. آزادی‌های دموکراتیک همان طور که سهولت‌های ارتباطی را برای مردم فراهم می‌سازد، آزادی ارتباطات و هماهنگی برای کسب منابع مالی را برای گروه‌های تروریستی نیز فراهم می‌سازد. لازم است در امتداد طرح مبارزه با تروریسم در افغانستان، چگونگی به کارگیری شاخص‌های دموکراسی و آزادی‌های موجود، به دقت مورد بازبینی و بررسی قرار گیرد. آزادی‌های دموکراتیک در جامعه سنتی افغانستان، از یک سو فرصت فعالیت گروه‌های تروریستی را آسان می‌کند و از سوی

دیگر قشر سنتی جامعه افغانستان را با جریان‌های تندرو هم‌نوا می‌کند. در مبانی رشد تروریسم، مدرنیزاسیون سریع، خود می‌تواند بستر خشونت و رفتار تروریستی باشد. در عین حال، نبود ساختار مستحکم دموکراتیک برای مدیریت سازه‌های دموکراسی، زمینه فساد و گرایش افراد و گروه‌های قومی را به گروه‌های نظامی مخالف و تروریستی افزایش می‌دهد. نابه‌سامانی سیاسی عاملی در توسعه تروریسم است؛ از این رو در طول فرآیند گذار به دموکراسی، باید نگران گسترش تروریسم و تبعات منفی آن نیز بود. به تعبیر هابز، فیلسوف سیاسی قرن ۱۷ میلادی، در امتداد کسب امنیت، کاهش و یا محدودیت آزادی‌های مردم انکارناپذیر است. به نظر می‌رسد اگر آزادی‌های مردم در افغانستان محدود نمی‌گردد، آموزش‌های لازم به مردم، رسانه‌ها، مراکز آموزشی و... به هدف شناسایی و مبارزه با تروریسم در راستای رسیدن به امنیت، حداقل اقدامی است که باید انجام شود.

۱۱- نیروهای اجتماعی افغانستان به مثابه یکی از متغیرهای مهم در مبارزه با داعش به خوبی باید درک کند که نباید از طریق اجتماعات ضددولتی، فرصت‌های سوءاستفاده برای قدرت‌نمایی طالبان و داعش را فراهم نمایند. این پیشنهاد، مهم‌ترین درسی است که می‌توان از عملکرد داعش در کشورهای عراق و سوریه آموخت و به عنوان یک عبرت مهم به آن نگریست. داعش از بحران‌های سیاسی و اجتماعی کشورهایمانند عراق و سوریه برخاست و بخش‌های مهم و وسیعی از این دو کشور را نیز تصرف کرد. از این رو، تجمعات اجتماعی و حوادث ناشی از آن در شهرهای افغانستان، می‌تواند به صورت مستقیم و غیرمستقیم پیامدهای ناگوار امنیتی را به همراه داشته باشد.

۱۲- بر اساس رویه حقوقی و به خصوص قطعنامه شماره ۱۳۶۸ شورای امنیت، دولت‌ها در دوره پس از حادثه سپتامبر تمسک به اقدام پیش‌گیرانه و پیش‌دستانه در امر مبارزه با تروریسم می‌کنند. این قاعده اشاره می‌کند که در امر مبارزه با تروریسم، نمی‌توان پس از حمله تروریست‌ها و خسارت‌هایی که وارد می‌کنند، واکنش مناسب داشت. بهترین واکنش؛ کنش، اقدام پیش‌دستانه و پیش‌گیرانه و یا تهاجم علیه تروریست‌ها است. این رفتار جامعه جهانی، به خصوص امریکا به افغانستان می‌آموزاند که برای مبارزه با گروه‌های تروریستی نمی‌توان موضع دفاعی اختیار نمود. تهاجم و اقدام پیش‌دستانه و پیش‌گیرانه در جنگ با تروریسم، خود به مثابه دفاع تعریف شده است. در واقع در جنگ علیه طالبان و گروه‌های تروریستی دیگر در افغانستان، موضع تدافعی به معنای فرصت دادن به آنها برای

پیروزی است. واکنش و رهیافت ضدحمله در این گونه جنگ‌ها، نتیجه مطلوبی را به همراه ندارد. از این رو، لازم است از این تجربه حقوق بین‌المللی برای مبارزه با تروریسم در سطح داخلی بهره برد و به جای اتخاذ موضع تدافعی، به صورت پیش‌گیرانه و پیش‌دستانه عمل نمود.

۱۳- محدود نمودن منابع مالی گروه‌های تروریستی در محیط داخلی یکی از مهم‌ترین راه‌های مبارزه با تروریسم است. منابع مالی تروریست‌ها در افغانستان، تنها پاکستان و عناصر استخباراتی پاکستانی نیست. آنان از منابع بومی و داخلی مانند مواد مخدر، معادن، جنگلات، زکات و موارد دیگر یادشده در این تحقیق نیز بهره می‌برند. مدیریت این منابع می‌تواند بر توان مالی افغانستان نیز بیفزاید.

۱۴- ایجاد یک دوسیه اطلاعاتی جامع از افراد و گروه‌های تروریست در افغانستان و منطقه یکی از توصیه‌های مهم در امر مبارزه با تروریسم به شمار می‌رود. جمع‌آوری هوشمندانه و منظم اطلاعات در مورد گروه‌ها و جریان‌های تروریستی از وظایف یک حکومت قدرتمند است. مدیریت این اطلاعات در سطح ملی و منطقه‌یی و هماهنگی با نهادهای بین‌المللی می‌تواند زمینه رفتار مناسب علیه گروه‌های تروریستی را به وجود می‌آورد و در عین حال رفتار آنان را در بهره‌وری از امکانات دولتی و به خصوص بانک‌ها زیر نظارت قرار دهد. نبود دوسیه جامع اطلاعاتی از این افراد، انتقال پول و زمینه استفاده آنان از بانک‌ها و نهادهای مالی افغانستان را به آسانی فراهم می‌سازد. همچنین برای مدیریت این اطلاعات لازم است که از آخرین تکنولوژی در جهت دسترسی به اطلاعات بهره برد. این مورد، دست‌آوردهای پیشنهاد مورد اول را نیز افزایش می‌دهد.

۱۵- با توجه به نقش پاکستان به عنوان حامی و فراهم‌کننده پناهگاه و منابع مالی و نظامی طالبان، لازم است توجه بیشتری به پناهگاه‌های آنان در پاکستان، راه‌های ارتباطی‌شان در مرزها و مسیرهای تأمین‌کننده ارتباط آنان با رهبری‌شان در این کشور صورت گیرد. جلیس درونسرو در نوشته «استراتژی موفق طالبان در افغانستان»، نبود کنترل بر راه‌های ارتباطی طالبان با پاکستان را یکی از موارد موفقیت آنان در افغانستان می‌پندارد.^۲ بنابراین، لازم است که از یک سو توجه ویژه به رهبران طالبان در خاک پاکستان و پناهگاه‌های‌شان صورت گیرد و از سوی دیگر مسیر ارتباطی و تدارکات آنان در خاک افغانستان مدیریت شود. قطع و یا کاهش این ارتباط، منجر به ناهماهنگی طالبان در

افغانستان می‌شود و در نتیجه زمینه شکست آنان را فراهم می‌سازد. در همین حال، کنترل این مسیرها، از ارتباطات شاخه اورکزی داعش با گروه‌های تروریستی بین‌المللی وابسته به داعش در شمال می‌کاهد.

۱۶- موضوع تروریسم کیمیایی، بیالوژیکی، رادیولوژیکی و هسته‌یی بدون تردید از مهم‌ترین تهدیدهای پیش روی بشر است. دسترسی گروه‌های تروریستی به سلاح‌های هسته‌یی موجود در پاکستان تبعاتی به مراتب بدتر از شرایط کنونی افغانستان را به وجود می‌آورد. جنگ مستقیم با گروه‌های تروریستی و اعمال فشار بر این گروه‌ها، به تضعیف این گروه‌ها در منطقه ما می‌انجامد؛ از این رو تلاش آنان را برای دسترسی به سلاح‌های کشتار جمعی افزایش می‌دهد. دسترسی به سلاح‌های کشتار جمعی کیمیایی و هسته‌یی در آسیای جنوبی و مرکزی می‌تواند فاجعه‌ی انسانی را در این منطقه خلق کند. بنابراین در امر مبارزه با تروریسم در منطقه آسیای جنوبی، باید آینده‌ی امنیت و عدم دسترسی این گروه‌ها به سلاح‌های کشتار جمعی در نظر گرفته شود. تأکید بر موجودیت گروه‌های تروریستی در پاکستان در حالی که در این کشور سلاح‌های کشتار جمعی نیز وجود دارد، نگرانی جهان را در مورد پاکستان و سیاست‌های این کشور افزایش می‌دهد. از این رو، در کنار سیاست چندجانبه، دستگاه دیپلوماسی افغانستان باید به این موضوع بهای بیشتری دهد.

۱۷- هرج و مرج ناشی از تروریسم همانند جنگ سنتی جهانی میان کشورها نیست. این جنگ شبیه منازعات پارتیزانی است که بیشتر به انقلاب کمونیست‌های چین، بلشویک‌ها و منشویک‌ها در انقلاب روسیه، ویتنام و امثال آن شباهت دارد. به تعبیر سنتزو، در این جنگ‌ها پیروزی بدون جنگ طرح‌ریزی شده و استراتژی در آن لحظه به لحظه بر اساس وضعیت عینی در تغییر است. در همین حال هدف گروه‌های تروریستی ایجاد وحشت و مدیریت فکر و یا استفاده از ترس و وحشت مردم در فضای اجتماعی است. میکانیزم‌ها و تجهیزات جنگ‌های سنتی، دست‌آورد چندان‌ی در این جنگ‌ها ندارند. از این رو، لازم است در فرآیند مبارزه با تروریسم، نوع و ماهیت جنگ بازنگری شود و روی آن تعمق بیشتری صورت گیرد. برای رسیدن به این هدف در آکادمی‌های نظامی افغانستان ضرورت به آموزش روش‌های جنگ چریکی، پارتیزانی به سبک سنتزو و یا درس‌های آموخته‌شده در جنگ ویتنام، انقلاب چین و روسیه است.

۱۸- پژوهش و تحقیق در باره‌ی تروریسم و اقدامات لازم در برابر آن، یکی از موضوعات مهم فکری و فرهنگی در امر مبارزه با تروریسم است. در هر کشوری مبانی و محرکه‌های متفاوتی موجب شکل‌گیری افراط‌گرایی و تروریسم می‌شود. با توجه به رشد مطالعات علوم انسانی، مطالعات تروریسم به مثابه شاخه‌ای از مطالعات امنیت و سیاست بین‌الملل وضعیت خوبی در افغانستان ندارد. اضافه نمودن مطالعات و درس تروریسم‌شناسی در دانشگاه‌های افغانستان، کمک مهمی به شناسایی مبانی و محرکه‌های بومی تروریسم و مبارزه با آن می‌کند.

با در نظر داشت تمامی پیشنهادها باید گفت که در زمینه مبارزه با تروریسم روش، تکنیک و یا میکانیزم واحد و مشخصی در جهان تعریف نشده است و لازم است که مجموعه‌ای از روش‌های مبتنی بر شناخت تروریسم را در حوزه و منطقه خاص به کار گرفت. از این رو، موارد فوق بر اساس و با اقتباس از مباحث طرح‌شده در این نبشته، پیشنهاد می‌گردد. روشن است که پیشنهادهای دیگری نیز در فضای مبارزه با تروریسم در افغانستان قابل طرح است که با مطالعات بیشتر در این حوزه می‌توان به آنها دست یافت.

توماس س. کوهن در کتاب «ساختار انقلاب‌های علمی» می‌نویسد، زمانی که قطعه‌های خاص یک پازل به سادگی در ساختار قدیمی و «طبیعی» قرار نمی‌گیرند، شاید حقیقت این است که آنها بخشی از یک پازل کاملاً جدید هستند. به تعبیر کوهن، دوره ظهور پازل جدید، دوره ظهور بحران است. این بحران تا زمانی ادامه پیدا می‌کند که طرح عمومی برای جلب و یا مدیریت پازل جدید شکل می‌گیرد.^۳ امروز آنچه در مورد تروریسم شاهدیم، اشاره به یک پازل و معمای تازه دارد که مؤلفه‌ها و متغیرهای قدیمی توانمندی لازم برای مدیریت آن را ندارند. به نظر می‌رسد تا زمانی که ساختارهای تازه برای مدیریت این پازل جدید به وجود آید، بحران بخش لاینفکی از ساختار و پازل‌های قدیمی حقوق و امنیت بین‌الملل خواهد بود. در فصل‌های سوم و چهارم این نبشته تشریح شد که حقوق بین‌الملل و سازه‌های سنتی امنیت بین‌الملل، دست‌آورد چندانی برای مدیریت و مبارزه با تروریسم نداشته‌اند و به همین جهت اقدامات و میکانیزم‌های تازه برای مدیریت تروریسم در این چارچوب ضروری است. تروریسم به مثابه یک پازل تازه در محیط بین‌الملل، طرح و ایجاد میکانیزم‌های تازه برای مدیریت را ایجاب می‌کند. می‌توان گفت تا زمان شکل‌گیری ساختارهای لازم برای مدیریت

این پدیده تازه، تروریسم باقی خواهد بود؛ در نتیجه، ما، منطقه و جهان همچنان نگران آسیب‌های ناشی از تروریسم باقی خواهیم ماند.

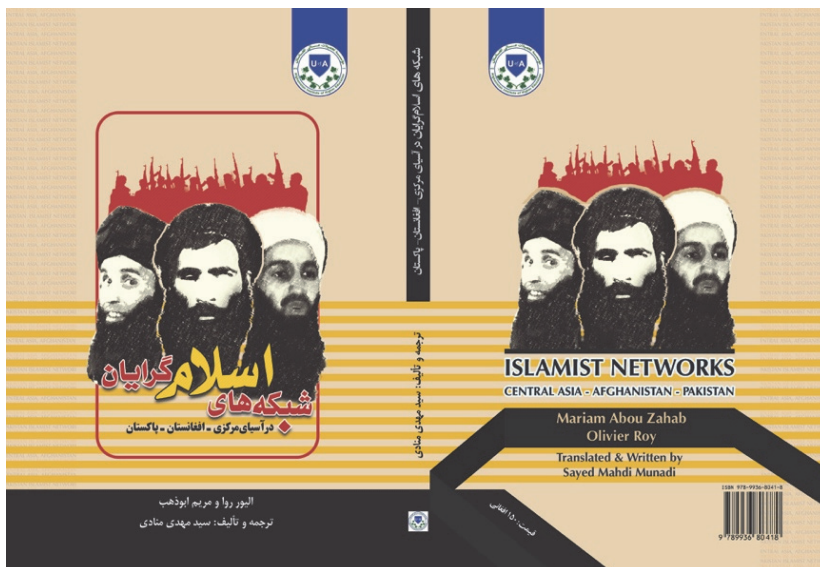
پی‌نوشت

¹- Alan B. Krueger. (2007). What makes a Terrorist. Princeton University Press, P 146.

²- Gilles Dorransoro. (2009). The Taliban's Winning Strategy in Afghanistan. Carnegie Endowment for International Peace, 2009, P 30.

³- Richard M. Pearlstein. (2004). Fatal Future? Transnational Terrorism and the New Global Disorder. University of Texas Press, Austin, 2004, P 96.

معرفی کتاب «شبکه‌های اسلام‌گرایان در آسیای مرکزی، افغانستان و پاکستان»



کتاب «شبکه‌های اسلام‌گرایان در آسیای مرکزی، افغانستان و پاکستان» نوشته الیور روا، مریم ابوزهب، تألیف و ترجمه سید مهدی منادی در ۱۶۷ صفحه به تبیین فرآیند افراطی شدن گروه‌های اسلام‌گرا در آسیای مرکزی، افغانستان و پاکستان می‌پردازد. الیور روا، مستشرق و افغانستان‌شناس معروف، در این حوزه‌ی مطالعاتی ده‌ها اثر در قالب کتاب و مقاله دارد که «افغانستان: اسلام و نوگرایی سیاسی» و «شکست اسلام سیاسی» دو نمونه از آنهاست.

بررسی فرآیند افراط‌گرایی از زبان یک مستشرق و افغانستان‌شناس معروف، می‌تواند واقعیت فرآیند افراطی شدن جریان‌های اسلام‌گرا را فارغ از جهت‌گیری و سلیق جریانی تبیین نماید. ظهور شبکه‌های اسلام‌گرای رادیکال به عنوان یکی از بازیگران انارشیک در شرق و به ویژه در حوزه افغانستان و پیرامون آن، مطالعات امنیت را دچار دگرگونی و تحول نموده است.

شبکه‌های اسلام‌گرایان در آسیای مرکزی، افغانستان و پاکستان در پنج فصل ترجمه و تألیف شده است که به منظور دریافت تصویر کلی از این کتاب، خلاصه زیر ارائه می‌شود.

فصل اول این کتاب به بحث در مورد القاعده و فضای پس‌القاعده از ۲۰۰۱ بدین سو اشاره می‌کند. این مباحث توسط سید مهدی منادی مؤلف و مترجم زبان فارسی این اثر، افزوده شده است. این فصل زیر عنوان «القاعده، از اسلام‌گرایی و جهاد تا رادیکالیسم»، به فرآیند ظهور القاعده و چگونگی تحول آن به مثابه یک گروه انارشیک در شرق می‌پردازد. القاعده در جایگاه مهم‌ترین بازیگر تروریسم، ارزیابی شده و نقش آن در افراطی شدن گروه‌های اسلام‌گرای دیگر بررسی شده است.

فصل دوم زیر عنوان «جنبش‌های جهادی در آسیای مرکزی»، به سه جریان حزب مقاومت اسلامی تاجیک، جنبش اسلامی ازبکستان و حزب التحریر اشاره دارد و بیان می‌کند که پس از منازعه خونین، بخش اعظم حزب مقاومت اسلامی تاجیک در نتیجه‌ی مصالحه به جریان سیاسی تحول می‌یابد؛ در حالی که جنبش اسلامی ازبکستان در فرآیند تماس و ارتباط با القاعده، رادیکال‌تر و افراطی‌تر می‌شود. این جنبش در همسویی با القاعده و طالبان به مثابه یکی از گروه‌های تروریستی مهم در منطقه مطرح می‌شود که تا اکنون در ناامنی افغانستان و منطقه نقش داشته است.

فصل سوم کتاب، زیر عنوان «افغانستان؛ از اسلام‌گرایی تا طالبان و القاعده» به تحول چهار حزب اسلامی، جمعیت اسلامی، طالبان و القاعده می‌پردازد؛ به گونه‌ای که در این فرآیند جمعیت اسلامی به اسلام اصلاحی گرایش پیدا می‌کند و حزب اسلامی، طالبان و القاعده مسیر افراطی‌تر را انتخاب می‌کنند.

فصل چهارم زیر عنوان «پاکستان: از اسلام‌گرایی محافظه‌کارانه تا رادیکالیزم سیاسی» روی نقش پاکستان در افراطی‌سازی جریان دیوبندی و مدیریت این جریان در کشمیر و افغانستان بحث می‌کند. در این روند پاکستان برای دستیابی به اهداف سیاسی خویش از یک سو زمینه‌گسترش افراطیت را در جریان دیوبندی از طریق گروه‌هایی مانند لشکر طیبه و چندین گروه دیگر فراهم می‌سازد؛ و از سوی دیگر بستر حضور جریان سلفی و مدیریت آنها را در امتداد اهداف سیاسی خویش میسر می‌کند. در امتداد سیاست‌های پاکستان، سلفی‌گرایی و جهادگرایی بیش از هر زمان دیگر در میان اسلام‌گرایان جست‌وجو و پی‌گیری شده است.

فصل پنجم کتاب به ارتباطات و پویایی گروه‌های تروریستی و یا تأثیرگذاری و تأثیرپذیری این گروه‌ها بر یکدیگر می‌پردازد. در این فصل چگونگی ارتباط و هماهنگی القاعده با افغان‌ها در دوره پس از جهاد بررسی می‌شود. در این دوره القاعده بر اساس فرصتی که طالبان فراهم می‌سازد، جان دوباره می‌گیرد و برای دستیابی به اهداف بین‌المللی خویش بیشتر توانمند می‌گردد. طالبان نیز در پی گسترش ارتباط با القاعده، توان بیشتری کسب می‌کند. استخبارات پاکستان در این میان به مثابه یکی از بازیگران مهم، نقش انکارناپذیری در مدیریت طالبان و القاعده داشته است. سیاست‌ها و حمایت‌های پاکستان و حضور افراد وابسته به القاعده، زمینه‌ساز بقای پنج‌ساله طالبان و گسترش توان القاعده شده است. «پاکستانی‌سازی القاعده» یکی از عناوین این فصل است که چگونگی نقش پاکستان را در حفظ و مدیریت القاعده نشان می‌دهد. این فصل با بحث درباره ابهام‌های ایدئولوژیک و استراتژیک در صف‌بندی‌های موجود میان شبکه‌های اسلام‌گرا پایان می‌یابد.

نتیجه‌گیری کتاب شبکه اسلام‌گرایان در آسیای مرکزی، افغانستان و پاکستان به‌خوبی توانسته است که فرآیند تکوین و تصویر تاریخی این گروه‌ها را به آینده پر از تهدید این گروه‌ها متصل سازد. در

معرفی کتاب «شبکه‌های اسلام‌گرایان در آسیای مرکزی، افغانستان و پاکستان» | ۲۶۹

یک ارزیابی عمومی، باید گفت که این کتاب فرآیند تحول و گذار افراطیت را متأثر از متغیرهایی مانند پاکستان و القاعده در شبکه‌های اسلام‌گرای دیگر تشریح و تبیین می‌کند. امروزه شبکه‌های اسلام‌گرا مهم‌ترین عامل ناامنی و نابه‌سامانی در افغانستان و منطقه به شمار می‌روند. نسل سوم این اسلام‌گرایان افراطی با تمسک به رفتارهای تروریستی، زمینه مافیایی شدن اسلام و اسلام‌گرایی را بیش از هر زمان دیگر فراهم ساخته‌اند. اسلام‌گرایی مافیایی و اسطوره‌گرایی نهلیستی اسلامی، تلخ‌ترین روایت از ایدئولوژی اسلامی در کشورهای اسلامی است که ثبات و توسعه این کشورها را به غارت برده است.

کتاب شبکه‌های اسلام‌گرایان در آسیای مرکزی، افغانستان و پاکستان از جمله کتاب‌های نادری است که به گونه تاریخی - تحلیلی فرآیند ظهور و تکوین گروه‌های اسلام‌گرا را از افراط‌گرایی تا تروریسم، فارغ از انگیزه جریانی خاص، مورد بررسی قرار می‌دهد. در اهمیت مباحث تاریخی این کتاب باید گفت که هرچند بخشی از این وقایع ممکن است برای کسانی که در افغانستان بوده‌اند، تازگی نداشته باشد؛ اما آگاهی از این وقایع برای نسل جوان و نسلی که در مهاجرت به سر برده‌اند، مهم است. از این رو، ضرورت به آگاهی‌دهی از فرآیند تاریخی - تحلیلی و آشنایی با بازیگرانی که در تکوین افراط‌گرایی و نابه‌سامانی‌های ناشی از آن در افغانستان نقش داشته‌اند، بخشی از مکلفیت‌های برخاسته از وجدان جمعی ماست که باید بدون تحریف به نسل‌های بعد انتقال یابد.

کتابنامه

منابع فارسی:

کتاب‌ها و مقالات:

- اردلان، اسعد. (۱۳۸۱). دیپلوماسی و تروریسم بین‌المللی. فصلنامه‌ی سیاست خارجی، سال شانزدهم، شماره ۱.
- اسماعیلی، حمید رضا. (۱۳۸۶). بازشناسی اندیشه سیاسی القاعده. فصلنامه مطالعاتی منطقه‌ی جهان اسلام (مقاله)، سال هشتم: شماره‌های ۳۰ و ۳۱.
- الکه، کراهمان. (۱۳۸۷). تهدیدات و بازیگران جدید در امنیت بین‌الملل. ترجمه، روح‌الله طالبی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- افتخاری، اصغر. (۱۳۸۵). تهدید اجتماعی‌شده، رویکردی تازه در تهدید سیاسی، در فصلنامه مطالعات دفاعی استراتژیک. تهران، انتشارات دانشگاه دفاع ملی، شماره ۲۷.
- آدمی، علی و همکاران. (۱۳۹۴). چیستی افراط‌گرایی در اسلام سیاسی: ریشه‌های هویتی و کنش هنجاری. فصلنامه علمی - پژوهشی پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام.
- ایوانز، گراهام و و نونام، جفری. (۱۳۸۱). فرهنگ روابط بین‌الملل. ترجمه حمیرا مشیرزاده و حسین شریفی، تهران، میزان.
- بشیریه، حسین. (۱۳۹۲). جامعه‌شناسی سیاسی. چاپ بیست و یکم، تهران: انتشارات نشرنی.
- پورسعید، فرزاد. (۱۳۸۸). تحول تروریسم در روابط بین‌الملل. تهران، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال دوازدهم، شماره چهارم، زمستان، شماره مسلسل ۴۶.
- تقی‌زاده انصاری، مصطفی. (۱۳۸۶). بررسی قطعنامه ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۱ شورای امنیت سازمان ملل متحد در رابطه با مقابله با تروریسم. مجله راهبرد، شماره چهل و سوم.
- تمنا، فرامرز. (۱۳۸۶). تحول مفهوم کنش‌گر و مسأله امنیت در روابط بین‌الملل. فصلنامه مطالعات راهبردی، مسایل استراتژیک و بین‌الملل، کابل، وزارت امور خارجه، سال دهم، شماره ۴ (پیاپی ۳۸).
- تولایی، محمد و همکاران. (۱۳۸۷). مفهوم‌شناسی تهدید سخت، نیمه سخت و نرم. تهران، فصلنامه مطالعات بسیج، سال یازدهم.

- جمالی، جواد. (۱۳۹۰). مدل تئوریک تحلیل افراط‌گرایی با کاربست نظریه سازه‌انگاری. فصلنامه آفاق امنیت، شماره دوازدهم، خزان.
- جلالی، محمود. (۱۳۸۴). تروریسم از دیدگاه حقوق بین‌الملل با تأکید بر حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، نامه حقوقی، ج ۱، شماره ۲، مسلسل ۴۹.
- جان بلیس و استیو اسمیت. (۱۳۸۳). جهانی‌شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین (زمینه تاریخی، نظریه‌ها، ساختارها و فرآیندها). تهران، ابرار معاصر، جلد اول.
- خیبری، کابک. (۱۳۸۵). تأثیر واقعه ۱۱ سپتامبر بر مفهوم امنیت. فصلنامه راهبرد، شماره ۴۱.
- خیبری، کابک و همکاران. (۱۳۸۵). یک استراتژی جهانی بر ضد تروریسم: نقد و بررسی سیاست سازمان ملل متحد در خصوص مبارزه با تروریسم. پژوهشنامه امنیت بین‌المللی و تروریسم، شماره ۳.
- دلبیو، کلارک. (۱۳۸۲). دلایل واقعی جنگ با عراق تحلیل کلان اقتصادی و ژئواستراتژیک از حقایق ناگفته. ترجمه، غلامعلی پاشازاده، ماهنامه خلیج فارس، سال چهارم، شماره ۳۶.
- دومینیک، داوید. (۱۳۸۴). مفهوم امنیت پس از حادثه ۱۱ سپتامبر. ترجمه، معصومه سیف افجه‌ای، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- دفتر مقابله با جرم و مواد مخدر ملل متحد. (۱۳۹۰). واکنش عدالت کیفری به تروریسم، ترجمه، پیمان نامامیان، تهران: نشر میزان.
- رواء، الیور، ابوزهب، مریم، منادی، سید مهدی. (۱۳۹۵). شبکه اسلام‌گرایان (آسیای مرکزی، افغانستان و پاکستان). ترجمه و تألیف سید مهدی منادی، انتشارات دانشگاه افغانستان.
- ربیعی، علی. (۱۳۸۳). مطالعات امنیت ملی (مقدمه‌ای بر مطالعات امنیت ملی در کشورهای جهان سوم). تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- رضایی، علیرضا و همکاران. (۱۳۸۹). تبیین جایگاه فرهنگ در نظریه‌های سیاست و روابط بین‌الملل: فرهنگ به عنوان عرصه‌ای برای تعامل یا تقابل. فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، شماره ۱۳، زمستان.
- زرنشان، شهرام. (۱۳۸۶). شورای امنیت و تعهدات دولت‌ها برای مقابله با تروریسم. تهران: مجله حقوقی، نشریه مرکز امور حقوقی بین‌المللی معاونت حقوقی و امور مجلس ریاست جمهوری شماره سی و ششم.
- سیمبر، رضا. (۱۳۸۵). شکل‌گیری همکاری بین‌المللی در مواجهه با تروریسم: فرصت‌ها، چالش‌ها و راهکارها. پژوهش علوم سیاسی، شماره دوم.

- سلیمانی، رضا. (۱۳۹۰). آشفنگی معنایی تروریسم. فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۳۶.
- سپهر، حسین. (۱۳۸۵). شورای امنیت و تشدید فشار بر القاعده، پژوهشنامه امنیت بین‌المللی و تروریسم. شماره دوم.
- ساعی، احمد و همکاران. (۱۳۸۹). استراتژی تروریسم؛ امنیت دولت و امنیت فردی. پایگاه مرکز اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی.
- سپهر، حسین. (۱۳۸۴). واکنش شورای امنیت به رویه دولت‌ها در مبارزه با تروریسم بین‌الملل، تهران، فصلنامه راهبرد، شماره سی و ششم، تابستان.
- شریفی، محسن. (۱۳۹۰). تروریسم بین‌الملل و دفاع مشروع (پایان‌نامه)، سایت پایگاه اطلاع‌رسانی قربانیان ترور.
- صادقی حقیقی، دیدخت. (۱۳۸۳). نهضت‌های آزادی بخش ملی و تروریسم بین‌الملل از دید حقوق بین‌الملل. مجله سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۰۶ - ۲۰۵.
- صفوی، فرشچی، سید یحیی و دیگران. (۱۳۹۰). تروریسم: گونه‌شناسی جدید مبتنی بر آگاهی توزیع‌شده، فصلنامه دیپلماسی صلح عادلانه. تهران: مرکز بین‌المللی مطالعات صلح.
- ضیایی بیگدلی، محمد رضا. (۱۳۸۶). حقوق بین‌الملل عمومی. تهران، گنج دانش، چاپ سی و سوم.
- طیبی فرد، امیرحسین. (۱۳۸۴). مبارزه با تأمین مالی تروریسم در اسناد بین‌المللی، مجله حقوقی. نشریه دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران، شماره سی و دوم.
- عبداللهی، محسن. (۱۳۸۸). تروریسم حقوق بشر و حقوق بشردوستانه. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی.
- عبدالله خانی، علی. (۱۳۸۸). امنیت بین‌الملل (۴) ویژه القاعده. تهران، انتشارات ابرار معاصر.
- عبدالله خانی، علی. (۱۳۸۶). تروریسم‌شناسی. تهران، انتشارات ابرار معاصر.
- عنایت، حمید. (۱۳۷۶). سیری در اندیشه‌های سیاسی عرب. تهران. امیرکبیر.
- فیضمن، برایان. (۱۳۸۸). اختلال و افول: درس‌های آموخته‌شده از القاعده عراق. مترجم بهزاد احمدی لفورکی، کتاب امنیت بین‌الملل (۴) ویژه القاعده. تهران، ابرار معاصر.
- کاسسه، انتونیو. (۱۳۸۲). تروریسم برهم‌زننده دسته‌بندی‌های حقوقی بین‌الملل. مترجم: حسین آقایی جنت‌مکان، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۴۴.

- کریمی، سحر. (۱۳۹۴). ماهنامه پژوهش ملل، نحوه و چگونگی پیدایش داعش و شکل‌گیری گروه‌های تروریستی (بررسی موردی دولت اسلامی عراق و شام). دور اول، شماره دوم.
- کریستوفر، بلانچارد. (۱۳۸۸). القاعده: بیانیه‌ها و ایدئولوژی در حال تکامل، مترجم الهام شوشتری‌زاده، تهران، ابرار معاصر.
- کلارک، یان. (۱۳۸۳). جهانی‌شدن و نظم پس از جنگ سرد. فصل ۳۰ کتاب جهانی‌شدن سیاست روابط بین‌الملل در عصر نوین (زمینه تاریخی نظریه‌ها، ساختارها و فرآیندها)، ترجمه ابولقاسم راه چمنی و دیگران، تهران، معاصر، ج ۲.
- کوفی عنان. (۲۰۰۵). تغییر مسیر سازمان ملل؛ فرصت‌ها و چالش‌های آینده. گزارش سالانه در مجمع عمومی، روزنامه اطلاعات ۱۳۸۴/۵/۴.
- گوهری مقدم، ابوذر. (۱۳۹۰). جهانی‌شدن و تروریسم جدید: ارائه مدلی مفهومی. دانش سیاسی، سال هفتم، شماره اول - بهار و تابستان.
- گورباچف، میخایل. (۱۳۶۶). پروستاریکا یا دومین انقلاب روسیه. ترجمه عبدالرحمان صدریه، تهران، آبی.
- مهدی بخشی شیخ احمد. (۱۳۸۷). القاعده و تروریسم مذهبی. فصلنامه علمی ترویجی علوم سیاسی، قم، دانشگاه باقرالعلوم، شماره ۴۱.
- ماه‌پیشانیان، مهسا. (۱۳۸۸). برآورد القاعده. کتاب امنیت بین‌الملل (۴). تهران: انتشارات ابرار معاصر.
- مصفا، نسرين و همکاران. (۱۳۹۰). مجمع عمومی سازمان ملل متحد و مقابله با تروریسم، فصلنامه، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۱، شماره ۳.
- میر عباسی، سید باقر. (۱۳۹۱). حقوق بین‌الملل عمومی، تهران، میزان، ج اول.
- مجید عباسی اشلقی و همکاران. (۱۳۸۸). چارچوبی تحلیلی برای مفهوم امنیت از منظر سازه‌نگاری. فصلنامه مطالعات سیاسی، سال دوم، شماره ۶.
- نظری، عبداللطیف. (۱۳۸۶). چالش‌های امنیتی افغانستان در تحلیل نرم‌افزاری. فصلنامه مطالعات استراتژیک، کابل، وزارت امور خارجه، شماره‌های ۱۱ و ۱۲.
- مزده، وحید. (۱۳۸۲). افغانستان و پنج سال سلطه طالبان. نشر نشرنی، چاپ دوم، تهران.
- واعظی، محمود. (۱۳۹۱). رویکرد دولت اوباما به جهان اسلام: تغییر یا تداوم سیاست‌های امریکا. فصلنامه روابط خارجی، سال چهارم.

- یزدان فام، محمود. (۱۳۸۶). دگرگونی در نظریه‌ها و مفهوم امنیت بین‌المللی. فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۳۸.
- گزارش‌ها و خبرهای رسانه‌یی:
- الظواهری، ایمن. (۲۰۰۲). الولاء و البراء، عقیده منقوله و واقع مفقود. به نقل از: [/https://www.cia.gov/library](https://www.cia.gov/library)
- سایت اهل سنت ایران و سیاست (۱۳۹۶). تلاش‌های یک گروه کوچک برای تشکیل جماعت اسلامی در تاجیکستان. قابل دسترس در: www.asasnews.com.
- برینودی کوردیرا (۱۳۹۷). جنبش اسلامی ازبکستان و اتحادیه جهاد اسلامی؛ اتحادیه جهادی مبهم در آسیای مرکزی و اتحادیه اروپا. ترجمه محمد رضا ستاری، به نقل از www.aftabir.com.
- ترکیه و عربستان سعودی چگونه به تروریسم در چین دامن می‌زنند / نقش تروریست‌های چینی در محاصره فوعه و کفریا چیست، ۱۳۹۴/۹/۲۸، ۱۳۹۶/۸/۱۲ به نقل از tnews.ir.
- حسینی، غلام احیا، نگاهی به رابطه داعش و طالبان در افغانستان، ۱۳۹۶/۶/۲، ۱۳۹۶/۸/۲۶، به نقل از www.af.shafaqana.com.
- حسینی، جاوید (۱۳۹۶). بررسی همکاری طالبان - داعش در قتل عام شیعیان شمال افغانستان. مؤسسه مطالعات آسیای مرکزی و افغانستان، به نقل از سایت ایران شرقی.
- حقجو، میرآقا. (۱۳۸۰). افغانستان و مداخلات خارجی. قم: انتشارات مجلسی به نقل از خبرگزاری فارس (چگونگی ظهور جنبشی به نام «طالبان»)، ۱۳۹۰/۷/۲۲، ۱۳۹۶/۹/۲۲، www.farsnews.com.
- دهقانی، رضا. چین و گروه‌های جدایی طلب در سین کیانگ. ۱۳۹۵/۱۱/۲۰، ۱۳۹۶/۸/۱۲ به نقل از www.asianews.com.
- سیرت، حسین. جمعیت جوان و بیکار افغانستان تهدید برای ثبات و امنیت، افغانستان. ۲۰۱۵/۸/۹، ۱۳۹۶/۱۰/۶ به نقل از m.dw.com.
- کابل تایمز، ۱۸ ثور، ۱۳۶۹. این سند در آرشیو کابل تایمز واقع در کتابخانه عمومی کابل در دسترس می‌باشد.
- مهدی بخشی، شیخ احمد. (۱۳۹۶). جهاد: از ابن تیمیه تا بن‌لادن. به نقل از باشگاه اندیشه <http://bashgah.net>

- وفايي، مختار. (۱۳۹۷). تشکيلات مخفی امارت اسلامی؛ طالبان را کی‌ها رهبری می‌کنند؟. قابل دسترس در https://wafayi.blogspot.com/2017/07/blog-post_12.html

منابع انگلیسی:

- Wendet. (1995). "Constricting international politics" international security. Vol 20.
- Afghan Independent Human Rights Commission, Brief by Senior Representative from Kabul, Afghanistan, May 2011.
- Angel Rabasa and others (2006). Beyond al-Qaeda. Part 1. The global jihadist movement, RAND Corporation.
- Ann E. Robertson. (2007). Global Issues, Terrorism and Global Security. United States, Fact on File, Inc.
- Arun, Kundnani. (2015). Decade Lost Rethinking Radicalization and Extremism. Claystone.
- Alex P. Schmid. Rohaud D. Crelinsten. (1993). Western Responses to Terrorism. Frank Cass.
- Al-Qaeda, A Statement from quidat al-Jihad regarding the mandates of the heroes and legality of the operations in New York and Washington, available at: <http://www.mepc.org/public-asp/journal-Vol 10/alqaeda.html>.
- Alan B. Krueger. (2007). What Makes a Terrorist, Princeton University Press.
- Bassam Tibi. (2006). Jihadism as a Religious Legitimation of Terrorism in the Path of God: Irregular War and Post-Bipolar security, International Security Today, Understanding Change and Debating Strategy, Sam Papers No.:1.
- Barry Buzan. (1991). People, States and Fear: an Agenda for International Security Studies in the Post-Cold-War Era. (New York, 2nd edition).
- Buzan and L. Hansen. (2009). The Evolution of International Security Studies, Cambridge: Cambridge University Press.
- Bill Roggio. (2016). US military confirms air strike killed Islamic State's emir for Khorasan province, August 13, available at: <http://www.longwarjournal.org/archives/2016/08/us-military-confirms-air-strike-killed-islamic-states-emir-for-khorasan-province.php>.
- Bill Roggio, Turkistan Islamic Party emir thought killed in 2010 reemerged to lead group in 2014, <https://www.longwarjournal.org/archives/2015/06/turkistan-islamic-party-emir-thought-killed-in-2010-reemerged-to-lead-group-in-2014.php>.
- Barry Buzan. (2009). The evolution of International Security Studies. United States, Cambridge University Press.
- Belquis Ahmadi. (2015). Afghan Youth and Extremists why are Extremists Narratives So Appealing? United States Institute of Peace, p3. Available at: <https://www.usip.org/sites/default/files/PB188-Afghan-Youth-and-Extremists.pdf>, [Accessed Dec 2017].

- Carsten Stahn. (2002). International Law at a Crossroads? The Impact of September 11, available at: http://www.zaoerv.de/62_2002/62_2002_1_a_183_256.pdf [Accessed Aug 2017].
- Christopher Henzel. (2005). the origins of al Qaeda's Ideology: Implication for US Strategy, p75. Available at: https://www.cia.gov/library/abbottabad-compound/AC/AC109E252F2BC6B9C7D32EB31C211AA9_henzel.pdf, [Accessed Jan 2018].
- Christopher Greenwood. (2002). International law and the War Against Terrorism, International Affairs.
- Carsten Stahn. (2002). International Law at a Crossroads? The Impact of September 11. Max-Planck-Institut für ausländisches öffentliches Recht und Völkerrecht. Available at: http://www.zaoerv.de/62_2002/62_2002_1_a_183_256.pdf [Accessed August 2017].
- Clausewitz, Carl von. (1984). (On war) translate: Michael Howard and Peter Paret, Princeton NJ, Princeton University Press.
- Colin Elman. (2008). Realism, Security Studies, an introduction, Routledge Taylor & Francis Group, New York.
- Chinese Muslim Radicals: Exploring the Historical Origins and Developments of the East Turkistan Islamic Movement (ETIM). Academia.edu. Retrieved from http://www.academia.edu/2373455/Chinese_Muslim_Radicals_Exploring_the_Historical_Origins_and_Developments_of_the_East_Turkistan_Islamic_Movement_ETIM [accessed on July 6, 2015].
- Colin P. Clarke and Paul Rexton Kan. (2017). Uighur Foreign Fighters: An Underexamined Jihadist Challenge, International Center for Counter Terrorism- the Hague. Available at: <https://icct.nl/wp-content/uploads/2017/11/ClarkeKan-Uighur-Foreign-Fighters-An-Underexamined-Jihadist-Challenge-Nov-2017-1.pdf> [Accessed Dec 2017].
- Dina Al Raffie. (2013). Social Identity Theory for Investigating Islamic Extremism in the Diaspora. Journal of Strategic Security, Volume 6, No 4, Winter.
- Edwin Bakker and Leen Boer. (2007). The evolution of Al-Qaedaism's Ideology, terrorists, and appeal", Netherlands Institute of International Relations Clingendael, December.
- Edward Rhodes. (2002). 'Conventional Deterrence,' Comparative Strategy, Vol. 19, No. 3, July-Sept.
- Foreign Broadcast Information Service Daily Report, 30 January 2000, Referenced by Oliver Roy. (2002). in the Article Islamic Radicalism in Afghanistan and Pakistan, UNCHR Emergency and Security Service.
- Gilles Dorronsoro. (2009). The Taliban's Winning Strategy in Afghanistan, Carnegie Endowment for International Peace, 2009.
- Ghulam Shams-ur-Rahman. (2016). The Taliban Identity and Dream of National Cohesion, Establishing a Central Government in Afghanistan, OPRI Journal XVI, No.2, Summer.

- Gurule, Jimmy. (2007). *Unfolding Terror, The legal Response to the Financing of Global Terrorism*, UK, Edward Elgar Publishing. Inc.
- George Yeo. (2001). Singapore A free port but will Give No Quarter to terrorism. *The Straits Times* 12 October.
- Graham E. Fuller. (2004). *the Future of Political Islam*, Palgrave Macmillan, United States.
- Hans Kelsen. (1957). *Collective Security under International Law*, Washington DC: United States Government Printing Office.
- Heinz Härtner. (2003). *European Security: The End of Territorial Defense*, *The Brown Journal of World Affairs*, Winter/Spring – Volume IX, Issue 2.
- Hekmatullah Azamy. (2016). *Challenges and Prospects for Daesh in Afghanistan and Its Relations with the Taliban*, *Countering Daesh extremism Journal*, RSiS.
- Hillary Mann Leverett. (2016). *Does the Islamic State post 90,000 social media messages each day?*, PolitiFact, 2016, Available at: <http://www.politifact.com/punditfact/statements/2015/feb/19/hillary-mann-leverett/cnn-expert-islamic-state-posts-90000-social-media/> [Accessed Dec 2017].
- Institute for Economics and Peace. (2012). *Global terrorism Impact, capturing the impact of terrorism from 2002- 2011*, www.economicsandpeace.org.
- Joseph L. Soeters. (2005). *Ethnic Conflict and Terrorism, the Origins and Dynamics of Civil Wars*. New York: Routledge.
- John F. Murphy. (2011). *International Law in Crisis: Challenges Posed by the New Terrorism and the Changing Nature of War*, *School of Law, Case Western Reserve University*, Volume 44, Issue 1. Available at: <https://scholarlycommons.law.case.edu/cgi/viewcontent.cgi?article=1083&context=jil> [Accessed on Dec 2017].
- Jason Burke. (2003). *Al-Queda: Casting a Shadow of Terror*, London, New York: I.B.Tauris and Co Ltd, and Kepel. Op.cit.
- Jessica Wolfendale. (2007). *Terrorism, security, and the threat of counterterrorism*, London; Routledge Taylor and Francis Group.
- Joseph J. Collins. (2011). *Understanding War in Afghanistan*, National Defense University Press, Washington.
- Jean Marie Guehenno. (1999). 'The Impact of Globalization on Strategy', *Survival*, Vol. 40, No. 4.
- Javier Rupérez. (2005). *the United Nations in the Fight Against Terrorism*.
- James Weir and Hekmatullah Azamy. (2015). *Economic Impediments to a Taliban Peace Process*, *Economic Impediments*, Vol. 10, No 2.
- Joseph J. Collins. (2011). *Understanding War in Afghanistan*, National Defense University Press, Washington, 2011.
- Joseph L. Soeters. (2005). *Ethnic Conflict and Terrorism, the Origins and Dynamics of Civil Wars*. New York, Routledge.

- Karacasulu, Nilufer. (2006). Security and Globalization in the Context of international Terrorism, *luslararası Hukuk ve Politika*, Cilt 2, No: 5.
- Kegley C. W. and Wittkopf, E. R. (1995). *The Global Agenda: Issues and Perspectives*. New York: McGraw-Hill, Inc.
- Khuram Iqbal. (2016). Evolving Wave of Terrorism and Emergence of Daesh in Pakistan, *Countering Daesh extremism Journal*, RSiS.
- <http://easterniran.com/fa/doc/analysis/768>.
- Kabul Times, 8 May 1990, Saur 18, 1369.
- Keith Proctor, ed. (2015). "Youth & Consequences: Unemployment, Injustice and Violence" (Portland, OR: Mercy Corps, www.mercycorps.org/research-resources/youth-consequences-unemployment-injustice-and-violence).
- Lutz Rzehak. (2011). Doing Pashtunwali as the Ideal of honorable behavior and tribal life among the Pashtuns, *Afghanistan Analysts Network*. Available at: <https://www.afghanistanalysts.org/wpcontent/uploads/downloads/2012/10/20110321LR-Pashtunwali-FINAL.pdf> [Accessed at Dec 2017].
- Liz St. Jean. (2006). *The Changing Nature of "International Security": The Need for an Integrated Definition*. Norman Paterson School of International Affairs, Carleton University, Ottawa, Ontario, Canada, 2006.
- Lauren McNally and others. (2016). *The Islamic State in Afghanistan, Examining its threat to stability*, middle East Institute Policy Focus Series. Available at: https://www.mei.edu/sites/default/files/publications/PF12_McNallyAmiral_ISISAfghan_web.pdf, [Accessed Dec 2017].
- Maurice Flory. (1997). "International Lawan instrument to combat Terrorism". In Rosalyn Higgins Maurice Flory (eds). *Terrorism & International Law*, London: Routledge.
- Martha Crenshaw. (1981). "The Causes of Terrorism", *Comparative Politics* Vol 13.
- Marc Sageman. (2017). *Misunderstanding Terrorism* (Philadelphia, PA: University of Philadelphia Press).
- Matt McDonald. (2008). *Constructivism, Security Studies, an introduction*, Routledge Taylor & Francis Group, New York.
- Muhittin Ataman. (2003). *The Impact of Non-State Actors on World Politics: A Challenge to Nation-States Alternatives: Turkish Journal of International Relations*, Vol.2, No.1, Fall.
- Mustafa Kibaroglu. (2006). *Contemporary Security Challenges: Is Classical Deterrence an Adequate Response?*. *International Security Today, Understanding Change and Debating Strategy*, Sam Papers No: 1.
- Nicolas Laos. (2000). *Fighting terrorism: What can International Law Do?*, Center for Strategic Research, March-May, available at: <http://sam.gov.tr/wpcontent/uploads/2012/01/Nicolas-Laos> [Accessed in August 2017].

- N. Klien. (2011). *Maritime Security in International Law*. Oxford: Oxford University Press.
- N. Klein, J. Mossop, and D. Rothwell (eds) (2010). *Maritime Security: International Law and Policy Perspectives from Australia and New Zealand*, London: Routledge.
- Oxford Advanced learners Dictionary. (1997). Fifth Ed.
- Olivier Roy. (2002) *Islamic Radicalism in Afghanistan and Pakistan*, UNCHR Emergency and security service, January.
- Olivier Roy. (1994). *The Failure of Political Islam*, Translated by Carol Wolk, Harvard University Press.
- Olivier Roy. (2017). *Who are the new jihadist?*, Biographies of ‘homegrown’ European Terrorists Show They are Violent Nihilists who Adopt Islam, Rather than Religious Fundamentalists who turn to Violence, April 2017 available at: <https://www.theguardian.com/news/2017/apr/13/who-are-the-new-jihadis> [Accessed on November 2017].
- Paul D. Williams. (2008). *War, Security Studies an Introduction*, Routledge Taylor & Francis Group, New York.
- Paul Rogers. (2002). *losing control: Global Security in the twenty – first century*. Second edition, London, Pluto press.
- Paul Hedges. (2017). *Radicalization: Examining a Concept, its Use and Abuse, Counter Terrorist Trends and Analyses*, Singapore: Volume 9, Issue 10.
- Rosalyn Higgins and M. Flory. (1999). *Terrorism and International Law*, London and New York, Routledge.
- Raymond Aron, *Paix et guerre entre les nations*, Paris, Calmann-Lévy. (2006). Referenced by Bassam Tibi, *Jihadism as a Religious Legitimation of Terrorism in the Path of God: Irregular War and Post-Bipolar security*, *International Security Today, Understanding Change and Debating Strategy*, Sam Papers No.: 1.
- Rollie Lal and others. (2006). *the National Memorial Institute for the Prevention of Terrorism in Oklahoma*. Available at: <http://www.thebreakingnews.com/files/articles/2006-mipt-terrorism-annual.pdf> [Accessed Jan 2018].
- Russ Marion, Mary Uhl-Bien. (2003). *Complexity theory and Al Qaeda: Examining complex leadership*, University of Nebraska.
- Robert Mandel, *Global Threat Target-Centered Assessment and Management*, Greenwood Publishing Group, Inc.
- Richard H. Ullman. (1983). “Redefining Security”, *International Security*, 8 Summer.
- Remy Cross and David A. Snow. (2011). *Radicalism within the Context of Social Movements: Processes and Types*, *Journal of Strategic Security*, Number 4 Volume 4, No 4, Winter 2011. Available at: <http://scholarcommons.usf.edu/cgi/viewcontent.cgi?article=1143&context=jss> [Accessed on Dec 2017].

- Rohan Gunaratna. (2002). Inside Al-Qaeda- global network, Columbia University Press.
- Reza Fazali. (2015). Casey Johnson, and Peyton Cooke, Understanding and Countering Violent Extremism in Afghanistan. Official Report 379 of United States Institute of Peace, September, P 8. Available at: <https://www.usip.org/sites/default/files/SR379-Understanding-and-Countering-Violent-Extremism-in-Afghanistan.pdf> [Accessed Dec 2017].
- Richard M. Pearlstein. (2004). Fatal Future? Transnational Terrorism and the New Global Disorder, University of Texas Press, Austin, 2004.
- Resolutions which used in the book: - SC Res. 1368, 12 September 2001 - SC Res. 1373, 28 September 2001, SC Res. 1368, 12 September 2001. - S/RES/1044 (1995) - S/RES/1056 (1996). S/RES/1224 (1998). S/RES/1267 (1999). S/Res/1333 (2000). S/Res/1617 (2005). RES/A/56/L.1 (12 sep.2002).
- Stephen Vertigans. (2008). Terrorism and Societies, Ashgate Publishing Limited.
- Shaul Mishal, Maoz Rosenthal. (2005). Al Qaeada as a Dune Organization: toward a Typology of Islamic Terrorist Organization, Studies in conflict & terrorism, 20 Oct.
- Suppressing the Financing of terrorism. (2003). A Handbook for Lagislative Drafting [Washington, D- C.], Translated by Taebi Fard, International Monetary Fund, and Legal Dept.
- Sayed Abdul Ali Ghavan. (1995). Conceptual Shifts in International and the Changing World, Iranian Journal of International Affairs, Vol VII, 1995.
- Susan L. Cutter, Doouglas B. Richardson, And Thomas J. Wilbanks. (2008). The changing Landscape of fear, the Geographical Dimension of terrorism, London, Routledge.
- Stuart Croft. (2008). What Future for Security Studies?, Security Studies, an introduction. Routledge Taylor & Francis Group, New York.
- Sayed Rasoul Mousavi. (2017). Achieving Peace in Afghanistan, Islamabad Policy Research Institute.
- Seth G. Jones. (2015). Expanding the Caliphate, ISIS' South Asia Strategy, Foreign Affairs, June 11. Available at: <https://www.foreignaffairs.com/articles/afghanistan/2015-06-11/expanding-caliphate>, [Accessed Dec 2017].
- Ted Robert Gurr. (2006). Economic Factors, the Roots of terrorism, Edited by Louise Richardson, New York, Routledge.
- Times Headline, Facts about rise of ISIS In Afghanistan, Dec 2017, available at: <http://www.timesheadline.com/opinion/facts-rise-isis-afghanistan-13078.html> & Pashuntimes. (2017). Pakistan's ISI behind appointment of new ISIS chief in Afghanistan: Uzbekistani, Available at: <http://thepashtuntimes.com/pakistans-isi-behind-appointment-of-new-isis-chief-in-afghanistan-uzbekistani/> [Accessed both Dec 2017].

- United Nation Office on Drugs and Crime, Drug Trafficking and the Financing of Terrorism, Available at: <http://www.unodc.org/unodc/en/frontpage/drug-trafficking-and-the-financing-of-terrorism.html>, [Accessed at Dec 2017].
- UN Development Program, Human Development Report 1994, New York: United Nations.
- United Nation Office on Drugs and Crime (2009), Frequently Asked Question International law Aspects of Countering Terrorism, New York, United Nation.
- Ultekin Sümer. (2017). 9/11 and Its Impact On Realism, Gültekin Sümer.
- United nation Site: <http://www.un.org/en/sc/documents/resolutions/index.shtml>. [Accessed at 2018].
- U.S. Security Spending Since 9/11, Available at: <http://nationalpriorities.org/analysis/2011/us-security-spending-since-9/11> [Accessed at may 2013].
- Virginia A.chanley. (2002). thrust in government in the Aftermath of 9/11 determinants and consequence, Florida: Political psychology, Vol.no 3.
- W. Andy Knight. (2014). From Hegemony to Post Hegemony? From Unipolar to multipolar, the remaking of Global Hegemony, Ian Boxill and Center for Tuorism& Policy Research.
- Waltz, K. N. (1979). Theory of International Politics. Reading, MASS: Addison-Wesley.
- Yassin Musharbash (2005).What al-Qaida Really Wants, Spiegel Online, August 12, Available at: <http://www.spiegel.de/international/the-future-of-terrorism-what-al-qaida-really-wants-a-369448.html>, [Accessed on Jan 2018].
- Yoram Schweitzer and Shaul Shay. (2003). The Globalization of Terror: The Chackenge of Al-Qaeda and the Response of the International Community. New Bruswick (U.S.A) and London: Transaction Publishers; and Kepel, op.cit.